از نگاه اهل سنت

الشمائل المحمدية

[مشهور به شمائل ترمذی]

۲

تألیف: امام ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی رحمه الله
[۲۰۹-۲۷۹ هـ.ق]

ترجمه و شرح: فیض محمد بلوچ

ترجمه و شرح

الشمائل المحمّدية

«جلد ۲»

مؤلف:

امام ابوعیسی محمد بن عیسی التّرمذی

(۲۰۹-۲۷۹ هـ .ق)

ترجمه و شرح:

فیض محمّد بلوچ



سرشناسه	:ترمذی، محمدبن عیسی، ۲۰۹ - ۲۷۹ق .
عنوان قراردادی	:الشمائل المحمدیة. فارسی
عنوان و نام پدیدآور	:ترجمه و شرح الشمایل المحمدیة / مؤلف امام ابو عیسیٰ الترمذی؛ ترجمه و شرح فیض محمد بلوچ .
مشخصات نشر	:تربت جام: خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	:۲ ج .
شابک دوره	:978-964-262-847-6
	ج.۲ 978-964-262-845-9
وضعیت فهرست نویسی	:فیپا
یادداشت	:واژه نامه
موضوع	:محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- سرگذشتنامه
موضوع	:محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- اخلاق
موضوع	:احادیث اخلاقی
موضوع	:احادیث اهل سنت -- قرن ۳ ق.
شناسه افزوده	:بلوچ، فیض محمد
رده بندی کنگره	:۱۳۸۹ ۸۰۴۱ ش ۴ ت / ۲ / ۲۲ BP
رده بندی دیویی	:۲۹۷/۹۳
شماره کتابشناسی ملی	:۲۱۸۴۶۱۷

ترجمه و شرح «الشمائل المحمّدیة» (جلد ۲)

◄ مؤلف	امام ابوعیسی محمد بن عیسی التّرمذی
◄ مترجم	فیض محمد بلوچ
◄ ناشر	خواجه عبدالله انصاری
◄ چاپ	دقت
◄ شمارگان	۳۰۰۰ نسخه
◄ نوبت چاپ	اول ۱۳۸۹
◄ قطع	وزیری

قیمت دوره: ۱۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹-۴۶-۲۶۲۸-۹۶۴-۹۷۸

شابک دوره: ۶-۴۷-۲۶۲۸-۹۶۴-۹۷۸



انتشارات خواجه عبدالله انصاری (رح)

تربت جام، خیابان قاضی محمد نعیم، پلاک ۹۹ تلفن: ۲۲۲۸۵۶۱-۰۵۲۸

فهرست مطالب

باب (۳۶)

چگونگی مزاح و شوخی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

۲۳۵- (۱) حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلَانَ ، حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ،عَنْ شَرِيكٍ ،عَنْ عَاصِمٍ الأَحْوَلِ ،عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ : «يَا ذَا الْأُذُنَيْنِ». قَالَ مَحْمُودٌ: قَالَ أَبُو أُسَامَةَ : يَعْنِي يُمَازِحُهُ.

۲۳۵ -(۱) ... انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم به من فرمودند: ای صاحب دو گوش! محمود بن غیلان [که یکی از راویان حدیث است] گوید: ابواسامه [یکی دیگر از راویان این حدیث]، در توضیح و تشریح این روایت گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وسلم با انس بن مالک رضی الله عنه شوخی می‌فرمودند.



«**یا ذا الاذنین**»: ای صاحب دو گوش. مقصود از این عبارت، تشویق و ترغیب انس بن مالک رضی الله عنه به درست گوش کردن و درست فهمیدن مسائل است.

مزاح و شوخی پیامبر صلی الله علیه وسلم:

اسلام دینی است که واقعیّتها را در نظر می گیرد؛ در عالم خیالات و توهّمات قدم برنمی‌دارد؛ طبیعت و سرنوشت انسانها را همانگونه که هست در نظر دارد؛ با آنها بر اساس طبیعت انسانی که دارند برخورد می‌نماید و مانند فرشتگانی که نیاز

به خوردن و پوشیدن و تفریح ندارند با آنان رفتار نمی کند.

به همین خاطر است که دین اسلام، هیچ گاه مسلمانان را مکلّف ننموده که گفتارشان همه ذکر خدا، سکوتشان هم فکر خدا، آنچه می‌شنوند همه کلام خدا باشد و تمام اوقات فراغتشان در مسجد باشد. اسلام به غرائز، فطرت و اخلاقی که خداوند، انسان را بر آن آفریده است اعتراف می‌نماید و آنها را به رسمیّت می‌شناسد و می‌داند که انسانها نیاز به تفریح و مسافرت و سرگرمی دارند؛ می‌خندند و بازی می کنند و همان گونه که نیاز به خوردن و نوشیدن دارند به این مسائل نیز نیازمند می‌باشند.

خنده و مزاح از ویژگی‌های انسان است. حیوانات نمی‌خندند؛ زیرا خندیدن واکنشی است که پس از فهم و شناخت گفتاری که می‌شنویم، یا صحنه‌ای که می‌بینیم، روی می‌دهد. به همین علّت است که گفته‌اند: انسان حیوانی خندان است. مصداق آن چنین می‌شود که: «من می خندم، پس انسانم».

اسلام، از این جهت که دینی فطری است، نمی‌توان تصور کرد که گرایش‌های فطری را از جمله: «خندیدن و انبساط» را از انسان سلب کند؛ بلکه بر عکس، اسلام به تمام آنچه زندگانی انسان را شاد و پاک گرداند، خوش آمد می گوید و می‌خواهد که شخصیّت انسان مسلمانی خوشبین و بشّاش باشد. اسلام از انسانی که دارای شخصیّت بسته و بدبین است و جز با عینک تار بد بینی به انسان‌ها و زندگی نمی نگرد، به شدت متنفّر است.

عظمت روحی برخی از اصحاب پیامبر ﷺ به حدّی رسیده بود که بر اساس آن فکر می کردند که لازم است عبادت و جدیّت و قاطعیّت در تمام اوقات، جزء

اخلاقشان باشد؛ از تمام نعمات و لذایذ دنیا روگردان شوند؛ تفریح و بازی و سرگرمی نداشته باشند؛ کلیّه‌ی توجّهات و افکارشان به سوی قیامت و معانی آن باشد و زندگی دنیا و سرگرمی‌های آن را از خود دور نمایند.

لازم است به سخن این صحابی عالی‌قدر، حضرت حنظله‌ی اسیدی که از کاتبان و نویسندگان پیامبر ﷺ می‌باشد و راجع به خود با ما حرف می‌زند، گوش دهیم. وی می گوید:

«ابوبکر رضی الله عنه به من رسید و گفت: حالت چطور است ای حنظله! در جواب گفتم: حنظله منافق است!! ابوبکر رضی الله عنه گفت: سبحان الله چه می گویی؟ گفتم: آخر وقتی در خدمت پیامبر ﷺ هستم و جهنّم و بهشت را به یاد ما می‌اندازد، به حالتی درمی‌آیم که گویی آنها را با چشم خود می‌بینم؛ اما به محض اینکه از نزد پیامبر ﷺ خارج شدم، با زن و بچّه و افراد خانواده مشغول بازی و سرگرمی می‌شوم؛ مسائل دنیایی باعث می‌شود که اکثراً قیامت را فراموش نمایم. ابوبکر رضی الله عنه گفت: قسم به خدا! ما هم همینطور هستیم!

حنظله می گوید: من و ابوبکر رضی الله عنه با هم به خدمت پیامبر ﷺ رفتیم و گفتیم: ای رسول خدا ﷺ! حنظله منافق شده است! پیامبر ﷺ فرمود: این چه حرفی است ای حنظله! گفتم: ای رسول خدا ﷺ! ما وقتی که پیش شما هستیم و ما را به آتش دوزخ و نعمتهای بهشت یادآور می‌نمایی، مثل این است که با چشم خود آنها را مشاهده می کنیم، اما همین که از خدمت شما خارج شدیم، زن و بچّه و مال، ما را مشغول می‌نماید و اکثراً بهشت و جهنم را فراموش می کنیم.

پیامبر ﷺ فرمودند: «سوگند به کسی که جان من در دست او است! اگر شما

همیشه بر آن حالت که پیش من هستید باقی می‌ماندید و به یاد خدا بودید، فرشتگان چه در منزل و چه در خارج از آن، با شما به مصافحه می‌پرداختند؛ اما ای حنظله! ساعتی برای کارهای دینی و ساعت دیگر برای امور دنیا». [مسلم]

به هر حال، الگوی مسلمانان در این موضوع همانا پیامبر گرامی اسلام ﷺ است، که ایشان با وجود همّ و غم‌های فراوان و متنوعی که داشتند، به شوخی می‌پرداختند ولی در آن، غیر از حق چیز دیگری به زبان نمی‌آوردند. در زندگی شخصی نیز به صورت طبیعی و عادی با یارانشان نشست و برخاست می‌کردند و همان گونه که در آلام و مصیبت‌های آنان مشارکت می‌نمودند، در خندیدن و بازی کردن و مزاح آنان هم شرکت می‌جستند.

زندگی پیامبر ﷺ نمونه‌ی برجسته‌ی زندگی یک انسان کامل است. در حال خلوت، نماز می‌خواند و به خشوع و گریه و بیداری ادامه می‌داد تا جایی که پاهایش وَرَم می‌کرد. در حقیقت پیامبر اکرم ﷺ در مقابل خدا به هیچ چیز دیگری اهمیّت نمی‌داد، ولی در زندگی و معاشرت با مردم، نمونه‌ی انسانیّت بود. به چیزهای پاک و خوب علاقه داشت، شادی می‌کرد و تبسّم بر لب داشت و شوخی و مزاح داشت، اما جز حق چیزی نمی‌گفت.

پیامبر ﷺ سُرور و شادی و چیزهایی که باعث آن می‌شد را دوست می‌داشت و از غم و چیزی که باعث به وجود آمدن آن می‌گردید، مانند بدهکاری و سایر گرفتاریهای دیگر بیزار بود و از شرّ آن به خدا پناه می‌برد و می‌گفت: **«اللهم انّی اعوذُ بک من الهمِّ و الحُزن»؛ «خداوندا! از شرّ غم و دلتنگی به تو پناه می‌آورم».**

و اصحاب پیامبر ﷺ در وصف و تعریف آن حضرت ﷺ گفته‌اند: «**کان من افکه الناس**»؛ «**رسول خدا ﷺ از لحاظ لطیفه گویی و شوخی سرآمد بودند.**»

و همانگونه که روایت مشهور **امّ زرع** در صحیح بخاری بیانگر آن است، می‌یابیم که رسول خدا ﷺ با همسرانش به شوخی و مزاح می‌پرداخت و به داستان‌ها و فکاهیات آنان گوش می‌داد.

به هر حال، با وجود آن قلب بزرگ، پیامبر ﷺ نسبت به مزاح و شوخی و بخشیدن حق فطری مردم، مضایقه و تنگی به خود راه نمی‌داد. این گونه رفتار، تنها از یک انسان کامل و الگوی نمونه‌ی بشر سر می‌زند.

یاران پیامبر ﷺ هم همینطور بودند؛ مزاح می‌کردند، می‌خندیدند، بازی می‌کردند و خود را سرگرم می‌ساختند، سهم و حقوق جسم و نفس را رعایت می‌کردند و به خواسته‌ی فطرت و خلقت بشری جواب مثبت می‌دادند و روح خود را با شوخی و بازی‌های مؤدبانه، شاد و قوی نگه می‌داشتند تا بتوانند به حرکتِ جدّیِ خود در مسیر طولانی زندگی ادامه دهند.

علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌گوید: «**روح‌ها هم مثل بدن خسته می‌شوند، برای شادی آنها، لطایف و ظرایف حکیمانه جستجو کنید**».

و نیز می‌گوید: «**دل خودتان را ساعت به ساعت شاد نمایید؛ دل هرگاه ناراحت شد کور می‌گردد**».

ابودرداء رضی الله عنه یکی دیگر از یاران پیامبر ﷺ می‌گوید: «**من نفس خود را به بعضی از بازی‌ها و لهو و لعب شاد می‌نمایم تا در کارهای حق به او کمک کرده باشم.**»

بنابراین هیچ اشکالی نیست که یک مسلمان، شوخی و مزاح‌هایی را که موجب سُرور و شادی است انجام دهد، به شرط اینکه این شوخی و مزاح به صورت دایمی و همیشگی درنیاید و تمام اوقات خود را به شوخی و بازی به سر نبرد و او را از انجام واجبات باز ندارد؛ و یا در مقامی که قاطعیّت و جدّیت لازم است، باز هزل نگوید. به خاطر این است که گفته‌اند: «**به همان اندازه‌ای که به خوراک خود نمک می‌دهی، گفته‌هایت را مزاح بده**».

البته هیچ مسلمانی اجازه ندارد، شخصیّت و ناموس دیگران را مورد شوخی و مزاح خود قرار دهد. و همچنین، کسی که اهل شوخی و مزاح است، نباید به خاطر به خنده درآوردن مردم، به دروغ و کلمات نادرست متوسّل شود.

۲۳۶- (۲) حَدَّثَنَا هَنَّادُ بْنُ السَّرِيِّ ، حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِي الله عنه قَالَ : إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيُخَالِطُنَا حَتَّى يَقُولَ لِأَخٍ لِي صَغِيرٍ : «يَا أَبَا عُمَيْرٍ ، مَا فَعَلَ النُّغَيْرُ؟»

قَالَ أَبُوعِيسَى : وَفِقْهُ هَذَا الْحَدِيثِ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُمَازِحُ ، وَفِيهِ: أَنَّهُ كَنَّى غُلَامًا صَغِيرًا فَقَالَ لَهُ : «يَا أَبَا عُمَيْرٍ» ، وَفِيهِ أَنَّهُ لَا بَأْسَ أَنْ يُعْطَى الصَّبِيُّ الطَّيْرَ لِيَلْعَبَ بِهِ. وَإِنَّمَا قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «يَا أَبَا عُمَيْرٍ ، مَا فَعَلَ النُّغَيْرُ؟» لِأَنَّهُ كَانَ لَهُ نُغَيْرٌ يَلْعَبُ بِهِ فَمَاتَ ، فَحَزِنَ الْغُلَامُ عَلَيْهِ ، فَمَازَحَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقالَ : «يَا أَبَا عُمَيْرٍ ، مَا فَعَلَ النُّغَيْرُ؟».

۲۳۶ ـ (۲) ... انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ با ما

در می‌آمیختند و معاشرت می‌کردند؛ و این معاشرت و رفت و آمد آن حضرت ﷺ به میزانی بود که حتی با برادر کوچکم (نیز خوش و بش داشتند و معاشرت می‌کردند و) بدو می‌فرمودند: ای ابوعمیر! بچه گنجشک چه شد؟

ابوعیسی ترمذی گوید: از لحاظ مسائل فقهی، از این روایت چنین استنباط می‌شود که پیامبر ﷺ شوخی می‌کردند. و در این روایت نیز آمده که آن حضرت ﷺ به پسر بچه‌ی کوچک، کنیه دادند و بدو فرمودند: «ای ابوعمیر»؛ و در این روایت نیز وارد شده که هیچ اشکالی در این مسئله نیست که به پسر بچه‌ی کوچک، پرنده‌ای داده شود تا با آن بازی کند؛ چرا که پیامبر ﷺ به ابوعمیر فرمودند: «ای ابوعمیر! بچه گنجشک چه شد؟»؛ و این بدان سبب بود که پسرک، بچه گنجشکی داشت که با آن بازی می‌کرد. آن بچه گنجشک مُرد و پسر بچه ناراحت و اندوهگین شد؛ از این رو، پیامبر ﷺ با او شوخی نمودند و فرمودند: «ای ابوعمیر! بچه گنجشک چه می‌کند؟».

«**لیخا لطنا**»: با ما معاشرت می‌کرد، با ما رفت و آمد داشت، با ما خوش و بش می‌نمود، با ما درمی‌آمیخت.

«**النُّغیر**»: بچه گنجشک، بچه پرنده.

«**کنّی**»: کنیّت می‌داد؛ و **کنیّت**: اسمی است غیر از اسم اصلی شخص که در اول

آن، لفظ «**اب**» یا «**ابن**» یا «**اُم**» یا «**نسبت**» می‌آید؛ و برای تعظیم و تکریم و بزرگداشت است.

و یکی از مبانی تربیتی که اسلام در تربیت فرزندان قرار داده است، صدا کردن نوزاد به «**ابوفلان**» (پدر فلان) است. صدا کردن فرزند به ابوفلان، اثرهای شگفت انگیز شخصیّتی و فواید تربیتی بزرگی دارد که در ذیل ذکر می‌شود:

۱. رشد حسّ احترام و بزرگواری در فرزند.
۲. رشد شخصیّت اجتماعی فرزند و ایجاد این احساس در او که وارد جمع بزرگترها شده است و به سنّ احترام و پذیرش اجتماعی رسیده است.
۳. عادت دادن فرزندان به آداب احترام و خطاب محترمانه برای بزرگترها و رفتار و خطاب احترام آمیز برای همسالانِ خودشان.

به دلیل این فواید و این پیامدهای بسیار ارزشمند بود که پیامبر گرامی اسلام ﷺ برای نوزادان و کودکان، کنیه انتخاب می‌کردند و با کنیه، آنان را صدا می‌زدند تا درسی برای تمام مربّیان اعم از اولیاء و مربیان و غیر آنان باشد؛ و به این طریق در نامگذاری اطفال عمل نمایند و در صدا کردن آنها از آن استفاده کنند.

«**لا بأس**»: هیچ اشکالی ندارد، عیبی ندارد، بد نیست، درست است.

به هر حال در پرتو حدیث نبوی و از گفتار امام ترمذی این مسائل فهمیده می‌شود:

۱. پیامبر ﷺ نیز مزاح و شوخی می‌فرمودند.
۲. کنیه دادن به پسر کوچک درست است.
۳. پرنده در اختیار پسر بچه‌ی کوچک نهادن که با آن بازی کند و سرگرم شود، جایز است.

۲۳۷- (۳) حَدَّثَنَا عَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدُّورِيُّ ،حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَقِيقٍ ،أَنبأَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارِكِ ،عَنِ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ،عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ،عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِي الله تعالى عنه قَالَ : **قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ تُدَاعِبُنَا ؟! فَقَالَ : «نَعَم ،غَيرَ أَنِّي لاَ أَقُولُ إِلاَ حَقًّا» .**

۲۳۷ ـ(۳) ... ابوهریره ﷺ گوید: مردمان به پیامبر ﷺ گفتند: ای رسول خدا ﷺ ! چگونه است که گاهی اوقات با ما شوخی می‌کنید؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: آری شوخی می‌کنم، ولی چیزی جز حق نمی‌گویم.



«**تداعبنا**»: با ما مزاح و شوخی می کنید.

«**غير انّی لا اقول الا حقّاً**»: ولی چیزی جز حق نمی گویم.

بنا بر آنچه نصوص قولی و مواضع عملی(سیرت) پیامبر گرامی اسلام ﷺ و اصحاب ﷺ بر آن دلالت دارد، می‌توان گفت که خنده، شوخی و تفریح در اسلام امر شرعی به شمار می‌آید؛ و این، به دلیل نیاز فطری انسان است که در مقابل سختی‌های زندگی و آلام و مصیبت‌ها با بعضی از سرگرمی‌ها و تفریح‌ها، غم‌های زندگی خود را سبک سازد؛ و این امر مسلّم است که نوعی لهو و آسایش فکری برای زندگی روزمرّه‌ی انسان لازم است تا به وسیله‌ی آن بتواند راه زندگی خود را در مقابل فعالیّت‌های طولانی، به طور مطلوب ادامه دهد؛ همان گونه که انسان در سفر، به حیوان بارکش خود استراحت می‌دهد تا مابقی راه را بهتر بپیماید، بدن انسان هم نیازمند آسایش و آرامش فکری و روحی است.

بنابراین، در اصل مشروعیّت خنده، شوخی و شادی شکی نیست، ولی نه به

طور مطلق، بلکه با قیود و شرایطی که شریعت مقدس اسلام برای آن بیان کرده است که عبارتند از:

۱. نباید دروغ گفتن و جعل سخن، ابزار خنداندن مردم شود؛ همانگونه که بعضی از مردم در مواقع مختلف انجام می‌دهند.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «**وای بر آنکه به سخن آید و در آن دروغ گوید تا کسانی بدان بخندند؛ وای بر او، وای بر او، وای بر او**».

۲. نباید شوخی و مزاح سبب تحقیر، یا استهزاء و یا تمسخر انسان دیگری شود؛ مگر اینکه آن انسان راضی و بدان اجازه داده باشد.

۳. نباید شوخی و مزاح، سبب ترس و به وحشت انداختن مسلمان شود. ابوداود از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است: «اصحاب رسول خدا ﷺ برای ایشان نقل می‌کردند که، آنان همراه پیامبر خدا ﷺ در راهی می‌رفتند، یکی از آنان در حالی که ریسمانی در دست داشت به سوی یکی از یاران رفت و او را با ریسمان بست. آن مرد ترسید. در این هنگام بود که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «**لا یَحِلُّ لرجلٍ ان یُروِّع مسلماً**»؛ «**برای کسی روا نیست که مسلمانی را بترساند**». سیاق کلام دلالت دارد بر اینکه آن کسی که برادر مسلمانش را با ریسمان بست، می‌خواست شوخی و مزاح بکند.

در حدیث دیگری روایت شده که پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «**لا یأخذ احدکم متاعَ اخیه لا عباً و لا جادًّا**»؛ «**هیچ یک از شما متاع برادر دینی خود را نه با شوخی و نه با جدّی برندارد**». [ترمذی]

۴. شخص نباید چه در موقعیّت جدّی و چه هنگام گریه، شوخی کند یا بخندد. «**هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد**». حکمت این عبارت در این است که هر چیزی در جای مناسب خود قرار داده شود.

۵. شوخی و خنده باید معقول و در حدّ اعتدال و توازن باشد و فطرت سالم انسان آن را بپذیرد و عقل سالم به آن راضی شود و با جامعه‌ای که در آن زیست می کند، ملایم و سازگار باشد.

اسلام، هنگامی که از غلوّ و زیاده‌روی در هر چیزی ـ حتی عبادات ـ اِکراه دارد، پس چگونه اجازه‌ی زیاده روی کردن در لهو و مزاح را می‌دهد؟! با توجه به این توجیه و ارشاد نبوی که می‌فرمایند: «**و لا تکثر من الضحک، فانّ کثرة الضحک تُمیت القلب**»؛ «**زیاد نخند! که خنده‌ی زیاد قلب را می‌میراند**». آنچه مورد نهی پیامبر گرامی اسلام ﷺ قرار گرفته، همان افراط و مبالغه در خنده بوده است نه اصل خنده.

از علی بن ابی طالب ﷺ روایت شده که می‌فرماید: «**به آن مقدار که نمک برای طعام لازم است به همان مقدار مزاح وارد کلام کن**».

این گفتار حکیمانه‌ای است و بیانگر این قضیه است که همانطور که انسان نمی‌تواند از مزاح و شوخی بی‌نیاز باشد، افراط و غلوّ در مزاح نیز زیانبار است.

مبالغه در مزاح، آن است که انسان از بار مسئولیت شانه خالی کند، یا بی خردان بر او گستاخ و جسور شوند یا باعث خشم دوستان گردد؛ و شاید منظور حدیث زیر، این نوع مزاح باشد که می‌فرماید: «**و لا تُمار اخاک و لا تُمازحه**» [ترمذی]؛ «**با برادر خویش دو رو نباش و با او مزاح مکن**».

مبالغه و اسراف در مزاح، همچون دو رویی، هر دو مسبب حِقد و کینه در دل‌ها می‌شود.

۲۳۸- (۴) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ،حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ،عَنْ حُمَيْدٍ ،عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ،أَنَّ رَجُلاً اسْتَحْمَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ : «إِنِّي حَامِلُكَ عَلَى وَلَدِ نَاقَةٍ» فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ،مَا أَصْنَعُ بِوَلَدِ النَّاقَةِ ؟! فَقَالَ: «وَهَلْ تَلِدُ الإِبِلَ إِلاَّ النُّوقُ؟!».

۲۳۸ -(۴) ... انس بن مالک رضی الله عنه گوید: مردی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواست تا بدو مرکبی را ببخشند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: من تو را بر بچه شتری سوار خواهم نمود. (در این هنگام ذهن آن مرد به شتر کوچک منحرف شد و) گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم ! من با بچه‌ی شتر چه کنم؟ و چگونه می‌توانم بر آن سوار شوم؟! آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: مگر شتر، بچه‌ی شتر نیست؛ و آیا شتران بزرگ را نیز ناقه‌ها نمی‌زایند!

«**استحمل**»: از او خواست بدو سواری و مرکبی ببخشد تا بر آن سوار شود.

«**ولد**»: بچه، فرزند.

«**ناقة**»: ماده شتر.

«**ما اصنع**»: چه کنم.

«**النّوق**»: جمع ناقة، و به معنی: ماده شتر.

«**و هل تلد الابل الاّ النوق**»: یعنی هر شتری، بچه‌ی شتر دیگر محسوب می‌شود؛ گرچه بزرگ و تنومند باشد.

۲۳۹- (۵) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ ،حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ ،حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ،عَنْ ثَابِتٍ ،عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ،أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ ، كَانَ اسْمُهُ زَاهِرًا ،وَكَانَ يُهْدِي إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَدِيَّةً مِنَ الْبَادِيَةِ ،فَيُجَهِّزُهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ ،فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «إِنَّ زَاهِرًا بَادِيَتُنَا وَنَحْنُ حَاضِرُوهُ» وَكَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحِبُّهُ وَكَانَ رَجُلاً دَمِيمًا ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا وَهُوَ يَبِيعُ مَتَاعَهُ ، فَاحْتَضَنَهُ مِنْ خَلْفِهِ وَهُوَ لاَ يُبْصِرُهُ ، فَقَالَ : مَنْ هَذَا؟ أَرْسِلْنِي! فَالْتَفَتَ فَعَرَفَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَعَلَ لاَ يَأْلُو مَا أَلْصَقَ ظَهْرَهُ بِصَدْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ عَرَفَهُ ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ : «مَنْ يَشْتَرِي هَذَا الْعَبْدَ؟» فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ،إِذًا وَاللَّهِ تَجِدُنِي كَاسِدًا ،فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «لَكِنْ عِنْدَ اللَّهِ لَسْتَ بِكَاسِدٍ» أَوْ قَالَ : «أَنْتَ عِنْدَ اللَّهِ غَالٍ».

۲۳۹ ـ(۵) ... انس بن مالک رضی الله عنه گوید: مردی بادیه نشین به نام «زاهر» برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم هدایایی به رسم تعارف از صحرا می‌آورد و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز هرگاه زاهر می‌خواست به خانه‌اش برگردد، هدایایی را به او ارزانی می‌داشتند و می‌فرمودند: به راستی زاهر بادیه نشین ما است و ما نیز شهر نشین او هستیم.

رسول خدا صلی الله علیه وسلم زاهر را دوست می‌داشتند؛ و زاهر مردی بی‌بهره

از زیبایی و خوشگلی بود. روزی پیامبر اکرم ﷺ به نزد زاهر در حالی رفتند که وی سرگرم فروش کالاهای خود بود. آن حضرت ﷺ او را از پشت سر در آغوش خویش گرفتند و دستهای خود را روی چشمان او نهادند و زاهر ایشان را نمی‌دید. زاهر (که جایی را نمی‌دید) گفت: که هستی؟ مرا رها کن! پس از این، زاهر اندکی به عقب برگشت (و با گوشه‌ی چشمش) پیامبر ﷺ را شناخت. و چون آن حضرت ﷺ را شناخت دیگر جنب و جوشی از خود نشان نداد و همچنان پشت خویش را به سینه‌ی مبارک آن حضرت ﷺ (به عنوان تبرّک و تحصیل معنویّات و برکات) چسبیده نهاد؛ و پیامبر ﷺ نیز می‌فرمودند: چه کسی این بنده را می‌خرد؟ زاهر گفت: ای رسول خدا ﷺ، به خدا سوگند! در آن صورت مرا کم ارزش و غیر قابل فروش خواهید یافت. آن حضرت ﷺ فرمودند: ولی تو در پیشگاه خداوند عزوجل، کم ارزش و بی بهاء نیستی. یا فرمودند: تو در پیشگاه خداوند متعال، بسیار گرانبها و با ارزش و قیمتی و ارزشمند هستی.



«**اهل البادية**»: صحرا نشینان، بادیه نشینان، چادر نشینان، صحرا گردان.

«**فیجهزه النّبی ﷺ**»: پیامبر ﷺ زاهر را با هدایا و وسایلی به خانه‌اش باز می گرداند.

«**بادیتنا**»: بادیه نشین ما.

«**حاضروه**»: شهر نشین او. مقصود این است که زاهر از ما است؛ و تفاوت همین اندازه است که ما در شهر زندگی می‌کنیم و او در صحرا.

«**دمیماً**»: بدقیافه، زشت، بی بهره از زیبایی و خوشگلی.

«**فاحتضنه**»: او را در آغوش گرفت.

«**اَرسِلنی**»: رهایم کن.

«**فالتفت**»: برگشت.

«**فجعل**»: پس شروع کرد که ...

«**لا یألوا**»: کوتاهی و درنگی نمی‌کرد.

«**الصق**»: چسبانید.

«**صدر**»: سینه.

«**کاسداً**»: کم ارزش و غیر قابل فروش.

«**غالٍ**»: قیمتی و ارشمند، گرانبها و با ارزش.

«**لکن عندالله لست بکاسد، او قال: انت عندالله غال**»: این شک در متن گفتار رسول خدا ﷺ، از راوی است.

۲۴۰- (۶) حَدَّثَنَا عَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ ،حَدَّثَنَا مُصْعَبُ بْنُ الْمِقْدَامِ ،حَدَّثَنَا الْمُبَارَكُ بْنُ فَضَالَةَ ،عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: أَتَتْ عَجُوزٌ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ،فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ،ادْعُ اللَّهَ أَنْ يُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ .فَقَالَ : «يَا أُمَّ فُلاَنٍ ،إِنَّ الْجَنَّةَ لاَ يَدْخُلُهَا عَجُوزٌ» قَالَ : فَوَلَّتْ تَبْكِي فَقَالَ : «أَخْبِرُوهَا أَنَّها لاَ تَدْخُلُهَا وَهِيَ عَجُوزٌ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ : {

إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عُرُبًا أَتْرَابًا}.

۲۴۰ ـ (۶) ... حسن بصری رحمه الله گوید: پیر زنی به نزد رسول خدا ﷺ آمد و بدیشان گفت: ای رسول خدا ﷺ ! از خداوند متعال بخواه که مرا وارد بهشت گرداند. آن حضرت ﷺ (به شوخی) فرمودند: ای مادر فلان! پیر زنان، وارد بهشت نمی‌شوند. حسن بصری رحمه الله گوید: (پیر زن، ظاهر کلام آن حضرت ﷺ را دریافت، از این جهت)گریه کنان به خانه‌اش برگشت. پیامبر ﷺ فرمودند: به او خبر دهید که او در حال پیری وارد بهشت نمی‌شود (بلکه هنگامی که او وارد بهشت بشود، دیگر پیرزن نیست، بلکه جوان و زیبا است)؛ از این رو، خداوند متعال مـی‌فرماید: «إِنَّآ أَنشَأۡنَٰهُنَّ إِنشَآءً ۝ فَجَعَلۡنَٰهُنَّ أَبۡكَارًا ۝ عُرُبًا أَتۡرَابًا» [واقعه/ ۳۵ ـ ۳۶ ـ ۳۷]؛ **«ما زنان بهشتی را به گونه‌ی خاصّی آفریده‌ایم و ایشان را به وضع خاصّی پدید آورده‌ایم و در آغاز کار بدین شکل زیبا و شمائل دلربا پدیدار کرده‌ایم؛ ایشان را دوشیزه و نوجوان ساخته‌ایم؛ آنان شیفتگان همسر خود، و همه جوان و طنّاز و همسن و سال هستند»**.

«**عجوز**»: سالخورده، پیر [برای مذکر و مؤنث یکسان است]. ابن حجر گوید: آن پیر زن، **صفیه دختر عبدالمطلب**، مادر زبیر بن عوّام، و عمّه‌ی گرامی رسول خدا ﷺ بوده است.

«**فولّت**»: به خانه‌اش برگشت.

«**تبکی**»: در حالی که گریه می‌کرد.

«**انشأناهُنَّ**»: زنان بهشتی را به گونه‌ی خاصّ و ویژه‌ای آفریده‌ایم. ایشان را به وضع خاصّی پدید آورده‌ایم.

«**ابکاراً**»: جمع «**بِکر**»: دوشیزگان، نوجوانان.

«**عُرُباً**»: جمع «**عَروب**»: زن شیفته و دلداده‌ای که شوهر خود را سخت دوست داشته باشد و با سخن و ناز و غمزه و خنده، عشق و محبّت خود را بدو اظهار کند. خلاصه، سراپا عاشق و واله شوهرخود باشد.

«**اترابا**»: جمع «**تِرب**»: زنان همسنّ و سال و جوان به کمال.

ناگفته نماند که حدیث بالا، «**مرسل**» است؛ زیرا که حسن بصری ﷫ این حدیث را از کسی دیگر شنیده است، و وی از زمره‌ی تابعین است نه از جرگه‌ی یاران پیامبر ﷺ.

و حدیث «**مُرسل**» به خبری گفته می‌شود که به وسیله‌ی غیر صحابی(مانند حسن بصری) به پیامبر ﷺ برسد.



باب (۳۷)

استشهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شعر

۲۴۱- (۱) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ ،حَدَّثَنَا شَرِيكٌ ،عَنِ الْمِقْدَادِ بْنِ شُرَيْحٍ ،عَنْ أَبِيهِ ،عَنْ عَائِشَةَ رَضِي الله عنها قَالَتْ : قِيلَ لَهَا : هَلْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَمَثَّلُ بِشَيْءٍ مِنَ الشِّعْرِ؟ قَالَتْ : كَانَ يَتَمَثَّلُ بِشِعْرِ ابْنِ رَوَاحَةَ ،وَيَتَمَثَّلُ بِقَوْلِهِ : «وَيَأْتِيكَ بِالأَخْبَارِ مَنْ لَمْ تُزَوِّدْ».

۲۴۱ ـ (۱) ... مقداد بن شُريح، از پدرش، شُریح بن هانی حارثی رحمه الله از عایشه رضی الله عنها نقل می‌کند که از عایشه رضی الله عنها پرسیده شد: آیا رسول خدا صلی الله علیه وسلم به چیزی از شعر استشهاد می‌فرمودند؟ عایشه رضی الله عنها در جواب گفت: آن حضرت صلی الله علیه وسلم گاهی اوقات به اشعار عبدالله بن رواحه رضی الله عنه استشهاد می‌جستند؛ و گاهی نیز به شعر شاعری دیگر(یعنی طرفة بن عبد) استشهاد می‌فرمودند که وی چنین سروده بود:

«وَ یأتیک بالاخبار من لم تزوّد»؛ «به زودی، روزگار اخبار کسانی را برای تو می‌آورد که زاد و توشه‌ای را برای آنها تهیه ندیده‌ای».



«یتمثّل»: استشهاد می‌جست.

«**شعر**»: سخن منظوم، کلام موزون، سخنی که دارای وزن و قافیه باشد.

«**ابن رواحة**»: عبدالله بن رواحة بن ثعلبة بن امرىء القیس. وی از قبیله‌ی خزرج انصار، و یکی از یاران بزرگوار و جان نثار آن حضرت ﷺ بود.

در **کنیه‌ی** وی اختلاف است: برخی **ابومحمد**، برخی **ابورواحه** و برخی **ابوعمرو** گفته‌اند. و **مادرش**: کبشة دختر واقد بن عمرو، از قبیله‌ی بنی حارث خزرجی بود.

ابن رواحه ؓ یکی از شاعران مشهور پیامبر ﷺ نیز می‌باشد که در تمام جنگ‌ها و غزوات دوشادوش پیامبر ﷺ پیکار نمود و به سال هشتم هجری، در جنگ موته، به درجه‌ی رفیع شهادت نائل آمد. خاطر نشان می‌شود که وی، دایی نعمان بن بشیر ؓ نیز می‌باشد.

«**و یتمثل بقوله**»: و پیامبر ﷺ گاهی نیز به شعر آن مرد قبیله‌ی قیس، یعنی «**طرفة بن عبد**» استشهاد می‌فرمود که گفت ...

و مراد از «**قوله**»: قول طرفة بن عبد است که نامش «**عمرو**» می‌باشد؛ و چون مشهور و معروف بوده، در روایت اسمی از آن برده نشده است؛ زیرا طرفة بن عبد، یکی از شاعران بزرگ دوره‌ی جاهلی به شمار می‌آید که همین مصراع بیت او، از زمره‌ی مشهورترین قصاید، و از معلّقات هفتگانه است.

«**و یأتیک بالاخبار من لم تزوّد**»: این بخش از شعر، مصرع دوم بیت است؛ و بیت کامل چنین است:

ستبدی لک الایام ما کنت جاهلاً   **و یأتیک بالاخبار من لم تزوّد**

«به زودی روزگار برای تو حقایقی را که نمی‌دانی آشکار و هویدا می‌سازد، و اخبار کسانی را برای تو می‌آورد که زاد و توشه‌ای را برای آنها تهیه ندیده‌ای».

«شعر»: کسانی که شعر را می‌شنوند و با شعر و شاعری سر و کار دارند و در کنار آن روح و جان خود را با اشعار حکمی و اخلاقی و عرفانی، طراوت و نشاط می‌بخشند، آن قدر مجذوب شعر می‌شوند که آن را لازمه‌ی زندگی خود دانسته و در حدّ یک محبوب و معشوق به آن عشق می‌ورزند و به آن ایمان دارند و جدایی از آن را جدایی روح از تن می‌دانند.

بدون شک ذوق شعر و هنر شاعری، مانند همه‌ی سرمایه‌های وجودی انسان در صورتی ارزشمند است که در یک مسیر صحیح به کار افتد و از آن بهره گیری مثبت و سازنده شود؛ امّا اگر به عنوان یک وسیله‌ی مخرّب برای ویران کردن بنیاد اعتقاد و اخلاق جامعه و تشویق به فساد و بی‌بند و باری مورد استفاده واقع شود، و یا انسانها را به پوچی و بیهودگی و خیال پروری سوق دهد، یا تنها یک سرگرمی بی‌محتوا تلقّی گردد. بی‌ارزش و حتّی زیانبار است.

به هر حال، ارزیابی اسلام در مورد شعر و شاعری، روی «**هدفها**» و «**جهت گیری‌ها**» و «**نتیجه‌ها**» است؛ شعر وسیله است و معیار ارزیابی آن هدفی است که شعر در راه آن، به کار گرفته می‌شود.

امّا متأسفانه در طول تاریخ، ادبیات اقوام و ملل جهان، از شعر سوء استفاده‌ی فراوان شده است، و این ذوق لطیف الهی در محیطهای آلوده آنچنان به ننگ کشیده شده است که گاه از مؤثرترین عوامل فساد و تخریب بوده است؛ مخصوصاً در عصر جاهلیّت که دوران انحطاط فکری و اخلاقی قوم عرب بود؛ «شعر»،

«**شراب**» و «**غارت و جنگ**» همواره در کنار هم قرار داشتند.

ولی چه کسی می‌تواند این حقیقت را انکار کند که اشعار سازنده و هدفدار در طول تاریخ؛ حماسه‌های فراوان آفریده است، و گاه قوم و ملتی را در برابر دشمنان خون‌خوار و ستمگر آنچنان بسیج کرده که بی‌پروا از همه چیز بر صف دشمن زده و قلب او را شکافته‌اند.

و چه کسی می‌تواند انکار کند که گاه یک شعر اخلاقی آنچنان در اعماق جان انسان نفوذ می‌کند که یک کتاب بزرگ و پُرمحتوا کار آن را انجام نمی‌دهد.

آری؛ همانگونه که در حدیث معروف از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده: «**انّ من الشعر لحکمة، و انّ من البیان لسحراً**»؛ [مشکاة المصابیح] «**بعضی از اشعار، حکمت است و پاره‌ای از سخنان، سحر است**»؛ گاهی اشعار غوغا به پا می‌کند.

گاه کلماتِ موزونِ شاعرانه، برندگی شمشیر و نفوذ تیر را در قلب دشمن دارد؛ چنان‌که در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم در مورد چنین اشعاری فرمود: «**والذی نفس محمد ﷺ بیده فکأنّما تنضوهم بالنبل**»؛ [مسند احمد] «**به آن کسی که جان محمد ﷺ در دست قدرت او است! با این اشعار گویی تیرهایی به سوی آنها پرتاب می‌کنید**».

این سخن را آنجا فرمود که دشمن با اشعار هجوآمیزش برای تضعیف روحیه‌ی مسلمانان تلاش می‌کرد؛ پیامبر ﷺ دستور داد که در مذمّت آنان و تقویت روحیه‌ی مؤمنان، شعر بسرایند.

و در مورد حسان بن ثابت رضی الله عنه که مدافع اسلام بود، فرمود: «**اهجهم فانّ**

جبرئیل معک»؛ «**آنها را هجو کن که جبرئیل با تو است**». [مسند احمد]

مخصوصاً هنگامی که «**کعب بن مالک**»، شاعر با ایمانی که در تقویت اسلام شعر می‌سرود، از پیامبر ﷺ پرسید: ای رسول خدا! درباره‌ی شعر، این آیه نازل شده است: «وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلْغَاوُۥنَ» [شعراء/۲۲۴]؛ «**شاعران، کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می‌کنند**»؛ حال شما بفرمائید که با این آیه‌ی مذمّت‌آمیزِ نازل شده، چه کنم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «**انّ المؤمن يجاهد بنفسه و سيفه و لسانه**» [تفسیر قرطبی ج۷ ص۴۸۶۹]؛ «**مؤمن، با جان و شمشیر و زبانش در راه خدا جهاد می‌کند**».

به هر حال، در طول تاریخ، شعرای با ایمان و پُر همّتی بودند که باج به فلک نمی‌دادند و این قریحه‌ی ملکوتی را در طریق آزادی و آزادگی انسانها و پاکی و تقوا، و مبارزه با دزدان و غارتگران و جبّاران و دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمین به کار گرفتند و به اوج افتخار رسیدند.

این گروه از شعراء، گاهی در دفاع از حق، اشعاری سرودند که با هر بیتی، بیتی در بهشت برای خود خریدند. و گاه برای ایجاد حرکت در توده‌های رنجیده که احساس حقارت می‌کردند، اشعاری می‌سرودند و شور و حماسه و هیجان می‌آفریدند. این چنین شاعرانی، مورد تأیید خدا، رسول خدا و قرآن می‌باشد.

پیامبر ﷺ شاعر نبود:

پیامبر ﷺ شاعر نیست به خاطر اینکه خط «**وحی**» از خط «**شعر**» کاملاً جدا است؛ زیرا:

۱. معمولاً سرچشمه‌ی شعر، تخیّل و پندار است؛ شاعر بیشتر بر بال و پَر خیال سوار می‌شود و پرواز می‌کند؛ در حالی که وحی از مبدأ هستی، سرچشمه می‌گیرد و بر محور واقعیّت‌ها و حقایق می‌گردد.
۲. شعر از عواطف متغیّر و دگرگون انسانی می‌جوشد، و دائماً در حال دگرگونی است؛ در حالی که وحی الهی، بیانگر حقایق ثابت آسمانی می‌باشد.
۳. لطف شعر در بسیاری از موارد در اغراق گویی‌ها و مبالغه‌های آن است؛ تا آنجا که گفته‌اند: «**بهترین شعر، دروغ آمیزترین آن است**». در حالی که در وحی جز صداقت چیزی نیست.
۴. شاعر در بسیاری از موارد به خاطر زیبایی‌های لفظ، ناچار است خود را تسلیم الفاظ کند و دنباله‌رو آن باشد، و چه بسا حقایقی که در این میان پایمال گردد.
۵. سرانجام به تعبیر زیبای یکی از مفسران، «**شعر**» مجموعه‌ی شوقهایی است که از زمین به آسمان پرواز می‌کند، امّا «**وحی**» مجموعه‌ی حقایقی است که از آسمان به زمین نازل می‌گردد؛ و این دو خطِ کاملاً متفاوت است.

باز در اینجا لازم است برای شاعرانی که در خط اهداف مقدسی گام برمی‌دارند و از عوارض نامطلوب، شعر خود را برکنار می‌سازند، حساب جداگانه‌ای باز کنیم، و ارزش مقام و هنر آنها را فراموش نکنیم؛ ولی به هر حال طبیعت غالب شعر آن است که گفته شد.

به همین دلیل، قرآن کریم در آخر سوره‌ی شعراء می گوید: «وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلۡغَاوُۥنَ» [شعراء/۲۲۴]؛ **«شاعران، کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می کنند»**.

سپس در یک عبارت کوتاه و پُر معنی به ذکر دلیل آن پرداخته، و چنین می گوید: «أَلَمۡ تَرَ أَنَّهُمۡ فِي كُلِّ وَادٖ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمۡ يَقُولُونَ مَا لَا يَفۡعَلُونَ» [شعراء/۲۲۵ ـ ۲۲۶]؛ **«آیا ندیدی که آنها در هر وادی سر گردانند (و همواره غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه‌ی خویش هستند و تسلیم امواج هیجانات و جهش‌های خیال‌اند)؛ و علاوه نمی‌بینی که سخنانی می گویند که عمل نمی کنند»**.

البته در پایان همان آیات، نیز شاعران با ایمان و صالح را که هنرشان در مسیر اهدافشان است، استثناء می کند و به آنها ارج می‌نهد و حسابشان را از دیگران جدا می‌سازند.

ولی به هر حال، پیامبر ﷺ نمی‌تواند شاعر باشد، و هنگامی که قرآن می گوید: **«خدا به او تعلیم شعر نداده است»**؛ مفهومش این است که از شعر بر کنار است؛ چرا که همه‌ی تعلیمات، به ذات پاک خدا برمی گردد.

جالب اینکه در تواریخ و روایات کرارًا نقل شده که هر وقت پیامبر ﷺ می‌خواست به شعری تمثّل و استشهاد جوید، و آن را شاهد سخن خود قرار دهد، آن را درهم می‌شکست تا بهانه‌ای به دست دشمن نیافتد؛ چنان که در روایتی دیگر وارد شده که روزی پیامبر ﷺ می‌خواست این شعر معروف عرب را بخواند:

ستبدی لک الایام ما کنت جاهلاً   و یأتیک بالاخبار مــن لم تــزوّد

پیامبر ﷺ به هنگامی که می‌خواست شعر فوق را بخواند، فرمودند: «**یاتیک من لم تزوّد بالاخبار**» و جمله را پس و پیش فرمود.

به هر حال پیامبر ﷺ شاعر نبود و فقط به اشعار، استشهاد و تمثّل می‌فرمود.

۲۴۲- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ،حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ،حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ ،عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ ،حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ ،عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِى الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «إِنَّ أَصْدَقَ كَلِمَةٍ قَالَهَا الشَّاعِرُ كَلِمَةُ لَبِيدٍ :
أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلُ ،وَكَادَ أُمَيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ.»

۲۴۲ ـ(۲) ... ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: به تحقیق، راست‌ترین و درست‌ترین سخنی که شاعر آن را گفته، این سخن «لبید» است:

«**الا کل شیء ما خلا الله باطل**»؛ «**هان! هر چیزی جز خدا، باطل است**». و چیزی نمانده بود که «**امیة بن ابی صلت**» (که از شعرای جاهلیّت بود) در اثر شنیدن آن، مسلمان و حقگرا شود.



«**أصدق**»: اسم تفضیل؛ راست‌ترین و درست‌ترین.

«**کلمة**»: سخن، لفظی که معنی داشته باشد، آنچه که انسان بر زبان می‌راند و مطلب خویش را به آن وسیله بیان می‌دارد.

«**لبیـد**»: لبید بن ربیعة عامری؛ وی یکی از بزرگان شعر و بلاغت، و از زمـره‌ی طلایه‌داران و پیشقراولانِ عرصـه‌ی ادب و هنـر دوره‌ی جـاهلی بـود کـه بـا قـوم خویش به حضور پیامبر ﷺ آمـد و مـسلمان شـد. وی پـس از اینکـه بـه اسـلام گروید، شعر نمی‌سرود و چنین استدلال می‌جست که: «**یکفینی القرآن**»؛ «**قرآن مـرا کافی است**»؛ از این رو کمتر شعر می‌گفت و بیشتر بـه تـلاوت و حفـظ الفـاظ و معانی و مفاهیم قرآن، مشغول می‌شد.

وی در کوفه به روزگار خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه، یا بـه روزگـار خلافـت معاوية بن ابی سفیان رضی الله عنه، درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

«**الا کل شیء ما خلا الله باطل**»؛ این سخن لبید، از آن جهت مورد پسند رسول خدا ﷺ بود، چرا که مطابق و موافق آیه‌ی:

﴿ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُۥ ﴾ [قصص/ ۸۸]

بود؛ یعنی: «**همه چیز و همه کس جز ذات خداوند فانی و نابود می‌شود**».

و بیت کامل، چنین است:

الا کل شیء ما خلا الله باطل   و کل نعیم لا محالة زائل

«**هان! که هر چیزی جز خدا، باطل است، و هر نعمتی از نعمتهای دنیـا، بـی تردید فانی و نابود شدنی است**».

«**کادَ**»: نزدیک بود که؛ چیزی نمانده بود که. این فعل از افعال مقاربه است کـه مبتدا را به عنوان اسم خود رفع، و خبر را به عنوان خبر خـود، نـصب مـی‌دهـد، و

گاهی به معنی «خواست» به کار می‌رود، مثل: «**اکاد اخفیها**: می‌خواهم آن را پنهان کنم» و مثل: «**عرف ما یُکاد منه**: آنچه را که از او خواسته شده است، دریافت».

«**امیّة بن ابی صلت**»: امیه و پدرش ابوصلت، از شاعران بزرگ و مشهور یک قرن پیش از هجرت بودند. امیّة بن ابی صلت با آنکه از زمره‌ی مژده دهندگان به ظهور منجی عالم بشریّت، حضرت محمد ﷺ بود، ولی با این وجود، پس از بعثت پیامبر ﷺ ایمان نیاورد و به اسلام نگروید و با کفر از دنیا رفت.

۲۴۳- (۳) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى ،حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ،حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ،عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ جُنْدُبِ بْنِ سُفْيَانَ الْبَجَلِيِّ قَالَ : أَصَابَ حَجَرٌ إِصْبَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَدَمِيَتْ فَقَالَ :

هَلْ أَنْتِ إِلاَّ إِصْبَعٌ دَمِيتِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ.

۲۴۳ -(۳) ... جندب بن سفیان بَجَلی رضی الله عنه گوید: (در برخی از غزوات) سنگی به انگشت مبارک آن حضرت ﷺ برخورد کرد که براثر آن، انگشت پیامبر ﷺ خونین شد؛ آن گاه ایشان چنین فرمودند:

هل انتِ الا اصبعٌ دمیتِ و فی سبیل الله ما لقیتِ

«مگر نه این است که فقط تو انگشتی هستی که خون آلود و زخمی شده‌ای؛ و به راستی آنچه به تو رسیده در راه خداوند متعال است».

«**اصاب حجرٌ اصبع رسول الله** ﷺ»: غالباً برخورد سنگ به انگشت پیامبر ﷺ در برخی از غزوات رُخ داده است؛ از این رو برخی از علماء و مورّخان گفته‌اند که این غزوه، غزوه‌ی «**اُحُد**» بوده است. گرچه برخی نیز گفته‌اند که این واقعه، پیش از هجرت رخ داده است.

«**فدمیت**»: زخمی و خون آلود شد.

علماء و صاحب نظران اسلامی، پیرامون سراینده‌ی این شعر که پیامبر ﷺ بدان استشهاد و تمثّل جسته، با همدیگر اختلاف دارند:

۱. برخی گفته‌اند که سراینده‌ی این شعر، «**ولیدبن ولید بن مغیرة**» است. و سبب سرودن این شعر، توسط ولید، بدین خاطر بود که وی همراه با ابوبصیر در صلح حدیبیه، با قریشیان در جنگ و پیکار بودند؛ ابوبصیر مُرد و ولید به مدینه‌ی منوّره بازگشت که در مسیر راه به زمین خورد و انگشتش قطع شد. از این رو به سرودن این شعر پرداخت.

۲. و برخی گفته‌اند که سراینده‌ی این شعر، «**عبدالله بن رواحه**» می‌باشد که در جنگ موته انگشت وی قطع شد؛ از این رو چنین سرود:

هل انتِ الا اصبع دمیتِ   و فی سبیل الله ما لقیتِ

یا نفسُ الا تقتلی فموتی   هذا حیاض الموت قد صلیتِ

و ما تمنّیت فقد لقیتِ   ان تفعلی بفعلها هدیتِ

و پیامبر ﷺ نیز وقتی سنگی به انگشتشان برخورد کرد و انگشت ایشان

خونی شد، به شعر عبدالله بن رواحه ﷺ استشهاد جسته و فرمودند:

هل انتِ الا اصبع دميتِ   و فی سبيل الله ما لقيت

۲۴۴- (۴) حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عُمَرَ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ جُنْدُبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ ، نَحْوَهُ.

۲۴۴ ـ (۴) ابن ابی عمر، از سفیان بن عیینه، از اسود بن قیس، از جندب بن عبدالله بَجَلی ﷺ نیز نظیر همین روایت را [از حیث معنی نه از حیث لفظ] نقل کرده است.

۲۴۵- (۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ ، أَنْبَأَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ : قَالَ لَهُ رَجُلٌ : أَفَرَرْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَبَا عُمَارَةَ ؟ فَقَالَ : لاَ ، وَاللَّهِ مَا وَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، وَلَكِنْ وَلَّى سَرَعَانُ النَّاسِ ، تَلَقَّتْهُمْ هَوَازِنُ بِالنَّبْلِ ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى بَغْلَتِهِ ، وَأَبُو سُفْيَانَ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، آخِذٌ بِلِجَامِهَا ، وَرَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ :

أَنَا النَّبِيُّ لاَ كَذِبْ   أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ.

۲۴۵ ـ (۵) ... از براء بن عازب ﷺ چنین نقل شده است که مردی از او پرسید: ای ابوعُماره! (کنیه‌ی براء بن عازب ﷺ) آیا در جنگ حُنین، از کنار پیامبر ﷺ گریختید و پا به فرار گذاشتید؟ براء بن عازب ﷺ در پاسخ گفت: نه؛ به خدا سوگند که رسول خدا ﷺ

پشت به دشمن نکردند و دچار تردید و تزلزل نشدند و پای به فرار نگذاشتند؛ بلکه این پیشاهنگان و پیشقراولانِ مردم بودند که گریختند و پای به فرار گذاشتند؛ و لشکریان «هوازن» نیز آنها را تیرباران نمودند؛ امّا آن حضرت ﷺ ثابت قدم بودند و از جای خویش تکان نخوردند و سوار بر شتر خویش ایستاده بودند؛ وابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب رضی الله عنه نیز لگام شتر آن حضرت ﷺ را گرفته بود (و عبّاس رضی الله عنه رکاب آن را گرفته بود و نمی‌گذاشتند رسول خدا ﷺ با سرعت بیشتری به پیش بتازند؛ ولی آن حضرت ﷺ سوار بر اشتر خویش به سوی کفار و بدخواهان تاختن گرفتند و) پیوسته می‌فرمودند:

انا النَّبی لا کَذِب　　　انا ابن عبدالمطلب

«من پیامبر خدایم، و دروغگوی نیستم! من فرزند عبدالمطلب هستم!»

«ما ولّی»: پشت به جنگ نکرد و دچار تردید و تزلزل نشد و پای به فرار نگذاشت.

«سرعان الناس»: مراد عدّه‌ای ازاصحاب جوان و سبکبار که اسلحه نداشتند و زره یا کلاه‌خودی نپوشیده بودند، است؛ چرا که در روایتی دیگر آمده است: **«اکنتم فررتم یا ابا عمارة! یوم حنین؟ قال: لا والله، ما ولّی رسول الله ﷺ و لکنّه خرج شبّان اصحابه و اخفّاءهم حُسَّراً لیس بسلاحٍ، فاتوا قوماً رماةً، جمع هوازن**

و بنی نصر، ما یکاد یسقط لهم سهم، فرشقوهم رشقاً ما یکادون یخطئون...» [بخاری و مسلم]؛ **«مردی از براء بن عازب ﷺ پرسید: ای ابوعماره! آیا شما در روز حنین فرار کردید؟ گفت: خیر، قسم به خدا! پیامبر ﷺ در روز حُنین به جنگ پشت ننمود، امّا عده‌ای از اصحاب جوان و سبکبار که اسلحه نداشتند و زره یا کلاه‌خودی نپوشیده بودند، با جماعتی از هوازن و بنی نصر روبه رو شدند؛ این جماعت هوازن و بنی نصر به حدّی در تیر اندازی ماهر بودند که تیر آنها به زمین نمی‌خورد و جوانانِ بی‌دفاع اصحاب را تیرباران کردند به نحوی که تیر آنان به خطا نمی‌رفت...»**.

«**هوازن**»: قبیله‌ی هوازن، بعد از قریش، بزرگترین نیرو در جزیرة العرب به شمار می‌آمدند؛ میان آنها و قریش، پیوسته رقابت وجود داشت؛ آنها نمی‌خواستند به آنچه قریش در مقابل آن تسلیم شده‌اند، تسلیم گردند. از این رو تصمیم گرفتند افتخار و آوازه‌ی ریشه کن ساختن اسلام را به خود اختصاص دهند تا گفته آید: **«هوازن، کاری را کردند که قریش از عهده‌ی آن برنیامد»**.

از این جهت، «**مالک بن عوف نصری**» که سردار هوازن بود آمادگی جنگ علیه اسلام و پیامبر ﷺ نمود؛ قبائل «**نصر**»، «**جشم**»، «**سعد بن بکر**»، «**هوازن**» و «**ثقیف**» همگی به ندای او لبیک گفته و گرد او جمع شدند، فقط طایفه‌ی «**کعب**» و «**کلاب**» از قبیله‌ی «**هوازن**» شرکت نکردند. سردار هوازن به اتفاق رزمندگانِ قبایل مزبور، به قصد جنگ با رسول خدا ﷺ حرکت نمود، اَحشام و زنان و فرزندان خود را نیز با خود همراه کردند تا این که در جبهه‌ی جنگ ثابت قدم بمانند و از خانواده‌ها و آبروی خود دفاع نمایند؛ و لشکر هوازن به فرماندهی

«**مالک بن عوف**» در درّه‌ی «**اوطاس**» فرود آمد.

رسول خدا ﷺ نیز به اتفاق دو هزار نفر از اهالی مکه که عده‌ای تازه مسلمان و عده‌ای هنوز مسلمان هم نشده بودند و با ده هزار نفر از اصحابش که از مدینه هم رکاب آن حضرت ﷺ بودند، برای جنگ و دفاع، اعلام آمادگی نمودند. تعداد لشکر هیچ گاه قبلاً به این تعداد نرسیده بود، از این رو برخی از مسلمانان با توجه به تعداد رزمندگان، دچار عُجب و غرور شده چنین گفتند: «**امروز از کمی نفرات، هرگز شکست نخواهیم خورد**».

به هر حال، لشکر اسلام سه شنبه شب، شب چهارشنبه دهم ماه شوّال به حُنین رسیدند. مالک بن عوف پیش از آنان به منطقه رسیده و شبانه لشکریانش را وارد وادی حُنین کرده و افرادش را فرستاده بود تا در راه‌ها و ورودی‌ها و درّه‌ها و بیشه‌زارها و تنگه‌ها به کمین بنشینند، و به آنان چنین دستور داده بود که به مجرّد رویارویی با سپاهیان اسلام یا دست یافتن بر آنان، به رگبار تیرشان ببندند و آن گاه یکپارچه بر سر آنان بریزند.

سحرگاهان، رسول خدا ﷺ سپاه خویش را سامان دادند، و لواها و رأیت‌ها را بستند و آنها را به لشکریانشان سپردند. هنگام تاریک و روشن، مسلمانان به وادی حُنین درآمدند، و از یک سوی آن سرازیر شدند، غافل از آنکه دشمن در تنگه‌های وادی حُنین در کمین آنان است. همین که رزمندگان اسلام به وادی حُنین سرازیر شدند، رگبار تیر بر سرشان باریدن گرفت، و دشمنان فوج فوج از پی یکدیگر درآمدند و یکپارچه بر سر مسلمانان ریختند. مسلمانان پشت به دشمن کردند و بازگشتند. کسی به کسی نبود! شکست نابهنجاری بود.

در جایگاه رسول خدا ﷺ جز عدّه‌ی اندکی از مهاجر و انصار، کسی بر جای نماند؛ ۹ تن مبنی بر گزارش ابن اسحاق، و ۱۲ تن بنا به گزارش نووی، و گزارش درست آن است که امام احمد در مُسند و حاکم نیشابوری در مُستدرک از ابن مسعود روایت کرده‌اند که گفت: در روز جنگ حُنین، هم نبرد پیامبر ﷺ بودم. مردم همه به آن حضرت ﷺ پشت کردند، و تنها هشتاد تن از مهاجر و انصار در کنار ایشان بر جای ماندند. ما هشتاد نفر همچنان بر پای خویش ایستاده بودیم و به دشمن پشت نکردیم!

آنجا بود که شجاعت بی‌نظیر و دلاوری بی‌همانند حضرت رسول اکرم ﷺ به ظهور پیوست؛ آن حضرت ﷺ سوار بر استر خویش به سوی کفار تاختن گرفتند و پیوسته می‌فرمودند:

انا النّبیُّ لا کَذِب　　　انا ابنُ عبدالمطلب!

«من پیامبر خدایم، و دروغگوی نیستم! من فرزند عبدالمطلب هستم!».

چیزی که بود، ابوسفیان بن حارث، لگام استر آن حضرت ﷺ را گرفته بود و عباس رکاب آن را گرفته بود و نمی گذاشتند رسول خدا ﷺ با سرعت بیشتری به پیش بتازند.

رسول خدا ﷺ به عمویشان عباس که قدّی بلند و صدایی رسا داشت، فرمودند تا صحابه‌ی آن حضرت ﷺ را ندا در دهد. عباس رضی الله عنه گوید: با صدای بلند فریاد برآوردم: کجایند اصحاب سَمرة! گوید: به خدا! تو گویی بازگشتشان به سوی ما هنگامی که صدای مرا شنیدند، همانند بازگشت گاوان به سوی گوساله‌هایشان بود.

پس از آن، فراخوان متوجه انصار گردید: یا معشر الانصار! یا معشر الانصار!

آن گاه به بنی حارث بن خزرج محدود گردید، و افواج سپاه اسلام یکی پس از دیگری به هم پیوستند و سپاه اسلام همان آرایشی را که پیش از ترک میدان نبرد داشت، به خود گرفت. طرفین به شدّت با یکدیگر درگیر شدند؛ رسول خدا ﷺ نگاهی به سوی میدان نبرد که آتش جنگ در آن سخت شعله‌ور شده بود، افکندند و فرمودند: «**الان حمی الوطیس؟!**»؛ «**حالا تنور جنگ داغ شده است**». آن گاه رسول خدا ﷺ مُشتی خاک از زمین برگرفتند و به صورت کافران پاشیدند و گفتند: «**شاهت الوجوه**»؛ «**رویتان سیاه باد**». در آن میدان هیچ فرد انسانی نبود، جز آنکه هر دو چشمانش را از خاک‌های آن مُشت خاک آکنده ساخت، و همچنان کارشان رو به ضعف می‌نهاد، و ورق به زیانشان برمی‌گشت.

از پاشیدن سنگریزه‌ها و خاک‌ها، چند ساعتی بیش نگذشت که دشمن شکستی جانانه خورد، و تنها از قبیله‌ی ثقیف هفتاد تن کشته شدند، و مسلمانان تمامی اموال و اسلحه و خیمه‌های آنان را که بر جای نهاده بودند، به تصرّف خویش درآوردند.

اسیران جنگی، شش هزار تن بودند؛ اشترانِ به غنیمت گرفته شده بیست و چهار هزار؛ گوسفندان بیش از چهل هزار، و نقره چهار هزار اوقیه بود.

شجاعت پیامبر ﷺ:

به هر حال، از نظر شجاعت و دلاوری و جنگاوری، منزلت والای پیامبر گرامی اسلام بر هیچ کس پوشیده نیست. از همه‌ی مردم شجاع‌تر بودند. در بحران‌های شدید و عرصه‌های دشوار گرفتار آمدند؛ قهرمانان و یکّه تازان بارها

از کنار ایشان گریختند، امّا ایشان ثابت قدم بودند و از جای خویش تکان نمی‌خوردند؛ همواره روی به دشمن داشتند و پشت به دشمن نمی‌کردند، و دچار تردید و تزلزل نمی‌شدند. از هر شخصِ شجاع و دلاوری در بعضی موارد، گریز و فرار نیز سرزده، و مواردی عقب نشینی از او دیده شده است، به جز شخص پیامبر گرامی اسلام.

علی بن ابی طالب ﷺ گوید: ما رزمندگان، هر گاه تنور جنگ داغ می‌شد، و خون در چشمان جنگجویان می‌افتاد، خویشتن را در پناه رسول خدا ﷺ قرار می‌دادیم، و در شرایط بحرانی، هیچ کس نزدیک‌تر از آن حضرت ﷺ به دشمن نبود.

انس بن مالک ﷺ گوید: شبی اهل مدینه در دل شب صدایی وحشتناک شنیدند. جماعتی در پیِ آن صدا به راه افتادند؛ در بین راه، رسول خدا ﷺ را ملاقات کردند که داشتند از سمت آن صدا باز می‌گشتند؛ اسبی از آنِ ابوطلحه که عریان و بدون زین بود، سوار بودند، و شمشیر حمایل کرده بودند و می‌گفتند: وحشت نکنید! وحشت نکنید!

ناگفته نماند که جمله‌ی «**انا النبی لا کذب ...**»، شعر نیست؛ بلکه کلامی موزون و از قبیل نثر مسجّع می‌باشد؛ زیرا رسول خدا ﷺ شاعر نبودند.

۲۴۶- (۶) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ ،حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ ،حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ ،حَدَّثَنَا ثَابِتٌ ،عَنْ أَنَسٍ : **أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ مَكَّةَ فِي عُمْرَةِ الْقَضَاءِ ،وَابْنُ رَوَاحَةَ يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ ،وَهُوَ يَقُولُ :**

خَلُّوا بَنِي الْكُفَّارِ عَنْ سَبِيلِهِ الْيَوْمَ نَضْرِبُكُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ
ضَرْبًا يُزِيلُ الْهَامَ عَنْ مَقِيلِهِ وَيُذْهِلُ الْخَلِيلَ عَنْ خَلِيلِهِ

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : يَا ابْنَ رَوَاحَةَ ، بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِي حَرَمِ اللَّهِ تَقُولُ الشِّعْرَ! فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «خَلِّ عَنْهُ يَا عُمَرُ ، فَلَهِيَ أَسْرَعُ فِيهِمْ مِنْ نَضْحِ النَّبْلِ».

۲۴۶ ـ (۶) ... انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم در «عمرة القضاء»، در حالی وارد مکه‌ی مکرمه شدند که عبدالله بن رواحه رضی الله عنه پیشاپیش ایشان حرکت می‌کرد و چنین رَجَز می‌خواند:

خلّوا بنی الکفّار عن سبیله اليومَ نضربکم علی تنزیله
ضرباً يُزيل الهامَ عن مقيله و يُذهل الخليل عن خليله

«ای کافر زادگان! از سر راه پیامبر گرامی اسلام کنار بروید. و ما امروز شما را بر فرود آمدن رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مکه، فرو می‌کوبیم. آن چنان ضربتی که جمجمه‌ها را از جایگاهشان برکَنند و دوست را از حال دوست بی‌خبر سازند!»

(چون عمربن خطاب رضی الله عنه این اشعار را در حَرَم خدا شنید) به عبدالله بن رواحه رضی الله عنه گفت: ای پسر رواحه! آیا در محضر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در حرم خدا شعر می‌گویی؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: ای عمر! او را به حال خود واگذار که اشعار عبدالله بن رواحه رضی الله عنه در

برابر ایشان از رگبارتیر، کارسازتر و مؤثرتر است!

«**عمرة القضاء**»: مراد عمره‌ای است که پیامبر ﷺ برای قضای عمره‌ی حدیبیه به سال هفتم هجری گزارده‌اند. پیامبر ﷺ در روز اول ذی قعده سال هفتم هجری، از ذوالحلیفه برای قضای عمره‌ی حدیبیه احرام بستند.

حاکم نیشابوری گوید: اخبار و روایات در حدّ تواتر حاکی از آن‌اند که وقتی هلال ذی قعده رؤیت شد، پیامبر اکرم ﷺ اصحابشان را امر فرمودند که برای به جای آوردن قضای عمره‌ی حدیبیه آماده شوند، و هیچ یک از مسلمانانی که در غزوه‌ی حدیبیّه شرکت داشتند، برجای نمانند. همگی عازم شدند، به جز کسانی که پیش از آن به شهادت رسیده بودند. گروهی از دیگر مسلمانان نیز عازم ادای عمره شدند و عدّه‌ی آنان به جز زنان و کودکان، بالغ بر دو هزار گردید.

رسول خدا ﷺ به هنگام عزیمت به این سفر، **عُوَیف بن اَضبَط دیلی یا ابورُهم غِفاری** را جانشین خویش در مدینه گردانید، و شصت شتر برای قربانی به راه انداختند و نگهداری آنها را به **ناجیة بن جندب اسلمی** سپردند، و از **ذی الحلیفه** احرام عُمره بستند و تلبیه گفتند، و مسلمانان همراه ایشان تلبیه گفتند و با آمادگی کامل از جهت حمل اسلحه و همراه داشتن جنگجویان و رزمندگان، عازم این سفر شدند؛ زیرا خوف آن داشتند که قریشیان نیرنگی ساز کنند.

وقتی به ناحیه‌ی **یأجُج** رسیدند، تمامی اسباب و وسایل و اسلحه‌ی خویش را از قبیل شمشیر، سِپر و تیرو نیزه فرونهادند، و **اوس بن خولی انصاری** را با دویست رزمنده‌ی مسلمان بر آنها گماردند، و با اسلحه‌ی راکب، یعنی تنها یک شمشیر در

غلاف برای هر فرد، به مکه‌ی مکرمه وارد شدند.

رسول خدا ﷺ به هنگام ورود به مکه بر ناقه‌ی قصواء خویش سوار شدند، و مسلمانان شمشیرها حمایل کرده و اطراف آن حضرت ﷺ را گرفته بودند و تلبیه می گفتند.

مشرکان مکه بر فراز کوه **قُعَیقِعان**، کوهی که در شمال مکه‌ی مکرمه قرار گرفته بود، برآمدند تا مسلمانان را زیر نظر بگیرند. پیش از آن با یکدیگر گفته بودند که وی در حالی بر شما وارد می‌شود که وبای یَثرب آنان را سُست و بی‌رمق گردانیده است. پیامبر اکرم ﷺ به اصحاب خود امر فرمودند که سه شوطِ نخستین طواف کعبه را به صورت هروله بدوند، و فقط فاصله‌ی میان دو رُکن را آرام راه بروند. علّت اینکه آن حضرت ﷺ امر نفرمودند تمام شوط‌های طواف را به صورت هروله بدوند، اِرفاق و مدارا نسبت به اصحابشان بود؛ و علّت آنکه امر فرمودند بدان گونه طواف کنند، این بود که مشرکان، نیرومندی و توانمندی آن حضرت ﷺ و مسلمانان را ببینند؛ همچنان که امر فرمودند تا مسلمانان به هنگام طواف، «**اِضطباع**» کنند؛ یعنی شانه‌های راستشان را برهنه سازند، و دو سر جامه‌ی احرام را بر شانه‌های چپشان بیافکنند.

رسول خدا ﷺ از گردنه‌ای که ایشان را به **جَحون** می‌رسانید و از آنجا می گذرانید، وارد مکه شدند. مشرکان صف کشیده بودند و ایشان را می‌نگریستند. پیامبر بزرگ اسلام ﷺ، از موقع احرام، پیوسته لبیک لبیک می گفتند تا وقتی که با عصای خویش، حجرالاسود را استلام کردند؛ آن گاه طواف کردند و مسلمانان نیز طواف کردند، در حالی که عبدالله بن رواحه رضی الله عنه پیشاپیش رسول

خدا ﷺ شمشیر حمایل کرده بود و رَجز خوانی می کرد.

رسول خدا ﷺ سه روز کامل در مکه اقامت کردند. بامداد روز چهارم، مشرکان به نزد علی بن ابی طالب ؓ آمدند و گفتند: به رفیقت بگو: از میان ما بیرون شو که مهلتت سرآمده است! پیامبر اکرم ﷺ نیز از مکه بیرون شدند و در ناحیه‌ی سَرِف اُطراق کردند و در آنجا اقامت فرمودند.

این سفر عمره را «**عُمرة القضاء**» نامیدند؛ یا به خاطر آنکه قضای عُمره‌ی حدیبیه بود، یا به حساب آنکه بر مبنای «**مُقاضات**»، یعنی مصالحه‌ای که در حُدیبیه روی داد، انجام پذیرفت. محقّقان این وجه دوم را ترجیح داده‌اند.

چنان که در مجموع، این عُمره به چهار نام نامیده شده است: «**عُمرة القضاء**»، «**عُمرة القضیّة**»، «**عُمرة القصاص**» و «**عمرة الصلح**».

«**خَلّوا**»: او را به حال خودش واگذارید، رهایش کنید، از سر راه او کنار بروید.

«**یُزیل**»: جدا کند و از بین ببرد.

«**اَلهامَّ**»: سر هر چیزی، تارک، مغزسر، و به خود سر نیز اطلاق می‌شود.

«**مقیله**»: مقیل؛ جایگاه، محل.

«**یُذهل**»: فراموش می کند.

«**الخلیل**»: دوست، رفیق، یار.

«**خلّوا بنی الکفّار...**»: این ابیات در مغازی واقدی و سیرة ابن هشام، با اختلافات لفظی و کم و بیش‌هایی روایت شده است و متن اشعار و ترتیب ابیات در روایات به گونه‌ای بی‌سامان آمده است.

«**خَلِّ**»: رهایش کن و او را به حال خودش واگذار.

«**نضح النبل**»: رگبار تیر.

۲۴۷- (۷) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ ،حَدَّثَنَا شَرِيكٌ ،عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ ،عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ : جَالَسْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ مَرَّةٍ ،وَكَانَ أَصْحَابُهُ يَتَنَاشَدُونَ الشِّعْرَ وَيَتَذَاكَرُونَ أَشْيَاءَ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ وَهُوَ سَاكِتٌ وَرُبَّمَا تَبَسَّمَ مَعَهُمْ.

۲۴۷ ـ(۷)... جابربن سمرة رضی الله عنه گوید: با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیش از صد بار نشست و برخاست داشته‌ام و همنشین و همراه بوده‌ام، و یاران آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای هم شعر می‌خواندند و اموری از دوره‌ی جاهلی را یاد می‌کردند (و از آن می‌خندیدند) و پیامبر صلی الله علیه وسلم خاموش بودند و گاهی همراه ایشان، لبخند و تبسّم می‌زدند.

«**جالست**»: نشست و برخاست داشتم، مجالست و همنشینی نمودم.

«**یتناشدون**»: برای همدیگر شعر می‌خواندند.

«**یتذاکرون**»: مذاکره می‌کردند، مباحثه می‌نمودند، گفتگو می‌کردند، با همدیگر صحبت می‌کردند.

«**رُبّما**»: «رُبَّ»: بسا، گاهی. حرف جرّ است و فقط بر سر نکره درمی‌آید و در حکم زاید است و به چیزی متعلّق نمی‌شود؛ و شرط نکره‌ی بعد از آن، این است

که موصوف باشد تا بتواند مبتدا قرار گیرد. و در صورتی که «ما» بدان افزوده شود، آن را از عمل بازمی‌دارد و در این صورت، بر اسمهای معرفه و همچنین بر فعل وارد می‌شود: «**رُبَّما زید قائمٌ**: بسا که زید برخیزد».

گاهی با وجود «ما»، عمل آن باقی می‌ماند؛ چنان‌که گویند: «**ربّما ضربة بسیف صیقل**: چه بسا ضربه‌ای با شمشیر زدوده». این حرف بنابر مفهومی که در سیاق کلام از آن مستفاد می‌شود، بر تقلیل یا تکثیر نیز دلالت می‌کند.

از این حدیث فهمیده می‌شود که صحابه در حضور پیامبراکرم ﷺ شعر می‌خواندند، بی‌آنکه آن حضرت ﷺ آنها را از آن منع نمایند.

۲۴۸- (۸) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ ،حَدَّثَنَا شَرِيكٌ ،عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ ،عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ،عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : «أَشْعَرُ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَتْ بِهَا الْعَرَبُ كَلِمَةُ لَبِيدٍ :

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ».

۲۴۸ ـ (۸)... ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: بهترین و زیباترین سخنی که عرب گفته است، این سخن لبید بن ربیعة انصاری است که می‌گوید:

«**الا کل شیء ما خلا الله باطل**»؛ «هان! بدانید که هر چیزی به جز خدا، از بین رفتنی می‌باشد».

«**اَشعر**»: بهترین، برترین، زیباترین، راست‌ترین، درست‌ترین، دقیق‌ترین.

«**ما خلا**»: از ادات استثناء است به معنی: جز.

به هر حال، خود «**خلا**» از ادات استثناء است؛ و این کلمه اگر فعل باشد، مابعد خود را منصوب می‌کند و اگر حرف باشد، مابعد خود را مجرور می‌کند، چنان‌که گویی: «**خلا زیداً**» و «**خلا زیدٍ**».

و اگر پیش از «**خَلا**»، «**ما**» درآید، خَلا فعل محسوب می‌شود و نصب کلمه‌ی بعد از آن واجب است، مانند: «**ما خلا زیداً**»؛ که در این صورت، جرّ زید به هیچ وجه جایز نیست.

۲۴۹- (۹) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ ، حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّائِفِيِّ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الشَّرِيدِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : كُنْتُ رِدْفَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَنْشَدْتُهُ مِائَةَ قَافِيَةٍ مِنْ قَوْلِ أُمَيَّةَ بْنِ أَبِي الصَّلْتِ الثَّقَفِيِّ ، كُلَّمَا أَنْشَدْتُهُ بَيْتًا قَالَ لِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «هِيهِ» حَتَّى أَنْشَدْتُهُ مِائَةً يَعْنِي: بَيْتًا. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «إِنْ كَادَ لَيُسْلِمُ».

۲۴۹ ـ(۹)... عمرو بن شَرید، از پدرش (شَرید ﷺ، که نامش: عبدالملک، و از زمره‌ی یاران پیامبر ﷺ و شرکت کنندگان در بیعت رضوان است)، روایت می‌کند که وی گفته است: پشت سر رسول خدا ﷺ با هم بر مرکبی سوار بودیم؛ و در همان حال، از میان قصیده‌های «**امیة بن ابی صلت ثقفی**»، صد بیت را برای ایشان خواندم. و این در حالی بود که هرگاه بیتی را برای آن حضرت ﷺ می‌خواندم، ایشان می‌فرمودند: به خواندنت ادامه

بده. (و من نیز به خاطر امتثال خواسته‌ی پیامبر ﷺ به خواندن ادامه دادم) تا اینکه صد بیت را برای ایشان خواندم. و در آخر، پیامبر ﷺ فرمودند: چیزی نمانده بود که امیّة بن ابی صلت، مسلمان و حقگرا شود.



«**رِدف**»: آنکه در پس سوار نشیند.

«**قافیة**»: حرف یا کلمه‌ی آخر بیت؛ یعنی حرفی که در آخر هر بیت باید آورده شود؛ مانند این شعر:

ای نرگس پر خمار تو مست دلها زغم تو رفت از دست

دو حرف «**س**» و «**ت**» و حرکت ماقبل آن، قافیه است. و در این شعر:

رخ تو رونق قمر دارد لب تو لذّت شکر دارد

حرف «**ر**» و حرکت ماقبل آن قافیه، و کلمه‌ی «**دارد**» ردیف است. در فارسی پساوند و سراوده هم گفته شده است.

به هر حال در عبارت بالا، مراد از «**قافیه**»: بیت است؛ و این از قبیل اطلاق اسم جزء بر کل است. یعنی: جزء بیت (**قافیه**) گفته می‌شود، و مرادش کلّ (**بیت**) می‌باشد.

«**کلّما**»: هر گاه، هر وقت.

«**انشدته**»: هر زمان که برایش شعر می‌خواندم.

«**هیه**»: اصل این کلمه «**ایه**» است که اسم فعل و به معنی «**زدنی**» است. یعنی: بیشتر از این بگو.

به هر حال «هیه»: کلمه‌ای است برای خواستن چیزی بیش از اندازه.

«**إن کاد**»: بی تردید چیزی نمانده بود... «**إن**» در اصل خود «**انّه**» بوده است؛ یعنی ان مخفّفه عن مثقّله.

۲۵۰- (۱۰) حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى الْفَزَارِيُّ ، وَعَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ ، -وَالْمَعْنَى وَاحِدٌ - ، قَالاَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ ، قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَضَعُ لِحَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ مِنْبَرًا فِي الْمَسْجِدِ يَقُومُ عَلَيْهِ قَائِمًا ، يُفَاخِرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ قَالَ : يُنَافِحُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَقُولُ رَسُولُ الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُؤَيِّدُ حَسَّانَ بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا يُنَافِحُ» أَوْ «يُفَاخِرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

۲۵۰ -(۱۰) ... عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ فرمان می‌دادند تا منبری برای حسّان بن ثابت رضی الله عنه نهاده شود تا حسّان رضی الله عنه بر روی آن بایستد (و با اشعار خویش) به بیان پرتوی از مفاخر پیامبر ﷺ بپردازد؛ و یا با اشعارش از رسول خدا ﷺ دفاع و حمایت کند.

و رسول خدا ﷺ نیز می‌فرمودند: تا وقتی که حسّان بن ثابت از فرستاده‌ی خدا، دفاع کند و یا به بیان مفاخرش بپردازد، خداوند متعال، او را به وسیله‌ی جبرئیل، مورد حمایت و تأیید خویش قرار می‌دهد.

«**حسّان بن ثابت**»: وی صد و بیست سال عمر کرد، که شصت سال آن را در جاهلیّت و شصت سال دیگر را در اسلام سپری نمود؛ و پدر و پدر بزرگش نیز هر کدام ۱۲۰ سال عمر نمودند. وی به روزگار خلافت علی بن ابی طالب ﷺ درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید. و ایشان یکی از شعرای بزرگ اسلامی و از یاران رسول خدا ﷺ به شمار می‌آیند که با اشعارش به بیان پرتوی از مفاخر و محاسن رسول خدا ﷺ می‌پرداخت و در مقابل بدخواهان و دشمنان به رجزخوانی و دفاع از پیامبر ﷺ همّت می گماشت.

«**منبرًا**»: کُرسی پلّه پلّه که خطیب یا واعظ بر فراز آن بنشیند و سخنرانی کند.

«**یفاخر**»: به بیان مفاخر رسول خدا ﷺ می‌پرداخت.

«**ینافح**»: دفاع و حمایت می کرد.

«**او قال: ینافح عن رسول الله ﷺ**»: این شک در متن گفتار عایشه ﵂، از راوی است، که نمی‌داند عایشه ﵂ «**یفاخر عن رسول الله**» گفته، یا «**ینافح عن رسول الله**».

«**یؤیّد**»: حمایت می کند، تأیید می‌نماید، پشتیبانی و طرفداری می کند.

«**روح القدس**»: علماء و صاحب نظران اسلامی درباره‌ی «**روح القدس**»، تفسیرهای گوناگونی دارند که مشهورترین آنها عبارتند از:

۱. برخی گفته‌اند: منظور از «**روح القدس**» جبرئیل ﵇ است. بنابراین، معنی حدیث مورد بحث چنین خواهد بود: «تا هنگامی که حسان ﷺ از پیامبر ﷺ دفاع کند، خداوند او را با جبرئیل ﵇ تأیید و پشتیبانی می کند».

شاهد این سخن، آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی نحل است، آنجا که خداوند می‌فرماید: «قُلْ نَزَّلَهُۥ رُوحُ ٱلْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِٱلْحَقِّ»؛ «**بگو: روح القدس - جبرئیل** عليه السلام **- قرآن را به حقیقت بر تو نازل کرده است**».

امّا چرا جبرئیل را «**روح القدس**» می گویند؟ به خاطر این است که از طرفی جنبه‌ی روحانیّت در فرشتگان؛ مسأله‌ی روشنی است و اطلاق کلمه‌ی «**روح**» بر آنها کاملاً صحیح است؛ و اضافه کردن آن به «**القدس**»، اشاره به پاکی و قداست فوق العاده‌ی این فرشته است.

۲. بعضی دیگر از علماء و صاحب نظران اسلامی بر این باورند که «**روح القدس**»، همان نیروی غیبی است که مسلمانان حقیقی و واقعی را تأیید می کند، و با همان نیروی مرموز الهی در چالشها و دغدغه‌ها پیروز و موفق بیرون می‌آیند.

البته این نیروی غیبی به صورت ضعیفتر علاوه از پیامبران، در همه‌ی مؤمنان - با تفاوت درجات ایمان - وجود دارد و همان امدادهای الهی است که انسان را در انجام طاعات و کارهای مشکل مدد می کند و از گناهان باز می‌دارد.

ولی نباید غافل ماند که تفسیر اول، نزدیکتر و صحیحتر به نظر می‌رسد.

۲۵۱- (۱۱) حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى ،وَعَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ ،قَالاَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي الزِّنَادِ ،عَنْ أَبِيهِ ،عَنْ عُرْوَةَ ،عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله تعالى عَنها ،عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلَهُ.

۲۵۱ ـ(۱۱) اسماعیل بن موسی و علی بن حُجر، از عبدالرحمن بن ابی الزناد، از پدرش (ابوالزناد)، از عروة، ازعایشه رضی الله عنها، نظیر همین روایت را [در لفظ و معنی] از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل کرده‌اند.

باب (۳۸)

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و صحبتها و گفتگوهای شبانه

(داستان سرایی شبانه و شب نشینی)

۲۵۲- (۱) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ الْبَزَّارُ ،حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ ،حَدَّثَنَا أَبُو عَقِيلٍ الثَّقَفِيُّ : عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَقِيلٍ، عَنْ مُجَالِدٍ ،عَنِ الشَّعْبِيِّ ،عَنْ مَسْرُوقٍ ،عَنْ عَائِشَةَ ،قَالَتْ : حَدَّثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ لَيْلَةٍ نِسَاءَهُ حَدِيثًا ، فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنْهُنَّ : كَأَنَّ الْحَدِيثَ حَدِيثُ خُرَافَةَ؟ فَقَالَ : «أَتَدْرُونَ مَا خُرَافَةُ؟ إِنَّ خُرَافَةَ كَانَ رَجُلاً مِنْ عُذْرَةَ ،أَسَرَتْهُ الْجِنُّ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَمَكَثَ فِيهِمْ دَهْرًا ،ثُمَّ رَدُّوهُ إِلَى الإِنْسِ فَكَانَ يُحَدِّثُ النَّاسَ بِمَا رَأَى فِيهِمْ مِنَ الأَعَاجِيبِ ،فَقَالَ النَّاسُ : حَدِيثُ خُرَافَةَ».

۲۵۲ -(۱) ... عایشه رضی الله عنها گوید: شبی از شبها، رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای همسرانشان، داستان شگفت و حیرت‌انگیزی را بیان نمودند؛ یکی از همسران آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت: گویی این داستان، به سان داستان خرافه است! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: آیا می‌دانی خرافه چیست؟ آن گاه خود رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: به راستی خرافه مردی از قبیله‌ی «عُذرة» بود که در دوران جاهلیّت، جنّیان او را ربودند؛ وی روزگاری را در میان جنّیان به سر برد، و پس از مدّتی، جنیان او را به میان انسانها باز گرداندند؛ از این رو آن مرد، شگفتی‌ها و امور حیرت انگیزی را که در میان جنّیان مشاهده

کرده بود برای مردم نقل می‌نمود، و مردم نیز (چون این حکایات و داستانهای عجیب و غریب و شگفت و حیرت انگیز را می‌شنیدند) می‌گفتند: حدیث خرافه.



«**عُذرة**»: نام یکی از قبائل مشهور یمن است.

«**اَسَرته**»: به اسارت گرفتند او را؛ او را ربودند.

«**فمکث**»: پس درنگ کرد و در جایی ماند.

«**دَهراً**»: روزگار دراز، زمان دراز، مطلق روزگار چه کوتاه باشد یا دراز.

«**الاعاجیب**»: جمع «**اعجوبة**»: چیزی یا کسی که مردم را به تعجّب اندازد؛ امور شگفت آور و حیرت انگیز.

حَدِيثُ أُمِّ زَرْعٍ

۲۵۳- (۲) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ أَخبَرَنا عِيسَى بْنُ يُونُسَ ،عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ،عَنِ أَخِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ عُرْوَةَ ،عَنْ عَائِشَةَ ،قَالَتْ : جَلَسَتْ إِحْدَى عَشْرَةَ امْرَأَةً ،فَتَعَاهَدْنَ وَتَعَاقَدْنَ أَنْ لاَ يَكْتُمْنَ مِنْ أَخْبَارِ أَزْوَاجِهِنَّ شَيْئًا. فَقَالَتِ الأُولَى : زَوْجِي لَحْمُ جَمَلٍ غَثٍّ ،عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ وَعْرٍ ،لاَ سَهْلٌ فَيُرْتَقَى ،وَلاَ سَمِينٌ فَيُنْتَقَلُ . قَالَتِ الثَّانِيَةُ : زَوْجِي لاَ أُثِيرُ خَبَرَهُ ،إِنِّي أَخَافُ أَنْ لاَ أَذَرَهُ ،إِنْ أَذْكُرْهُ أَذْكُرْ عُجَرَهُ وَ بُجَرَهُ . قَالَتِ الثَّالِثَةُ : زَوْجِي الْعَشَنَّقُ ،إِنْ أَنْطِقْ أُطَلَّقْ ،وَإِنْ أَسْكُتْ أُعَلَّقْ .

قَالَتِ الرَّابِعَةُ : زَوْجِي كَلَيْلِ تِهَامَةَ ، لاَ حَرٌّ وَلاَ قُرٌّ ، وَلاَ مَخَافَةَ وَلاَ سَآمَةَ . قَالَتِ الْخَامِسَةُ : زَوْجِي إِنْ دَخَلَ فَهِدَ ، وَإِنْ خَرَجَ أَسِدَ ، وَلاَ يَسْأَلُ عَمَّا عَهِدَ . قَالَتِ السَّادِسَةُ : زَوْجِي إِنْ أَكَلَ لَفَّ ، وَإِنْ شَرِبَ اشْتَفَّ ، وَإِنِ اضْطَجَعَ الْتَفَّ ، وَلاَ يُولِجُ الْكَفَّ لِيَعْلَمَ الْبَثَّ . قَالَتِ السَّابِعَةُ : زَوْجِي عَيَايَاءُ - أَوْ غَيَايَاءُ - طَبَاقَاءُ كُلُّ دَاءٍ لَهُ دَاءٌ ، شَجَّكِ أَوْ فَلَّكِ ، أَوْ جَمَعَ كُلًّا لَكِ . قَالَتِ الثَّامِنَةُ : زَوْجِي الْمَسُّ مَسُّ أَرْنَبٍ ، وَالرِّيحُ رِيحُ زَرْنَبٍ . قَالَتِ التَّاسِعَةُ : زَوْجِي رَفِيعُ الْعِمَادِ ، طَوِيلُ النِّجَادِ ، عَظِيمُ الرَّمَادِ ، قَرِيبُ الْبَيْتِ مِنَ النَّادِ . قَالَتِ الْعَاشِرَةُ : زَوْجِي مَالِكٌ ، وَمَا مَالِكٌ؟! مَالِكٌ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكِ ، لَهُ إِبِلٌ كَثِيرَاتُ الْمَبَارِكِ ، قَلِيلاَتُ الْمَسَارِحِ ، إِذَا سَمِعْنَ صَوْتَ الْمِزْهَرِ أَيْقَنَّ أَنَّهُنَّ هَوَالِكُ . قَالَتِ الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ : زَوْجِي أَبُو زَرْعٍ ، وَمَا أَبُو زَرْعٍ؟ أَنَاسَ مِنْ حُلِيٍّ أُذُنَيَّ ، وَمَلأَ مِنْ شَحْمٍ عَضُدَيَّ ، وَبَجَّحَنِي فَبَجَحَتْ إِلَيَّ نَفْسِي ، وَجَدَنِي فِي أَهْلِ غُنَيْمَةٍ بِشِقٍّ ، فَجَعَلَنِي فِي أَهْلِ صَهِيلٍ وَأَطِيطٍ وَدَائِسٍ وَمُنَقٍّ ، فَعِنْدَهُ أَقُولُ فَلاَ أُقَبَّحُ ، وَأَرْقُدُ فَأَتَصَبَّحُ وَأَشْرَبُ فَأَتَقَمَّحُ . أُمُّ أَبِي زَرْعٍ ، فَمَا أُمُّ أَبِي زَرْعٍ؟! عُكُومُهَا رَدَاحٌ ، وَبَيْتُهَا فَسَاحٌ. ابْنُ أَبِي زَرْعٍ ، فَمَا ابْنُ أَبِي زَرْعٍ؟! مَضْجَعُهُ كَمَسَلِّ شَطْبَةٍ ، وَتُشْبِعُهُ ذِرَاعُ الْجَفْرَةِ. بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ ، فَمَا بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ؟! طَوْعُ أَبِيهَا ، وَطَوْعُ أُمِّهَا ، وَمِلْءُ كِسَائِهَا ، وَغَيْظُ جَارَتِهَا. جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ ، فَمَا جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ؟! لاَ تَبُثُّ حَدِيثَنَا تَبْثِيثًا ، وَلاَ تُنَقِّثُ مِيرَتَنَا تَنْقِيثًا ، وَلاَ تَمْلأُ بَيْتَنَا تَعْشِيشًا ، قَالَتْ : خَرَجَ أَبُو زَرْعٍ وَالأَوْطَابُ تُمْخَضُ ، فَلَقِيَ امْرَأَةً مَعَهَا وَلَدَانِ لَهَا كَالْفَهْدَيْنِ ، يَلْعَبَانِ مِنْ تَحْتِ خَصْرِهَا بِرُمَّانَتَيْنِ ، فَطَلَّقَنِي وَنَكَحَهَا ، فَنَكَحْتُ بَعْدَهُ رَجُلاً سَرِيًّا ، رَكِبَ شَرِيًّا ، وَأَخَذَ خَطِّيًّا ، وَأَرَاحَ عَلَيَّ نَعَمًا ثَرِيًّا ، وَأَعْطَانِي مِنْ كُلِّ رَائِحَةٍ زَوْجًا ، وَقَالَ :

كُلِي أُمَّ زَرْعٍ ،وَمِيرِي أَهْلَكِ ،فَلَوْ جَمَعْتُ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَانِيهِ مَا بَلَغَ أَصْغَرَ آنِيَةِ أَبِي زَرْعٍ . قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِي الله عنها: فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : « كُنْتُ لَكِ كَأَبِي زَرْعٍ لِأُمِّ زَرْعٍ».

۲۵۳ ـ(۲) ... عایشه رضی الله عنها گوید: یازده زن با هم نشستند و با یکدیگر، عهد و پیمان بستند که هیچ چیز از احوال شوهرانشان را کتمان نکنند.

اوّلی گفت: شوهرم مانند شتر لاغری است که بالای کوه بلندی که دسترسی بر آن دشوار است، قرار دارد؛ نه هموار است که به آن صعود شود و نه گوشت چاقی دارد که به خانه‌ها برده شود. (یعنی بد اخلاق است و ویژگی مثبت ندارد که مردم به او مراجعه کنند.)

دوّمی گفت: من اسرار شوهرم را فاش نمی‌کنم؛ زیرا می‌ترسم که به اتمام نرسد. و اگر از او سخن بگویم، همه‌ی عیوبش را ذکر می‌نمایم.

سوّمی گفت: شوهرم فرد قد بلندی است که اگر حرف بزنم، طلاقم می‌دهد و اگر سکوت کنم، مرا معلّق می‌گذارد (به جز بدی، هیچ حُسنی ندارد).

چهارمی گفت: شوهرم مانند (باد) شب سرزمین تهامه، معتدل است؛ نه بسیار سرد است و نه بسیار گرم. ترس و وحشتی از او ندارم (چون خوش اخلاق است) و همنشینی با وی، ملال آور نیست.

پنجمی گفت: شوهرم هنگامی که وارد خانه می‌شود، مانند یوزپلنگ است (زیاد می‌خوابد). و هنگامی که از خانه بیرون می‌رود، مانند شیر است (بسیار شجاع است)؛ و از مال و اموالی که در خانه وجود دارد، نمی‌پرسد.

ششمی گفت: شوهرم هنگام خوردن، همه چیز را می‌خورد و هیچ چیز باقی نمی‌گذارد و اگر آب بنوشد، تا تَه می‌نوشد و ظرف را خالی می‌کند. و هنگام خوابیدن، خود را یک گوشه می‌پیچد و می‌خوابد و دستش را وارد لباسم نمی‌کند تا محبّت مرا نسبت به خودش بداند.

هفتمی گفت: شوهرم، فردی است که توان نزدیکی با زنان را ندارد ـ یا اینکه فرد کودنی است ـ احمق و نادان است. همه‌ی عیوب، در او جمع است؛ سرت را زخمی می‌کند و یا عضوی از اعضایت را می‌شکند و یا اینکه هم زخمی می‌کند و هم می‌شکند.

هشتمی گفت: نوازش شوهرم مانند نوازش خرگوش است. (یعنی بسیار متواضع و خوش اخلاق می‌باشد) و بویی مانند بوی خوش زرنب دارد.

نهمی گفت: شوهرم از نسب بالایی برخوردار است. (او جزو اعیان و مردان نامی است)؛ قد بلندی دارد (باهیبت است)؛ خاکستر خانه‌اش بسیار زیاد است؛ (یعنی فرد سخاوتمندی می‌باشد.) همچنین خانه‌اش نزدیک محل تجمّع مردم است. (و

هر چه مورد نیاز مجلس است، از منزل او تأمین می‌شود).

دهمی گفت: شوهرم، مالک، نام دارد. مالک کیست؟ مالک بهتر ازاین حرف‌ها است. او شتران زیادی دارد که بیشتر اوقات، کنار خانه خوابیده‌اند و کمتر به چرا می‌روند، (تا وقتی که مهمانش آمد فوری آن‌ها را بدوشد و شیر تازه به مهانانش بدهد؛ یا آنها را برای ایشان سر ببرد). و هنگامی که این شتران صدای موسیقی را بشنوند، می‌دانند که هم اکنون ذبح خواهند شد. (یعنی فردی بسیار سخاوتمند است؛ طوری که شتران را بیشتر اوقات، کنار خانه نگه می‌دارد تا هنگام آمدن مهمان در دسترس باشند، و به محض اینکه مهمان بیاید، مجلس موسیقی برپا می‌کند و شتری ذبح می‌نماید).

یازدهمی گفت: شوهرم ابوزرع است؛ می‌دانید ابوزرع چه کسی است؟ او گوش‌هایم را با زیور آلات آراسته و بازوهایم را چاق و فربه نموده است. (یعنی به نزد او چاق شده‌ام و زندگی آرامی با او دارم). او به من افتخار می‌کند و من هم به خودم افتخار دارم. او مرا در میان صاحبان گوسفند یافت که به دشواری زندگی می‌کردم؛ (یعنی مرا از خانواده‌ی فقیر و تنگدست به زنی گرفت)، و مرا به خانواده‌ای آورد که دارای شتر و اسب فراوان و گاوهای خرمنکوب می‌باشد. (یعنی هم از لحاظ دامداری و هم از نظر کشاورزی غنی می‌باشد.)

پیش او حرف می‌زنم، سخن مرا تقبیح نمی‌کند؛ صبح‌ها دیر از خواب بلند می‌شوم (چون کنیز و کارگرها، کار منزل را انجام می‌دهند)؛ وقتی که شیر می‌نوشم عجله‌ای ندارم چون ترس آن ندارم تمام شود؛ (یعنی تا آنجا که سیراب شوم، می‌آشامم.)

اما مادر ابوزرع؛ آیا مادرش را می‌شناسید؟ او جوال و ظرفهای بسیار وسیعی دارد که مملوّ از غذا و سایر کالاها می‌باشد و دارای خانه‌ی بسیار بزرگی است. (یعنی مادر ابوزرع جزو زن‌های محترم، سخاوتمند و با شخصیّت می‌باشد). اما فرزند ابوزرع، شما نمی‌دانید که چه پسری است؟! خوابیدنش به شمشیری شباهت دارد که از نیام بیرون آورده شده باشد. (یعنی زیبا و خوش اندام و خوش استیل و کشیده قامت است و دارای هیبت و رونق و جمال می‌باشد)؛ پر خور نیست بلکه دست بزغاله‌ی چهارماهه‌ای او را سیر می‌نماید.

اما دختر ابوزرع، شما نمی‌دانید که چه دختری است؟! مطیع و فرمانبردار پدر و مادرش می‌باشد؛ چاق و چهارشانه (و خوش اندام و خوش قیافه) است؛ (و به اندازه‌ای زیبا و خوش قیافه است که) باعث خشم و حسادت هووی خویش می‌باشد.

اما کنیز ابوزرع، و شما نمی‌دانید چه کنیزی است؟! او فرد رازداری است که سخنان ما را به مردم نمی‌گوید؛ و امانت دارای است که غذای ما را حیف و میل نمی‌کند؛ و نظافت کاری است که اجازه

نمی‌دهد خانه‌ی ما خس و خاشاک بگیرد.

اُم زرع در دنباله‌ی سخنانش گفت: ابوزرع از خانه بیرون رفت در حالی که مشک‌ها پر از شیر بودند. او در مسیر راه با زنی برخورد کرد که دو بچه‌ی مانند دو یوزپلنگ داشت. آن بچه‌ها، با پستانهای مادرشان که به دو انار می‌ماند بازی می‌کردند.(آن زن بسیار زیبا و خوش قیافه بود، از این رو وقتی ابوزرع او را دید) مرا طلاق داد و با آن زن، ازدواج کرد.

من هم بعد از او با مردی شریف و گرانمایه و محترم و ثروتمند ازدواج کردم. آن مرد در حالی که سوار بر اسبی راهوار شده بود، نیزه‌ای خَطّی در دست گرفت و رفت و شبانگاه با شتران و دام‌های فراوان برگشت و از هر چیز دو جفت به من داد و به من گفت: ای ام زرع! خود هر چه می‌خواهی بخور و به خاندان و فامیلت هر چه می‌خواهی ببخش.

امّ زرع گوید: امّا با وجود همه‌ی این‌ها، اگر تمام بخشش و نیکی‌هایی که در حق من انجام داده است، یکجا جمع کنم، در نظر من ارزش کوچک‌ترین پیاله‌ی ابوزرع را ندارد. (هر چند ابوزرع با طلاق دادنش نسبت به او بی‌وفایی کرد، امّا چون شوهر اول امّ زرع بود، مهر و محبتش در دل او جاگیر شده بود.)

عایشه ؓ گوید: رسول خدا ﷺ بعد از شنیدن این سخنان، به من فرمودند: «**من برای تو، مانند ابوزرع برای امّ زرع هستم**».

«**تَعاهدن**»: با همدیگر عهد و پیمان بستند و ضامن یکدیگر شدند.

«**تعاقدن**»: عطف تفسیر برای واژه‌ی «**تعاهدن**» است.

«**جمل**»: شتر نر.

«**غثّ**»: لاغر و ضعیف.

«**وَعرٍ**»: مکان یا راه سخت و سفتی که راه رفتن در آن دشوار باشد. مکان ترس آور و وحشتناک. مرد کم خیر و بدخوی.

«**سَمین**»: فربه، چاق.

«**زوجی لحمُ جمل غثٍّ، علی رأس جبل وعرٍ...**»: مقصود این است که شوهر زن اولی، بد اخلاق است و ویژگی مثبت ندارد که مردم به او مراجعه کنند؛ و وی مردی سال‌خورده و در عین حال بدخوی است و امید هیچ خیری از او نیست.

«**لا أُثیر**»: فاش نمی کنم، پخش نمی کنم.

«**اَن لا اذره**»: اگر شروع به میان معایبش بکنم، می‌ترسم که نتوانم تمام عیبهایش را بگویم و از عهده‌ی آن بیرون نتوانم آمد.

«**عُجَر**»: عیب ظاهر.

«**بُجَر**»: عیب درونی و نیّت بد. و منظور از «**عُجَره و بُجره**»: تمام عیوب است.

«**العَشَنَّق**»: بلند قد مذموم و بد ریخت و بد اخلاق.

«**کلیل تهامة**»: باد منطقه‌ی نجد که ملایم و معتدل است.

«**تهامة**»: ناحیه‌ای است شامل مکه و شهرهای جنوبی حجاز. جغرافی دانان عرب، شبه جزیره‌ی عربستان را به شش بخش تقسیم کرده‌اند:

۱. **تِهامه**: به قسمت غربی کوه‌های «**سراة**» که از شمال به جنوب شبه جزیره به موازات دریای سرخ کشیده شده، «**تِهامه**» می گویند که از دامنه‌ی آن، تا سواحل دَریای سرخ را در برمی گیرد. و از آن رو «**تهامه**» نامیده‌اند که سرزمین پست و ساحلی است. جدّه، مکه و نیمی از مدینه را جزو تهامه دانسته‌اند.

۲. **حجاز**: به قسمت شرقیِ کوه‌های سراة و حدّ فاصل میان ارتفاعات نجد و شرق تهامه، «**حجاز**» گفته‌اند که به شمال یمن منتهی می‌شود. حجاز از «**حَجَزَ**» به معنای حاجز و مانع است؛ و چون میان تهامه و نجد، فاصله و مانع ایجاد کرده است، آن را حجاز خوانده‌اند. شهر طائف و نیمی از مدینه در این بخش واقع است.

۳. **نَجد**: ناحیه‌ای است مرتفع که پس از حجاز و میان یمن، صحرای سماوه، عروض و عراق واقع شده و چون از دیگر نواحی مرتفع‌تر است، آن را «**نَجد**» خوانده‌اند. این قسمت از شمال به «**بادیة السماوه**» و از جنوب به «**یمن**» محدود است و لذا قسمت مرکزی عربستان را تشکیل می‌دهد. ریاض پایتخت عربستان، در این ناحیه قرار دارد.

۴. **یَمن**: کشور یمن در جنوب حجاز و نجد، یعنی در منتهی الیه جنوب غربی شبه جزیره واقع است و از حاصل‌خیزترین نقاط شبه جزیره به شمار می‌رود. یمن از مجاورت نجد تا خلیج عدن و دریای عرب ادامه و از طرف مشرق با «**حَضرَمَوت**» و دریای عمّان همسایه است.

۵. **عَروض**: ناحیه‌ی عَروض، شامل یمامه، عمّان، بحرین واَحساء است. از

این رو، «**عروض**» نامیده‌اند که میان نجد، یمن و عراق فاصله ایجاد کرده است.

۶. **حَضرَمَوت و المَهَرَة**: ناحیه‌ی وسیعی است در شرق عدن و در کناره‌ی دریا با نام حضرموت، که صحرای «**احقاف**» در مجاورت آن بوده است. گویند: حضرت هود علیه‌السلام در این منطقه به خاک سپرده شده است. بعضی آن را منتسب به «**حضرموت بن قحطان**» دانسته‌اند.

از این منطقه در تورات، با نام «**حاضرمیت**»، یعنی نخستین ساکن، یاد شده است.

«**حَرٌّ**»: گرمی.

«**قَرٌّ**»: سردی، سرما.

«**سَآمة**»: مِلال و خستگی.

«**فَهِدَ**»: چون یوزپلنگ خواب آلود است. در اصل، واژه‌ی «**فَهَدَ**» به معنای: غفلت ورزیدن از آنچه انجام دادن آن لازم است می‌باشد، و در اینجا منظور این است که شوهرم وقتی که به خانه می‌آید مانند یوزپلنگ می‌خوابد و از تمام مسائل منزل، غافل و بی‌آگاه است.

«**لَفَّ**»: از هر غذایی بسیار خورد، بد غذا خورد؛ یعنی: اسراف کاری و پُرخوری می‌کند و همه چیز را با هم جمع می‌کند و می‌خورد.

«**اشتفَّ**»: همه‌ی آن آب را نوشید.

«**التفّ**»: خود را در جامه پیچید.

«**ولا یولج الکفّ لیعلم البثّ**»: یعنی دستش را دراز نمی‌کند تا محبت مرا

نسبت به خودش بداند. یا هیچ گاه برای فهمیدن درد و رنج هم دست به بدن زنش نمی‌زند. یا دستش را وارد لباسم نمی کند تا محبت مرا نسبت به خودش بداند.

«**عَیایاء**»: از کارمانده و درمانده؛ ناتوان از نزدیک شدن به زنان.

«**غیایاء**»: کودن؛ سر گشته و نادان.

«**طباقاء**»: احمق و نادان.

«**شَجَّكِ**»: صورتت را زخمی می کند.

«**فَلَّكِ**»: (عضوی از اعضای) تو را می‌شکند.

«**زَرنَب**»: گیاهی است دارای بر گ‌های درشت مایل به زردی و گل‌های زرد و خوشبو؛ ساقه‌هایش مجوّف و بلندی آن تا یک متر می‌رسد. در هندوستان می‌روید، در ایران نیز در کوه‌های فارس پیدا می‌شود؛ در طبّ قدیم برای معالجه‌ی سرفه و تنگی نفس و تقویت معده به کار می‌رفته و آن را «**سرو ترکستانی**» هم گفته‌اند.

به هر حال، «**زرنب**» گیاهی خوشبو است که بدان «**سرخدار**»، «**رجل الجراد**» و «**سرو ترکستانی**» هم می گویند.

«**رفیع العماد**»: شریف و والاتبار، از زمره‌ی اَعیان و مردان نامی.

«**طویل النجاد**»: بند شمشیرش بلند است. بلندی بند شمشیر، کنایه از بلند قامتی فرد است؛ یعنی: فردی بلند قامت و باهیبت است.

«**عظیم الرماد**»: خاکسترش فراوان است؛ یعنی چون سخی است و مهمانش فراوان است، غذای زیاد در منزلش پخته می‌شود؛ در نتیجه خاکستر آشپزخانه‌اش نیز فراوان است.

«**النّاد**»: انجمن و مجلس بزرگان.

«**قریب البیت من النّاد**»: منزلش از مجلس و انجمن بزرگان و اَعیانِ محل نزدیک است؛ و هر چه مورد نیاز این بزرگان است از منزل او تأمین می‌شود.

«**المُبارِک**»: جمع «**مَبرَک**»: به معنای خوابگاه شتران.

«**کثیرات المبارک**»: او را شتران بسیاری است که بر زمین زانو زده‌اند و کمتر به چراگاه فرستاده می‌شوند.

«**المسارح**»: جمع «**مسحرح**»: چراگاه.

«**قلیلات المسارح**»: شترانی که به چراگاه کمتر فرستاده می‌شوند.

«**المِزهَر**»: عود و چنگ، آلات موسیقی.

«**اَناس**»: آن چیز را جنبانید. «**اناس من حُلیٍّ اُذنیّ**»: هر دو گوش من را با زیور آلات جنبانید. یعنی گوش‌های مرا به زیورها آراسته است.

«**بَجَّحَنی**»: مرا شادمان و خوشحال کرد؛ او به من افتخار می کند.

«**صَهیل**»: شیهه‌ی اسب؛ و کنایه از خود اسب است.

«**اَطیط**»: صدای شتر؛ و کنایه از خود شتر است.

«**دائس**»: گاو خرمن کوب.

«**مُنَقٍّ**»: کسی که بعد از خرمن‌کوبی، به وسیله‌ی غربال و الک، گندم را از کاه جدا کند. و این واژه کنایه از کشاورزی است.

«**اَتقَمَّح**»: سیراب می‌شوم. تا آنجا که سر برآورم و از آب خوردن بازایستم.

«**عکوم**»: جمع «**عِکم**»: جوال و ظرفهای که طعام در آنها ذخیره می‌شود. پشتواره‌ی جامه. جعبه‌ای که زنان ذخایر یا اسباب کار خود را در آن نهند.

«**رَداح**»: بسیار بزرگ.

«**فساح**»: بسیار فراخ و پهناور.

«**کمسلّ شطبة**»: این واژه را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد:

۱. خوابگاهش به شمشیری شباهت دارد که از نیام بیرون آورده شده باشد. یعنی زیبا و خوش اندام و خوش استیل و کشیده قامت است و دارای هیبت و رونق و جمال می‌باشد.

۲. خوابگاهش به بلندای شاخه‌ی نخل و ظرافت آن است. چون کشیدگی قامت و ظرافت اندام در نظر اعراب از صفات پسندیده‌ی مردان است.

«**الجَفرة**»: بزغاله‌ی چهار ماهه.

«**جارتها**»: هووی او.

«**لا تَبُثّ**»: فاش نمی‌کند.

«**لا تُنقث**»: حیف و میل نمی‌کند، دزدی نمی‌کند.

«**میرتنا**»: غذای ما. «**مِیرة**»: خواربار. غذای ذخیره شده برای انسان.

«**تعشیشا**»: خانه را لانه‌ی حیوانات نمی‌کند. یعنی پیوسته خانه را تمیز و پاکیزه نگاه می‌دارد و آن را لانه‌ای برای حیوانات نمی‌گرداند.

«**الاوطاب**»: جمع «**وَطب**»: مشک شیر.

«**الاوطاب تُمخَضُ**»: در حالی که مشک‌ها و خیک‌های انباشته از شیر برای گرفتن کره در حال حرکت بود.

«**سَرِیّاً**»: شریف و گران مایه. محترم و ثروتمند.

«**شَرِیّاً**»: اسب خوب و قوی. اسب چست و چالاک، اسب راهوار.

«**خَطِّيًّا**»: نیزه‌ای خطّی؛ نیزه‌های خوب و استوار که منسوب به دهکده‌ای به نام «**خطّ**» در ساحل دریای عمان است.

«**أَراح**»: در شب آمد.

«**نَعَماً ثَرِيّاً**»: شتران و دام‌های فراوان.

«**أَراح عليّ نَعَماً ثرياً**»: شبانگاه با شتران و دام‌های فراوان به نزد من برگشت.

«**رائحة**»: چهارپایانی که در وقت شب به خانه بازگردند.

«**ميرى**»: فعل امر؛ بخوران، هدیه بده.

ناگفته نماند که نام **امّ زرع** ـ چنان که در کتب روایی حدیث و تاریخ آمده ـ **عاتکه** می‌باشد.

باب (۳۹)

نحوه‌ی خوابیدن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

۲۵۴- (۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ، حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ وَضَعَ كَفَّهُ الْيُمْنَى تَحْتَ خَدِّهِ الأَيْمَنِ ، وَقَالَ : «رَبِّ قِنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَكَ».

۲۵۴ -(۱) ... براء بن عازب ﷺ گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ به رختخواب خویش می‌رفتند، (بر پهلوی راست می‌خوابیدند و) کف دستِ راست خویش را زیرگونه‌ی راست خود می‌نهادند و با خود این کلمات را زمزمه می‌نمودند: «رَبِّ قِنِیْ عَذابَکَ یَوْمَ تَبْعَثُ عِبادَکَ»؛ «بارخدایا ! مرا از عذاب خویش مصون بدار، در روزی که بندگان خویش را برای حساب و کتاب، برمی‌انگیزانی».



«**اخذ مضجعه**»: به بستر خود رفت، برای خواب به رختخوابش رفت.

«**خدِّه**»: گونه‌اش.

«**قِنی**»: فعل امر: حفظ کن مرا.

«**بعث**»: برانگیخته می کنی، زنده می گردانی، برمی‌انگیزانی.

به هر حال، مقدار خواب رسول خدا ﷺ نه بسیار کم بود و نه بسیار زیاد؛ آن حضرت ﷺ در خواب و بیداری اعتدال و میانه‌روی را رعایت می‌نمودند، و در بیشتر اوقات بلافاصله پس از نماز عشاء با طهارت و وضوء به رختخواب خویش می‌رفتند؛ و پیش از آنکه بخوابند، بستر خویش را تکان داده و کفش‌ها را بیرون می‌آوردند و به یاد خدا مشغول می‌شدند و چند آیت از قرآن کریم تلاوت می‌فرمودند؛ آن گاه به خواب می‌رفتند.

ایشان در آخر شب از خواب بلند می‌شدند و پس از طهارت، به نماز شب [تهجّد] می‌پرداختند، و در پایان نماز شب، اگر خواب بر ایشان غلبه می‌کرد، می‌خوابیدند و گرنه تا نماز بامداد بیدار می‌ماندند و به ذکر و دعا و راز و نیاز مشغول می‌شدند.

کیفیّت خوابیدن آن حضرت ﷺ چنین بود که روی تمام بدن نمی‌خوابیدند؛ بلکه هر گاه به بستر می‌رفتند بر پهلوی راست دراز می‌کشیدند و کف دست راست خویش را زیر گونه‌ی راست خود می‌نهادند و دعاهایی را می‌خواندند؛ و بر حسب ضرورت پهلو نیز عوض می‌کردند.

۲۵۵- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ ، حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ، مِثْلَهُ وَقَالَ : «يَوْمَ تَجْمَعُ عِبَادَكَ».

۲۵۵ - (۲) از محمد بن مثنی، از عبدالرحمن بن مهدی، از اسرائیل، از ابواسحاق، از ابوعبیدة، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نیز نظیر همین حدیث، روایت شده است؛ با این تفاوت که به جای

عبارت «**یوم تبعث عبادک**» [روزی که بندگان خویش را برمی‌انگیزانی]، عبارت «**یوم تجمع عبادک**» [روزی که بندگان خویش را جمع می‌نمایی] نقل شده است.

۲۵۶- (۳) حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلَانَ ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ قَالَ : «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا» وَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ».

۲۵۶ -(۳) ... حذیفه رضی الله عنه گوید: هرگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم به بستر خویش می‌رفتند، [کفِ دستِ راست خویش را زیر گونه‌ی راست خود می‌نهادند و] با خود این کلمات را زمزمه می‌نمودند: « **اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا** »؛ «**بارخدایا ! فقط با نام و یاد تو می‌خوابم و بیدار می‌شوم**».

و چون از خواب بیدار می‌شدند، چنین می‌فرمودند: « **الْحَمْدُ للهِ الَّذِي أَحْيَانا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ** »؛ «**سپاس و ستایش خدایی را سزاست که ما را زنده (بیدار) فرمود، پس از آنکه میراند؛ و بازگشت همه به سوی او است**».

«**أوی**»: در بستر جای گرفت؛ آهنگ بستر نمود و بدان روی آورد.

«**فراشه**»: بستر، جامه‌ی خواب، رختخواب، هر چیز گستردنی.

«**أموت و أحیی**»: می‌میرم و زنده می‌شوم؛ یعنی می‌خوابم و بیدار می‌شوم.

و از عبارت «**اموت و احیی**»، دانسته می‌شود که خواب، برادر مرگ است و شکل ضعیفی از آن می‌باشد؛ زیرا که رابطه‌ی روح با جسم به هنگام خواب به حداقل می‌رسد و بسیاری از پیوندهای این دو قطع می‌شود؛ واین نیز دانسته می‌شود که انسان ترکیبی از روح است؛ روح گوهری است غیر مادی که ارتباط آن با جسم مایه‌ی نور و حیات آن است، و به هنگام مرگ، خداوند این رابطه را قطع می‌کند و روح را به عالم ارواح می‌برد و به هنگام خواب نیز این روح را می‌گیرد، امّا نه آنچنان که رابطه به کلّی قطع شود. بنابراین روح نسبت به بدن دارای سه حالت است: **ارتباط تامّ** (حالت حیات و بیداری)؛ **ارتباط ناقص** (حالت خواب)، و **قطع ارتباط به طور کامل** (حالت مرگ).

خلاصه، اینکه خواب، چهره‌ی ضعیفی از «**مرگ**» است، و مرگ نمونه‌ی کاملی از خواب.

«**استیقظ**»: از خواب بیدار شد.

«**احیانا**»: زنده کرد ما را؛ یعنی: ما را از خواب بیدار کرد.

«**اماتنا**»: میرانده بود ما را؛ یعنی: ما را به خواب برده بود.

«**النشور**»: رستاخیز، و زنده شدن در روز قیامت.

۲۵۷- (۴) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ فَضَالَةَ ، عَنْ عُقَيْلٍ : أُرَاهُ عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ ، قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ كُلَّ لَيْلَةٍ جَمَعَ كَفَّيْهِ فَنَفَثَ فِيهِمَا ، وَقَرَأَ فِيهِمَا (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) وَ(قُلْ

اعوذ بربّ الفلق) وَ (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا مَا اسْتَطَاعَ مِنْ جَسَدِهِ ،يَبْدَأُ بِهِمَا رَأْسَهُ وَوَجْهَهُ وَمَا أَقْبَلَ مِنْ جَسَدِهِ يَصْنَعُ ذَلِكَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ.

۲۵۷ - (۴)... عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ هر شب چون به رختخواب خویش می‌رفتند، هر دو کف دستهای خود را جمع می‌نمودند و در آنها سوره‌های «اخلاص(قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ)» و «فلق (قُلْ اعوذب بربّ الفلق)» و «ناس (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ)» را می‌خواندند؛ و سپس در هر دو کف دستهای خویش می‌دمیدند و آنها را تا جایی که می‌توانستند نخست بر سر و صورت و پس از آن بر بخشهای قدامی بدن خویش می‌مالیدند؛ و همه شب این کار را سه بار تکرار می‌فرمودند.



«**فنفث**»: «**نَفَثَ**»: در لغت به معنای «**تف انداختن از دهان**» است. و «**نَفث**»: به بزاق غلیظ و خلطی گفته می‌شود که از دهان بیرون ریخته می‌شود. و در اینجا مراد از «**نفث**» همان دمیدن است که در آن بزاق و خلطی نباشد. «**فوت کرد**»؛ «**دمید**».

«**مسح**»: دست مالید، مسح کشید.

«**ما استطاع**»: تا جایی که می‌توانست و در توان داشت.

«**یبدأ**»: شروع می کرد.

«**یصنع**»: انجام می‌داد.

۲۵۸- (۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ،حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ،حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ،عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيلٍ ،عَنْ كُرَيْبٍ ،عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : **أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَامَ حَتَّى نَفَخَ ،وَكَانَ إِذَا نَامَ نَفَخَ ،فَأَتَاهُ بِلاَلٌ فَآذَنَهُ بِالصَّلاَةِ ،فَقَامَ وَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. وَفِي الْحَدِيثِ قِصَّةٌ.**

۲۵۸ ـ(۵) ... ابن عباس ﷺ گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ می‌خوابیدند، با دهان نفس می‌کشیدند؛ و عادت پیامبر ﷺ نیز همین بود که در موقع خواب، با دهان نفس می‌کشیدند؛ و هرگاه بلال ﷺ به نزد ایشان می‌آمد و فرا رسیدن وقت نماز را برای ایشان اعلام می‌کرد، آن حضرت ﷺ از جای برمی‌خواستند و بدون اینکه وضو بستانند، نماز می‌گزاردند.

و در پی این حدیث، قصّه‌ای طولانی روایت شده است.



«**نفخ**»: با دهان نفس کشید. و در اصل واژه‌ی «**نفخ**»، به معنای بیرون دادن نفس از دهان با صدا است. از این رو به «**پف کردن**» و «**فوت نمودن**» نیز اطلاق می‌شود.

«**فاذنه**»: برای پیامبر ﷺ فرا رسیدن وقت نماز را اعلام کرد.

«**فقام و صلّی و لم یتوضّأ**»: پیامبر ﷺ از خواب بلند شدند و بدون اینکه وضو بگیرند، نماز گزاردند. این موضوع از ویژگی‌ها و خصوصیّات آن حضرت ﷺ در مقابل امّت است؛ چرا که خواب، وضوی پیامبر ﷺ را باطل نمی‌کند؛ زیرا هر چند چشم آن حضرت ﷺ می‌خوابد، ولی دلشان نمی‌خوابد. در

حدیثی پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «**نحن معاشر الانبیاء تنام اعیننا و لا تنام قلوبنا**»؛ «**ما گروه پیامبران، چشمهان می‌خوابد ولی دلمان نمی‌خوابد و بیدار است**».

«**و فی الحدیث قصّة**»: و در پی این حدیث، قصه‌ای طولانی نقل شده است.

و حدیث کامل چنین است:

«عَن کُرِیبٍ، عَن ابنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما انه اَخبَرَهُ انَّهُ بَاتَ عِندَ مَیمُونَةَ وَهِیَ خَالَتُه. قال: فَاضطَجَعتُ فِی عرض الوسادة، واضطجع رسول الله ﷺ فی طولها، فنام رسول الله ﷺ حتّی اذا انتصف اللیل، او قبله بقلیل، او بعده بقلیل، فاستیقظ رسول الله ﷺ فجعل یمسح النوم عن وجهه، و قرأ العشر الآیات الخواتیم من سورة آل عمران، ثم قام الی شنّ معلّق فتوضّأ منها، فأحسن الوضوء ثمّ قام یصلّی. قال عبدالله بن عباس رضی الله عنهما فقمت الی جنبه، فوضع رسول الله ﷺ یده الیمنی علی رأسی، ثم أخذ بأذنی الیمنی ففتلها، فصلّی رکعتین، ثم رکعتین، ثم رکعتین، ثم رکعتین، ثم رکعتین، ثم رکعتین ـ قال معن: ستّ مرّات ـ ثم اوتر، ثم اضطجع، حتی جاء المؤذّن فقام فصلّی رکعتین خفیفتین، ثم خرج فصلّی الصبح».

«کُرِیب، از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می کند که می گفته است:

«شبی در خانه‌ی میمونه رضی الله عنها، همسر پیامبر اکرم ﷺ که خاله‌ی ابن عباس رضی الله عنهما بوده است، ماندم. پیامبر ﷺ در طول بستر استراحت فرمود و من در عرض آن ـ یعنی ابن عباس رضی الله عنهما به رعایت ادب، پائین پای آن حضرت ﷺ خفته بود ـ پیامبر ﷺ تا نزدیک نیمه شب، یعنی اندکی پیش یا پس از آن خوابید و سپس بیدار شد و دست بر چهره‌ی خود کشید ـ چشمهای خود را مالید ـ آن گاه ده آیه‌ی آخر سوره‌ی آل عمران را تلاوت فرمود و سپس از جای برخاست و از

مشکی آویخته، به بهترین وجه وضو ساخت؛ آن گاه به نماز ایستاد. و من هم برخاستم و وضو ساختم و کنار آن حضرت ﷺ ایستادم. پیامبر ﷺ دست راست خود را بر سر من نهاد و سپس گوش راست مرا با مهربانی گرفت و کشید. رسول خدا ﷺ شش نماز دو رکعتی گزارد و پس از آن، نماز وتر را خواند و اندکی در بستر خود آرمید. چون مؤذن فرا رسیدن وقت نماز را اعلام کرد، رسول خدا ﷺ برخاست و دو رکعت نماز آسان و کوتاه گزارد و سپس برای نماز صبح از خانه بیرون آمد».

۲۵۹- (۶) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ ،حَدَّثَنَا عَفَّانُ ،حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ ،عَنْ ثَابِتٍ ،عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ،أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ قَالَ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا ،وَكَفَانَا وَآوَانَا ،فَكَمْ مِمَّنْ لاَ كَافِيَ لَهُ وَلاَ مُؤْوِيَ».

۲۵۹ ـ(۶) ... انس بن مالک ؓ گوید: چون رسول خدا ﷺ به رختخواب خویش می‌رفتند، با خود این دعا را زمزمه می‌کردند: «الْحَمْدُ لله الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا وَكَفَانَا وَآوَانَا ، فَكَمْ مِمَّنْ لاَ كَافِيَ لَهُ وَلاَ مُؤْوِي»؛ «سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که به ما آب و نان داد، و در گرفتاریها و مشکلات و چالشها و دغدغه‌ها (ی مادّی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، عبادی و خانوادگی و ....) ما را کفایت کرد و ما را در زیر چتر رحمتها و نعمتهایش پناه داد؛ و چه بسیارند کسانی که نه

معاوِن و کفایت کننده‌ای دارند و نه پناه دهنده‌ای».

«**کفانـا**»: کفایت کرد ما را. یعنی ما را در گرفتاری‌ها و دغدغه‌ها کفایت کرد؛ یا ما را از شرّ گرفتاری‌ها حفظ کرد.

«**آوانا**»: ما را پناه داد.

«**فکَم**»: چه بسیارند ... . «**کم**»: اسمی است مبنی بر سکون که به وسیله‌ی آن از عددی که مقدار و جنس آن مبهم باشد، تعبیر می‌شود؛ و به همین جهت نیازمند ممیّز است و به دو وجه زیر آورده می‌شود:

۱. **کم خبریّه**؛ به معنی «**بسیار**» که تمییز آن یا مفرد است: «**کَم کتابٍ قرأت**: کتاب خوانده‌ای». و یا جمع: «**کم کتب قرأت**: کتابها خوانده‌ای».

و گاهی تمییز آن به وسیله‌ی «**مِن**» مجرور می‌شود: «**کَم مِن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَت فِئَةً كَثيرةً بِاذن الله**: چه بسا گروه اندکی که به فرمان خدا بر گروه بسیاری غالب آمدند».

۲. **کم استفهامی**، به معنی «**چند و چند عدد**»: «**کم کتاباً قرأت**: چند کتاب خوانده‌ای».

«**کـافی**»: کفایت کننده؛ آنکه برای انسان بسنده باشد و او را از دیگری بی‌نیاز کند.

«**مُؤوی**»: پناه دهنده.

تذکر یک نکته: رویکرد اساسی و محوری اسلام در آداب عمومی خود این است که در تمامی حالات و لحظات، مسلمان را با خدا پیوند دهد، و به همین

خاطر از فرصتهای طبیعی و مناسبات عادی نیز که پیوسته در روز یک یا چند مرتبه تکرار می گردند، استفاده می‌نماید تا از این طریق، فرد مسلمان پیوسته به یاد خدا باشد و با او در پیوند و در ارتباط باشد و خداوند متعال را پیوسته به وسیله‌ی تسبیح، تهلیل، تکبیر، تحمید و یا دعا و نیایش به یاد آورد.

راز فلسفه‌ی اذکار و دعاهای مأثور که در آغاز و پایان خوردن و نوشیدن، هنگام خواب، بیداری، دخول و خروج مستراح، استفاده از یک وسیله‌ی سواری، پوشیدن لباس، مسافرت و بازگشت از آن و... وارد شده نیز همین است تا پیوسته انسان مسلمان به یاد خدا بوده و رابطه‌ی خویش را با او قطع ننماید؛ و از این رهگذر است که مفاهیم و معانی ربّانی در سطح جامعه‌ی اسلامی گسترش خواهد یافت و در زندگی یک فرد مسلمان ظهور و بروز می‌یابد.

۲۶۰- (۷) حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُرَيْرِيُّ ،حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ ،حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ ، عَنْ حُمَيْدٍ ،عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُزَنِيِّ ،عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَبَاحٍ ،عَنْ أَبِي قَتَادَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا عَرَّسَ بِلَيْلٍ: اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّهِ الأَيْمَنِ ،وَإِذَا عَرَّسَ قُبَيْلَ الصُّبْحِ : نَصَبَ ذِرَاعَهُ ،وَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى كَفِّهِ.

۲۶۰ -(۷) ... ابوقتاده رضی الله عنه گوید: عادت پیامبر ﷺ این بود که هرگاه (در سفر) درآخر شب برای استراحت فرود می‌آمدند، بر پهلوی راست خویش می‌خوابیدند، (و با آرامش و آسودگی کامل می‌آرمیدند)؛ و چون نزدیک صبح برای استراحت فرود می‌آمدند، آرنج دست راست خویش را بر پا می‌داشتند و سرشان را بر کف

دستِ راست خویش می‌نهادند.



«**عَرَّسَ**»: در آخر شب برای استراحت فرود آمد.

«**اضطجع**»: دراز کشید، یک وری خوابید، لَم داد، استراحت کرد و آرمید.

«**شقّه الایمن**»: پهلوی راست خود؛ و مراد از «**اضطجع علی شقه الایمن**»: این است که پیامبر ﷺ با آرامش و آسودگیِ کامل به خواب می‌رفتند و خوابشان سنگین می‌شد.

«**قُبیل الصبح**»: اندکی پیش از صبح.

«**نصب**»: برافراشت، بلند کرد.

«**ذراعه**»: ذراع از ابتدای آرنج تا سرانگشتان.

و مراد از «**نَصَبَ ذِرَاعَهُ ، وَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى كَفِّهِ**»: این است که هرگاه پیامبر ﷺ اندکی پیش از صبح برای استراحت فرود می‌آمدند، آرنج دست راست خود را بر پا می‌داشتند و سرشان را بر کف دست راست خویش می‌نهادند تا خوابشان سنگین نشود و وقت نماز صبح از فضیلت خود نگذرد؛ و یا نماز صبح را از دست ندهند. و این کار به منظور تعلیم به مردمان بود تا به سان پیامبر ﷺ رفتار کنند.

باب (۴۰)

عبادت و بندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۲۶۱- (۱) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَبِشْرُ بْنُ مُعَاذٍ قَالاَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ،عَنْ زِيَادِ بْنِ عِلاَقَةَ . عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رَضِى الله عنه قَالَ : صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى انْتَفَخَتْ قَدَمَاهُ ،فَقِيلَ لَهُ : أَتَتَكَلَّفُ هَذَا؟! وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ! قَالَ : «أَفَلاَ أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟!».

۲۶۱ ـ(۱) ... مغيرة بن شعبه ﷺ گويد: رسول خدا ﷺ آن قدر نماز(شب) گزاردند که پاهايشان وَرَم و آماس کرد. بديشان گفته شد: چرا به خويشتن اين همه رنج و مشقت مى‌دهيد، حال آنکه خداوند عزوجل گناهانِ پيشين و پسين شما را بخشوده است؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: آيا نبايد بنده‌اى سپاسگزار باشم؟



«**صلّى**»: نماز گزارد. غالباً پيامبر ﷺ نماز شب خواندند؛ چرا که در روايتى آمده است: «**ان النبى ﷺ كان يقوم من الليل حتى تتفطر قدماه...**»؛ «**پيامبر ﷺ شب را به عبادت مى‌ايستادند تا اندازه‌اى که پاهايشان آماس مى‌کرد...**». [بخارى و مسلم]

«**انتفخت**»: ورم کرد، باد کرد، متورم شد، پف کرد، آماس نمود، برآمده شد.

«**اتتکلّف**»: آیا خویشتن را به رنج و مشقّت و سختی و حَرَج می‌اندازید؟
«**ما تقدم من ذنبک**»: گناهانِ پیشین تو.
«**ما تأخر**»: گناهان پسین.

علماء بر غیر ممکن بودن وقوع کفر از پیامبران چه قبل از بعثت و چه بعد از آن اتفاق نظر دارند. و هم چنین متفق القولند که انبیاء بعد از بعثت، مرتکب گناه کبیره و صغیره نمی‌شوند؛ چرا که موجب نفرت و انزجار مردم از آنها می‌شود و این، مصلحت و هدف از آمدن آنان را از بین می‌برد؛ از این رو، پیامبران کارهای پست یا آنچه را که موجب نفرت مردم از آنها می‌شود مانند: زنا و دروغ و خیانت و ... را انجام نمی‌دهند.

بنابراین تمام اخباری که راجع به پیامبران آمده است و ظاهراً دلالت بر گناه می‌کنند (مقصود گناهی نیست که دیگران انجام می‌دهند، لذا) از ظاهر آنها عدول کرده و تأویل می‌شوند. و یا اینکه تعبیر گناه از باب مقایسه‌ی مفضول نسبت به اَفضل است و گفته‌ی امام جُنید، از این نوع است که: «**حسنات الابرار سیئات المقربین**»؛ «**حسنات و نیکی نیکوکاران، برای مقرّبین گناه محسوب می‌شود**». چون مقام والای مقرّبین اقتضاء می‌کند اعمالی بالاتر و عالی‌تر از اعمال نیکوکاران انجام دهند.

بنابراین، آیات و احادیثی که درمورد حضرت محمد ﷺ آمده است و دلالت بر گناه او می‌کنند، مانند: «وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ»[محمد/۱۹]؛ «**برای گناهان خود طلب آمرزش کن**»؛ و «لِيَغْفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» [فتح/۲]؛ «**تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی تو را ببخشاید**».

این گونه آیات حمل بر ترک اَولی و اَفضل می‌شود؛ زیرا اگر پیامبر ﷺ اَولـی را ترک کند، گناه [به معنای عرفی] نیست، بلکه به مثابه‌ی گناه است.

«**افلا اکون**»: آیا نباشم از زمره‌ی ...

«**شکوراً**»: سپاسگزار.

۲۶۲- (۲) حَدَّثَنَا أَبُو عَمَّارٍ الْحُسَيْنُ بْنُ حُرَيْثٍ ،أَخبرَنا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ،عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ الله عنه قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي حَتَّى تَرِمَ قَدَمَاهُ ،قَالَ : فَقِيلَ لَهُ : أَتَفْعَلُ هَذَا وَقَدْ جَاءَكَ : أَنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟! قَالَ : «أَفَلاَ أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟»!

۲۶۲ -(۲) ... ابـوهریره رضی الله عنه گویـد: رسـول خـدا ﷺ آنچنـان نماز(شب)گزاردند که پاهایشان متوّرم شد. ابوهریره رضی الله عنه گوید: به آن حضرت ﷺ گفته شد: آیا شما چنین خویشتن را به زحمت و مشقّت و عُسر و حَرَج می‌اندازید و چنین به عبادت و بنـدگی خـدا مشغول می‌شوید؛ حال آنکه خداوند متعال در کتابی که به سـوی شما فرو فرستاده، گفته است: «**بی تردیـد خداونـد گناهـان پیشین و پسین شما را بخشیده است**»؟! پیامبر ﷺ فرمودند: آیا نباید بنده‌ی سپاسگزار باشم؟

«**ترم**»: ورم می کرد، متورّم می‌شد، آماس می کرد.

«**و قد جاءک**»: در حالی که به راستی از جانب خدا به تو چنین رسیده که....

۲۶۳- (۳) حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الرَّمْلِيُّ ،حَدَّثَنِي عَمِّي يَحْيَى بْنُ عِيسَى الرَّمْلِيُّ،عَنِ الأَعْمَشِ ،عَنْ أَبِي صَالِحٍ ،عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ الله عنه قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُومُ يُصَلِّي حَتَّى تَنْتَفِخَ قَدَمَاهُ ،فَيُقَالُ لَهُ : تَفْعَلُ هَذَا وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟! قَالَ : «أَفَلا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟»!.

۲۶۳ ـ(۳) ... ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن قدر در شب، نماز تهجّد می‌خواندند و به عبادت و بندگی خدا می‌ایستادند که پاهایشان آماس می‌کرد. بدیشان گفته شد: شما چنین خویشتن را به زحمت و مشقّت می‌اندازید و چنین به عبادت و بندگی خدا مشغول می‌شوید، و حال آنکه خداوند گناهانِ پیشین و پسین شما را بخشیده است؟ آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند: آیا نباید بنده‌ی سپاسگزارم باشم؟!



به هر حال، قلب پیامبر صلی الله علیه و سلم با خدا پیوند داشت و او در هر کاری و هر وقتی با وی بود. عبادت و بندگی خدا را دوست می‌داشت؛ شب به شب زنده‌داری و گزاردن نماز می‌پرداخت و قسمتی از روز را هم صرف آن می‌کرد. نور چشم و لذّتش را در نماز می‌یافت.

آنچه نظر محقّقان و اندیشمندان جهان را در زندگی پیامبر صلی الله علیه و سلم به خود جلب کرده و می‌کند، همین جمع شگفت‌آوری است که پیامبر صلی الله علیه و سلم میان عبادت و پرداختن به امور دنیایی ایجاد کرده بود. آن حضرت صلی الله علیه و سلم با وجودی که به

بالاترین مراتبِ عبادت و بندگی خدا رسیده بود، باز هم زندگی بسیاری از فقرا و افراد خانواده‌اش را تأمین می‌کرد؛ در مورد پرداختن به امور دنیایی با تلاش و فعالیت می‌زیست؛ با یک امّت مقابله می‌نمود؛ حکومت نو ظهور و تازه به قدرت رسیده‌ای را در اَنظار جهانیان اداره می‌کرد؛ به نزد پادشاهان سفیر می‌فرستاد و آنان را به دین خود فرا می‌خواند؛ گروه‌ها و هیئتهای نمایندگی را به حضور می‌پذیرفت و آنها را گرامی می‌داشت؛ سریّه‌ها به اطراف و اکناف می‌فرستاد و خود فرماندهی را به عهده می‌گرفت؛ و با پیروان سایر ادیان دیگر و نیز با زمامداران و قدرتمندان به بحث و مجادله می‌پرداخت؛ آماده‌ی پیروزی می‌شد و در عین حال برای این که مبادا شکست بخورد احتیاط می‌کرد؛ کارگزاران را تعیین می‌کرد، و مالها را جمع‌آوری می‌نمود؛ و خودش آن را تقسیم می‌کرد و می‌فرمود: اگر من دادگری نکنم چه کسی دادگری می‌کند؟ و به تبیین دین خدا برای مردم می‌پرداخت؛ موارد مجمل وحی را بسط و شرح می‌داد و جاهای دشوار را توضیح می‌داد، و سنّتها وضع می‌کرد، و از اصل مسایل، فروع آن را بیرون می‌کشید، و آنچه را خداوند او را از آن آگاه نکرده بود به آنچه او را از آن آگاهانیده بود، برمی‌گرداند.

در حالی که او در همه‌ی این حالات، اعمال روزانه‌ای را که مردمان جهان بدان مبادرت می‌ورزند، انجام می‌داد و در میان همه‌ی این رنجها و گرفتاری‌ها، پیامبر ﷺ شب و روز به صورت عابدی پدیدار می‌گردد که راز و نیاز او با خدا بیشتر از آنهایی است که در شکاف کوهها بدین کار می‌پردازند.

این جمع و ربط بین دین و دنیا از پیامبر ﷺ الگویی مستقل و یکتا و ممتاز و

بی‌نظیر در تاریخ بشر پدید می‌آورد.

اوقات روزانه‌اش را به سه قسمت تقسیم می‌کرد: یکی برای عبادت؛ یکی برای مردم و یکی برای خانواده‌اش؛ و اگر امور مردم نیازمند وقت بیشتری می‌بود، از وقت مخصوص خانواده‌اش می‌کاست، و وقتی را که ویژه‌ی عبادت خداوند بود محفوظ نگاه می‌داشت، و بر این امر به گونه‌ی شگفت انگیزی مواظبت می‌نمود به طوری که چه یاران و چه دشمنان خویش را بیشتر به حیرت و شگفتی وا می‌داشت.

این است پیامبر اکرم ﷺ که در بندگی و عبادتش به بالاترین مراتب اخلاص، و اوج کوشش برای اطاعت خدا و دوستی او و قیام همیشگی در پیشگاه حق رسید. و در مورد امور دنیا به جایی رسید که توانست بر ویرانه‌های بی بند و باری، حکومتی تشکیل دهد و دردِ پریشانی و تباه را در جامه ریشه کن سازد. براستی که همه‌ی اهداف زندگی، با کامل‌ترین وجه ممکن در وجود او تمرکز یافت و به هم پیوست.

۲۶۴- (۴) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ،حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ،حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ،عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ،عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ : سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِى الله عنها عَنْ صَلاَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِاللَّيْلِ ،فَقَالَتْ : كَانَ يَنَامُ أَوَّلَ اللَّيْلِ ثُمَّ يَقُومُ ، فَإِذَا كَانَ مِنَ السَّحَرِ أَوْتَرَ ،ثُمَّ أَتَى فِرَاشَهُ فَإِن كَانَ لَهُ حَاجَةٌ أَلَمَّ بِأَهْلِهِ ،فَإِذَا سَمِعَ الأَذَانَ وَثَبَ ،فَإِنْ كَانَ جُنُبًا أَفَاضَ عَلَيْهِ مِنَ الْمَاءِ ،وَإِلَّا تَوَضَّأَ وَخَرَجَ إِلَى الصَّلاَةِ.

۲۶۴ ـ(۴) ... اسود بن یزید رحمه الله گوید: از عایشه رضی الله عنها پرسیدم:

کیفیّت و نحوه‌ی نماز شب رسول خدا ﷺ چگونه بود؟ وی در پاسخ گفت: رسول خدا ﷺ معمولاً (پس از خواندن نماز عشاء) در آغاز شب می‌خوابیدند، و سپس (در آخر شب) برمی‌خواستند و از خواب بیدار می‌شدند (و نماز می‌خواندند)؛ و چون نزدیک سحر می‌شد، آن حضرت ﷺ نماز وتر خویش را می‌گزاردند و آن گاه به رختخواب خود برمی‌گشتند؛ و اگر نیازی به جماع و همبستری با همسران خویش داشتند، با آنها گرد می‌آمدند و خویشتن را بدانها می‌رساندند. و چون صدای اذان را می‌شنیدند، بلند می‌شدند؛ و چنانچه جُنب بودند و نیاز به غسل داشتند، غسل می‌نمودند وگرنه وضو می‌گرفتند و از منزل به سوی مسجد(برای گزاردن نماز صبح) بیرون می‌شدند.



«**ینام اوّل اللیل**»: در آغاز شب می‌خوابید؛ یعنی رسول خدا ﷺ معمولاً پس از خواندن نماز عشاء در آغاز شب می‌خوابید.

«**ثم یقوم**»: سپس در آخر شب، برای نماز شب بیدار می‌شد.

«**اوتر**»: نماز وتر خواند؛ یعنی در وقت سحر، نماز وترشان را می‌خواندند.

«**حاجة**»: نیاز به گرد آمدن با همسر.

«**اَلَمَّ باهله**»: با همسرش گرد می‌آمد؛ این واژه کنایه از جماع و همبستری است.

«**وثب**»: شتابان از جای برخاست و پرید.

«**افاض**»: ریخت، جاری کرد، پاشید. «**افاض علیه من الماء**»: از آب بر خود

ریخت.

۲۶۵- (۵) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ،عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ

(ح) وَحَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى الأَنْصَارِيُّ ،حَدَّثَنَا مَعْنٌ ،عَنْ مَالِكٍ ،عَنْ مَخْرَمَةَ بْنِ سُلَيْمَانَ ،عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ،أَنَّهُ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ بَاتَ عِنْدَ مَيْمُونَةَ وَهِيَ خَالَتُهُ قَالَ : فَاضْطَجَعْتُ فِي عَرْضِ الْوِسَادَةِ ،وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي طُولِهَا ،فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ اللَّيْلُ ،أَوْ قَبْلَهُ بِقَلِيلٍ ،أَوْ بَعْدَهُ بِقَلِيلٍ ،فَاسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَعَلَ يَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ ،وَقَرَأَ الْعَشْرَ الآيَاتِ الْخَوَاتِيمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ ،ثُمَّ قَامَ إِلَى شَنٍّ مُعَلَّقٍ فَتَوَضَّأَ مِنْهَا ،فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ ،ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ: فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ ،فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِي ،ثُمَّ أَخَذَ بِأُذُنِي الْيُمْنَى فَفَتَلَهَا ،فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ،ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ،ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ،ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ،ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ،ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ - قَالَ مَعْنٌ : سِتَّ مَرَّاتٍ - ثُمَّ أَوْتَرَ ،ثُمَّ اضْطَجَعَ ،حَتَّى جَاءَهُ الْمُؤَذِّنُ فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ،ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ.

۲۶۵ ـ (۵) ... کُریب رضی الله عنه گوید: ابن عباس رضی الله عنهما به من خبر داد و گفت: شبی در منزل میمونه رضی الله عنها، همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه وسلم ـ که خاله‌ی ابن عباس رضی الله عنهما بود ـ ماندم و در آنجا خوابیدم، و من سر خویش را بر عَرض بالش قرار داده بودم که پیامبر صلی الله علیه وسلم (با همسرشان) سرشان را بر طول آن قرار داده بودند.

پیامبر ﷺ تا نزدیک نیمه شب یا اندکی پیش یا پس از آن خوابیدند؛ آن گاه از خواب بیدار شدند و دست بر چهره‌ی خویش کشیدند و چشم‌های خود را مالیدند تا آثار خواب آلودگی را از خود دور نمایند؛ سپس ده آیه‌ی آخر سوره‌ی آل عمران را خواندند؛ و سپس به سوی مشکی که به میخ آویزان و معلّق شده بود رفتند، و از آبِ آن، به خوبی وضو گرفتند؛ پس از این شروع به نماز خواندن کردند.

عبدالله بن عباس رضی الله عنهما در ادامه‌ی سخنانش می‌گوید: (من هم بلند شدم و آنچه را که پیامبر ﷺ انجام دادند، انجام دادم؛) سپس رفتم و در کنار ایشان (و در سمت چپشان) ایستادم. رسول خدا ﷺ دست راستشان را بر روی سرم گذاشتند و گوش راستم را (با مهربانی) گرفتند و آن را پیچ دادند.

[معن گوید] پیامبر ﷺ شش نماز دو رکعتی را خواندند و در آخر، نماز وتر را خواندند؛ پس از آن، اندکی دراز کشیدند تا اینکه مؤذّن برای اعلام کردن فرا رسیدن وقت نماز، آمد؛ پیامبر ﷺ نیز از جای خویش بلند شدند و دو رکعت نماز را به صورت خلاصه خواندند؛ و آن گاه از منزل بیرون رفتند و نماز (فرضِ)صبح را در (مسجد) خواندند.

«**باتَ**»: شب ماند. بیتوته کرد. شب در مکانی ماند، چه در آنجا بخوابد چه نخوابد.

«**عرض الوِسادة**»: در عرض بالشت. «**عَرض**»: پهنا. خلاف طول.

«**فاستیقظ**»: از خواب بیدار شد.

«**یمسح النوم عن وجهه**»: دست بر چهره‌ی خود کشید و چشمها را مالید و آثار خواب آلودگی را از خود دور کرد.

«**العشر الایات الخواتیم من سورة آل عمران**»: ده آیه‌ی آخر سوره‌ی آل عمران؛ یعنی آیات ۱۹۰ تا ۲۰۰.

«**شَن**»: مشک.

«**معلّق**»: آویخته و آویزان.

«**فاحسن الوضوء**»: به بهترین وجه وضو گرفت.

«**ففلتها**»: گوش را کشید و پیچ داد.

«**اوتر**»: نماز وتر خواند.

«**رکعتین خفیفتین**»: دو رکعت به صورت خلاصه خواند. مراد از این دو رکعت، دو رکعتِ نماز سنّت صبح است که پیامبر ﷺ آنها را به صورت خلاصه می‌خواند.

۲۶۶- (۶) حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ، حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً.

۲۶۶ ـ(۶) ... ابن عباس رضی الله عنهما گوید: معمولاً پیامبر گرامی اسلام ﷺ، نماز شب را سیزده رکعت می‌خواندند.

۲۶۷- (۷) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ،حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ،عَنْ قَتَادَةَ ،عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَوْفَى ،عَنْ سَعْدِ بْنِ هِشَامٍ ،عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا لَمْ يُصَلِّ بِاللَّيْلِ مَنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ النَّوْمُ ،أَوْ غَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ ،صَلَّى مِنَ النَّهَارِ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً.

۲۶۷ ـ (۷) ... عایشه رضی الله عنها گوید: هرگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز شب را به خاطر خواب یا خواب آلودگی نمی‌توانستند بخوانند، در روزِ همان شب، دوازده رکعت قضای آن را می‌گزاردند.



« **مَنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ النَّوْمُ ، أَوْ غَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ** »: و این شک در متن گفتار عایشه رضی الله عنها، از راوی است.

ناگفته نماند که حدیث بالا، بیانگر اهمیّت نماز تهجّد و برپا داشتن آن است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم حتّی قضای آن را به جای می‌آوردند.

و در روایتی دیگر، عمربن خطاب رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**من نام عن حزبه من الليل او من شیء منه فقرأه ما بين صلاة الفجر و صلاة الظهر كتب له كانّما قرأه من الليل**» [ابن ماجه، ترمذی و مسلم]؛ «**اگر کسی نتوانست به دلیل خواب ماندن، حزب مقرّرش یا قسمتی از آن را در شب بخواند، و آن را در فاصله‌ی نمازهای صبح و ظهر بخواند، به منزله‌ی این است که آن را در شب خوانده است.**»

گر چه در مورد اهمیّت این نماز پُر برکت، همان چند روایت فوق کافی به نظر می‌رسد، ولی این نکته قابل ذکر است که در روایاتِ اسلامی آن قدر اهمیّت به این عبادت داده شده است که درباره‌ی کمتر عبادتی چنین سخن گفته شده است.

دوستان حق، و رهروان راه فضیلت به این عبادت بی‌ریا که قلب را روشنایی و دل را نور و صفا می‌بخشد، همواره اهمیّت بسیار می‌دادند.

غوغای زندگی روزانه از جهات مختلف، توجّه انسان را به خود جلب می کند و فکر آدمی را به وادی‌های گوناگون می کشاند، به طوری که جمعیّت خاطر و حضور قلب کامل، درآن بسیار مشکل است؛ اما در دل شب و به هنگام سحر و فرو نشستن غوغای زندگی مادی، و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب، حالت توجه و نشاط خاصّی را به انسان می‌دهد که بی‌نظیر است.

آری در این محیط آرام و به دور از هرگونه ریا و تظاهر و خودنمایی و توأم با حضور قلب، حالت توجّهی به انسان دست می‌دهد که فوق العاده روح پرور و تکامل آفرین است.

به همین دلیل، دوستان خدا همیشه از عبادتهای آخر شب برای تَصفیه‌ی روح و حیات قلب و تقویت اراده و تکمیل اخلاص، نیرو می گرفته‌اند.

در آغاز اسلام نیز پیامبر ﷺ با استفاده از همین برنامه‌ی روحانی، مسلمانان را پرورش داد و شخصیّت آنها را آنقدر بالا برد که گویی دیگر آن انسانهای سابق نیستند؛ یعنی از آنها انسانهای تازه‌ای آفرید که مصمّم، شجاع، با ایمان، پاک و با اخلاص بودند.

آری پیامبر ﷺ به هنگامی که چشم غافلان در خواب بود، مقداری از شب را بیدار می‌شد؛ و در آن هنگام که برنامه‌های عادیِ زندگیِ روزانه تعطیل می گشت و شواغل فکری به حداقل می‌رسید، و آرامش و خاموشی همه جا را فرا

می گرفت و خطر آلودگی عبادت به ریا کمتر وجود داشت، و خلاصه بهترین شرایطِ حضور قلب فراهم است، با تمام وجودشان روبه درگاه معبود می‌آورد و سر بر آستان معشوق می‌سایید، و آنچه در دل داشت با خداوند متعال درمیان می گزارد؛ با یاد او زنده بود و پیمانه‌ی قلب خویش را از مهر او لبریز و سرشار داشت.

ممکن است بعضی همیشه توفیق بهره گیری از این عبادت پُر برکت و روح پرور و تعالی بخش را نداشته باشند، ولی چه مانعی دارد که در برخی از شبها که این توفیق حاصل است بهره گیرند و در آن هنگام که خاموشی همه جا را فرا گرفته و اشتغالات روزانه همه تعطیل است، و کودکان در خواب‌اند، و محیط آماده‌ی حضور قلب و راز و نیاز با خدا است، برخیزند و به درِ خانه‌ی خدا روند و دل را به نورِ عشق دوست، روشن سازند.

۲۶۸- (۸) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ ، حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ - يَعْنِي ابْنَ حَسَّانَ - ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ مِنَ اللَّيْلِ فَلْيَفْتَتِحْ صَلَاتَهُ بِرَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ».

۲۶۸ ـ (۸) ... ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: هرگاه در شب، یکی از شما برای نماز شب برخاست، نماز خویش را با دو رکعتِ کوتاه و سبک آغاز کند (تا در نماز با نشاط و انرژی وارد شود).

۲۶۹- (۹) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ،عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ .

(ح) ،وَحَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى ،حَدَّثَنَا مَعْنٌ ،حَدَّثَنَا مَالِكٌ ،عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ،عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسِ بْنِ مَخْرَمَةَ ،أَخْبَرَهُ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ : أَنَّهُ قَالَ : لَأَرْمُقَنَّ صَلاةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ،فَتَوَسَّدْتُ عَتَبَتَهُ ،أَوْ فُسْطَاطَهُ فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ طَوِيلَتَيْنِ ، طَوِيلَتَيْنِ ، طَوِيلَتَيْنِ ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَهُمَا دُونَ اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَهُمَا دُونَ اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا ،ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَهُمَا دُونَ اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَهُمَا دُونَ اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا ،ثُمَّ أَوْتَرَ فَذَلِكَ ثَلاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً.

۲۶۹ ـ(۹) ... عبدالله بن قیس بن مخرمه ﷺ گوید: زیدبن خالد جُهنی ﷺ گفت: خودم امشب نماز رسول خدا ﷺ را زیر نظر می‌گیرم (تا از چگونگی نماز شب پیامبر ﷺ و تعداد رکعتهای آن، آگاهی یابم).

زید بن خالد ﷺ در ادامه‌ی سخنانش می‌گوید: پلّه‌ی در، یا خیمه‌ی پیامبر ﷺ را برای خودم، بالشت قرار دادم و سرخویش را بر آن نهادم؛ آن گاه(نزدیک نیمه شب، یعنی اندکی پیش یا پس از آن) پیامبر ﷺ (از جای برخاستند و به نماز ایستادندو) نخست دو رکعتِ نماز کوتاه و سبک خواندند، و پس از آن، دو رکعت نماز بسیار طولانی و با قرائت مفصّل گزاردند؛ آن گاه هشت رکعت دیگر ـ که هر دو رکعت از آن هشت رکعت، به نسبت دو رکعت قبلی، اندکی سبکتر و کوتاهتر بود ـ خواندند؛ و پس از

آن، یک رکعت وتر را گزاردند؛ و مجموع رکعتهای نماز شب پیامبر ﷺ سیزده رکعت شد.

«**لَأَرمقنَّ**»: زیر نظر خواهم گرفت، مراقب نماز شب پیامبر ﷺ خواهم بود.

«**فتوسدت**»: بالش قرار دادم.

«**عتبته**»: پلّه‌ی درِ خانه‌ی پیامبر ﷺ.

«**فسطاطه**»: خیمه‌ی پیامبر ﷺ.

«**عتبته او فسطاطه**»: این شک در متن گفتار زیدبن خالد جُهنی رضی الله عنه، از ناحیه‌ی راوی است.

«**طویلتین، طویلتین، طویلتین**»: زید بن خالد جُهنی رضی الله عنه عبارت «**طویلتین**» را سه بار به جهت تأکید، تکرار نموده است. یعنی پیامبر ﷺ دو رکعت نماز بسیار بسیار طولانی و با قرائت مفصّل گزاردند.

«**و هما دون اللتین قبلهما**»: یعنی هر دو رکعت، نسبت به دو رکعت قبلی، اندکی کوتاهتر و سبکتر بود.

۲۷۰- (۱۰) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى ، حَدَّثَنَا مَعْنٌ ، حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِي الله تعالى عَنها: كَيْفَ كَانَتْ صَلاَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي رَمَضَانَ ؟ فَقَالَتْ : مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَزِيدَ فِي رَمَضَانَ وَلاَ فِي غَيْرِهِ عَلَى إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً ، يُصَلِّي أَرْبَعًا لاَ تَسْأَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ

وَطُولِهِنَّ ، ثُمَّ يُصَلِّي أَرْبَعًا لاَ تَسْأَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ ، ثُمَّ يُصَلِّي ثَلاَثًا قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ الله تعالى عَنها: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَتَنَامُ قَبْلَ أَنْ تُوتِرَ؟ فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ إِنَّ عَيْنَيَّ تَنَامَانِ وَلاَ يَنَامُ قَلْبِي».

۲۷۰ ـ(۱۰) ... سعید بن ابی سعید مقبُری رحمه الله از ابو سلمة بن عبدالرحمن رحمه الله نقل می‌کند که وی درباره‌ی چگونگی نماز شب پیامبر صلی الله علیه وسلم در رمضان، از عایشه رضی الله عنها پرسید، و بدو گفت که پیامبر صلی الله علیه وسلم در ماه رمضان، چگونه نماز شب می‌خواندند؟ عایشه رضی الله عنها در پاسخ گفت پیامبر صلی الله علیه وسلم چه در رمضان و چه در غیر رمضان، از یازده رکعت بیشتر، نماز شب را نمی‌خواندند. و کیفیّت نماز شب آن حضرت صلی الله علیه وسلم چنین بود که نخست چهار رکعت را می‌خواندند که از خوبی و زیبایی آن، و این‌که چه قدر طول می‌کشید، چیزی مپرس؛ (که براستی بسیار زیبا و طولانی بود.) سپس چهار رکعت دیگر را می‌خواندند که آنها هم به قدری زیبا و طولانی بودند که از خوبی و تمامی آن، و اینکه چقدر طول می‌کشید، چیزی سؤال مکن؛ و در آخر سه رکعت دیگر می‌گزاردند.

عایشه رضی الله عنها گوید: از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدم و گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم! آیا پیش از خواندنِ نماز وتر، می‌خوابی؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای عایشه! بدان که به راستی چشم‌های من می‌خوابند ولی قلبم، بیدار است و نمی‌خوابد.

«**عینیّ**»: چشمهای من.

«**تنامان**»: می‌خوابند و به خواب می‌روند.

اصل این است دلهایی را که خداوند، فرودگاه وحی قرار می‌دهد، ارتباط غیرعادی با عالم قدس پیدا می‌کنند. نتیجه‌ی همین بیداری است که خواب انبیاء، وحی قرار داده می‌شود. به همین دلیل حضرت ابراهیم علیه السلام براساس یک خواب، به ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام اقدام نمود و حضرت اسماعیل نیز این حقیقت را دریافت و فرمود:

﴿ یَٰٓأَبَتِ ٱفۡعَلۡ مَا تُؤۡمَرُ ﴾ ؛ پدرجان! هر چه فرمان خداست، اجرا کن.

می‌بینیم که حضرت اسماعیل خواب پدر را امر خدا می‌داند. همچنین نیروهای شیطانی نیز از یک نوع هوشیاری طبیعی برخوردارند و آنان نیز پیش‌گویی‌هایی ارائه می‌کنند؛ اما هیچ پیوندی با عالم قدس ندارند، بلکه با شیطانها ارتباط دارند. به همین سبب آن‌گاه که حضرت رسول برای تحقیق احوال ابن صیاد رفت، او نیز مدعی شد که فقط چشمانش به خواب می‌رود و دلش بیدار است. آن حضرت او را آزمود و سپس به او تفهیم نمود که هیچ ارتباطی با عالم قدس ندارد؛ زیرا همه‌ی امور آن جا واضح و صریح و قطعی است؛ بلکه با شیطانها ارتباط دارد بنابراین به امور غیبی دسترسی ندارد و فقط منحصر به یک سری اوهام و تخیلات و قیاسهای ناقص است که آنها را با نبوت اشتباه گرفته است. به همین دلیل خطاب به ابن صیاد فرمود: «**اخسأ فلن تعدو قدرک**»؛ «برو گم شو، تو نمی‌توانی پایت را بیشتر از گلیم خود دراز کنی».

این بیداری انبیاء همیشگی است و فقط منحصر به خواب آنان نیست. فهم حقیقت این بیداری از درک ما بالاتر است و الفاظ و کلمه‌ها از بیان و درک کامل حقیقت آن قاصر هستند.

۲۷۱- (۱۱) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى ، حَدَّثَنَا مَعْنٌ ، حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنها : **أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً ، يُوتِرُ مِنْهَا بِوَاحِدَةٍ ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْهَا اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّهِ الأَيْمَنِ.**

۲۷۱ ـ(۱۱) ... عایشه رضی الله عنها گوید: معمولاً رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز شب را یازده رکعت می‌خواندند؛ اینگونه که (پنج نماز دو رکعتی می‌گزاردند و) با یک رکعت وتر را می‌خواندند. و هرگاه از نماز شب فارغ می‌شدند، اندکی بر پهلوی راستِ خویش دراز می‌کشیدند و دمی می‌آساییدند (تا خستگیِ نماز شب بیرون رود و در پرتو اندکی استراحت، نشاطی برای خواندن نماز صبح، به دست آورند.)

۲۷۲- (۱۲) حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عُمَرَ ، حَدَّثَنَا مَعْنٌ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، نَحْوَهُ.

(ح) وَحَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، نَحْوَهُ.

۲۷۲ ـ(۱۲) ابن ابی عمر، از معن، از مالک، از ابن شهاب نیز به

سان همین حدیث را برای ما [از حیث معنی، نه از حیث لفظ] روایت کرده است.

و نیز قتیبه، از مالک، از ابن شهاب، نظیر همین روایت را [در معنی نه در لفظ] برای ما نقل کرده است.



«ح»: این حرف ـ چنان که پیشتر گذشت ـ رمزی برای تحویل سند به سندی دیگر است.

به هر حال، امام ترمذی برای حدیث شماره‌ی ۲۷۱، سه سند ذکر کرده است که عبارتند از:

۱. اسحاق بن موسی، از معن، از مالک، از ابن شهاب، از عروة، از عایشه رضی الله عنها.

۲. ابن ابی عمر، از معن، از مالک، از ابن شهاب، از عروة، از عایشه رضی الله عنها.

۳. قتیبه، از مالک، از ابن شهاب، از عروة، از عایشه رضی الله عنها.

۲۷۳- (۱۳) حَدَّثَنَا هَنَّادٌ ،حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ ،عَنِ الأَعْمَشِ ،عَنِ إِبْرَاهِيمَ ،عَنِ الأَسْوَدِ ،عَنْ عَائِشَةَ رَضِي الله عَنها قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ تِسْعَ رَكَعَاتٍ.

۲۷۳ ـ (۱۳) ... عایشه رضی الله عنها گوید: گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز شب را نُه رکعت می‌خواندند.

۲۷۴- (۱۴) حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلاَنَ ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ ،عَنِ الأَعْمَشِ ، نَحْوَهُ.

۲۷۴ ـ (۱۴) محمود بن غیلان، از یحیی بن آدم، از سفیان ثوری، از اعمش نیز به سان همین حدیث را [از حیث معنی، نه از حیث لفظ] برای ما روایت نموده است.

ناگفته نماند که اینگونه روایات را در مورد شمار رکعات نماز شب، بدون بررسی کامل احادیث و روایات، نمی‌توان ملاک عمل قرار داد؛ چرا که رسول خدا ﷺ در بیشتر اوقات نماز شب را سیزده یا یازده رکعت می گزاردند و گاهی نیز کمتر از این می‌خواندند. چنان که در روایات و احادیث فوق، بدین قضیه اشاره شد.

۲۷۵- (۱۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى ،حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ،حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ،عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي عَبْسٍ ،عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ رَضِي الله عنه: أَنَّهُ صَلَّى مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ اللَّيْلِ ،قَالَ : فَلَمَّا دَخَلَ فِي الصَّلاَةِ قَالَ : اللَّهُ أَكْبَرُ ذُو الْمَلَكُوتِ وَالْجَبَرُوتِ ، وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ ،قَالَ : ثُمَّ قَرَأَ الْبَقَرَةَ ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعَهُ نَحْوًا مِنْ قِيَامِهِ ، وَكَانَ يَقُولُ : سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ ، سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ،فَكَانَ قِيَامُهُ نَحْوًا مِنْ رُكُوعِهِ ،وَكَانَ يَقُولُ : لِرَبِّيَ الْحَمْدُ ،لِرَبِّيَ الْحَمْدُ ثُمَّ سَجَدَ فَكَانَ سُجُودُهُ نَحْوًا مِنْ قِيَامِهِ ،وَكَانَ يَقُولُ : سُبْحَانَ رَبِّيَ الأَعْلَى ،سُبْحَانَ رَبِّيَ الأَعْلَى ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ،فَكَانَ مَا بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ

نَحْوًا مِنَ السُّجُودِ ،وَ كَانَ يَقُولُ : رَبِّ اغْفِرْ لِي ،رَبِّ اغْفِرْ لِي ،حَتَّى قَرَأَ الْبَقَرَةَ وَآلَ عِمْرَانَ وَالنِّسَاءَ وَالْمَائِدَةَ أَوِ الأَنْعَامَ . شُعْبَةُ الَّذِي شَكَّ فِي الْمَائِدَةِ وَالأَنْعَامِ.

قَالَ أَبُو عِيسَى : وَأَبُو حَمْزَةَ اسْمُهُ طَلْحَةُ بْنُ زَيْدٍ ،وَأَبُو جَمْرَةَ الضُّبَعِيُّ اسْمُهُ نَصْرُ بْنُ عِمْرَانَ.

۲۷۵ -(۱۵) ... حذیفة بن یمان رضی الله عنه گوید: شبی با رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز شب خواندم؛ و چون ایشان در نماز وارد شدند، نخست این کلمات را گفتند:

«اللهُ أَكْبَرُ ذُو الْمَلَكُوتِ وَالْجَبَرُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ»؛ «خداوند از همه چیز و همه کس برتر و بزرگتر است؛ به راستی او صاحب عزّت و بزرگواری و تسلّط و چیرگی، قدرت و عظمت و بزرگی و سترگی است».

حذیفه رضی الله عنه گوید: آن گاه (پس از خواندن سوره‌ی فاتحه)، کلّ سوره‌ی بقره را تلاوت فرمودند و پس از تلاوت آن، به رکوع رفتند و رکوعشان همچون قیام ایشان طول کشید؛ و در رکوع خویش، پیوسته **«سبحان ربی العظیم»** می‌گفتند؛ سپس سرشان را از رکوع بلند کردند و راست ایستادند و قیامِ متّصل به رکوع ایشان نیز به سان رکوع ایشان طولانی بود؛ و در قیامِ متصل به رکوع، پیوسته **«لربّی الحمد»** می‌گفتند؛ آن گاه به سجده رفتند و سجده‌شان نیز مانند قیامشان طولانی بود و در سجده همواره و به طور مکرّر،

«**سبحان ربّی الاعلی**» می‌گفتند؛ سپس سر از سجده برداشتند و در بین دو سجده نشستند که این نشستنشان در بین دو سجده نیز همچون سجده‌شان طول کشید و پیوسته می‌فرمودند: «**ربّ اغفرلی**» [پروردگارا مرا ببخش].

و پیامبر ﷺ نماز خویش را به اندازه‌ای طولانی کرد که در آن سوره‌های «**بقره**»، «**آل عمران**»، «**نساء**»، «**مائده**» یا «**انعام**» را تلاوت فرمودند. و این شک در خواندن سوره‌ی «**مائده**» یا «**انعام**»، از ناحیه‌ی شعبه است؛ [و شعبه نیز یکی از راویانِ این حدیث است.]

ابوعیسی ترمذی گوید: طلحة بن زید، نام ابوحمزه است؛ و نام ابوجَمرة ضُبَعی: نصر بن عِمران می‌باشد (و نباید این دو را با هم اشتباه گرفت؛ چرا که راویِ حدیث، ابوحمزه موسوم به «طلحة بن زید» است).

«**الملكوت**»: عزّت و بزرگواری و تسلّط و چیرگی؛ دارایی و تصرّف؛ پادشاهی خاصّ خدا.

«**الجبروت**»: صیغه‌ی مبالغه به معنی قدرت و عظمت و کبریایی.

«**العظمة**»: بزرگی و عزّت.

«**سبحان ربّی العظیم، سبحان ربّی العظیم**»: مراد از تکرار این دو جمله، تکثیر است؛ یعنی پیامبر ﷺ پیوسته در رکوع، این کلمات و جملات را با خود زمزمه می‌فرمودند.

«**شعبة الذی شک فی المائدة و الانعام**»: یعنی شعبه که یکی از راویانِ این روایت است، در این قضیه شک دارد که پیامبر ﷺ پس از سوره‌های «**بقرة**» و «**آل عمران**» و «**نساء**»، سوره‌ی «**مائدة**» را خواندند یا سوره‌ی «**انعام**» را؟

۲۷۶- (۱۶) حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ نَافِعٍ الْبَصْرِيُّ ، حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ بْنُ عَبْدِالْوَارِثِ ، عَنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ الْعَبْدِيِّ ، عَنْ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِي الله عنها قَالَتْ : قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِآيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ لَيْلَةً.

۲۷۶ -(۱۶) ... عایشه رضی الله عنها گوید: شبی رسول خدا ﷺ (در تمام رکعات نماز شب، و پس از خواندن سوره‌ی فاتحه)، فقط یک آیه از قرآن را تلاوت فرمودند.



«**بآیة من القرآن**»: و آن آیه، آیه‌ی شماره‌ی ۱۱۸ سوره‌ی مائده است: «إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ ۖ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ «**خدایا ! اگر آنان را عذاب کنی، بندگان تو هستند و هرگونه که بخواهی، درباره‌ی ایشان می‌توانی عمل کنی؛ و اگر از ایشان گذشت کنی، تو خود دانی و توانی؛ چرا که تو چیره و توانا و کار به جایی؛ لذا نه بخشش تو نشانه‌ی ضعف، و نه مجازات تو بدون حکمت است**».

ابوذر رضی الله عنه در روایتی دیگر گوید: رسول خدا ﷺ شبی تا بامداد این آیه را تلاوت نموده و با همین یک آیه، رکوع و سجده می‌کردند؛ و چون صبح شد، گفتم: ای رسول خدا ﷺ ! شما تمام شب، پیوسته تا بامداد این آیه را می‌خواندید

و با آن رکوع و سجده می کردید؛ راز این کار در چیست؟

فرمودند: «من در این شب برای امّت خود از پروردگار عزوجل درخواست شفاعت نمودم و او این شفاعت را به من عطا کرد. امّت من به این شفاعت دست می‌یابد ـ اگر خدا بخواهد ـ اما این شفاعت، مخصوص کسی است که به خدای عزوجل چیزی را شریک نیاورد.»

۲۷۷- (۱۷) حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلَانَ ، حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : صَلَّيْتُ لَيْلَةً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَزَلْ قَائِمًا حَتَّى هَمَمْتُ بِأَمْرِ سُوءٍ قِيلَ لَهُ : وَمَا هَمَمْتَ بِهِ؟ قَالَ : هَمَمْتُ أَنْ أَقْعُدَ وَأَدَعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۲۷۷ ـ(۱۷) ... عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: شبی با پیامبر گرامی اسلام، نماز شب را خواندم؛ رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن قدر به قیام و قرائت قرآن، ادامه دادند (که مرا یارا نماند و خسته و درمانده شدم)، تا جایی که خواستم کار بد و ناپسندی را انجام دهم.

از ابن مسعود رضی الله عنه پرسیده شد: می‌خواستی چه کار ناپسند و زشتی را بکنی؟ گفت: خواستم بنشینم و پیامبر صلی الله علیه و سلم را در حال ایستاده رها کنم و تنها بگذرارم!

«**هممتُ**»: قصد کاری را کردم.

«**بامر سوء**»: کار زشت و ناپسند.

«أَدع»: رها کنم، تنها بگذارم.

این روایت بیانگر طولانی نمودن نماز شب، توسط پیامبر ﷺ است.

۲۷۸- (۱۸) حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكِيعٍ ،حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ،عَنِ الأَعْمَشِ ، نَحْوَهُ.

۲۷۸ ـ(۱۸) سفیان بن وکیع، از جریر، از اعمش نیز به سان همین حدیث را [از حیث معنی، نه از حیث لفظ] برای ما روایت کرده است.

۲۷۹- (۱۹) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى الأَنْصَارِيُّ ،حَدَّثَنَا مَعْنٌ ،حَدَّثَنَا مَالِكٌ ،عَنْ أَبِي النَّضْرِ ،عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ،عَنْ عَائِشَةَ رَضِي الله تعالى عنها: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي جَالِسًا فَيَقْرَأُ وَهُوَ جَالِسٌ ،فَإِذَا بَقِيَ مِنْ قِرَاءَتِهِ قَدْرُ مَا يَكُونُ ثَلاثِينَ أَوْ أَرْبَعِينَ آيَةً قَامَ فَقَرَأَ وَهُوَ قَائِمٌ ،ثُمَّ رَكَعَ وَسَجَدَ ،ثُمَّ صَنَعَ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ ذَلِكَ.

۲۷۹ ـ(۱۹) ... عایشه ؓ گوید: گاهی اتفاق می‌افتاد که رسول خدا ﷺ نماز شب را به صورت نشسته می‌خواندند، و قرائت آیه‌ها را به حالت نشسته تلاوت می‌فرمودند؛ و چون از قرائت ایشان در حدود سی یا چهل آیه، باقی می‌ماند، آن گاه بلند می‌شدند و بقیه‌ی آیات را به حالت ایستاده می‌خواندند؛ آن گاه به رکوع و سجده می‌رفتند؛ و عَین این عمل را در رکعت دوم نیز انجام می‌دادند.(یعنی رکعت دوم را نیز به حالت نشسته

می‌خواندند و چون از قرائت ایشان حدود سی یا چهل آیه باقی می‌ماند، برمی‌خواستند و آن را ایستاده تلاوت می‌فرمودند، و سپس رکوع و سجده‌ی خود را انجام می‌دادند. و عایشه رضی الله عنها در ادامه می‌گوید: وقتی نماز پیامبر ﷺ تمام می‌شد، نگاه می‌کردند، اگر من بیدار می‌بودم، با من به گفتگو می‌نشستند؛ و اگر من خوابیده بودم، ایشان نیز دراز می‌کشیدند).



«**کان یصلّی جالساً**»: گاهی اوقات نماز شب را به حالت نشسته می‌خواندند. و غالباً پیامبر ﷺ این عمل را در اواخر عمر شریفشان انجام می‌دادند؛ چنان که عایشه رضی الله عنها در روایتی که بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، بدان تصریح نموده است.

«**قدر**»: مقدار، اندازه، میزان.

«**صنع**»: انجام داد.

۲۸۰- (۲۰) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ ،حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ ،حَدَّثَنَا خَالِدٌ الْحَذَّاءُ ،عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِى الله عنها عَنْ صَلاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ تَطَوُّعِهِ؟ فَقَالَتْ : كَانَ يُصَلِّي لَيْلاً طَوِيلاً قَائِمًا ،وَلَيْلاً طَوِيلاً قَاعِدًا ، فَإِذَا قَرَأَ وَهُوَ قَائِمٌ رَكَعَ وَسَجَدَ وَهُوَ قَائِمٌ ،وَإِذَا قَرَأَ وَهُوَ جَالِسٌ رَكَعَ وَسَجَدَ وَهُوَ جَالِسٌ.

۲۸۰ -(۲۰) ... عبدالله بن شقیق رحمه الله گوید: از عایشه رضی الله عنها

پیرامون نحوه‌ی نماز شب رسول خدا ﷺ پرسیدم که ایشان چگونه نماز شب می‌گزاردند؟ وی در پاسخ بدین سؤال گفت: پیامبر ﷺ برخی از شبها به حالت ایستاده، نماز طولانی می‌خواندند و در بعضی از شبها به حالت نشسته، نمازی طولانی می‌گزاردند. و هرگاه آن حضرت ﷺ ایستاده نماز می‌خواندند، رکوع و سجود خویش را همچنان ایستاده انجام می‌دادند، و چون به حالت نشسته نماز می‌خواندند، رکوع و سجود را نیز به صورت نشسته انجام می‌دادند.



«عن تطوّعه»: از نماز نفل پیامبر ﷺ. **«تطوع»**: کار نیکی را آزادانه و راغبانه و به دلخواه انجام دادن و بیش از واجبات، به طاعت و عبادت پرداختن.

۲۸۱- (۲۱) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى الأَنْصَارِيُّ ،حَدَّثَنَا مَعْنٌ ،حَدَّثَنَا مَالِكٌ ،عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ،عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ ،عَنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ أَبِي وَدَاعَةَ السَّهْمِيِّ ،عَنْ حَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي فِي سُبْحَتِهِ قَاعِدًا ، وَيَقْرَأُ بِالسُّورَةِ وَيُرَتِّلُهَا حَتَّى تَكُونَ أَطْوَلَ مِنْ أَطْوَلَ مِنْهَا.

۲۸۱ -(۲۱) ... حفصه ؓ، همسر گرامی رسول خدا ﷺ گوید: آن حضرت ﷺ در نماز نفل خویش، قرائت (سوره‌های متوسط) را به حالت نشسته می‌خواندند، و سوره(های متوسط) را به صورت ترتیل و آهنگ خوش، تلاوت می‌فرمودند که در

نتیجه، مدت زمان گزاردن نمازشان طولانی‌تر از آن می‌شد که سوره‌های بلند را بدون ترتیل تلاوت فرمایند.



«**سُبحته**»: نماز نافله‌اش. «**سُبحة**»: نماز نافله. و به نماز نفل، بدین خاطر «**سُبحة**» می گویند؛ زیرا که در آن، خداوند عزوجل، تسبیح و تقدیس و ستایش و تعریف می‌شود.

«**يرتّلها**»: با ترتیل سوره‌ها را می‌خواند. «**ترتيل**»: قرآن را با قرائتِ درست و آهنگِ خوش تلاوت کردن.

«**حَتَّى تَكُونَ أَطْوَلَ مِنْ أَطْوَلَ مِنْهَا**»: یعنی پیامبر ﷺ، سوره‌های متوسط (مانند سوره‌ی انفال) را چنان با ترتیل و آهنگ خوش تلاوت می‌فرمودند که در نتیجه، مدت زمان گزاردن نمازشان طولانی‌تر از آن می‌شد که سوره‌های بلند (مانند سوره‌ی اعراف) را بدون ترتیل تلاوت فرمایند.

۲۸۲- (۲۲) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الزَّعْفَرَانِيُّ ،حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ ،عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُثْمَانُ بْنُ أَبِي سُلَيْمَانَ : أَنَّ أَبَا سَلَمَةَ ابْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِي الله عنها أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى كَانَ أَكْثَرُ صَلاتِهِ وَهُوَ جَالِسٌ.

۲۸۲ ـ(۲۲) ... ابوسلمة بن عبدالرحمن بن عوف رحمه‌الله گوید: عایشه رضی‌الله‌عنها به من خبر داد و گفت: رسول خدا ﷺ دار فانی را وداع نگفتند و چهره در نقاب خاک نکشیدند، مگر اینکه بیشتر

نمازهای (مستحبّی و نفلی) خویش را به حالت نشسته می‌خواندند.

۲۸۳- (۲۳) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ ،حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ،عَنْ أَيُّوبَ ،عَنْ نَافِعٍ ،عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي الله عنهما قَالَ : صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الظُّهْرِ ،وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَهَا ،وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ فِي بَيْتِهِ ،وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعِشَاءِ فِي بَيْتِهِ.

۲۸۳ -(۲۳) ... عبدالله بن عمر ﭫ گوید: با رسول خدا ﷺ دو رکعت نماز سنّت پیش از نماز فرض ظهر، و دو رکعت سنّت پس از نماز فرض ظهر، و دو رکعت سنّت پس از نماز فرض مغرب، و دو رکعت سنّت پس از نماز فرض عشا،. در خانه‌ی آن حضرت ﷺ خواندم.

«فی بیته»: این قید به تمام اقسام سه گانه‌ی پیشین برمی گردد؛ یعنی: عبدالله بن عمر ﭫ با پیامبر ﷺ دو رکعت سنّت قبل و بعد از ظهر و دو رکعت سنّت مغرب و عشاء را در خانه‌ی آن حضرت ﷺ می‌خواند.

۲۸۴- (۲۴) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ ،حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ،حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ،عَنْ نَافِعٍ ،عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي الله عنهما قَالَ : وَحَدَّثَتْنِي حَفْصَةُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ حِينَ يَطْلُعُ الْفَجْرُ. قَالَ أَيُّوبُ : أُرَاهُ قَالَ : خَفِيفَتَيْنِ.

۲۸۴ ـ(۲۴) ... عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: خواهرم حفصه رضی الله عنها (همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وسلم) به من خبر داد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس از طلوع صبح صادق (یعنی پس از ظاهر شدن سپیده دم و هنگامی که مؤذن برای نماز بامداد اذان می‌گفت، پیش از اینکه نماز فرض صبح را بخوانند) دو رکعتِ(سنّت) می‌خواندند.

ایّوب (که یکی از راویانِ این حدیث است)گوید: گمان می‌کنم که نافع رحمه الله گفت: دو رکعتِ کوتاه و مختصر می‌خواندند.

«**یطلع**»: ظاهر و هویدا می گشت.

«**الفجر**»: سپیدی صبح، سپیده دم، سپیدی آخر شب. در شریعت مقدس اسلام، دو گونه «**فجر**» وجود دارد:

۱. **فجر کاذب**: فجر اول، صبح کاذب، دم گرگ، روشنایی که در آخر شب در جانب مشرق پدیدار شود و گمان رود که فجر است، ولی فجر صادق نیست.

۲. **فجر صادق**: فجر ثانی، فجر دوم، صبح صادق، سپیدی صبح که افق را فراگیرد و روشنایی روزآشکار شود.

«**اُراه**»: گمان می کنم که او ... و مراد از ضمیر «ه»، نافع [که یکی از راویان حدیث است] می‌باشد. ناگفته نماند که «**نافع**»، شیخ ایوب می‌باشد.

«**خفیفتین**»: دو رکعتِ کوتاه و مختصر.

و در تأیید سخن ایوب، چند حدیث دیگر وارد شده است که عبارتند از:

«عن حفصة: انّ رسول الله ﷺ كان اذا اعتكف المؤذن للصبح و بدأ الصبح، صلّى ركعتين خفيفتين قبل ان تقام الصلاة»؛ «حفصه ﵂ گوید: وقتی که مؤذن از اذان صبح فارغ می‌شد و سکوت می‌کرد و صبح ظاهر می‌شد، پیامبر ﷺ قبل از اینکه نماز صبح را بخواند، دو رکعت کوتاه و مختصر می‌خواند.» [بخاری و مسلم]

و عایشه ﵂ نیز می‌گوید: **«كان النبیّ ﷺ يصلّى ركعتين خفيفتين بين النداء و الاقامة من صلاة الصبح»؛ «پیامبر ﷺ در بین اذان و اقامه‌ی نماز صبح، دو رکعت کوتاه و مختصر می‌خواند».**[بخاری]

و نیز می‌گوید: **«كان النبیّ ﷺ يخفّف الركعتين اللتين قبل صلاة الصبح، حتى انّى لاقول هل قرأ بام الكتاب؟»؛ «پیامبر ﷺ به اندازه‌ای دو رکعت سنّت قبل از نماز صبح را مختصر و خلاصه می‌خواند که با خود می‌گفتم: آیا سوره‌ی فاتحه را خوانده است؟!»** [بخاری و مسلم]

۲۸۵- (۲۵) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ،حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْفَزَارِيُّ ،عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بُرْقَانَ ،عَنْ مَيْمُونِ بْنِ مِهْرَانَ ،عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي الله عنهما قَالَ : حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ : رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الظُّهْرِ ، وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَهَا ، وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ ، وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعِشَاءِ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ : وَحَدَّثَتْنِي حَفْصَةُ بِرَكْعَتَيِ الْغَدَاةِ ،وَلَمْ أَكُنْ أَرَاهُمَا مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۲۸۵ -(۲۵) ... عبدالله بن عمر ﵄ گوید: از رسول خدا ﷺ

هشت رکعت نماز سنّتِ(مؤکّده) را به خاطر سپردم: دو رکعت پیش از فرض ظهر؛ دو رکعت پس از آن؛ دو رکعت پس از فرض نماز مغرب و دو رکعت پس از فرضِ عشاء.

ابن عمر رضی الله عنه گوید: خواهرم حفصه رضی الله عنها، برای من دو رکعتِ سنّت پیش از نمازِ فرض صبح را نیز ذکر کرد که خودم ندیدم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم آن دو رکعت را چگونه می‌خواندند؛ (زیرا آن حضرت صلی الله علیه وسلم، آن دو رکعت را معمولاً در خانه‌ی خویش می‌خواندند.)

۲۸۶- (۲۶) حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ يَحْيَى بْنُ خَلَفٍ ،حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ ،عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ ،عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ : سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِي الله عنها عَنْ صَلاَةِ رَسولِ الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَتْ : كَانَ يُصَلِّي قَبْلَ الظُّهْرِ رَكْعَتَيْنِ ،وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ ،وَبَعْدَ الْمَغْرِبِ رَكْعَتَيْنِ ،وَبَعْدَ الْعِشَاءِ رَكْعَتَيْنِ ،وَقَبْلَ الْفَجْرِ ثِنْتَيْنِ.

۲۸۶ ـ(۲۶) ... عبدالله بن شقیق رحمه الله گوید: از عایشه رضی الله عنها، درباره‌ی چگونگی و تعداد نمازهای مستحبّی رسول خدا صلی الله علیه وسلم پرسیدم. وی در پاسخ گفت: آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیش از فرض ظهر، دو رکعت و پس از آن نیز دو رکعت، و پس از نماز فرض مغرب، دو رکعت و پس از فرض عشاء نیز دو رکعت، و پیش از طلوعِ سپیده دم نیز دو رکعتِ نماز سنّت می‌خواندند.

۲۸۷- (۲۷) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى ،حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ،حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ،عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ عَاصِمَ بْنَ ضَمْرَةَ يَقُولُ : سَأَلْنَا عَلِيًّا كَرَّمَ الله وجههُ عَنْ صَلاَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ النَّهَارِ ،فَقَالَ : إِنَّكُمْ لاَ تُطِيقُونَ ذَلِكَ ،قَالَ : فَقُلْنَا : مَنْ أَطَاقَ ذَلِكَ مِنَّا صَلَّى ،فَقَالَ : كَانَ إِذَا كَانَتِ الشَّمْسُ مِنْ هَاهُنَا كَهَيْئَتِهَا مِنْ هَاهُنَا عِنْدَ الْعَصْرِ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ،وَإِذَا كَانَتِ الشَّمْسُ مِنْ هَاهُنَا كَهَيْئَتِهَا مِنْ هَاهُنَا عِنْدَ الظُّهْرِ صَلَّى أَرْبَعًا ،وَيُصَلِّي قَبْلَ الظُّهْرِ أَرْبَعًا ،وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ ،وَقَبْلَ الْعَصْرِ أَرْبَعًا ،يَفْصِلُ بَيْنَ كُلِّ رَكْعَتَيْنِ بِالتَّسْلِيمِ عَلَى الْمَلاَئِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالنَّبِيِّينَ ،وَمَنْ تَبِعَهُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ.

۲۸۷ -(۲۷) ... ابو اسحاق رحمه الله گوید: از عاصم بن ضَمرة رضي الله عنه شنیدم که می‌گفت: از علی بن ابی طالب رضي الله عنه درباره‌ی نمازهای مستحبّی روزانه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنها را می‌گزاردند، پرسیدیم؟ او در پاسخ گفت: (اگر از آنها برای شما بگویم) شما توان و قدرت انجام آنها را ندارید و از پسِ انجام آنها برنمی‌آیید!

عاصم بن ضَمرة در ادامه‌ی سخنانش گوید: به علی رضي الله عنه گفتیم: (حال که چنین است، تو ما را از آن خبر بده و) هر کس از ما که بتواند، آن را انجام خواهد داد و آن را به جای خواهد آورد. آن گاه علی رضي الله عنه گفت:

هرگاه آفتاب از سوی مشرق چندان بالا می‌آمد که به هنگام نماز عصر، همان اندازه به سوی مغرب فرو نشسته است، آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک ظهر، دو رکعت نماز (چاشت) می‌خواندند؛ و

چون خورشید نزدیک به نیمروز می‌رسید، آن حضرت ﷺ نزدیک ظهر، چهار رکعت نماز (اوّابین) می‌خواندند؛ و سپس اندکی پیش از نمازِ فرض ظهر، چهار رکعت و پس از نمازِ فرض ظهر، دو رکعت دیگر می‌خواندند؛ و پیش از نماز عصر نیز چهار رکعت می‌خواندند، اینگونه که در میان هر دو رکعت (از این چهار رکعت)، تشهّدی می‌خواندند که شامل سلام بر فرشتگانِ مقرّبِ درگاه الهی و پیامبران و مؤمنان و مسلمانانِ تابع ایشان بود.

«**لا تطیقون**»: یارای آن را ندارید، قدرت و توان آن را ندارید.

«**إِذَا كَانَتِ الشَّمْسُ مِنْ هَاهُنَا كَهَيْئَتِهَا مِنْ هَاهُنَا عِنْدَ الْعَصْرِ**»: «وقتی خورشید از سوی مشرق چندان بالا می‌آمد که به هنگام نماز عصر، همان اندازه به سوی مغرب فرو نشسته است...»؛ در اینجا مراد از «**ههنا**»ی اول: «**سوی مشرق**» است، و منظور از «**ههنا**» ی دوم: «**سوی مغرب**» است.

«**عند الظهر صلّی اربعاً**»: مراد نماز اوّابین می‌باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «**صلاة الاوابین اذا رمضت الفصال من الضُحی**»؛ «**نماز اوابین، هنگامی است که سُم بچه شتر از شدت گرمای شن قبل از ظهر (ضُحی) می‌سوزد**». [مسلم]

«**یفصل**»: جدایی می‌انداخت.

«**بالتسلیم**»: این عبارت را می‌توان به دو گونه ترجمه کرد:

۱. **سلام نماز**؛ یعنی پیامبر ﷺ پیش از نماز عصر، چهار رکعت نماز

می‌خواندند که میان هر دو رکعت، سلامی را قرار می‌دادند؛ یعنی هر دو رکعت را با یک سلام می‌خواندند. و این سلامِ پیامبر ﷺ، شامل سلام بر فرشتگانِ مقرّب خدا و پیامبران و مؤمنان و مسلمانانِ تابع ایشان بود.

۲. **تشهد نماز**؛ یعنی پیامبر ﷺ پیش از نماز عصر، چهار رکعت نماز می‌خواندند که میان هر دو رکعت، تشهدی می‌خواندند که این تشهّد پیامبر ﷺ، شامل سلام بر فرشتگانِ مقرّب و پیامبران و مؤمنان و مسلمانانِ تابع ایشان بود؛ زیرا در تشهّد خوانده می‌شود: «**السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته، السلام علینا و علی عباد الله الصالحین**».

«**الملائکة المقربین**»: فرشتگانِ مقرّب؛ مراد خواصّ فرشتگان است، از قبیل: جبرئیل و میکائیل.

باب (۴۱)

نماز ضُحی
(نماز پیش از ظهر)

۲۸۸- (۱) حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلاَنَ ، حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ الطَّيَالِسِيُّ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ يَزِيدَ الرِّشْكِ قَالَ: سَمِعْتُ مُعَاذَةَ قَالَتْ : قُلْتُ لِعَائِشَةَ رَضِي الله عنها : أَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي الضُّحَى؟ قَالَتْ : نَعَمْ ،أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ،وَيَزِيدُ مَا شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

۲۸۸ -(۱) ... یزید بن رِشک رحمه الله گوید: از معاذة رضی الله عنها، دختر عبدالله عَدَوی شنیدم که گفت: از عایشه رضی الله عنها درباره‌ی نماز ضُحی پرسیدم که آیا رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز ضُحی را می‌خواندند؟ او در پاسخ گفت: آری؛ آن حضرت صلی الله علیه و سلم در بیشتر روزها، چهار رکعت نماز ضُحی می‌خواندند؛ و گاهی نیز اتفاق می‌افتاد که هر چه خداوند می‌خواست، بر آن چهار رکعت می‌افزودند.



«**ضُحی**»: چاشتگاه؛ هنگام برآمدن آفتاب؛ بلند و دراز شدن روز؛ پیش از ظهر.

و مراد از **نماز ضُحی**، نمازهایی است که در فاصله‌ی یک چهارم از روز

گذشته تا نیمروز گزارده می‌شود. نمازهایی که در آغاز روز پس از برآمدن آفتاب خوانده می‌شوند، به نماز «**اِشراق**» موسوم است؛ و نمازهایی کـه در پایـان وقـت، پیش از ظهر انجام می‌شوند، به نماز نیمروز موسوم است؛ و آنچه میان آن دو انجام پذیرد، به نماز «**ضُحی**» موسوم است.

۲۸۹- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى ,حَدَّثَنَا حَكِيمُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الزِّيَادِيُّ ,حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الرَّبِيعِ الزِّيَادِيُّ ,عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ ,عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي الضُّحَى سِتَّ رَكَعَاتٍ.

۲۸۹ ـ (۲) ... انس بن مالک ﷺ گوید: گاهی اوقات رسول خدا ﷺ نماز ضُحی را شش رکعت می‌خواندند.



ناگفته نماند که با توجه به احادیث و روایاتی که ذکر شد و یا بیـان خواهـد شد، حداقل نماز ضُحی، دو رکعت و حداکثر آن، هشت رکعت است.

۲۹۰- (۳) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى ,حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ أَنْبَأَنَا شُعْبَةُ ,عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ ,عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ : مَا أَخْبَرَنِي أَحَدٌ أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي الضُّحَى إِلَّا أُمُّ هَانِئٍ رَضِيَ الله تعالى عنها ,فَإِنَّهَا حَدَّثَتْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ بَيْتَهَا يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ ,فَاغْتَسَلَ فَسَبَّحَ ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ ,مَا رَأَيْتُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى صَلاةً قَطُّ أَخَفَّ مِنْهَا ,غَيْرَ أَنَّهُ كَانَ يُتِمُّ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ.

۲۹۰ ـ(۳) ... عبدالرحمن بن ابی لیلی رحمه‌الله گوید: هیچ یک از یاران رسول خدا ﷺ به من خبر نداده که دیده باشد آن حضرت ﷺ نماز پیش از ظهر(ضُحی) خوانده باشند، مگر اُم هانی رضی‌الله‌عنها؛ امّا اُمّ هانی رضی‌الله‌عنها گفت: رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه به خانه‌ی او وارد شدند و در منزلش غسل کردند و هشت رکعت نماز مستحبّی خوانده‌اند.

و ام هانی رضی‌الله‌عنها در ادامه‌ی سخنانش می‌گفت: هرگز ندیده بودم پیامبر ﷺ تا این اندازه نماز را کوتاه بخوانند و نمازی سبک‌تر و کوتاه‌تر از آن هشت رکعت، گزارده باشند؛ ولی با این تفاوت که رسول خدا ﷺ رکوع و سجود آن هشت رکعت را به تمام و کمال انجام می‌دادند.

«**اُم هانی** رضی‌الله‌عنها»، دختر ابوطالب، و خواهر علی بن ابی طالب رضی‌الله‌عنه، و دختر عموی آن حضرت ﷺ بود که در روز فتح مکه، رسول خدا ﷺ به خانه‌ی وی رفتند، و هشت رکعت نماز در خانه‌ی او گزاردند. و آن وقت، وقت چاشت و نزدیک ظهر بود؛ از این رو برخی پنداشتند که آن حضرت ﷺ نماز ظهر را به جای آورده‌اند؛ اما این نماز ضُحی برای فتح مکه بود.

ام هانی رضی‌الله‌عنها دو تن از خویشاوندان سببی‌اش را امان داد؛ رسول خدا ﷺ نیز فرمودند: «**قد اجرنا من اجرتِ یا ام هانی**»؛ «**به کسانی که تو ای امّ هانی، امان داده‌ای، ما نیز امان داده‌ایم**».

برادرش علی بن ابی طالب ﷺ قصد داشت آن دو را به قتل برساند؛ ام هانی ﷺ درِ خانه‌اش را به روی آن دو بست. و از حضرت رسول اکرم ﷺ درباره‌ی آن دو کسب تکلیف کرد؛ و آن حضرت ﷺ نیز فرمودند: به کسانی که اُمّ هانی امان داده، ما نیز امان داده‌ایم!

«**فسبّح**»: این واژه به معنای «**صلّی**» است؛ یعنی نماز گزارد.

«**اخفّ منها**»: سبک‌تر و کوتاه‌تر از آن.

«**یتمّ الرکوع و السجود**»: رکوع و سجود نماز را به تمام و کمال انجام می‌داد. یعنی پیامبر ﷺ سائر ارکان نماز را به کوتاهی و اختصار خواندند، ولی رکوع و سجود نماز را به تمام و کمال انجام دادند.

۲۹۱- (۴) حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عُمَرَ ،حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ،حَدَّثَنَا كَهْمَسُ بْنُ الْحَسَنِ ،عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ : قُلْتُ لِعَائِشَةَ رَضِيَ الله عنها : أَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي الضُّحَى؟ قَالَتْ : لاَ ،إِلاَّ أَنْ يَجِيءَ مِنْ مَغِيبِهِ.

۲۹۱ -(۴) ... عبدالله بن شقیق ﷺ گوید: از عایشه ﷺ پرسیدم: آیا رسول خدا ﷺ نماز ضُحی (نماز پیش از ظهر) را پیوسته می‌خواندند؟ عایشه ﷺ در پاسخ بدین سؤال گفت: خیر؛ آن حضرت ﷺ همواره نماز ضُحی را نمی‌گزاردند، مگر هنگامی که از سفر برمی‌گشتند.

«**أکان النّبیّ ﷺ یصلّی الضُحی**»: منظور از سؤال این است که آیا رسول

خدا ﷺ نماز ضُحی را همواره می‌خواندند یا خیر؟

«مَغِيبِهِ»: «مغیب»: غیبت کردن، عدم حضور، نبودن، بیرون بودن. در اینجا مراد از عدم حضور و غیبت کردن، به سفر رفتن است.

۲۹۲- (۵) حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ أَيُّوبَ الْبَغْدَادِيُّ ،حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رَبِيعَةَ ،عَنْ فُضَيْلِ بْنِ مَرْزُوقٍ ،عَنْ عَطِيَّةَ ،عَنْ **أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِي الله تعالى عنه قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي الضُّحَى حَتَّى نَقُولَ : لاَ يَدَعُهَا ،وَيَدَعُهَا حَتَّى نَقُولَ : لاَ يُصَلِّيهَا.**

۲۹۲ ـ (۵) ...ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: گاهی اتفاق می‌افتاد که آن حضرت ﷺ چنان پای بند خواندن نماز ضُحی می‌شدند که با خود می‌گفتیم: پیامبر ﷺ آن را هرگز ترک نمی‌کنند؛ و گاهی نیز اتفاق می‌افتاد که آن حضرت ﷺ چنان پیوسته نماز ضُحی را نمی‌خواندند که با خود می‌گفتیم: پیامبر ﷺ هرگز آن را نخواهند گزارد.

«**لا یدعها**»: خواندن نماز پیش از ظهر را ترک نمی‌کند. از این روایت دانسته می‌شود که پیامبر ﷺ پیوسته نماز ضُحی را نمی‌گزاردند؛ بلکه گاهی آن را می‌خواندند و گاهی نیز ترک می‌فرمودند، تا مردم چنین نپندارند که خواندن نماز ضُحی، فرض یا واجب است. و این رفتار پیامبر ﷺ بیانگر مستحب بودن چنین نمازی است.

۲۹۳- (۶) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ ،عَنْ هُشَيْمٍ أَنْبَأَنَا عُبَيْدَةُ- وَ هُوَ ابن مُعَتِّب -،عَنِ إِبْرَاهِيمَ ،عَنْ سَهْمِ بْنِ مِنْجَابٍ ،عَنْ قَرْثَعٍ الضَّبِّيِّ -أَوْ عَنْ قَزَعَةَ ،عَنْ قَرْثَعٍ-،عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ رَضِيَ الله تعالى عَنهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُدْمِنُ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ تُدْمِنُ هَذِهِ الأَرْبَعَ رَكَعَاتٍ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ! فَقَالَ : «إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُفْتَحُ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ ،فَلاَ تُرْتَجُ حَتَّى يُصَلَّى الظُّهْرُ ،فَأُحِبُّ أَنْ يَصْعَدَ لِي فِي تِلْكَ السَّاعَةِ خَيْرٌ» قُلْتُ : أَفِي كُلِّهِنَّ قِرَاءَةٌ؟ قَالَ : «نَعَمْ» قُلْتُ : هَلْ فِيهِنَّ تَسْلِيمٌ فَاصِلٌ؟ قَالَ : «لاَ».

۲۹۳ -(۶) ... ابو ایوب انصاری رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم پیوسته به خواندن چهار رکعتِ نماز، در وقت فرا رسیدن نیمروز، مواظبت و پای بندی می‌نمودند. بدیشان گفتم: ای فرستاده‌ی خدا ! شما را می‌بینم که پیوسته برخواندن این چهار رکعت نماز در وقت فرا رسیدن نیمروز، مواظبت و پای‌بندی می‌فرمایید! (علّت چیست؟)

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: به راستی دروازه‌های آسمان به هنگام فرا رسیدن نیمروز، گشوده می‌شوند، و تا وقتی که نماز ظهر خوانده نشود، همچنان گشوده، باقی می‌مانند و بسته نمی‌شوند؛ و من نیز دوست دارم که در این وقت، کاری نیک و پسندیده برای من به آسمان بالا رود.

ابوایوب انصاری رضی الله عنه گوید: بدیشان گفتم: آیا در هر چهار رکعت از آن، (باید پس از سوره‌ی فاتحه، سوره‌ای یا چیزی از قرآن)

خوانده شود؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: آری؛ باید در هر چهار رکعت، پس از سوره‌ی فاتحه، سوره‌ای دیگر، یا چیزی از قرآن، تلاوت گردد.

دوباره پرسیدم: آیا در این چهار رکعت، باید با سلام دادن فاصله انداخت؟ (و هر دو رکعت را با یک سلام خواند و میان آن چهار رکعت، با سلام فاصله انداخت؟) پیامبر ﷺ فرمودند: خیر.



«**یُدمن**»: بر آن کار مداومت و پای‌بندی و مواظبت و استمرار داشتند.

«**زوال الشمس**»: هنگامی که خورشید از سوی مشرق به سوی مغرب، مایل شود؛ مایل گردیدن آفتاب از میانه‌ی آسمان به سوی مغرب؛ هنگام ظهر که آفتاب از بلندی رو به انحطاط می گذارد (وقت نیمروز).

«**اربع رکعات عند زوال الشمس**»: این عبارت، دو معنی می‌تواند داشته باشد:

۱. مراد از چهار رکعتی که پیامبر ﷺ در هنگام فرا رسیدن نیمروز بر آن مواظبت می‌نمودند، چهار رکعتِ سنّتِ قبل از ظهر است. در این صورت، این حدیث هیچ مناسبتی با باب ندارد. از این رو برخی از علماء و شارحان گفته‌اند: این حدیث، اِلحاق نویسندگان نسخه است؛ زیرا در نسخه‌ای دیگر از «**الشمائل المحمدیة**»، این حدیث در باب «**عبادت و بندگی پیامبر** ﷺ » وارد شده است.

۲. و برخی، مراد از این چهار رکعت را، «**نماز پیش از ظهر (ضُحی)**» گرفته‌اند؛ و آنها عبارت «**عند زوال الشمس**» را به «**قریب زوال**

الشمس» ترجمه کرده‌اند؛ یعنی پیامبر ﷺ همواره به گزاردن چهار رکعت نماز، نزدیک به فرا رسیدن نیمروز و هنگام زوال خورشید، مواظبت می‌فرمودند.

و برخی نیز عبارت «**عند زوال الشمس**» را به «**ما قبل زوال الشمس**» ترجمه کرده‌اند، که چنین ترجمه‌ای را ظاهر نصِ حدیث برنمی‌تابد و چنین معنایی بسیار بعید می‌نماید.

به هر حال، درست همان است که گفته شود: مراد از آن چهار رکعت، نماز سنّتِ پیش از ظهر است، به این دلیل که:

۱. در نسخه‌هایی دیگر از «**شمائل**»، این حدیث در باب «**عبادت و بندگی پیامبر ﷺ**» وارد شده است، نه در باب «**صلاة الضُحی**».

۲. پیامبر ﷺ بر خواندن چهار رکعتِ سنّتِ پیش از ظهر، مواظبت و پای‌بندی می‌فرمودند، نه نماز ضُحی. چنان‌که از احادیث پیشین، این قضیه به روشنی دانسته شد.

۳. و ظاهر حدیث نیز مؤیّد و تأکید کننده‌ی این معنی است؛ حال آن‌که در ترجمه‌های دیگر، چیزی جز تکلّف و حذف عبارات وجود ندارد.

۴. حدیث شماره‌ی ۲۹۵ نیز این معنی را تأیید می‌کند؛ چرا که سائب بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: «**ان رسول الله ﷺ كان يصلّى اربعاً بعد ان تزول الشمس قبل الظهر ...**»؛ «**پیامبر ﷺ پس از فرا رسیدن نیمروز، اندکی پیش از آنکه ظهر را بخوانند، چهار رکعت نماز می‌خواندند**».

«**ابواب السماء**»: دروازه‌های آسمان.

«**فلا تُرتَجُ**»: بسته نمی‌شوند.

«**یصعد**»: بالا برود؛ کنایه از قبول شدن و مورد پذیرش قرار گرفتن است.

«**الساعة**»: لحظه، وقت.

«**أفی کلهنّ قراءة**»: آیا در هر چهار رکعت، باید پس از سوره‌ی فاتحه، سوره‌ای یا چیزی از قرآن خوانده شود؟

از عبارت «**أفی کلهنّ قراءة**» و عبارت «**هل فیهنّ تسلیم فاصل**»؛ مشخّص و معلوم گشت که چهار رکعتی که به هنگام فرا رسیدن نیمروز گزارده می‌شود، نه در آنها فاصله‌ای ایجاد می‌شود؛ اینطور که باید در هر دو رکعت سلام داد و میان آن فاصله انداخت؛ و نیز در هر چهار رکعت آن باید پس از حمد، سوره‌ای یا چیزی از قرآن خواند.

۲۹۴- (۷) أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ ، حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، حَدَّثَنَا عُبَيْدَةُ ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ سَهْمِ بْنِ مِنْجَابٍ ، عَنْ قَزَعَةَ ، عَنْ قَرْثَعٍ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ رَضِيَ الله عَنْهُ ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَحْوَهُ.

۲۹۴ ـ (۷) احمد بن منیع، از ابومعاویه، از عبیده، از ابراهیم، از سهم بن مِنجاب، از قَزَعة، از قَرثَع، از ابوایوب انصاری ﷺ نیز به سان همین روایت را [از حیث معنی نه از حیث لفظ] روایت کرده‌اند.

۲۹۵- (۸) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى ، حَدَّثَنَا أَبُودَاوُدَ ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ أَبِي الْوَضَّاحِ ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْجَزَرِيِّ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ السَّائِبِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّي أَرْبَعًا بَعْدَ أَنْ تَزُولَ الشَّمْسُ ، قَبْلَ الظُّهْرِ ، وَقَالَ : «إِنَّهَا سَاعَةٌ تُفْتَحُ فِيهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ ، فَأُحِبُّ أَنْ يَصْعَدَ لِي فِيهَا عَمَلٌ صَالِحٌ».

۲۹۵ ـ (۸) ... عبدالله بن سائب رضي الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس از زوال خورشید (مایل گردیدن آفتاب از میانه‌ی آسمان به سوی مغرب)، و پیش از خواندنِ نمازِ فرض ظهر، چهار رکعت نماز سنّت می‌خواندند و می‌فرمودند: این وقت (پس از فرا رسیدن نیمروز و اندکی پیش از گزاردن نماز ظهر)، ساعتی است که در آن، دروازه‌های آسمان، باز و گشوده می‌گردد؛ و من نیز دوست دارم که در این ساعت، کاری نیک و پسندیده برای من به آسمان بالا رود.

«أَنْ يَصْعَدَ لِي فِيهَا عَمَلٌ صَالِحٌ»: در این وقت برای من کار نیک و پسندیده‌ای به آسمان بالا رود. بالا رفتن کار نیک و پسندیده به آسمان، کنایه از قبول شدن آن در پیشگاه خداوند متعال می‌باشد.

۲۹۶- (۹) حَدَّثَنَا أَبُوسَلَمَةَ يَحْيَى بْنُ خَلَفٍ ، حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُقَدَّمِيُّ ، عَنْ مِسْعَرِ بْنِ كِدَامٍ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ ضَمْرَةَ ، عَنْ عَلِيٍّ : أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي قَبْلَ الظُّهْرِ أَرْبَعًا ، وَذَكَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّيهَا عِنْدَ الزَّوَالِ وَيَمُدُّ فِيهَا .

۲۹۶ ـ (۹) ... عاصم بن ضَمرة رحمه الله گوید: علی بن ابی طالب رضي الله عنه پیش از آنکه نماز فرض ظهر را بخواند، چهار رکعت نماز سنّت

می‌خواند و می‌گفت: رسول خدا ﷺ نیز این چهار رکعت را به هنگام فرا رسیدن نیمروز و در وقت زوال خورشید (هنگامی که آفتاب از میانه‌ی آسمان به سوی مغرب مایل می‌گردید) می‌خواندند و در آن چهار رکعت، قرائت را طولانی می‌نمودند.



«**یَمُدُّ**»: طول می‌داد. به درازا می‌کشاند. اضافه می‌کرد. کش می‌داد.

«**یَمُدُّ فیها**»: یعنی در آن چهار رکعت، قرائت را طولانی می‌نمود.

باب (۴۲)

خواندن نمازهای سنّت و مستحب در خانه

۲۹۷- (۱) حَدَّثَنَا عَبَّاسٌ الْعَنْبَرِيُّ ،حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ،عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ صَالِحٍ ،عَنِ الْعَلاَءِ بْنِ الْحَارِثِ ،عَنْ حَرَامِ بْنِ مُعَاوِيَةَ ،عَنْ عَمِّهِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الصَّلاَةِ فِي بَيْتِي وَالصَّلاَةِ فِي الْمَسْجِدِ؟ قَالَ : «قَدْ تَرَى مَا أَقْرَبَ بَيْتِي مِنَ الْمَسْجِدِ ،فَلأَنْ أُصَلِّيَ فِي بَيْتِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُصَلِّيَ فِي الْمَسْجِدِ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ صَلاَةً مَكْتُوبَةً».

۲۹۷ ـ(۱) ... عبدالله بن سعد رضی الله عنه گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیرامون نماز سنّت و مستحب پرسیدم که آیا بهتر است در خانه‌ام آنها را بخوانم یا در مسجد؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: به راستی تو خود می‌بینی که خانه‌ام چقدر به مسجد نزدیک است، با وجود این، باز هم اگر نماز مستحب و نافله را در خانه‌ی خویش بخوانم، برای من از خواندن آن در مسجد، بهتر و خوشایندتر است؛ مگر اینکه نماز، فرض باشد که در آن صورت، آن را در مسجد می‌گزارم.



«**تری**»: تو خود می‌دانی، تو خود می‌بینی.

«ما اقرب»: چه قدر نزدیک است.

«صلاة مفروضة»: نماز فرض که باید در مسجد با جماعت خوانده شود.

بنابر این تمام نمازهای سنّت و نافله، به جز آنهایی که جماعت در آنها سنّت است، مانند نمازهای عید فطر و قربان و تراویح، بهتر است که در منزل خوانده شوند، ولی نمازهای دو عید و تراویح بهتر است که در مسجد و با جماعت باشند. در ضمن نماز تحیة المسجد، خاصّ مسجد است و در منزل خوانده نمی‌شود.

عبدالله بن عمر رضی الله عنه در حدیثی می گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «**مقداری از نمازهای خودتان را در منزل بخوانید و منزل خودتان را به صورت گورستان درنیاورید**».[بخاری]

بنابر این بهتر است به منظور اخلاص بیشتر و دوری از هر گونه شائبه‌ی ریا و خودنمایی، نماز سنّت در منزل خوانده شود؛ علاوه بر این، منزلی که در آن نماز خوانده نشود، مانند گورستان، ویرانه است، امّا با خواندن نماز سنّت و نافله در آن، آباد و به ذکر و یاد خدا مزیّن و آراسته می گردد و موجب می‌شود کسانی که نمی‌توانند به مسجد بروند مانند بچه‌ها و زن‌ها و مریض‌ها، از مشاهده‌ی منظره‌ی زیبای نماز محروم نمانند.

پیامبر ﷺ در حدیثی می‌فرمایند: «**مثل الذی یذکر ربّه والذی لا یذکر، مثل الحیّ والمیّت**» [مسلم]؛ «**کسی که به ذکر خدا مشغول است و کسی که از ذکر خدا غافل است، مانند زنده و مرده هستند**». پس جایی که در آن نماز ـ که بزرگترین ذکر خدا است ـ خوانده شود، آباد و محل زنده‌ها است؛ و جایی که در آن نماز خوانده نشود، مانند گورستان و محل مرده‌ها است.

و از جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل شده که وی گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**هرگاه کسی از شما نماز فرض را در مسجد خواند، قسمتی از نمازها را برای خانه بگذارد، چون خداوند به واسطه‌ی نماز، نوری را در خانه‌اش قرار می‌دهد.**»[مسلم]

و نیز می‌فرماید: «**در خانه‌هایتان نماز بخوانید، چون بهترین نماز شخص، نماز در خانه‌اش است، غیر از نمازهای فرض که باید در مسجد خوانده شوند**».[بخای، مسلم، ابوداود و نسایی]

باب (۴۳)

روزه گرفتن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

۲۹۸- (۱) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ،حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ،عَنْ أَيُّوبَ،عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ الله تعالى عَنها عَنْ صِيَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَتْ : كَانَ يَصُومُ حَتَّى نَقُولَ قَدْ صَامَ ،وَيُفْطِرُ حَتَّى نَقُولَ قَدْ أَفْطَرَ . قَالَتْ : وَمَا صَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَهْرًا كَامِلاً مُنْذُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ إِلَّا رَمَضَانَ.

۲۹۸ -(۱) ... عبدالله بن شقیق ﷺ گوید: از عایشه ﷺ پیرامون روزه‌ی پیامبر گرامی اسلام ﷺ پرسیدم؟ وی در پاسخ گفت: گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که رسول خدا ﷺ آنچنان به گرفتن روزه(ی مستحبی) ادامه می‌دادند تا اینکه با خود می‌گفتیم: دیگر روزه را نمی‌خورند و افطار نخواهند کرد؛ و گاهی نیز چنان افطار می‌کردند و روزه‌ی(ی مستحبی) نمی‌گرفتند که با خود می‌گفتیم: دیگر نمی‌خواهند روزه بگیرند.

عایشه ﷺ در ادامه گوید: از زمانی که پیامبر ﷺ به مدینه‌ی منوّره آمدند (و مکّه را به قصد آنجا ترک نمودند و هجرت کردند)، هیچ گاه یک ماهِ کامل غیر از رمضان را روزه نگرفتند.



«**صیام**»: روزه. در زبان عربی، «**صوم**» به معنی «**امساک و خود داری**» است؛ و در اصطلاح فقهی و شرعی: «خود داری همراه با قصد عبادت است از: خوردن و آشامیدن و روابط زناشویی و سایر چیزهایی که روزه را باطل می کنند، از طلوع فجر صادق تا غروب آفتاب».

و روزه‌ی ماه رمضان، در روز دوشنبه، دوم ماه شعبان، سال دوم بعد از هجرت، واجب گردید.

و روزه، دارای فواید معنوی، جسمی و اجتماعی فراوانی است؛ که برخی از آنها عبارتند از:

۱. انسان را به صبر و شکیبایی عادت می‌دهد.
۲. خویشتن داری را به انسان آموزش می‌دهد.
۳. خصلت پرهیزگاران را در انسان تقویت می کند.
۴. نظم و هماهنگی را میان مردم مسلمان، گسترش می‌بخشد.
۵. عشق به عدالت و برابری را در انسان، عمیق می گرداند.
۶. مهربانی و دلسوزی و احساس مسئولیت را در انسان به وجود می‌آورد.
۷. با شرّ و فسادِ در میان مردم رویارویی می‌نماید.
۸. دستگاه گوارش را پالایش و پاکیزه می‌نماید.
۹. جسم را از اضافات و رسوبها پاک می گرداند.
۱۰. از چاقی بدن و چربی‌های موجود در آن می کاهد؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرموده است: «روزه بگیرید تا تندرست بمانید.» و ...

و روزه دارای اقسام و انواعی است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

الف) روزه‌ی مستحب:

روزه گرفتن در روزهای زیر مستحب است:

۱. برای غیر حاجیان به هنگام حج، روزه‌ی روز «**عرفه**»، یعنی روز نهم ماه ذی الحجة، مستحب است.

۲. روزه گرفتن در نهم و دهم ماه محرم ـ تاسوعا و عاشورا ـ مستحب می‌باشد.

۳. روزه‌ی شش روز از ماه شوّال.

۴. روزه‌ی نیمه‌ی اول ماه شعبان.

۵. روزه‌ی ده روز اول ماه ذی الحجه.

۶. روزه‌ی همه‌ی ماه محرم.

۷. روزهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه که آنها را «**ایام البیض**» می‌نامند.

۸ و ۹. روزه‌ی روزهای دوشنبه و پنج شنبه‌ی هر هفته.

۱۰. روزه‌ی یک روز درمیان.

۱۱. روزه گرفتن جوانان مجرّدی که فرصت و توانایی مالی ازدواج را ندارند، مستحب می‌باشد.

ب) روزه‌ی مکروه:

روزه گرفتن در روزهای زیر کراهت دارد:

۱. روزه‌ی حاجیانی که برای ادای مناسک حج، در عرفات حضور دارند.
۲. تنها روز جمعه را روزه گرفتن مکروه است.
۳. روز شنبه را به تنهایی روزه گرفتن نیز کراهیت دارد.
۴. روزه گرفتن در نیمه‌ی آخر ماه شعبان نیز مکروه است.

ناگفته نماند که روزه گرفتن در روزهایی که بیان شد، کراهتش کراهت «تنزیهی» است؛ امّا روزه گرفتن به شیوه‌ی زیر دارای کراهت «تحریمی» است:

۱. دو یا چند روز را بدون افطار روزه گرفتن (روزه‌ی وصال).
۲. روزه‌ی روز شک، که روز سی‌ام ماه شعبان است.
۳. یک سال را پشت سرهم روزه گرفتن.
۴. روزه‌ی مستحب گرفتن زن بدون اجازه‌ی شوهرش، هنگامی که شوهرش در مسافرت نیست.

ج) روزه‌ی حرام:

و در روزهای زیر روزه گرفتن حرام است:

۱. روزهای عید فطر و عید قربان.
۲. سه روز پس از عید قربان (ایام التشریق).
۳. روزه‌ی خانم‌ها در ایّام عادت ماهیانه (حیض)؛ و پس از تولّد فرزند تا پاک شدن (نفاس).

۴. روزه گرفتن بیماری که روزه باعث شدّت بیماری یا مرگ احتمالی او بشود، حرام است.

«**یفطر**»: روزه نمی گرفت.

«**شهراً کاملاً**»: یک ماه کامل.

«**منذ قدم المدینة**»: از هنگامی که پیامبر ﷺ به مدینه هجرت کردند. رسول خدا ﷺ خانه‌ی خویش را در مکه در شب بیست و هفتم ماه صفر، سال چهاردهم بعثت ـ مطابق با ۱۲ یا ۱۳ سپتامبر ۶۲۲ میلادی ـ ترک کردند و با رفیقشان ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیش از طلوع فجر، از مکه خارج شدند.

و در روز دوشنبه، هشتم ربیع الاول، سال چهاردهم بعثت ـ سال یکم هجری ـ مطابق با ۲۳ سپتامبر ۶۲۲ میلادی، رسول خدا ﷺ در قباء فرود آمدند؛ و در این روز رسول خدا ﷺ پنجاه و سه سال تمام داشتند، نه کمتر و نه زیادتر؛ از بعثت ایشان سیزده سال تمام گذشته بود. البته بنابر قول کسانی که می گویند: آن حضرت ﷺ نهم ماه ربیع الاول سال ۴۱ از عام الفیل مبعوث به رسالت شده‌اند؛ اما بنا بر قول کسانی که می گویند: ایشان در ماه رمضان سال ۴۱ از عام الفیل به کرامت نبوّت نائل شده‌اند، در این روز، دوازده سال و پنج ماه و ۱۸ روز یا ۲۲ روز از بعثت ایشان گذشته بود.

به هر حال، پیامبر ﷺ، چند روز را در قباء اقامت کردند، و پس از آن، به مدینه‌ی منوّره وارد شدند.

۲۹۹- (۲) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ صَوْمِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، فَقَالَ : كَانَ يَصُومُ مِنَ الشَّهْرِ حَتَّى نَرَى أَنْ لاَ يُرِيدَ أَنْ يُفْطِرَ مِنْهُ ، وَيُفْطِرُ حَتَّى نَرَى أَنْ لاَ يُرِيدَ أَنْ يَصُومَ مِنْهُ شَيْئًا . وَ كُنْتَ لاَ تَشَاءُ أَنْ تَرَاهُ مِنَ اللَّيْلِ مُصَلِّيًا إِلاَ رَأَيْتَهُ مُصَلِّيًا ، وَلاَ نَائِمًا إِلاَ رَأَيْتَهُ نَائِمًا.

۲۹۹ -(۲) ... حُمید طویل ﷫ گوید: از انس بن مالک ﷜ پیرامون روزه‌ی رسول خدا ﷺ پرسیده شد؟ او در پاسخ گفت: گاهی اتفاق می‌افتاد که پیامبر ﷺ چنان پیوسته در یک ماه روزه می‌گرفتند که می‌پنداشتیم: ایشان دیگر نمی‌خواهند روزی از آن ماه را بخورند و افطار نمایند؛ (بلکه می‌خواهند تمام ماه را روزه باشند، و روزی از آن را افطار نکنند)؛ و گاهی نیز چنان پیوسته در یک ماه افطار می‌کردند و روزه(ی مستحبّی) نمی‌گرفتند که می‌پنداشتیم: آن حضرت ﷺ دیگر نمی‌خواهند روزی از آن ماه را روزه باشند.

و گاهی چنان بود که می‌پنداشتی در این وقت از شب، باید آن حضرت ﷺ خواب باشند و حال آنکه ایشان را در حال نماز می‌دیدی؛ و گاهی می‌پنداشتی که باید ایشان را در حال نماز ببینی و حال آنکه ایشان خواب بودند.

«**كَانَ يَصُومُ مِنَ الشَّهْرِ حَتَّى نَرَى...**»: مراد این است که برای روزه‌ی مستحبّی

رسول خدا ﷺ وقت مشخّصی نبود؛ بلکه ایشان گاهی چنان پیوسته روزه‌ی مستحبّی می‌گرفتند که صحابه با خود می‌گفتند: گویا رسول خدا ﷺ نمی‌خواهد هیچ روزی از ماه را افطار کند.

و گاهی نیز چنان پیوسته افطار می‌کردند که با خود می‌گفتند: گویا پیامبر ﷺ نمی‌خواهد هیچ روزه بگیرد.

«وَكُنْتَ لاَ تَشَاءُ أَنْ تَرَاهُ مِنَ اللَّيْلِ مُصَلِّيًا إِلاَ رَأَيْتَهُ...»: مراد این است که برای نماز شب رسول خدا ﷺ نیز وقت مشخّص و معیّنی وجود نداشت که حصّه‌ی مشخصی از شب را برای خواب و حصّه‌ی معینی را برای عبادت و نماز قرار دهند؛ بلکه عادت پیامبر ﷺ چنان بود که گاه چنین تصور می‌شد که در این وقت شب، آن حضرت ﷺ باید خواب باشند، حال آنکه ایشان بیدار و در حال خواندن نماز بودند؛ و گاهی چنین تصور می‌شد که در این وقت شب، ایشان نماز می‌خوانند، حال آنکه ایشان خواب بودند.

۳۰۰- (۳) حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلاَنَ ،حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ ،حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ،عَنْ أَبِي بِشْرٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ ،عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : **كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ حَتَّى نَقُولَ: مَا يُرِيدُ أَنْ يُفْطِرَ مِنْهُ ،وَيُفْطِرُ حَتَّى نَقُولَ مَا يُرِيدُ أَنْ يَصُومَ مِنْهُ ،وَمَا صَامَ شَهْرًا كَامِلاً مُنْذُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ إِلَّا رَمَضَانَ.**

۳۰۰ ـ(۳) ... عبدالله بن عباس ﷺ گوید: گاهی اتفاق می‌افتاد که رسول خدا ﷺ آنچنان به گرفتن روزه(ی مستحبّی) ادامه می‌دادند تا اینکه با خود می‌گفتیم: دیگر روزه را نمی‌خورند و

روزی از این ماه را افطار نخواهند کرد؛ و گاهی نیز چنان افطار می‌کردند و روزه(ی مستحبّی) نمی‌گرفتند که با خود می‌گفتیم: دیگر نمی‌خواهند از این ماه، روزی را روزه بگیرند. و از زمانی که پیامبر ﷺ به مدینه‌ی منوّره آمدند (و مکّه‌ی مکرمه را به مقصد مدینه‌ی منوّره ترک نمودند)، جز ماه مبارک رمضان، هیچ گاه یک ماه کامل را روزه نگرفتند.

۳۰۱- (۴) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ،حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ،عَنْ سُفْيَانَ ،عَنْ مَنْصُورٍ ،عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ،عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ،عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ : مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ إِلاَّ شَعْبَانَ وَرَمَضَانَ.

قَالَ أَبُو عِيسَى : هَذَا إِسْنَادٌ صَحِيحٌ ،وَهَكَذَا قَالَ : عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ،عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ وَرَوَى هَذَا الْحَدِيثَ غَيْرُ وَاحِدٍ ،عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ،عَنْ عَائِشَةَ رَضِي الله تعالى عنه، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ،وَيُحْتَمَلُ: أَنْ يَكُونَ أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَدْ رَوَى الْحَدِيثَ عَنْ عَائِشَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ جَمِيعًا ،عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۳۰۱ - (۴) ... أم سلمه رضي الله عنها (همسر گرامی پیامبر اکرم ﷺ) گوید: رسول خدا ﷺ را ندیدم که دو ماهِ پیاپی را پیوسته و کامل روزه بگیرند، مگر ماه شعبان و ماه رمضان را (که آن دو را پیاپی و پیوسته روزه می‌گرفتند.)

ابوعیسی ترمذی گوید: اِسناد این حدیث، صحیح است. و سالم بن

ابی الجعد که یکی از راویانِ این حدیث است، این روایت را اینگونه از ابوسلمة بن عبدالرحمن بن عوف رحمه الله، از ام سلمه رضی الله عنها نقل کرده است.

و تنی چند از راویان نیز این حدیث را از ابوسلمه رحمه الله از عایشه رضی الله عنها، از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده‌اند.

و احتمال دارد که ابوسلمة بن عبدالرحمن رحمه الله این حدیث را هم از قول عایشه رضی الله عنها ، و هم از قول امّ سلمه رضی الله عنها، از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده باشد.

«متتابعین»: پیاپی و پشت سرهم.

پیامبر صلی الله علیه وسلم ماه رمضان را به صورت کامل روزه می گرفتند، واکثر روزهای ماه شعبان را نیز روزه داشتند.

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: «ما رأیتُ رسول الله صلی الله علیه وسلم استکمل صیام شهر قط الاّ شهر رمضان، و ما رأیته فی شهر اکثر منه صیاماً فی شعبان»؛ [بخاری و مسلم]

«پیامبر صلی الله علیه وسلم را ندیدم که ماهی را کامل روزه بگیرند، مگر ماه رمضان را؛ و ایشان را ندیدم که درهیچ یک از ماه‌های دیگر به اندازه‌ی ماه شعبان روزه بگیرند».

و در روایتی دیگر می گوید: «**کان یصوم شعبان الاّ قلیلاً**» [مسلم]؛ «**آن حضرت صلی الله علیه وسلم شعبان را جز کمی از آن، روزه می گرفتند**». یعنی بیشتر روزهای

ماه شعبان را روزه داشتند.

«و هکذا قال: عن ابی سلمة عن ام سلمة ...»:

ترمذی در پی این حدیث می گوید: حدیث بالا به دو طریق روایت شده است:

۱. محمد بن بشّار، از عبدالرحمن بن مهدی، از سفیان، از منصور، از سالم بن ابی الجعد، از ابوسلمة بن عبدالرحمن بن عوف، از ام سلمة رضی الله عنها، از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

۲. از محمّد بن بشّار، از عبدالرحمن بن مهدی، از سفیان، از منصور، از سالم بن ابی الجعد، از ابوسلمة بن عبدالرحمن بن عوف، از عایشه رضی الله عنها، از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

و ترمذی چنین برداشت کرده که ابوسلمة بن عبدالرحمن بن عوف، روایت فوق را هم از عایشه رضی الله عنها نقل کرده و هم از اُم سلمه رضی الله عنها؛ و بدین جهت است که ابوسلمه، گاهی آن را به نقل از عایشه رضی الله عنها نقل می کند و گاهی به نقل از اُم سلمه رضی الله عنها.

۳۰۲- (۵) حَدَّثَنَا هَنَّادٌ ،حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو ،حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ ،عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ فِي شَهْرٍ أَكْثَرَ مِنْ صِيَامِهِ فِي شَعْبَانَ ، كَانَ يَصُومُ شَعْبَانَ إِلَّا قَلِيلاً بَلْ كَانَ يَصُومُهُ كُلَّهُ.

۳۰۲ ـ (۵) ... عایشه رضی الله عنها گوید: هرگز رسول خدا صلی الله علیه و سلم را ندیدم که در هیچ یک از ماه‌ها، به اندازه‌ی ماه شعبان، روزه(ی مستحبی) بگیرند؛ زیرا ایشان تمام ماه شعبان را به جز چند روز

از آن، روزه می‌گرفتند؛ بلکه تمام آن ماه را روزه می‌داشتند.



«**لم أر**»: هرگز ندیدم.

«**شعبان**»:ماه هشتم از ماه‌های سال هجری قمری، بین رجب و رمضان. و ماه‌های قمری به ترتیب عبارتند از:

محرم، صفر، ربیع الاول، ربیع الثانی، جمادی الاول، جمادی الثانی، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذی قعده و ذی حجّه.

«**بَل**»: اداتی است که در سه مورد زیر به کار می‌رود:

۱. حرف عطف برای اضطراب است؛ که در این صورت، پس از نفی و نهی درمی‌آید و همانند «**لکن**»، ما قبل خود را بر حال خویش نگاه می‌دارد و ضدّ آن را برای ما بعد ثابت می‌کند. مثل: «**ما قام زیدٌ بل عمروٌ**: زید برنخاست بلکه عمرو برخاست».

و در عطف بودن آن، شرط است که هر دو معطوفِ (معطوف و معطوف علیه) آن مفرد باشند؛ و اگر «**بل**» پس از خبر مثبت (ایجاب) یا امر درآید، ما قبل آن مسکوتُ عنه می‌ماند و حکم برای مابعد آن خواهد بود؛ «**قام زیدٌ بل عمروٌ**: زید برخاست، نه، عمرو برخاست»؛ و «**اِضرب زیداً بل عمرواً**: زید را بزن، نه، عمرو را بزن».

۲. هرگاه «**بل**» پیش از جمله بیاید، حرف ابتدا است که در این صورت یا معنی آن باطلِ کردن معنی ماقبل خود است؛ مثل: «**و قالوا اتّخذ الرحمن ولداً سبحانه بل عبادٌ مکرمون**: گفتند، خداوند فرزند گرفته! منزّه است

او، بلکه آنان بندگانِ نواخته‌ی اویند»؛ و «**ام یقولون به جِنّة بل جاءهم بالحق**: یا می گویند در او دیوانگی است! او دیوانه نیست بلکه راستی و حقیقت برای ایشان آورد».

یا به معنی انتقال است از غرضی به غرضی دیگر که بیشتر مورد نظر است: «**قد افلح من تزکّی و ذکر اسم ربه فصلّی، بل تؤثرون الحیاه الدنیا**: رستگار شد آنکه پاک گردید. نام خدا را برد پس نمازگزارد. بلکه شما ای مردم! زندگی دنیا را برمی گزینید.»

۳. استینافیه است که کلام را قطع و کلام دیگری را آغاز می کند. مثل: «**والقرآن المجید، بل عجبوا ان جاءهم منذر**: و سوگند به این قرآن بزرگوار، بلکه ایشان شگفت داشتند از اینکه آگاه کننده‌ای از خودشان آمده است».

گاهی «**لا**»، پیش از «**بل**» می‌آید ونصّ آن متوجه به کلام سابق است و «**بل**» در مابعد تأثیری ندارد، مثل: «**وجهک البدر لا بل الشمس**: چهره‌ی تو ماه است، نه بلکه خورشید است». و اگر «**بل**» پس از نفی با «**لا**» همراه آید، برای تأکید در نفی است.

«**بل کان یصومه کلّه**»: تأکید است بر این که پیامبر ﷺ بیشتر روزهای شعبان را روزه داشتند، نه تمام آن را. چنان که در روایات دیگر بدین قضیه اشاره رفته است. آنجا که عایشه رضی الله عنها می گوید: «**پیامبر ﷺ را ندیدم که در هیچ یک از ماه‌ها، به اندازه‌ی ماه شعبان روزه بگیرد، چرا که بیشتر روزهای آن را روزه بود**». [مسلم]

۳۰۳- (۶) حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ دِينَارٍ الْكُوفِيُّ ،حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى ،وَطَلْقُ بْنُ غَنَّامٍ ،عَنْ شَيْبَانَ ،عَنْ عَاصِمٍ ،عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَيْشٍ ،عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ مِنْ غُرَّةِ كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ،وَقَلَّمَا كَانَ يُفْطِرُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ.

۳۰۳ ـ(۶) ... عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ پیوسته سه روزِ نخست هرماه را روزه می‌گرفتند؛ و به ندرت اتفاق می‌افتاد که آن حضرت ﷺ روز جمعه را افطار نمایند؛ (بلکه روز جمعه را با یک روز قبل از آن ـ پنج شنبه ـ یا یک روز بعد از آن ـ شنبه ـ روزه می‌گرفتند.)

«**غرّة**»: آغاز هر چیز و بیشترین آن؛ و به سه شب اول هر ماه نیز «**غرّة**» می گویند.

«**قلّما**»:به ندرت، خیلی کم.

«**و قلّما کان یفطر یوم الجمعة**»: مراد این است که به ندرت اتفاق می‌افتاد که آن حضرت ﷺ روز جمعه را افطار نمایند؛ بلکه روز جمع را با یک روز قبل از آن ـ پنج شنبه ـ یا یک روز بعد از آن ـ شنبه ـ روزه می گرفتند.

و منظور این نیست که پیامبر ﷺ روز جمعه را به تنهایی روزه می گرفتند؛ زیرا از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «**لا یصوم احدکم یوم الجمعة الا یوماً قبله او بعده**» [بخاری و مسلم]؛ «**هیچ کدام از شما، روز جمعه روزه نگیرد مگر اینکه روز قبل یا بعد از آن را نیز روزه بگیرد**».

و محمدبن عباد گوید: از جابر ﷺ پرسیدم: آیا پیامبر ﷺ از روزه‌ی جمعه نهی نموده است؟ جابر گفت: بلی.

از این رو جمهور علماء و صاحب نظران اسلامی عقیده دارند که اختصاص روز جمعه به روزه مکروه است و برای دفع این کراهت، باید روز پنج شنبه یا شنبه نیز روزه را گرفت.

۳۰۴- (۷) حَدَّثَنَا أَبُو حَفْصٍ عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ ، عَنْ رَبِيعَةَ الْجُرَشِيِّ ، عَنْ عَائِشَةَ ، قَالَتْ : **كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَحَرَّى صَوْمَ الِاثْنَيْنِ وَالْخَمِيسِ.**

۳۰۴ -(۷) ... عایشه ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ بر روزه‌ی دوشنبه و پنج شنبه، مواظبت و پای بندی می‌فرمودند.

«**يتحرّى**»: روزه‌ی دوشنبه و پنج شنبه را قصد می‌کرد و دنبال می‌نمود. «**تحرّى**»: جستجو و بررسی نمود. طلب آن کار کرد و قصد آن نمود. قصد چیزی کرد که برای او شایسته‌تر و بایسته‌تر باشد. بهترین و برترین کارها را قصد کرد و جُست.

۳۰۵- (۸) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رِفَاعَةَ ، عَنْ سُهَيْلِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، **أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : «تُعْرَضُ الْأَعْمَالُ يَوْمَ الِاثْنَيْنِ وَالْخَمِيسِ ، فَأُحِبُّ أَنْ يُعْرَضَ عَمَلِي وَأَنَا صَائِمٌ».**

۳۰۵ ـ (۸) ... ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: اعمال و کردار بندگان در روزهای دوشنبه و پنج شنبه (پیش خداوند متعال) عرضه می‌شود؛ و من نیز دوست دارم که اعمال من در حالی به خداوند عرضه شود که من روزه هستم.

«**تُعرض**»: عرضه کرده می‌شود.

روز دوشنبه و پنج شنبه، روزهای پُر برکت و پُر رحمتی برای بندگان خداوند متعال هستند؛ زیرا در چنین روزهایی، اعمال بندگان خدا بر خداوند عزوجل عرضه می‌شود، و چه خوب است که اعمال بندگان به خداوند عرضه شود در حالی که آنها روزه‌دار هستند.

در احادیث و روایات دیگر، برای روزه گرفتن پیامبر ﷺ در روز دوشنبه سبب و علّت دیگری نیز بیان شده است؛ و آن اینکه: ابوقتاده ﷺ گوید: از پیامبر ﷺ در مورد روزه‌ی دوشنبه سؤال شد. ایشان در پاسخ فرمودند: «**ذلک یوم ولدتُ فیه، و یوم بُعثتُ ـ او انزل علیّ ـ فیه**» [مسلم]؛ «**آن روزی است که من در آن متولد، و در آن مبعوث شده‌ام ـ یا وحی بر من نازل شده است**».

از این رو دانسته می‌شود که انگیزه‌ی پیامبر ﷺ از روزه گرفتن دوشنبه (علاوه از پیش شدن اعمال بر خداوند) سپاسگزاری از این دو نعمت بزرگ الهی (یعنی تولّد و وحی و نبوت) بود که به آن حضرت ﷺ در روز دوشنبه عنایت شد و برای تمام جهانیان به عنوان نعمت و رحمت، مبعوث شدند.

۳۰۶- (۹) حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلاَنَ ،حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ ،وَمُعَاوِيَةُ بْنُ هِشَامٍ قَالاَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ،عَنْ خَيْثَمَةَ ،عَنْ عَائِشَةَ ،قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ مِنَ الشَّهْرِ : السَّبْتَ ، وَالأَحَدَ وَالاِثْنَيْنَ ، وَمِنَ الشَّهْرِ الآخَرِ: الثُّلاَثَاءَ وَالأَرْبَعَاءَ وَالْخَمِيسَ.

۳۰۶ـ (۹) ... عایشه رضي الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ در برخی از ماه‌ها، روزهای شنبه، یکشنبه، و دوشنبه را روزه می‌گرفتند و در ماهِ پس از آن، روزهای سه شنبه، چهارشنبه و پنج شنبه را روزه می‌داشتند.

در برخی از روایات بیان شده که پیامبر ﷺ دراول ماه، سه روز روزه می گرفتند؛ و در برخی دیگر از روایات و اخبارِ رسیده به ما، وارد شده که آن حضرت ﷺ، سیزدهم، چهاردهم، و پانزدهم ماه؛ و در برخی از روایات، سه روز از روزهای خاصّ هفته (شنبه، یکشنبه، و دوشنبه؛ یا سه شنبه، چهارشنبه و پنج شنبه) ذکر شده است؛ ولی همانطوری که از مجموع احادیث معلوم می‌شود، هیچ یک از این تاریخها، روش دائمی و همیشگی آن حضرت ﷺ نبودند.

و می‌توان گفت که یکی از علتهای عدم تعیین تاریخ این بود که چون برای آن حضرت ﷺ سفر و دیگر مسایل مهم فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، عبادی و خانوادگی و ... پیش می‌آمد، لذا تعیین روزهای خاصّی مناسب نبود.

و علّت دوم اینکه اگر آن حضرت ﷺ در روزهای خاصّی روزه می گرفتند،

روزه‌ی آن روزها برای افراد مختلف الحال امّت، باعث زحمت و مشقت می‌شد واین وهم پیش می‌آمد که شاید این روزه از واجبات است.

به هر حال، بنابر اینگونه مصلحتها، آن حضرت ﷺ در تاریخ و روزهای خاصّی روزه نمی گرفتند و در حق ایشان همین افضل و اَولی بود؛ ولی صحابه‌ی کرام را در سه روز روزه گرفتن از هرماه، بیشتر به ایام بیض (۱۳ ـ ۱۴ ـ ۱۵) تشویق می کردند.

علاوه بر روزه‌ی روزها و تاریخهایی که دارای فضیلت خاصّی هستند، آن حضرت ﷺ به این مهم نیز توجه و اهتمام داشتند که روزه در تمام روزهای هفته واقع شود تا مردم بدانند که هر هفت روز هفته، روزهای مبارک و شایسته‌ی عبادت هستند.

ناگفته نماند که روزه گرفتن سه روز از هر ماه، برابر با تمام ماه است؛ زیرا پاداش هر حسنه‌ای در قانون خدا، ده برابر است؛ بنابراین ۳۰ = ۱۰×۳ که مجموع روزهای ماه است.

۳۰۷- (۱۰) حَدَّثَنَا أَبُو مُصْعَبٍ الْمَدِينِيُّ ،عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ ،عَنْ أَبِي النَّضْرِ ،عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ،عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : **مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ فِي شَهْرٍ أَكْثَرَ مِنْ صِيَامِهِ فِي شَعْبَانَ.**

۳۰۷ ـ(۱۰) ...عایشه رضی الله عنها گوید: در هیچ ماهی پیامبر ﷺ به اندازه‌ی ماه شعبان روزه (ی مستحبی) نمی‌گرفتند. (ایشان ماه شعبان را به جز چند روز اندک از آن، روزه داشتند.)

مراد این است که پیامبر ﷺ تمام ماه را فقط در ماه مبارک رمضان روزه می گرفتند، چون خداوند متعال روزه‌ی آن را بر مسلمانان فرض کرده است. البته در ماه شعبان نسبت به دیگر ماه‌ها بیشتر روزه می گرفتند؛ حتّی در یک روایت آمده است که پیامبر ﷺ تقریباً تمام ماه را روزه می گرفتند و خیلی کم ترک روزه می کردند.

برای روزه گرفتن بسیار آن حضرت ﷺ در ماه شعبان، سببها و حکمتهای متعددی از سوی علماء وصاحب نظران اسلامی بیان شده است که برخی از آنها از بعضی از روایات و احادیث دانسته می‌شود؛ چنان که در حدیث اسامة بن زید رضی الله عنه وارد شده که از پیامبر ﷺ در این باره سؤال شد که چرا بیشترِ ماه شعبان را روزه می‌دارند؟ ایشان فرمودند: در همین ماه، اعمال بندگان به بارگاه الهی عرضه می‌شود و من دوست دارم که وقتی اعمال من عرضه می‌شود، در حال روزه باشم.

و در حدیثی دیگر که از عایشه رضی الله عنها نقل شده، چنین وارد شده است: رسول خدا ﷺ در ماه شعبان برای این بسیار روزه می گرفتند که فهرست تمام کسانی که در هر سال باید بمیرند، در همین ماه به عزرائیل داده می‌شود، و آن حضرت ﷺ دوست داشتند تا هنگامی که نسبت به وفات ایشان به ملک الموت دستوراتِ لازم داده می‌شود، ایشان در حال روزه باشند.

علاوه بر این، نزدیک بودن ماه رمضان و برکات و تأثیرات ویژه‌ی آن، انگیزه‌ی روزه در ماه شعبان را در وجود انسان پیدا می کند، و روزه‌ی شعبان همان نسبتی با رمضان دارد که نمازهای نفل قبل از فرضها، با فرضها دارند.

همچنین روزه‌ی شش روز شوال پس از رمضان که در احادیث بعدی به روزه گرفتن در این روزها تشویق شده، همان نسبت را با روزه‌ی رمضان دارد که نمازهای مستحب و سنّت بعد از فرض با فرض دارند.

۳۰۸- (۱۱) حَدَّثَنَا مَحْمُودُ ، حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ يَزِيدَ الرِّشْكِ قَالَ : سَمِعْتُ مُعَاذَةَ قَالَتْ : قُلْتُ لِعَائِشَةَ : أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ؟ قَالَتْ : نَعَمْ. قُلْتُ : مِنْ أَيِّهِ كَانَ يَصُومُ؟ قَالَتْ : كَانَ لا يُبَالِي مِنْ أَيِّهِ صَامَ.

قَالَ أَبُو عِيسَى : يَزِيدُ الرِّشْكُ هُوَ : يَزِيدُ الضُّبَعِيُّ الْبَصْرِيُّ ، وَهُوَ ثِقَةٌ ، رَوَى عَنْهُ شُعْبَةُ وَعَبْدُ الْوَارِثِ بْنُ سَعِيدٍ وَحَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ وَإِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، وَغَيْرُ وَاحِدٍ مِنَ الأَئِمَّةِ ، وَهُوَ يَزِيدُ الْقَاسِمُ وَيُقَالُ : الْقَسَّامُ ، وَالرِّشْكُ بِلُغَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ هُوَ: الْقَسَّامُ.

۳۰۸ ـ(۱۱) ... یزید بن رِشک گوید: از مُعاذه‌ی عدویه رحمها الله شنیدم که گفت: به عایشه رضی الله عنها گفتم: آیا پیامبر صلی الله علیه و سلم در هر ماه، سه روز، روزه می‌گرفتند؟ او در پاسخ گفت: آری؛ ایشان از هر ماه سه روز روزه می‌داشتند.

دوباره گفتم: آن حضرت صلی الله علیه و سلم چه روزهایی از ماه، روزه بودند؟ عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم اهمیّت نمی‌دادند که کدام یک از روزهای ماه، روزه بگیرند و مقیّد به روزهای مخصوصی از ماه برای گرفتن روزه نبودند.

ابوعیسی ترمذی گوید: یزید بن رِشک که یکی از راویان این حدیث است، همان «**یزید ضُبَعی بَصری**» می‌باشد که یکی از راویانِ ثقه و مورد اعتماد به شمار می‌آید؛ و شعبه، عبدالوارث بن سعید، حماد بن زید، اسماعیل بن ابراهیم و تنی چند از دیگر پیشوایان و بزرگان عرصه‌ی روایت و درایت نیز، از او حدیث نقل کرده‌اند (و او را مورد وثوق و اعتماد دانسته‌اند).

و یزید بن رِشک، همان «یزید قاسم» است که بدو «قسّام» نیز گفته می‌شود. و واژه‌ی «رِشک» در لغت مردم بصره نیز به معنای «قسّام» است؛ یعنی «قسمت کننده». [و مراد از قسمت کننده: کسی است که علمِ قسمت را می‌داند.]

«**اَیّه**»: کدام قسمت از ماه. «**اَیّ**»: کدام.

«**لا یُبالی**»: توجه نمی‌کرد، اهمیّت نمی‌داد، علاقه نشان نمی‌داد، اهتمام نمی‌ورزید، مقیّد نبود.

از این حدیث دانسته می‌شود که هیچ یک از تاریخهای روزه گرفتنِ روزه‌های مستحبّی، روش دائمی و همیشگی آن حضرت ﷺ نبود.

و یکی از علتهای عدم تعیین تاریخ، این بود که چون برای آن حضرت ﷺ سفر و دیگر مسائل مهم سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، عبادی و خانوادگی، فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی و ... پیش می‌آمد، لذا تعیین روزهای خاصّی برای روزه گرفتن مستحبّی، مناسب نبود؛ و علّت دیگر اینکه اگر آن حضرت ﷺ

در روزهای خاصّی روزه می گرفتند، روزه‌ی آن روزها برای افراد مختلف الحالِ امّت، باعث زحمت و مشقّت و عُسر و حَرَج می‌شد، و این وهم پیش می‌آمد که شاید، این روزه از واجبات است.

به هر حال، بنابر اینگونه مصلحتها، آن حضرت ﷺ در تاریخ و روزهای خاصّی روزه نمی گرفتند و در حق ایشان همین نیز بهتر و اَولی بود؛ ولی صحابه‌ی کرام را در سه روز روزه گرفتن از هر ماه، بیشتر به ایام بیض (۱۳ ـ ۱۴ ـ ۱۵) تشویق می کردند.

۳۰۹- (۱۲) حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيُّ ،حَدَّثَنَا عَبْدَةُ بْنُ سُلَيْمَانَ ،عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ،عَنْ عَائِشَةَ ،قَالَتْ : كَانَ عَاشُورَاءُ يَوْمًا تَصُومُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُهُ ،فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ صَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ ،فَلَمَّا افْتُرِضَ رَمَضَانُ كَانَ رَمَضَانُ هُوَ الْفَرِيضَةُ ،وَتُرِكَ عَاشُورَاءُ ،فَمَنْ شَاءَ صَامَهُ وَمَنْ شَاءَ تَرَكَهُ.

۳۰۹ -(۱۲) ... عایشه رضی الله عنها گوید: در دوره‌ی جاهلیّت، مردم قریش، روز عاشوراء را روزه می‌گرفتند، و رسول خدا ﷺ نیز آن روز را روزه می‌گرفتند. و هنگامی که به مدینه‌ی منوّره آمدند، خود ایشان آن روز را روزه می‌داشتند و به مسلمانان نیز روزه گرفتن آن روز را فرمان دادند؛ و این رویّه ادامه داشت تا اینکه روزه‌ی ماه رمضان فرض شد؛ در آن هنگام بود که فقط روزه‌ی ماه رمضان به عنوان روزه‌ی واجب معرّفی شد، و روزه‌ی عاشورا ترک گردید. از

این رو (پس از فرض شدن روزه‌ی ماه رمضان) هر کس می‌خواست روز عاشوراء را (به عنوان روزه‌ی مستحبّی، نه روزه‌ی واجب) روزه می‌گرفت، و هر کس که نمی‌خواست، آن روز را روزه نمی‌گرفت.



«**قریش**»: یکی از مهم‌ترین قبایل عرب و آن صنف دوم از عدنانیان و از دودمان نضربن کنانه است. این قبیله به نجابت و شرافت در میان عرب مشهور بود و رؤسای آن پرده‌داری خانه‌ی کعبه را که در جاهلیّت بتخانه بود به عهده داشتند. بنی هاشم و بنی عباس نیز از این قبیله‌اند.

«**الجاهلیّة**»: دوره‌ی بت پرستی، دوره‌ی پیش از اسلام در عربستان و احوال عرب در آن زمان.

«**عاشوراء**»: روز دهم ماه محرّم.

در مورد روزه‌ی روز عاشوراء، روایات زیادی نقل شده است از جمله:

عایشه رضی الله عنها گوید: «**قریش در دوره‌ی جاهلیّت در روز عاشوراء روزه می‌گرفتند؛ پیامبر ﷺ هم دستور داد که مسلمانان در روز عاشوراء روزه باشند تا اینکه روزه‌ی ماه رمضان واجب شد. آن گاه پیامبر ﷺ فرمود: هر کس می‌خواهد عاشوراء روزه باشد و اگر نمی‌خواهد، روزه نباشد.(یعنی روزه‌ی عاشوراء واجب نیست)**». [بخاری و مسلم]

و نیز عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «**مردم دوره‌ی جاهلیّت در روز عاشوراء روزه می‌گرفتند؛ وقتی که آیه‌ی وجوب روزه‌ی ماه رمضان نازل شد،**

پیامبر ﷺ فرمود: هر کس می‌خواهد می‌تواند عاشوراء روزه باشد و هر کس می‌خواهد، روزه نباشد».[بخاری]

و نقل شده که اشعث به نزد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه رفت و دید که غذا می‌خورد. به عبدالله بن مسعود گفت: امروز عاشوراء است (چرا روزه نیستی؟) عبدالله گفت: **«روزه‌ی عاشوراء، قبل از واجب شدن ماه رمضان لازم بود، وقتی که رمضان واجب شد، دیگر روزه‌ی عاشوراء ترک گردید؛ و به او گفت: بنشین و با من غذا بخور».**[مسلم]

و حمید بن عبدالرحمن گوید: شنیدم که معاویة بن ابی سفیان رضی الله عنه در روز عاشوراء در سالی که حج را به عنوان امیر الحاج انجام داد بر بالای منبر می گفت: **«ای اهل مدینه! علمای شما کجا هستند؟ من شنیدم که رسول خدا ﷺ می گفت: امروز عاشوراء است و روزه‌ی آن بر شما واجب نیست و من روزه هستم، هر کس میل دارد روزه باشد و کسی که نمی‌خواهد روزه نباشد.»**[بخاری]

و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: **«وقتی که پیامبر ﷺ به مدینه مهاجرت نمود، دید که یهودیان مدینه، در روز عاشوراء روزه هستند. فرمود چرا امروز روزه هستید؟ گفتند: امروز روز مبارکی است، خداوند در آن قوم بنی اسرائیل را از شرّ دشمنانشان نجات داد و به شکرانه‌ی آن، موسی علیه السلام عاشوراء را روزه گرفت.**

پیامبر ﷺ فرمود: من از شما نسبت به موسی نزدیک‌تر هستم. بنابر این پیامبر ﷺ در روز عاشوراء روزه شد و دستور داد که مسلمانان هم در این روز،

روزه باشند» [بخاری و مسلم]

و ابوموسی اشعری رضی الله عنه گوید: **«یهودیان روز عاشوراء را عید می‌گرفتند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: شما مسلمانان در عاشوراء روزه باشید»**[بخاری]

و عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: **«هرگز نمی‌دیدم که پیامبر صلی الله علیه وسلم عمداً روزه‌ی یک روز را بر روز دیگری ترجیح دهد، مگر روزه‌ی امروز، روز عاشوراء و مگر روزه‌ی این ماه، ماه رمضان. یعنی روزه‌ی عاشوراء را بر سایر روزه‌های سنّت ترجیح می‌داد و روزه‌ی ماه رمضان را بر همه‌ی روزه‌های دیگر ترجیح و برتری می‌بخشید.»** [بخای و مسلم]

به هر حال، از مجموع روایات دانسته می‌شود که روز عاشوراء در زمان جاهلیّت نزد قریش مکه، روزی بسیار محترم و با برکت تلقّی می‌شد و در همان روز، خانه‌ی کعبه با غلاف جدید پوشیده می‌شد و قریش آن روز را روزه می‌گرفتند. به نظر می‌رسد که روایاتی از ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام درباره‌ی این روز به قریش رسیده باشد، و عادت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنین بود که قریش هر کار نیکی را از جهتی که منسوب به امّت ابراهیمی است، انجام می‌دادند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیز در آن کار با آنان هم عقیده می‌شد. و بر همین اساس در مراسم حج نیز شرکت می‌کردند. پس طبق این اصل، ایشان با قریش در روز عاشوراء روزه می‌گرفتند ولی دیگران را به آن امر نمی‌کردند.

وقتی آن حضرت صلی الله علیه وسلم به مدینه‌ی منوّره تشریف آوردند و دیدند که یهود نیز روزه گرفته‌اند و معلوم شد که این روز همان روز مبارکی است که خداوند متعال، موسی علیه السلام و قوم او را نجات داده و فرعون و سپاه او را غرق ساخته ـ و طبق

یک روایت از مسند امام احمد: در همان روز کشتی نوح علیه السلام بر کوه جودی قرار گرفت ـ به روزه‌ی آن روز اهتمام بیشتر قائل شدند و به مسلمانان به طور عموم دستور دادند تا در این روز، روزه بگیرند.

ناگفته نماند که پیامبر ﷺ به خاطر اینکه تشابهی در میان مسلمانان با یهودیان ایجاد نشود، دستور دادند تا همراه عاشوراء، روز تاسوعا را نیز روزه گیرند.

عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: **وقتی رسول خدا ﷺ روزه‌ی روز عاشوراء را روش خود قرار داده و مسلمانان را نیز به گرفتن روزه دستور دادند، برخی از اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا ﷺ ! این روز را یهود و نصاری خیلی بزرگ می‌پندارند (و گویا شعار ملّی و مذهبی آنان است و در روزه گرفتن آن، با آنها مشابهت پیدا می‌شود، آیا ممکن است به گونه‌ای روزه بگیریم که این تشابه برطرف شود؟) آن حضرت ﷺ فرمودند: اگر خدا بخواهد، در سال آینده، نهم محرم را نیز روزه می‌گیرم. عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: سال آینده قبل از فرا رسیدن محرم، آن حضرت ﷺ وفات یافتند** [مسلم]

از این رو پیامبر ﷺ برای اینکه مشابهت با کفار دور شود، تصمیم گرفتند که در سال آینده روز نهم را نیز روزه بگیرند.

برای تصمیم آن حضرت ﷺ در مورد روزه گرفتن روزه نهم، علماء دو توجیه بیان کرده‌اند:

یکی اینکه: در آینده به جای روز دهم، روز نهم را روزه می‌گیریم؛ و دوم اینکه: در آینده همراه با روز دهم، روز نهم را نیز روزه می گیریم و بدین صورت

از مشابهت با یهود و نصاری مصون می‌مانیم. و بیشتر علماء توجیه دوم را ترجیح داده و گفته‌اند: همراه با روز دهم، روز نهم نیز روزه گرفته شود و اگر به علتی روز نهم روزه گرفته نشد پس از آن، روز یازدهم روزه گرفته شود.

و برخی از علماء و صاحب نظران اسلامی نیز گفته‌اند: چون که در این زمان یهود و نصاری روز عاشورا را روزه نمی گیرند مسئله‌ی تشابه و اشتراک عمل وجود ندارد، از این رو نیازی به روزه گرفتن روز نهم یا روز یازدهم نیست.

۳۱۰- (۱۳) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ،حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ،عَنْ مَنْصُورٍ ،عَنْ إِبْرَاهِيمَ ،عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ : سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِي الله تَعالى عَنها : أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخُصُّ مِنَ الأَيَّامِ شَيْئًا؟ قَالَتْ : كَانَ عَمَلُهُ دِيمَةً ،وَأَيُّكُمْ يُطِيقُ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُطِيقُ؟!.

۳۱۰ ـ(۱۳)... علقمه ﷺ گوید: از عایشه ﷺ پرسیدم: آیا رسول خدا ﷺ انجام چیزی از اعمال مستحبّی (مانند روزه و نماز) را برای روزهایی معیّن، اختصاص داده بودند؟ عایشه ﷺ گفت: عمل رسول خدا ﷺ پیوسته و همیشگی بود؛ و کدام یک از شما توان انجام آن چیزی را دارد که پیامبر ﷺ توان و یارای آن را داشتند.

«**يخصّ**»: آن را ویژه و مخصوص گردانید.

«**ديمة**»: دائمی و همیشگی. «**كان عمله ديمة**»: مراد این است که غالباً اعمال

پیامبر ﷺ دائمی و همیشگی بود؛ ولی از احادیث دیگر فهمیده می‌شود که رسول خدا ﷺ گاهی به علّتی برای اعمال مستحبی خویش، روز مخصوصی را ویژه نمی کردند.

«**یطیق**»: این توان و قدرت را دارد.

۳۱۱- (۱۴) حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ ، حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدِي امْرَأَةٌ ، فَقَالَ: «مَنْ هَذِهِ؟» قُلْتُ : فُلاَنَةُ ، لاَ تَنَامُ اللَّيْلَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَلَيْكُمْ مِنَ الأَعْمَالِ مَا تُطِيقُونَ ، فَوَاللَّهِ لاَ يَمَلُّ اللَّهُ حَتَّى تَمَلُّوا» وَكَانَ أَحَبُّ ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّذِي يَدُومُ عَلَيْهِ صَاحِبُهُ.

۳۱۱ - (۱۴)... عایشه رضی الله عنها گوید: پیامبر ﷺ در حالی پیش من آمدند که زنی در نزدم حضور داشت. آن حضرت ﷺ پرسیدند: این زن کیست؟ گفتم: فلانی است که شب نمی خوابد (و مشغول عبادت و نیایش و راز و نیاز با خدا و تلاوت قرآن و ذکرو دعا در تمام شب است.)

آن حضرت ﷺ فرمودند: عبادتی را که قدرت و یارای انجام آن را دارید، انجام دهید؛ به خدا سوگند! خداوند تا زمانی که شما خسته نشوید و از عبادت کوتاه نیایید، خسته نمی شود.

عایشه رضی الله عنها در ادامه گوید: و محبوبترین و بهترین اعمال از دیدگاه پیامبر ﷺ اعمالی بود که صاحب آن، بر آن مداومت و

پای‌بندی داشته باشد.

«**فوالله**»: به خدا سوگند. در روایتی دیگر به عبارت «**فان الله**» آمده است؛ یعنی همانا خداوند.

«**لایمّل الله**»: خداوند خسته نمی‌شود. مراد این است که خداوند ثواب و پاداش عمل شما را قطع نمی‌کند، مگر اینکه شما خسته شوید و از عبادت کوتاهی نمایید.

«**یدوم**»: مداومت و پای بندی می کند.

۳۱۲- (۱۵) حَدَّثَنَا أَبُو هِشَامٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ الرِّفَاعِيُّ ،حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ ،عَنِ الأَعْمَشِ ،عَنْ أَبِي صَالِحٍ قَالَ : سَأَلْتُ عَائِشَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ : أَيُّ الْعَمَلِ كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ؟ قَالَتَا : مَا دِيمَ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّ.

۳۱۲ ـ(۱۵)... ابوصالح ﷺ گوید: از عایشه و امّ سلمه رضی الله عنهما پرسیدم: محبوب‌ترین و بهترین عمل از دیدگاده پیامبر ﷺ کدام بود؟ هر دو در پاسخ بدین سؤال گفتند: محبوب‌ترین و پسندیده‌ترین اعمال در نظر پیامبر ﷺ عملی بود که بر آن مداومت و مواظبت شود هر چند که اندک و ناچیز باشد.

«**مادیم علیه**» اعمالی که بر آن مداومت و مواظبت شود.

۳۱۳- (۱۶) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ،حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ ،حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ صَالِحٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ: أَنَّهُ سَمِعَ عَاصِمَ بْنَ حُمَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَوْفَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ : كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلَةً فَاسْتَاكَ ،ثُمَّ تَوَضَّأَ ،ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي ،فَقُمْتُ مَعَهُ فَبَدَأَ فَاسْتَفْتَحَ الْبَقَرَةَ فَلاَ يَمُرُّ بِآيَةِ رَحْمَةٍ إِلَّا وَقَفَ فَسَأَلَ ،وَلاَ يَمُرُّ بِآيَةِ عَذَابٍ إِلَّا وَقَفَ فَتَعَوَّذَ ،ثُمَّ رَكَعَ ،فَمَكَثَ رَاكِعًا بِقَدْرِ قِيَامِهِ ،وَيَقُولُ فِي رُكُوعِهِ : سُبْحَانَ ذِي الْجَبَرُوتِ وَالْمَلَكُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ ،ثُمَّ سَجَدَ بِقَدْرِ رُكُوعِهِ ، وَيَقُولُ فِي سُجُودِهِ : سُبْحَانَ ذِي الْجَبَرُوتِ وَالْمَلَكُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ ،ثُمَّ قَرَأَ آلَ عِمْرَانَ ،ثُمَّ سُورَةً سُورَةً يَفْعَلُ مِثْلَ ذَلِكَ.

۳۱۳ -(۱۶)... عاصم بن حُمید ﷺ گوید: از عوف بن مالک ﷺ شنیدم که می‌گفت: شبی از شبها، همراه پیامبر گرامی اسلام ﷺ بودم؛ آن حضرت ﷺ مسواک زدند و آن گاه وضو گرفتند و سپس به نماز ایستادند؛ من نیز (وضو گرفتم) و همراه ایشان به نماز ایستادم و مشغول خواندن نماز شدم.

پیامبر ﷺ شروع به نماز کردند (و پس از تکبیر افتتاح و خواندن سوره‌ی فاتحه)، شروع به خواندن سوره‌ی بقره نمودند؛ و هرگاه به آیه‌ای که در آن، رحمت خدا بیان شده بود می‌رسیدند، در همانجا درنگ می‌کردند و از خداوند، آن رحمت را می‌طلبیدند؛ و هرگاه به آیه‌ای که در آن، عذاب خدا گفته شده می‌رسیدند، در همانجا اندکی درنگ می‌نمودند و از آن به خدا پناه می‌بردند.

آن گاه (پس از خواندن سوره‌ی بقره) به رکوع رفتند و در رکوع نیز به اندازه‌ی قیام خویش درنگ کردند. (رکوعشان همچون قیام ایشان طول کشید) و در رکوع خویش پیوسته این جملات را تکرار می‌فرمودند:

«سُبْحَانَ ذِي الْجَبَرُوتِ وَالْمَلَكُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ»؛ «پاک و منزه است پروردگاری که صاحب عزّت و بزرگواری و تسلط و چیرگی، قدرت و عظمت و بزرگی و سترگی است.»

سپس به سجده رفتند و در سجده نیز به اندازه‌ی رکوع خویش درنگ کردند. (سجودشان همچون قیام ایشان طول کشید) و در سجود خویش پیوسته این جملات را تکرار می‌فرمودند: **«سُبْحَانَ ذِي الْجَبَرُوتِ وَالْمَلَكُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ»**.

آن گاه (برای رکعت دوم بلند شدند و پس از خواندن سوره‌ی فاتحه،) سوره‌ی آل عمران را تلاوت نمودند؛ سپس در هر رکعتی همین گونه عمل می‌کردند؛ یعنی: در هر رکعت، پس از سوره‌ی فاتحه، سوره‌ای را تلاوت می‌فرمودند.

«**فاستاك**»: دندانهایشان را مسواک نمودند.

«**فبدأ**»: شروع به نماز خواندن کرد، به اینگونه که نیت نماز نمود و تکبیر افتتاح گفت.

«**فاستفتح البقرة**»: شروع به خواندن سوره‌ی بقره کرد.

«**فلایمرّ**»: نمی گذشت، عبور نمی کرد.

«**وقف**»: درنگ کرد.

«**فسأل**»: از خدا رحمت را طلبید.

«**فتعوذ**»: از عذاب، به خدا پناه برد.

«**الجبروت**»: صیغه‌ی مبالغه به معنی: قدرت و عظمت و کبریایی.

«**الملکوت**»: عزّت و بزرگواری و تسلّط و چیرگی؛ دارایی و تصرف؛ پادشاهی خاصّ خدا.

«**الکبریاء**»: بزرگواری و تکبّر، مُلک و پادشاهی.

«**العظمة**»: بزرگی و عزت.

«**ثم سورة سورة یفعل مثل ذلک**»: آن گاه پیامبر ﷺ همچنان در هر رکعتی همین گونه عمل می‌کردند. یعنی در رکعت سوم، پس از فاتحه، سوره‌ی نساء و در رکعت چهارم، پس از فاتحه، سوره‌ی مائده را می‌خواندند.

باب (۴۴)

قرائت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

۳۱۴- (۱) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ يَعْلَى بْنِ مَمْلَكٍ : أَنَّهُ سَأَلَ أُمَّ سَلَمَةَ عَنْ قِرَاءَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَإِذَا هِيَ تَنْعَتُ قِرَاءَةً مُفَسَّرَةً: حَرْفًا حَرْفًا.

۳۱۴ ـ (۱) ... عبدالله بن ابی مُلیکه گوید: یعلی بن مَملک رضی الله عنه از أم سلمه رضی الله عنها ـ همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وسلم ـ درباره‌ی نحوه و چگونگی قرائت پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کرد؟ أم سلمه رضی الله عنها نیز بیان داشت که قرائت آن حضرت صلی الله علیه وسلم واضح و روشن بود؛ اینطور که هر حرفی از کلمات قرآن را کاملاً روشن و واضح تلفّظ می‌فرمودند.



«**قراءة مفسّرة**»: قرائتی واضح و روشن.

«**حرفاً حرفاً**»: توضیح و تفسیر عبارت «قراءة مفسّرة» است؛ یعنی قرائت پیامبر صلی الله علیه وسلم چنان واضح بود که هر حرفی از قرآن را کاملاً روشن و واضح و حرف به حرف تلفظ می‌فرمودند.

۳۱۵- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرِ بْنِ حَازِمٍ، حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ قَتَادَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: كَيْفَ كَانَتْ قِرَاءَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: مَدًّا.

۳۱۵ ـ (۲)... قتاده ﷺ گوید: از انس بن مالک ﷺ پرسیدم: قرائت رسول خدا ﷺ چگونه بود؟ وی در پاسخ بدین سؤال گفت: آن حضرت ﷺ معمولاً کلمات قرآن را با مد و کشیدگی قرائت می‌فرمودند و هر حرفی را کاملاً روشن و واضح تلفظ می‌فرمودند.

۳۱۶- (۳) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْأُمَوِيُّ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقَطِّعُ قِرَاءَتَهُ يَقُولُ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ثُمَّ يَقِفُ، ثُمَّ يَقُولُ: ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ ثُمَّ يَقِفُ، وَكَانَ يَقْرَأُ: ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾.

۳۱۶ ـ (۳)... أم سلمه ﷺ ـ همسر گرامی پیامبر ﷺ ـ گوید: رسول خدا ﷺ قرائت خویش را (در هر جا که لازم می‌دیدند) قطع می‌فرمودند و سپس دوباره شروع به قرائت می‌کردند. به عنوان مثال: آن حضرت ﷺ می‌خواندند: «**الحمد لله رب العالمین**»؛ آن گاه وقف می‌کردند و پس از وقف، دوباره می‌گفتند: «**الرحمن الرحیم**»؛ سپس وقف می‌کردند و قرائت خویش را قطع می‌فرمودند (و پس از آن، آیه‌ی دیگر را می‌خواندند)؛ و پیامبر ﷺ «**مالک یوم الدین**» [به «الف»] می‌خواندند،[نه به

فتحه: مَلِک].

«یقطع قراءته»: پیامبر ﷺ قرائت خود را در هر کجا که لازم می‌دیدند، قطع می‌فرمودند و سپس دوباره شروع به خواندن می‌کردند؛ و این کار بیانگر درست قرائت کردن پیامبر ﷺ است؛ زیرا قرائت ایشان واضح بود و هر حرفی از کلمات قرآن را کاملاً روشن تلفظ می‌فرمودند و کلمات را در حدّ اعتدال کشیده و روشن اداء می‌نمودند و جملات و کلمات قرآن را به صورت شمرده و کشیده و حرف به حرف بیان می‌داشتند.

«و کان یقرأ (مالک یوم الدین)»: یعنی پیامبر ﷺ آیه‌ی **«مالک یوم الدین»** را به الف[مالک] می‌خواندند، نه به فتحه [**مَلِک**].

و در حقیقت، نسخه پردازان کتاب **«الشمائل المحمدیة»**، دچار سهو و اشتباه شده‌اند؛ زیرا که عبارت درست که در جامع ترمذی نیز بدان اشاره شده، همان عبارت **«ملک یوم الدین»** است. یعنی: پیامبر ﷺ **«ملک»** را به فتح می‌خواندند نه **«مالک»** به الف؛ و همین قرائت ابوعبید نیز است.

۳۱۷- (۴) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ،حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ،عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ صَالِحٍ ،عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قَيْسٍ قَالَ : سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ الله تعالی عَنها عَنْ قِرَاءَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَكَانَ يُسِرُّ بِالْقِرَاءَةِ أَمْ يَجْهَرُ؟ قَالَتْ : كُلُّ ذَلِكَ قَدْ كَانَ يَفْعَلُ قَدْ كَانَ رُبَّمَا أَسَرَّ وَرُبَّمَا جَهَرَ ،فَقُلْتُ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي الأَمْرِ سَعَةً.

۳۱۷ -(۴) ... عبدالله بن ابی قیس رحمه الله گوید: از عایشه رضی الله عنها

پیرامون چگونگی قرائت پیامبر ﷺ در نماز شب پرسیدم؛ که آیا قرآئت آن حضرت ﷺ در نماز شب آهسته بود یا بلند؟

وی در پاسخ گفت: پیامبر ﷺ به هر دو صورت تلاوت می‌فرمودند؛ اینطور که گاهی آهسته و گاهی نیز بلند به قرائت در نماز شب می‌پرداختند.

عبدالله بن ابی قیس رحمه الله گوید: به عایشه رضی الله عنها گفتم: سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که در این کار، گشایش قرار داده است.

«**سألت عایشه عن قرائت النبی ﷺ**»: منظور، قرائت پیامبر ﷺ در نماز شب است؛ زیرا ترمذی همین روایت را در سُنن خویش در باب «**قرائت در نماز شب**» آورده است و در آنجا چنین نقل کرده است: «**عن عبدالله بن ابی قیس رحمه الله قال: سألت عایشة رضی الله عنها: کیف کانت قراءة النبی ﷺ باللیل**»؛ «**از عایشه رضی الله عنها درباره‌ی چگونگی قرائت پیامبر ﷺ در نماز شب پرسیدم**».

«**یُسِرُّ**»: آهسته و پوشیده می‌خواند.

«**یَجهر**»: بلند و آشکار می‌خواند.

«**رُبَّما**»: چه بسا، گاهی اوقات.

«**سعة**» گشایش، گنجایش، عدم عُسر و حرج.

به هر حال رسول خدا ﷺ همواره جانب تیسیر و تخفیف و سهولت و آسانگیری را بر جانب تشدید و تعسیر و تشدّد و سختگیری ترجیح می‌دادند؛ چون

به خوبی می‌دانستند که مبنای شریعت مقدس اسلام، پیوسته بر آسانگیری و رفع عُسر و حَرَج از بندگان است.

۳۱۸- (۵) حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلاَنَ ،حَدَّثَنَا وَكِيعُ ،حَدَّثَنَا مِسْعَرُ ،عَنْ أَبِي الْعَلاَءِ الْعَبْدِيِّ ،عَنْ يَحْيَى بْنِ جَعْدَةَ ،عَنْ أُمِّ هَانِئٍ ،قَالَتْ : **كُنْتُ أَسْمَعُ قِرَاءَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِاللَّيْلِ وَأَنَا عَلَى عَرِيشِي.**

۳۱۸ ـ(۵)... أم هانی رضی الله عنها (دختر ابوطالب، خواهر علی رضی الله عنه و دختر عموی پیامبر صلی الله علیه و سلم)گوید: خودم صدای قرائت رسول خدا صلی الله علیه و سلم را در نماز شب می‌شنیدم؛ در حالی که من در کلبه و آلاچیق خویش آرمیده بودم.



«**عریشی**»: آلاچیق. سایبان. خانه‌ای که در سایه‌ی آن استراحت کنند. کلبه. خیمه مانندی که از شاخه‌های درخت درست کنند. هودج. کجاوه. و در اینجا مراد همان «**سایبان و آلاچیق**» است.

۳۱۹- (۶) حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلاَنَ ،حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ ،حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ،عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ قَالَ : **سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُغَفَّلٍ يَقُولُ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى نَاقَتِهِ يَوْمَ الْفَتْحِ وَهُوَ يَقْرَأُ (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ) قَالَ : فَقَرَأَ وَرَجَّعَ ،قَالَ : وَقَالَ: مُعَاوِيَةُ بْنُ قُرَّةَ : لَوْلاَ أَنْ يَجْتَمِعَ النَّاسُ عَلَيَّ لأَخَذْتُ لَكُمْ فِي ذَلِكَ الصَّوْتِ. أَوْ قَالَ : اللَّحْنِ.**

۳۱۹ ـ (۶)...عبدالله بن مغفّل رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم را به روز فتح مکه در حالی دیدم که بر شتر خویش سوار بودند و سوره‌ی «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» [سوره‌ی فتح] را تلاوت می‌فرمودند. عبدالله بن مغفّل رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم این سوره را به‌صورت ترجیع و صوت خوش تلاوت کردند.

شعبه که یکی از راویان این حدیث است گوید: معاویة بن قرّة گفت: اگر بیم آن نبود که مردم بر گِرد من جمع شوند، من برای شما همان لحن و ترجیع را می‌خواندم.

«**ناقته**»: شتر پیامبر صلی الله علیه و سلم.

«**یوم الفتح**»: روز فتح مکه‌ی مکرمه.

«**رَجَّعَ**»: آوازش را در گلو گردانید. «**ترجیع**»: آواز را در گلو گردانیدن.

تلاوت قرآن با نغمه و نوای دل انگیز ـ به شرط رعایت تجوید ـ امری است کاملاً مشروع و مطلوب؛ و علاوه بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم در تأیید آن فرموده است: «**زیّنوا القرآن باصواتکم**»؛ «**با نواهای دل انگیز خویش، آیه‌های قرآن را تزئین نمایید**»، عملاً نیز آن را تأیید فرموده است؛

و روایت شده که شبی پیامبر صلی الله علیه و سلم در حالی که ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه نیز در خدمت او بودند از جایی می گذشتند؛ وقتی نوای دل انگیز تلاوت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه را شنیدند در جای خود ایستادند و مدتی به آن نوا گوش دادند. آن گاه

پیامبر ﷺ فرمود: «**کسی که می‌خواهد قرآن را با طراوت و تازگی و همانگونه که فرود آمده است، تلاوت نماید باید تلاوتش مانند تلاوت همین «ابن اُم عبد»[عبدالله بن مسعود] باشد.**»

و همچنین نوای دلاویز سالم مولی ابی حذیفه ؓ و ابوموسی اشعری ؓ را به هنگام تلاوت قرآن، تحسین کرده است؛ از این رو، فرد مسلمان و تلاوت کننده، می‌تواند به آواز بلند قرآن را بخواند مگر در حالی که حمل بر ریا و تظاهر شود یا در محلی باشد که کسانی در حال نماز یا خواب باشند و از صدای او اذیت شوند.

«**لحن**»: آواز خوش، آهنگ دل نواز و نغمه‌ی زیبا و نیکو.

۳۲۰- (۷) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنَا نُوحُ بْنُ قَيْسٍ الْحُدَّانِيُّ ، عَنْ حُسَامِ بْنِ مِصَكٍّ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا حَسَنَ الْوَجْهِ حَسَنَ الصَّوْتِ ، وَكَانَ نَبِيُّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَسَنَ الْوَجْهِ حَسَنَ الصَّوْتِ وَكَانَ لَا يُرَجِّعُ.

۳۲۰ ـ(۷)... قتاده ؓ گوید: خداوند متعال هیچ پیامبری را به نبوّت و رسالت مبعوث نکرد، مگر اینکه خوش سیما و خوش صدا بود؛ و پیامبر شما ـ حضرت محمد ﷺ ـ نیز خوش صورت و خوش صدا بودند؛ و قرآن را با ترجیع تلاوت نمی کردند.

«**و کان لا یرجّع**»: پیامبر ﷺ قرآن را با ترجیع تلاوت نمی فرمودند و آواز را در گلو نمی گردانیدند.

ناگفته نماند که عدم ترجیع پیامبر ﷺ در قرائت، همیشگی و دائمی نبود؛

بلکه در برخی اوقات، با ترجیع قرائت می‌خواندند؛ چنان‌که در فتح مکه چنین رفتار کردند. و حدیث فوق نیز بیانگر همین قضیه است؛ یعنی پیامبر ﷺ در برخی اوقات، قرآن را با ترجیع تلاوت نمی‌فرمودند.

۳۲۱- (۸) حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ،حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَسَّانَ ،حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي الزِّنَادِ ،عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَمْرٍو ،عَنْ عِكْرِمَةَ ،عَنِ **ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله تعالى عَنْهُما قَالَ: كَانَتْ قِرَاءَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رُبَّمَا يَسْمَعُهَا مَنْ فِي الْحُجْرَةِ وَهُوَ فِي الْبَيْتِ.**

۳۲۱ ـ(۸)...عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: قرائت رسول خدا ﷺ چنان بود که گاهی اشخاصی که در صحن حیاط خانه بودند، صدای قرائت آن حضرت ﷺ را از درون حُجره می‌شنیدند. (یعنی قرائت پیامبر گرامی اسلام ﷺ به صورت متوسط و میانه بود که نه بسیار بلند بود و نه بسیار کوتاه و پوشیده.)

«**الحُجرة**»: صحنِ حیاط خانه.

«**البیت**»: خانه. جمع: بیوت.

باب (۴۵)

گریه کردن رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

۳۲۲- (۱) حَدَّثَنَا سُوَيْدُ بْنُ نَصْرٍ ،حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْمُبَارِكِ ،عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ ،عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ مُطَرِّفٍ -وَهُوَ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الشِّخِّيرِ -. عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يُصَلِّي ،وَلِجَوْفِهِ أَزِيزٌ كَأَزِيزِ الْمِرْجَلِ مِنَ الْبُكَاءِ.

۳۲۲ - (۱)...مطرّف، از پدرش، عبدالله بن شخّیر ﷺ روایت می‌کند که وی گفت: در حالی پیش رسول خدا ﷺ رفتم که ایشان نماز می‌خواندند؛ (و چنان در نماز می‌گریستند که) صدای گریستن ایشان به سان جوشیدن دیگ بود!



«ازیزٌ»: آواز، بانگ، صوت، آواز جوشش دیگ، گرمی و سوزش و جنبش.
«المِرجل»: دیگ.

۳۲۳- (۲) حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلَانَ ،حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ هِشَامٍ ،حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ،عَنِ الأَعْمَشِ ،عَنِ إِبْرَاهِيمَ ،عَنْ عَبِيدَةَ ،عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضَى الله عَنهُ قَالَ : قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «اقْرَأْ عَلَيَّ» فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ؟! قَالَ : «إِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي» فَقَرَأْتُ سُورَةَ النِّسَاءِ حَتَّى بَلَغْتُ

﴿وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلاَءِ شَهِيدًا﴾ قَالَ : فَرَأَيْتُ عَيْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ تَهمِلاَنِ.

۳۲۳ ـ (۲)...عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من فرمودند: برای من قرآن بخوان. بدیشان گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم! آیا من برای شما قرآن را بخوانم، در صورتی که قرآن بر شما نازل شده است؟! آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند: من دوست دارم که قرآن را از غیر خود بشنوم.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید من نیز شروع به تلاوت سوره‌ی «نساء» کردم و چون به این آیه رسیدم: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا» [نساء/ ۴۱]؛ **«ای محمد صلی الله علیه و سلم! حال اینان چگونه خواهد بود بدان گاه که از هر ملتی، گواهی (از پیغمبران برای شهادت بر قوم خود) بیاوریم و تو را نیز به عنوان شاهدی بر (قوم خود، از جمله‌ی) اینان (یعنی تنگ چشمان و نافرمایان) بیاوریم؟»**؛

مشاهده کردم که از چشم‌های مبارک رسول خدا صلی الله علیه و سلم اشک می‌بارید.

«**اقرأ عليّ**»: برای من قرآن بخوان.

«**تهمِلان**»: چشم‌ها اشک می‌بارید و از آنها اشک فرو می‌ریخت.

«**شهيداً**»: گواه. پیامبر صلی الله علیه و سلم در روز رستاخیز، بر کسانی که پیام الهی را به آنان ابلاغ کرده، گواه آورده می‌شود تا بر مؤمنان به ایمانشان و بر کافران به

کفرشان و بر منافقان به نفاقشان گواهی دهد.

و به این ترتیب علاوه بر گواهی اعضای پیکر آدمی، و گواهی زمینی که بر آن زیست کرده، و گواهی فرشتگان خدا بر اعمال او، هر پیامبری نیز گواه امت خویش است به این که پیام الهی را به آنان ابلاغ کرده‌اند؛ و پیامبر گرامی اسلام ﷺ که آخرین و بزرگترین پیامبران الهی است، نیز گواه بر امّت خود و سایر امت‌ها خواهد بود.

۳۲۴- (۳) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ،حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ،عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ ،عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: انْكسفَتِ الشَّمْسُ يَوْمًا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ،فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي حَتَّى لَمْ يَكَدْ يَرْكَعُ ،ثُمَّ رَكَعَ ، فَلَمْ يَكَدْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ ،ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ،فَلَمْ يَكَدْ أَنْ يَسْجُدَ ،ثُمَّ سَجَدَ ،فَلَمْ يَكَدْ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ، فَلَمْ يَكَدْ أَنْ يَسْجُدَ ، ثُمَّ سَجَدَ فَلَمْ يَكَدْ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ ،فَجَعَلَ يَنْفُخُ وَيَبْكِي ،وَيَقُولُ : «رَبِّ أَلَمْ تَعِدْنِي أَنْ لا تُعَذِّبَهُمْ وَأَنَا فِيهِمْ؟! رَبِّ أَلَمْ تَعِدْنِي أَنْ لا تُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ؟! وَنَحْنُ نَسْتَغْفِرُكَ». فَلَمَّا صَلَّى رَكْعَتَيْنِ انْجَلَتِ الشَّمْسُ ، فَقَامَ فَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى ، وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ ،لا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ ،فَإِذَا انْكَسَفَا فَافْزَعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى».

۳۲۴ ـ (۳)...عبدالله بن عمرو رضی الله عنه گوید: به روزگار رسول خدا ﷺ

روزی خورشید گرفت و کسوف اتفاق افتاد؛ از این رو پیامبر گرامی

اسلام به نماز ایستادند و چنان قرائت و قیام نماز را طولانی

نمودند که گویا نمی‌خواستند به رکوع بروند؛ آن گاه به رکوع رفتند و چنان در حال رکوع باقی ماندند که گویا نمی‌خواستند سر خویش را از رکوع بردارند.

سپس سر خویش را از رکوع برداشتند و چنان در قیامِ پس از رکوع ایستادند که گویی نمی‌خواستند به سجده بروند؛ آن گاه به سجده رفتند و چنان در حال سَجده باقی ماندند که گویی نمی‌خواستند سر را از سجده بر دارند؛ پس از آن سر را از سجده بر داشتند و چنان در میان دو سجده نشستند که گویی نمی‌خواستند به سجده بروند؛ آن گاه به سجده رفتند و به‌گونه‌ای سجده را طولانی نمودند که گویی نمی خواهند سر را از سجده بردارند؛ و در حال سجده بسیار می‌گریستند و بی تابی می‌کردند و با خود می‌گفتند:

«رَبِّ أَلَمْ تَعِدْنِی أَنْ لاَ تُعَذِّبَهُمْ وَأَنَا فِیهِمْ؟! رَبِّ أَلَمْ تَعِدْنِی أَنْ لاَ تُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ یَسْتَغْفِرُونَ؟! وَنَحْنُ نَسْتَغْفِرُکَ»؛ «پروردگارا! آیا به من مژده و نوید ندادی که تا زمانی که من در میان آنها هستم، آنان را عذاب نفرمایی؟ بار خدایا! آیا به من وعده ندادی که تا زمانی که آنان استغفار می کنند و از تو آمرزش می‌خواهند، آنها را عذاب نکنی؟ بار خدایا! ما از تو آمرزش گناهانمان را خواهانیم و رحمت و لطف تو را چشم می‌داریم.»

عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما گوید: چون رسول خدا ﷺ دو رکعت نماز

خورشید گرفتگی خواندند، خورشید ظاهر شد و کسوف برطرف گردید؛ از این رو آن حضرت ﷺ از جای برخاستند و به سپاس و ستایش خداوندی، مشغول شدند و به بیان پرتوی از حمد و ستایش و تعریف و تمجید او تعالی پرداختند، و آن گاه فرمودند:

«بی تردید خورشید و ماه هر دو مخلوق و نشانه و دلیل و برهانی بر وجود و قدرت و عظمت ذات خداوند می‌باشند (و هر یک از آنها دارای خصوصیّات و قوانین مختص به خود هستند) و به خاطر فوت کسی یا تولّد فردی به حالت کسوف (کم نوری یا بی نوری) در نمی‌آیند؛ و هر گاه خسوف و کسوف اتفاق افتاد و خورشید و ماه بی نور یا کم نور گردیدند، فوراً به یاد و ذکر خدا مشغول شوید (تا از عذاب و غضب خدا در امان باشید.)»

«اَنکَسَفَتِ الشَّمسُ یَومَاً عَلَی عَهدِ رَسُول الله ﷺ»: به روزگار پیامبر ﷺ روزی خورشید گرفت. به احتمال زیاد این خورشید گرفتگی به روز مرگ ابراهیم پسر رسول خدا ﷺ صورت گرفته است.

چنان که در کتب تاریخی و روایی نقل شده که روز مرگ ابراهیم خورشید گرفت؛ مردم گفتند: خورشید به واسطه‌ی مرگ ابراهیم گرفت. چون رسول خدا ﷺ این خبر را شنیدند، از خانه بیرون آمدند و خطبه‌ای ایراد فرمودند؛ نخست سپاس و ستایش الهی را به جای آوردند و سپس فرمودند: ای مردم! خورشید و ماه، دو نشانه از نشانه‌های قدرت خدایند، و برای مرگ و زندگی

کسی نمی‌گیرند؛ و چون خورشید و ماه گرفتگی می‌بینید به مساجد پناه برید. و در این هنگام رسول خدا ﷺ گریست. مردم گفتند: ای رسول خدا ﷺ! شما که پیامبرید گریه می‌کنید؟ فرمود: من هم انسانم، چشم می‌گرید و دل افسرده می‌شود و چیزی نمی‌گوئیم که خدا را به خشم آورد؛ به خدا سوگند ای ابراهیم! ما بر تو اندوهناکیم.

گویند: ابراهیم هنگام مرگ هیجده ماهه بود؛ و پیامبر ﷺ فرمود: برای او در بهشت دایه‌ای است.

«**کسوف**»: گرفته شدن خورشید؛ تاریک شدن قرص خورشید هنگامی که ماه میان زمین و خورشید واقع می‌شود و نمی‌گذارد اشعه‌ی خورشید به زمین برسد؛ اگر تمام خورشید بگیرد کسوف کلّی، و اگر قسمتی از آن گرفته شود، کسوف جزئی نامیده می‌شود.

«**خسوف**»: گرفته شدن ماه؛ و این حالت در اثر حائل شدن زمین میان خورشید و ماه رخ می‌دهد و تمام یا قسمتی از ماه تاریک می‌شود؛ زیرا جرم زمین، مانع رسیدن نور خورشید به ماه می‌گردد. در فارسی «**ماه گرفتگی**» می‌گویند.

«**ألم تعدنی**»: آیا به من مژده و نوید ندادی.

«**ینفخ و یبکی**»: سخت گریه می‌کرد.

«**انجلت الشمس**»: خورشید ظاهر و هویدا گشت و خورشید گرفتگی برطرف شد.

«**اثنی علیه**»: به بیان حمد و ستایش خدا پرداخت.

«**لاینکسفان**»: نمی گیرند، کم نور یا بی نور نمی‌شوند.

«**فافزعوا**»: به خدا پناه برید، تضرّع کنید.

خورشید گرفتگی و یا ماه گرفتگی، از نشانه‌های قدرت و عظمت خداوند هستند که گاهی ظاهر می‌شوند و مناسب است که هنگام ظهور آنان، بندگان خدا با فروتنی و افتادگی تمام و با خشوع و خضوع کامل، در مقابل قدرت و عظمت خداوندِ دانا و توانا کرنش برند و خواهان رَحم و کَرم و لطف و احسان او شوند.

در زمان رسول خدا ﷺ نیز درست همان روزی که فرزند شیر خوارشان - ابراهیم ــ تقریباً در یک و نیم سالگی دار فانی را وداع گفت، کسوف اتفاق افتاد.

در آن زمان، یکی از رسوم و باورهای غلط دوران جاهلیّت این بود که در اثر وفات مردان بزرگ، کسوف واقع می‌شود؛ گویی خورشید چادرسیاه ماتم بر سر کشیده است!

در وفات ابراهیم نیز این باور غلط تقویت شد؛ به گونه‌ای که در برخی از روایات وارد شده که برخی از مردم به صراحت این باور غلط را بیان داشتند.

رسول خدا ﷺ در آن موقع با ترس و نهایت بیم و هراس، دو رکعت نماز با جماعت اقامه کردند. این نماز با سایر نمازها متفاوت بود. آن حضرت ﷺ قرائت این نماز را بسیار طولانی کرد و در وقت قرائت، بارها به بارگاه خدا خم شدند (گویا رکوع می‌کردند) و باز راست می‌ایستادند و قرائت را به گونه‌ای طولانی ادامه می‌دادند. ایشان رکوع و سجده‌ی آن نماز را نیز خیلی طولانی کردند و در قومه و جلسه‌ی آن نیز زیاد طول دادند، و در اثنای نماز با تضرّع و خشوع تمام، دعا می‌کردند؛ پس از نماز خطبه‌ای ایراد فرمودند و به نحو خاصّی این عقیده و باور جاهلی که «**کسوف بر اثر مرگ مردان بزرگ پیش می‌آید**» را رد کردند.

ایشان در این خطبه فرمودند: این عقیده و باور جاهلی، هیچ اصل و اساسی ندارد، بلکه در حقیقت خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های عظمت و قدرت خداوندند و هنگامی که کسوف و خسوف صورت می‌گیرد باید با خشوع و فروتنی کامل به سوی خداوند متوجه شوند و به یاد او پناه ببرند و در بارگاه او تضرّع بنمایند.

به هر حال، از این روایت دانسته می‌شود که پیامبر ﷺ قیام، قرائت، رکوع، سجده، قومه و جلسه‌ی نماز کسوف را بسیار طولانی کردند در حالی که عادت پیامبر ﷺ این نبود که نماز با جماعت را اینقدر طولانی کنند؛ بلکه از این کار منع می‌نمودند.

۳۲۵- (۴) حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلاَنَ، حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله تعالى عَنْهُما قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابْنَةً لَهُ تَقْضِي، فَاحْتَضَنَهَا، فَوَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَمَاتَتْ وَهِيَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَصَاحَتْ أُمُّ أَيْمَنَ، فَقَالَ - يَعْنِي: النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : «أَتَبْكِينَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ؟!» فَقَالَتْ: أَلَسْتُ أَرَاكَ تَبْكِي؟ قَالَ: «إِنِّي لَسْتُ أَبْكِي، إِنَّمَا هِيَ رَحْمَةٌ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ بِكُلِّ خَيْرٍ عَلَى كُلِّ حَالٍ، إِنَّ نَفْسَهُ تُنْزَعُ مِنْ بَيْنِ جَنْبَيْهِ، وَهُوَ يَحْمَدُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ».

۳۲۵ ـ (۴)...عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: پیامبر ﷺ یکی از دختر بچه‌های خویش (نواسه‌ی دختری خویش، یعنی أمامه دختر زینب، دختر رسول خدا ﷺ) را که در حال جان کندن

بود، در آغوش گرفتند؛ سپس آن دختر را در جلو خویش بر زمین نهادند، و پس از ساعتی آن دختر در مقابل دیدگان رسول خدا ﷺ دار فانی را وداع گفت و در گذشت؛ در این هنگام أم ایمن رضی الله عنها با صدای بلند شروع به گریستن کرد. رسول خدا ﷺ بدو فرمودند: آیا در حضور فرستاده و پیامبر خدا چنین گریه می‌کنی؟

أم ایمن رضی الله عنها گفت: من می‌بینم که شما نیز گریه می‌کنید؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: گریه‌ی من از ناشکیبایی و بی تابی نیست؛ بلکه این گریه‌ی رحمت و رأفت و عطوفت و مهربانی است (که خداوند در دلهای انسانها قرار داده است)؛ همانا تمام اوضاع و احوال شخص مومن، برای وی خیر است؛ (و در هر حال بدو خیر و نیکی می‌رسد؛ به طوری که اگر بدو نعمت برسد، شکر خدا را گوید، و اگر بدو نقمتی و بلایی رسد، در برابر آن صبر و شکیبایی می‌ورزد)؛ و به راستی نفس مؤمن از میان دو پهلویش کشیده می‌شود، و با وجود این باز هم خداوند متعال را حمد و سپاس می‌گوید.



«**ابنة له**»: دختر پیامبر ﷺ. برای این قسمت از حدیث دو تفسیر شده است:

۱. مراد از دختر پیامبر ﷺ نواسه‌ی دختری ایشان به نام «**أُمامة**» است. **أُمامة**، دختر زینب رضی الله عنها و او نیز دختر رسول خدا ﷺ است. زینب رضی الله عنها

با ابوالعاص بن ربیع ازدواج کرد و حاصل ازدواج آنها دختری با نام «**امامة**» بود.

از این رو مراد از عبارت «**ابنة له**»: نواسه‌ی دختری پیامبر ﷺ است که به طور مجازی به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است؛ زیرا خود دختران پیامبر ﷺ هیچ کدام از آنها در سنین کوچکی در نگذشتند، بلکه تمام دختران پیامبر ﷺ بزرگ شدند و ازدواج کردند.

۲. برخی از علماء و شارحان گفته‌اند که لفظ «**ابنة**» نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا در هیچ یک از کتابهای تاریخ و سیره نیامده است که پیامبر ﷺ دختری را در سنین کوچکی از دست داده باشند. و نوه‌های دختری آن حضرت ﷺ هم در حیات آن بزرگوار نمرده‌اند؛ از این رو به احتمال قوی به جای عبارت «**ابنة**» که به معنی «**دختر بچه**» است، کلمه‌ی «**ابن**» به معنی «**پسر بچه**» درست است. و در این صورت می‌توان آن را به ابراهیم پسر آن حضرت ﷺ معنی نمود.

«**تقضی**»: در حال مرگ بود.

«**فاحتضنها**»: رسول خدا ﷺ آن دختر بچه را در آغوش گرفت.

«**صاحت**»: جیغ کشید، با صدای بلند گریست.

«**اُم ایمن**»: نام وی: برکة دختر ثعلبة بن عمرو بن حصن بن مالک بن سلمة بن عمرو بن النعمان است. بدو «**ام‌الظباء**» نیز می گویند. وی کنیز و خادم رسول خدا ﷺ بود که آن حضرت ﷺ او را از پدرشان عبدالله به ارث برده بودند. آن حضرت ﷺ وی را آزاد کرد و به ازدواج زید ﷺ درآورد که حاصل ازدواج

آنها، پسری به نام «**أسامة**» شد. اُم ایمن ﵂ در جنگ اُحد و خیبر نیز شرکت کرد و زخمی‌ها را مداوا نمود. و در اوائل خلافت عثمان بن عفان ﵁ درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

«**انّ المومن بكل خير على كلّ حال**»: یعنی تمام اوضاع و احوال شخص مومن، برای وی خیر است؛ و در هر حال بدو خیر می‌رسد، به طوری که اگر به او نعمت و احسانی از جانب خدا برسد، شکر خداوند را به جای می‌آورد ـ از این رو برایش خیر است ـ؛ و اگر به او مصیبت و بلایی برسد، باز هم در مقابل آن صبر و شکیبایی می‌ورزد که باز نیز برای وی خیر خواهد بود.

۳۲۶- (۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ،حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ،حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ،عَنْ عَاصِمِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ ،عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ،عَنْ عَائِشَةَ رَضِي الله عَنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبَّلَ عُثْمَانَ بْنَ مَظْعُونٍ وَهُوَ مَيِّتٌ وَهُوَ يَبْكِي، أَوْ قَالَ : عَيْنَاهُ تُهْرَاقَانِ.

۳۲۷ ـ (۵)...عایشه ﵂ گوید: رسول خدا ﷺ چهره‌ی عثمان بن مظعون ﵁ را پس از مرگ وی بوسیدند، و در همان حال گریه می‌کردند.

یا راوی گوید: پیامبر ﷺ چهره‌ی عثمان بن مظعون ﵁ را پس از مرگ او بوسیدند، در حالی که از چشمهای آن حضرت ﷺ اشک فرو می‌ریخت.

«قبّل»: بوسید. پیامبر ﷺ یا چهره‌ی عثمان بن مظعون ﷺ را بوسیدند و یا پیشانی او را [یعنی بین دو چشم او را].

«او قال»: این شک در گفتار، از ناحیه‌ی راوی است.

«تهراقان»: از دو چشم پیامبر ﷺ اشک فرو می‌ریخت.

«عثمان بن مظعون»: عثمان ﷺ در جنگ بدر شرکت کرد و پس از بازگشت از جنگ بدر رحلت نمود. گویند: پیامبر ﷺ میان عثمان بن مظعون ﷺ و ابوالهیثم بن تیهان ﷺ عقد برادری و اُخوّت بست و عثمان بن مظعون ﷺ در بدر شرکت کرد و در ماه شعبانی که سی‌امین ماه هجرت بود درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید.

و عثمان ﷺ چنان مورد احترام رسول خدا ﷺ بود و در نزد ایشان چنان گرانقدر و برگزیده بود که در وقت رحلت وی، پیامبر ﷺ چهره‌ی او را بوسیدند و بر او گریستند، به گونه‌ای که عایشه ﵂ گوید: اشکهای پیامبر ﷺ را دیدم که بر گونه‌ی عثمان ﷺ چکید.

۳۲۷- (۶) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ ،أَخْبَرَنَا أَبُو عَامِرٍ ، حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ وَهُوَ ابْنُ سُلَيْمَانَ ،عَنْ هِلَالِ بْنِ عَلِيٍّ ،عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ الله عَنْهُ قَالَ : شَهِدْنَا ابْنَةً لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ،وَرَسُولُ اللَّهِ جَالِسٌ عَلَى الْقَبْرِ ،فَرَأَيْتُ عَيْنَيْهِ تَدْمَعَانِ ،فَقَالَ : «أَفِيكُمْ رَجُلٌ لَمْ يُقَارِفِ اللَّيْلَةَ؟» قَالَ أَبُو طَلْحَةَ : أَنَا ،قَالَ : «انْزِلْ» فَنَزَلَ فِي قَبْرِهَا.

۳۲۷ ـ(۶)... انس بن مالک ﷺ گوید: در حالی به تشییع جنازه‌ی یکی از دختران پیامبر ﷺ حاضر شدیم که آن حضرت ﷺ بر کنار گور نشسته بودند. انس ﷺ گوید: دیدم که از چشمهای آن حضرت ﷺ اشک فرو می‌ریزد. آن گاه رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا در میان شما کسی هست که دیشب با همسر خویش گرد نیامده باشد؟

ابوطلحه ﷺ گفت: من دیشب با همسر خود نزدیکی نکرده‌ام! آن حضرت ﷺ بدو فرمودند: تو وارد گور دخترم شو. ابوطلحه ﷺ نیز وارد گور او شد.

«شهدنا»: حاضر شدیم.

«ابنة لرسول الله ﷺ»: مراد اُم کلثوم ﷺ دختر رسول خدا ﷺ است که پس از وفات خواهرش «رقیّه ﷺ»، به عقد نکاح عثمان بن عفان ﷺ درآمد.

«تدمعان»: چشمها اشک می‌ریخت.

«لم یقارف اللیلة»: دیشب با همسر خویش نزدیکی نکرده باشد.

علماء و صاحب نظران اسلامی گفته‌اند: عثمان بن عفّان ﷺ همسر ام کلثوم ﷺ، در شب مرگ و حال احتضار او با یکی از کنیزان خویش گرد آمده بود، از این رو رسول خدا ﷺ بر او خشمگین بودند. به گونه‌ای که وقتی پیامبر ﷺ فرمودند: «کسی وارد گور دخترم شود که دیشب با همسرش نزدیکی نکرده است»، عثمان بن عفان ﷺ خویش را کنار کشید؛ زیرا که وی در شب

احتضار ام کلثوم رضي الله عنها با کنیزش نزدیکی کرده بود؛ از این سبب پیـامبر صلى الله عليه وسلم او را از داخل شدن در گور منع کرد.

«انزل»: در گور فرود بیا.

باب (۴۶)

رختخواب
و بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۳۲۸- (۱) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ ،أَنبَأَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ ،عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ،عَنْ أَبِيهِ ،عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عنها قَالَتْ : إِنَّمَا كَانَ فِرَاشُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّذِي يَنَامُ عَلَيْهِ مِنْ أَدَمٍ ،حَشْوُهُ لِيفٌ.

۳۲۸ ـ (۱)...عایشه رضي الله عنها گوید: رختخوابی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر آن می‌خوابیدند از پوستی بود که انباشته از لیف خرما بود.



«**فِراش**»: بستر، رختخواب، هر چیز گستردنی.

«**أدم**»: پاره ای پوست. برخی این واژه را به «**پوست دبّاغی شده**» ترجمه کرده اند؛ و برخی نیز به «**پوست قرمز رنگ**»؛ و برخی به مطلق «**پوست**» ترجمه نموده‌اند.

«**حشوه**»: هر چه که بدان درون چیزی را پُر کنند. «**حَشو**»: پر کردن، حشو و زواید افزودن، انباشتن، فرو کردن، چپاندن.

«**لیف**»: رشته، تار، نخ، ریشه، بافت. در اینجا مراد همان «**لیف خرما**» است.

۳۲۹- (۲) حَدَّثَنَا أَبُو الْخَطَّابِ زِيَادُ بْنُ يَحْيَى الْبَصْرِيُّ ، حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَيْمُونٍ ، حَدَّثَنَا

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ،عَنْ أَبِيهِ قَالَ : سُئِلَتْ عَائِشَةُ : مَا كَانَ فِرَاشُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِكِ؟ قَالَتْ : مِنْ أَدَمٍ ،حَشْوُهُ مِنْ لِيفٍ.

وَسُئِلَتْ حَفْصَةُ : مَا كَانَ فِرَاشُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِكِ؟ قَالَتْ : مِسْحًا ، نَثْنِيهِ ثِنْيَتَيْنِ فَيَنَامُ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا كَانَ ذَاتَ لَيْلَةٍ قُلْتُ : لَوْ ثَنَيْتَهُ أَرْبَعَ ثِنْيَاتٍ لَكَانَ أَوْطَأَ لَهُ ، فَثَنَيْنَاهُ لَهُ بِأَرْبَعِ ثِنْيَاتٍ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ : «مَا فَرَشْتُمْ لِيَ اللَّيْلَةَ؟» قَالَتْ : قُلْنَا : هُوَ فِرَاشُكَ ، إِلَّا أَنَّا ثَنَيْنَاهُ بِأَرْبَعِ ثِنْيَاتٍ ، قُلْنَا : هُوَ أَوْطَأُ لَكَ! قَالَ : «رُدُّوهُ لِحَالَتِهِ الْأُولَى ، فَإِنَّهُ مَنَعَتْنِي وَطَاءَتُهُ صَلَاتِيَ اللَّيْلَةَ».

۳۲۹ - (۲)... جعفربن محمد صادق رحمه الله از پدرش [محمد بن علی رحمه الله] روایت می‌کند که وی گفت: از عایشه رضی الله عنها پرسیده شد: رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه‌ی تو چه بود؟ او در پاسخ گفت: رختخواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پوستی بود که انباشته از لیف خرما بود.

و از حفصه رضی الله عنها پرسیده شد: رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه‌ی تو چه بود؟ او گفت پلاسی پشمین بود که ما معمولاً آن را دو لایه می‌کردیم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن می‌خوابیدند.

حفصه رضی الله عنها گوید: شبی با خود گفتم: اگر این پلاس پشمین را چهار لایه پهن کنم، برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نرم‌تر و بهتر خواهد بود؛ از این رو آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چهار لایه کردم؛ و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شب را به صبح رساندند، فرمودند: دیشب چه چیزی را برای من پهن کرده بودید و چه تغییری در رختخواب

من آمده بود؟

حفصه ﵂ گوید: بدیشان گفتم: رختخواب، همان رختخواب همیشگی شما است، با این تفاوت که ما آن را چهار لایه کرده بودیم تا برای شما نرم‌تر و بهتر باشد!

پیامبر ﷺ فرمودند: آن را به همان حال اول برگردانید؛ زیرا که نرمی آن، مانع خواندن نماز شب من شده است و مرا از نماز تهجّد بازداشته است.

«**مِسحاً**»: پلاسی که بر روی آن نشینند؛ پوشاکی پشمین که راهبان بپوشند. و در اینجا مراد همان «**پلاس پشمین**» است.

«**نثنیه**»: دو لایه کردیم آن را.

«**ثِنیتین**»: دو لایه.

«**أوطأ**»: نرمتر و خوشایندتر.

«**منعتنی**»: بازداشت مرا.

«**وَطاءته**»: نرمی آن.

پیرامون رختخواب و بستر رسول خدا ﷺ در احادیث و روایات دیگری نیز به تفصیل سخن گفته شده است. **به عنوان مثال:** حارثة بن محمد بن عبدالرحمن بن ابوالرجال می‌گوید: همراه قاسم بن محمد، پیش مادر بزرگم عَمرة دختر عبدالرحمن رفتیم. گفت: عایشه ﵂ برایم نقل کرد که پیامبر ﷺ اجازه فرمود عمر بن خطاب ﵁ به حضورش برسد؛ و رسول خدا ﷺ دراز کشیده و میان

ایشان و زمین فقط حصیری بود که بر پهلوی ایشان اثر گذاشته بود و زیر سر آن حضرت ﷺ متکّایی از چرم بود که از لیف خرما انباشته شده بود و از بالا سر آن حضرت ﷺ هم چند مشک خالیِ باد کرده آویخته بود.

و عایشه رضی الله عنها نیز می گوید: بانویی از انصار به خانه‌ی من آمد و رختخواب پیامبر ﷺ را که یک عبای تا شده بود دید؛ و به خانه‌ی خویش رفت و تشکی انباشته از پشم فرستاد. چون رسول خدا ﷺ پیش من آمد، فرمود: این چیست؟ گفتم: ای رسول خدا ﷺ ! فلان بانوی انصاری پیش من آمد و رختخواب شما را دید؛ از این رو به خانه‌ی خویش رفت و این تشک انباشته از پشم را فرستاد. آن حضرت ﷺ فرمود: این را بر گردان؛ سپس فرمودند: ای عایشه رضی الله عنها! اگر می‌خواستم، خداوند کوه‌هایی از طلا و نقره را در اختیارم قرار می‌داد.

و جندب بن سفیان می گوید: شاخه‌ی خرما بنی به بدن پیامبر ﷺ گیر کرد و انگشت ایشان را برید و زخمی کرد؛ فرمود: چیزی نیست، انگشتی زخمی و خون آلود شده و در راه خدا، اندک و ناچیز است.

گوید: پیامبر ﷺ را به خانه بردند و روی تختی که رویه‌اش حصیری بود بستری کردند و زیر سر ایشان بالشی که از لیف خرما انباشته بود، نهادند.

عمر بن خطاب رضی الله عنه به حضور پیامبر ﷺ آمد و چون حصیر بر پهلوی رسول خدا ﷺ اثر گذاشته بود، آن را دید و گریست. پیامبر ﷺ فرمود: چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟ گفت: ای رسول خدا ﷺ ! خسرو و قیصر را به یاد آوردم که بر تختهای زرّین می‌نشینند و لباس سُندس و استبرق می‌پوشند. پیامبر ﷺ فرمود: آیا خوشنود نیستید که برای شما آخرت و برای ایشان دنیا باشد؟

گوید: در خانه چند مشک خالیِ پُر باد بود. عمر ﷺ گفت: اگر صلاح بدانید دستور دهید اینها را بیرون ببرند؛ فرمود: نه، اینها از اسباب و اثاثیه‌ی همین خانه است.

و عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: پیامبر ﷺ روی حصیری خوابید و حصیر روی پوست ایشان اثر گذاشت، و چون بیدار شد، من شروع به دست کشیدن به محل نشان حصیر کردم و گفتم: چه می‌شود اگر به ما اجازه فرمایی که روی این حصیر چیزی بگسترانیم تا از تأثیر آن محفوظ بمانی؟ پیامبر ﷺ فرمود: مرا با دنیا چه کار است؛ داستان من و دنیا چون سواری است که زیر درختی، سایه‌ای می گیرد و سپس به سرعت حرکت می کند و درخت را رها می کند.

باب (۴۷)

تواضع
و فروتنی پیامبر ﷺ

۳۳۰- (۱) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ وَسَعِيدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ الْمَخْزُومِيُّ ، وَغَيْرُ وَاحِدٍ قَالُوا : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «لاَ تُطْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ ، إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ ، فَقُولُوا : عَبْدُاللَّهِ وَرَسُولُهُ».

۳۳۰ ـ (۱)...عمر بن خطاب رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: در مدح و ستایش من، ازحدّ تجاوز نکنید، همانطور که مسیحیان در مدح و ستایش عیسی علیه السلام پسر مریم علیها السلام از حد گذشتند (و گفتند عیسی پسر خدا است)؛ همانا من فقط بنده‌ی خدا می‌باشم. و درباره‌ی من بگویید: محمد صلی الله علیه وسلم بنده و فرستاده‌ی خدا است.



«**لا تُطرونی**»: در مدح و ستایش من از حد تجاوز نکنید.

آنچه به تواتر ثابت شده، این است که پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه وسلم، پسر عبدالله، پسر عبدالمطلب هاشمی قریشی می‌باشد. و از پدری به نام عبدالله و از مادری به نام آمنه دختر وهب، در شهر مکه، در عام‌الفیل، همانند یک انسان

متولد شده، و همانند یک انسان رشد و نموّ یافته و همانند انبیاء و پیامبران مُرسلِ پیش از خود، مبعوث گردیده و متفاوت با دیگر پیامبران الهی نبوده است؛ تا آن اندازه که مشیّت الهی بود، در دنیا ماند و زندگی کرد؛ آن گاه همانند سایر انبیاء به سوی پروردگار بازگشت؛ «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ» [زمر / ۳۰].

و همانطور که از پیامبران الهی در قیامت پرس و جو خواهد شد از ایشان نیز سؤال خواهد شد: «يَوْمَ يَجْمَعُ ٱللَّهُ ٱلرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَآ أُجِبْتُمْ قَالُواْ لَا عِلْمَ لَنَآ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلْغُيُوبِ» [مائده / ۱۰۹].

قرآن، عنوان بشر و انسانی بودن محمد ﷺ را در چندین موضع تأکید نموده است و خداوند متعال در چندین آیه به ایشان دستور داده است که این مطلب را به مردم ابلاغ نمایند: «قُلْ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ ...» [کهف / ۱۱۰] «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولاً» [اسراء / ۹۳]

و این بدان معنی است که پیامبر ﷺ نیز بشری مانند سایر مردم است و جز وحی و رسالت، امتیازی از بقیه‌ی مردم ندارد.

پیامبر معنی بشر بودن و بندگی خود را به درگاه خداوند بیان داشته است، و امت را از پیروی سنت‌های ادیان گذشته که پیامبران خود را تقدیس و در مدح و ستایش آنان مبالغه و زیاده روی می کنند، بر حذر می‌دارد و می‌فرماید:

«در مدح و ستایش من از حد تجاوز نکنید، همانطور که مسیحیان در مدح عیسی پسر مریم از حد گذشتند و گفتند عیسی پسر خدا است؛ زیرا من فقط بنده و فرستاده‌ی پروردگار می‌باشم.»

وقتی که پیامبر گرامی اسلام ﷺ، همانند سایر مردم، یک بشر است دیگر

معنی ندارد که از نور یا از طلا و ... آفریده شده باشند، بلکه ایشان از آب جهنده‌ای که از صُلب مرد و میان استخوانهای سینه‌ی زن خارج می‌شود، آفریده شده است.

این از لحاظ ماده‌ای که آن حضرت ﷺ از آن آفریده شده است، اما از حیث رسالت و هدایت، ایشان نور خدا و چراغ فروزان هدایت و ارشاد هستند. چنان که قرآن می‌فرماید:

«يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَـٰكَ شَـٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ۝ وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذۡنِهِۦ وَسِرَاجٗا مُّنِيرٗا»[احزاب/ ۴۵ـ۴۶]؛ «يَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَـٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ كَثِيرٗا مِّمَّا كُنتُمۡ تُخۡفُونَ مِنَ ٱلۡكِتَـٰبِ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖۚ قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَـٰبٞ مُّبِينٞ»[مائده / ۱۵]؛

«فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلنُّورِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلۡنَاۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ» [تغابن/ ۸]؛

«يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّـٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ» [نساء / ۱۸۴]؛

«الٓرۚ كِتَـٰبٌ أَنزَلۡنَـٰهُ إِلَيۡكَ لِتُخۡرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَـٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِ رَبِّهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ» [ابراهيم / ۱].

۳۳۱- (۲) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ ،أَنْبَأَنَا سُوَيْدُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ ،عَنْ حُمَيْدٍ ،عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِي الله عنه: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ لَهُ : إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً؟ فَقَالَ : «اجْلِسِي فِي أَيِّ طَرِيقِ الْمَدِينَةِ شِئْتِ أَجْلِسْ إِلَيْكِ».

۳۳۱ ـ(۲) ... انس بن مالک ﷺ گوید: زنی به نزد رسول

خدا ﷺ آمد و بدیشان گفت: مرا با شما نیازی است (و دوست دارم آن را فقط با شما در میان بگذارم).

رسول خدا ﷺ نیز فرمودند: در هر راهی از راه‌های مدینه که می‌خواهی بنشین تا من به نزد تو آیم (و نیازت را پاسخ گویم).



«امرأة»: برخی از علماء گفته‌اند که نام این زن **«اُمّ زفر»** بود که چندان عاقل نیز نبود.

«حاجة»: نیاز، کار، احتیاج، خواسته.

به هر حال، از این روایت تواضع و فروتنی پیامبر ﷺ دانسته می‌شود؛ و ایشان از همه کس متواضع‌تر و از تکبّر و نِخوت از همه دورتر بودند. بینوایان را سرکشی می‌کردند و با تهیدستان نشست و برخاست داشتند و دعوت بردگان و زنان بیوه و دیوانه را اجابت می‌کردند و در میان یارانشان همانند یکی از آنان می‌نشستند و نمی‌گذاشتند که افراد آنچنان که پیش پای پادشاهان از جای برمی‌خیزند، پیش پای ایشان از جای برخیزند.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پای افزارشان را خود تعمیر می‌کردند، و جامه‌ی خودشان را می‌دوختند، و با دستان خودشان همانند یکی از شماها در خانه‌ی خودشان کار می‌کردند.

فردی از افراد بشر بودند؛ جامه‌ی خودشان را وصله می‌زدند و گوسفند خویش را خود می‌دوشیدند و کارهای شخصی خودشان را انجام می‌دادند و هر کس برای گفتگو یا مسئله‌ای آن حضرت ﷺ را نشسته یا ایستاده نگه می‌داشتند،

بیش از طرف مقابل شکیبایی می‌ورزیدند تا خود او انصراف حاصل کند. هر کس از ایشان حاجتی را می‌طلبید جز با روا کردن حاجت وی، یا با سخنی مطبوع و مقبول، او را باز نمی گردانیدند.

۳۳۲- (۳) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ ،أَنبَأَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ ،عَنْ مُسْلِمٍ الأَعْوَرِ ،عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِي الله عنه قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعُودُ الْمَرضَى ، وَيَشْهَدُ الْجَنَائِزَ ،وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ ،وَيُجِيبُ دَعْوَةَ الْعَبْدِ ،وَكَانَ يَوْمَ بَنِي قُرَيْظَةَ عَلَى حِمَارٍ مَخْطُومٍ بِحَبْلٍ مِنْ لِيفٍ،وَعَلَيْهِ إِكَافٌ مِنْ لِيفٍ.

۳۳۲ ـ (۳)...انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ بیماران را عیادت می‌کردند؛ در تشییع جنازه‌ها شرکت می‌نمودند؛ بر الاغ سوار می‌شدند و دعوت بردگان را اجابت می‌کردند.

و آن حضرت ﷺ به روز جنگ بنی قریظه، بر الاغی سوار بودند که لگامش ریسمانی بود که از لیف خرما بافته شده بود؛ و بر آن الاغ، پالانی از لیف خرما بود.

«یعود»: از بیمار عیادت می کرد.

«المرضی»: بیماران. دردمندان. پیامبر ﷺ از هر بیماری، چه کافر و چه مسلمان، عیادت می‌نمودند.

«الجنائز»: جمع **«جِنازة»**: مرده، جسد مرده. و به فتح جیم: **«جَنازة»**: به تابوت اطلاق می‌شود.

«**یجیب**»: می‌پذیرفت، اجابت می‌فرمود.

«**العبد**»: برده.

«**بنی قریظه**»: وقتی رسول خدا ﷺ به مدینه‌ی منوره تشریف آورد، معاهده و قراردادی بین مهاجرین و انصار و یهود منعقد کرد و در آن معاهده با یهود صلح نمود و آنها را بر دین و اموالشان آزاد گذاشت و شرایطی را برای طرفین لازم الاجرا قرار داد. در این قرار داد «**بند**» زیر به چشم می‌خورد:

«**هر کسی علیه امضاء کنندگان آن بجنگد، همگی موظف خواهند بود که متحد شوند و در برابر او یکدیگر را یاری کنند. امضاء کنندگان این قرارداد یکدیگر را در خیرخواهی و نیکی نه در گناه، یاری و کمک کنند و هر کسی بر مدینه‌ی منوّره تهاجم آورد همگی دست به دست هم داده و از آن دفاع کنند.**»

اما با وجود این پیمان صریح، «**حی بن اخطب**» یهودی که رئیس «**بنی نظیر**» بود موفق شد بنی قریظه را به نقض این پیمان و همدست شدن با قریش وادار کند، در صورتی که رئیس قبیله «**کعب بن اسد قُرَظِی**» گفته بود: ما تا به حال از محمد ﷺ به جز راستگویی و وفاداری چیز دیگری ندیده‌ایم، اما همین «**کعب بن اسد**» پیمان شکنی کرد و از عهدی که با مسلمانان بسته بود، اظهار برائت نمود.

وقتی خبر پیمان شکنی به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ سعد بن معاذ رضي الله عنه را که سردار قبیله‌ی «**اوس**» و هم پیمان بنی قریظه بود به اتفاق «**سعد بن عبادة** رضي الله عنه» که سردار قبیله‌ی خزرج بود و چند نفر دیگر از انصار نزد یهود فرستادند، تا مسأله را تحقیق و بررسی نمایند. وقتی این هیأت نزد یهود رفت، آنها را به مراتب، بدتر از آنچه شنیده بود یافت، طوری که نسبت به رسول خدا ﷺ

جسارت نمودند و گفتند: «**مَن رسول الله؟**»؛ «**پیامبر کیست؟**» ما که هیچ پیمانی با محمد ﷺ نداریم.

بعد از این ماجرا، عملاً برای جنگ علیه مسلمانان دست به کار شدند و بدین طریق خواستند لشکر مسلمانان را از پشت، ضربه بزنند و این چیز به مراتب سخت‌تر از تهاجم علنی و جنگ در جبهه بود.

این قضیه بر مسلمانان، بی نهایت سخت و دشوار بود، به گونه‌ای که سعد بن معاذ رضی الله عنه که بیش از دیگران به مهربانی و همدردی با یهود معروف بود و در هر موردی برای آنها دلسوزی می‌کرد، وقتی در خندق تیر خورد و رگ بازویش قطع شد و مرگش یقینی گشت، دعا کرد: «**بارخدایا! مرا نکش تا اینکه دیدگانم را با سرانجام بنی قریظه روشن بگردانی و هلاکت آنها را با چشم خویش ببینم.**»

وقتی رسول خدا ﷺ همراه مسلمانان از خندق برگشتند و اسلحه خود را زمین گذاشتند، جبرئیل علیه السلام به محضر آن حضرت ﷺ رسید و گفت: ای رسول خدا! شما اسلحه خود را گذاشته‌اید؟! آن حضرت ﷺ فرمود: آری. جبرئیل گفت: اما فرشتگان هنوز اسلحه خود را نگذاشته‌اند و دستور خداوند متعال این است که به سوی بنی قریظه حرکت نمایید؛ من به سوی آنها در حال حرکت هستم و آنها را دچار تزلزل می‌کنم؛ رسول خدا ﷺ به یکی از یاران خویش دستور داد که در میان مردم اعلام کند: «هر کس که آماده سمع و طاعت است نماز عصر را به جز محل بنی قریظه در جایی دیگر نخواند.»

بدین ترتیب آن حضرت ﷺ در محل بنی قریظه فرود آمد و ۲۵ شب آنها را مورد محاصره قرار داد تا اینکه از محاصره به تنگ آمدند و خداوند متعال در

دلهایشان رعب و وحشت انداخت و طبق قضاوت سعد بن معاذ ﷺ مردانشان کشته شد؛ ثروت‌هایشان تقسیم گردید و زنان و کودکانشان به اسارت گرفته شدند.

به هر حال داوری و قضاوت سعد بن معاذ ﷺ در مورد بنی قریظه به اجرا درآمد؛ بدین ترتیب مدینه‌ی منوّره از کلیه‌ی مراکز جنگی و لانه‌های توطئه‌ی یهود پاک سازی گردید و مسلمانان از ضربات داخلی و هرج و مرج درونی ایمن گشتند.

«**مخطوم**»: لگام شده، الاغی که لگام شده بود.

«**بحبل من ليف**»: ریسمانی که از لیف خرما بافته شده باشد.

«**إكاف**»: پالان، پالان خر.

۳۳۳- (۴) حَدَّثَنَا وَاصِلُ بْنُ عَبْدِالأَعْلَى الْكُوفِيُّ ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ الله عنه قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُدْعَى إِلَى خُبْزِ الشَّعِيرِ وَالإِهَالَةِ السَّنِخَةِ فَيُجِيبُ ، وَلَقَدْ كَانَ لَهُ دِرْعٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ فَمَا وَجَدَ مَا يَفُكُّهَا حَتَّى مَاتَ.

۳۳۳ ـ (۴)...انس بن مالک ﷺ گوید: گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که رسول خدا ﷺ به خوردن نان جوین و دُنبه‌ای که بو گرفته بود دعوت می‌شدند؛ و ایشان نیز، آن دعوتی را می‌پذیرفتند.

و زره رسول خدا ﷺ در نزد مردی یهودی (در قبال یک بار جو) گرو بود؛ و تا هنگامی که آن حضرت ﷺ درگذشتند، نتوانستند

آن را از گرو بیرون آورند.

«**يُدعى**»: دعوت کرده می‌شد.

«**خبز الشعير**»: نان جوین.

«**الاهالة**»: دنبه و پیه یا روغن گداخته؛ هر روغنی که نان خورش باشد.

«**السَّنِخَة**»: بو گرفته، فاسد.

«**دِرع**»: زره.

«**یهودی**»: مراد ابوشحم یهودی، مردی از قبیله‌ی بنی ظَفَر است. چنان‌که در حدیثی دیگر آمده است:

پیامبر ﷺ زرهی از زره‌های خویش را برای گرفتن مقداری جو، پیش ابوشحم یهودی که مردی از قبیله‌ی بنی ظَفَر بود به گرو گذاشت.

در روایات آمده است که پیامبر ﷺ رحلت فرمود در حالی که زره آن حضرت ﷺ در قبال سی صاع جو که برای قوت روزانه‌ی عیال خویش گرفته بود، در گرو بود؛ و پیامبر ﷺ از دنیا رحلت فرمودند در حالی که نتوانستند آن را از گرو بیرون آورند.

۳۳۴- (۵) حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلاَنَ ، حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ الْحَفَرِيُّ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ صَبِيحٍ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبَانَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ الله عنه قَالَ : حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى رَحْلٍ رَثٍّ ، وَعَلَيْهِ قَطِيفَةٌ لاَ تُسَاوِي أَرْبَعَةَ دَرَاهِمَ فَقَالَ : «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا لاَ رِيَاءَ فِيهِ وَلاَ سُمْعَةَ».

۳۳۴ ـ (۵) ...انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم حج گزاردند در حالی که سوار بر شتری بودند که جهاز کهنه و فرسوده‌ای داشت و بر آن جهاز فرسوده نیز قطیفه و بالا پوشی بود که چهار درهم ارزش نداشت؛ و آن حضرت صلی الله علیه وسلم با خود این کلمات را زمزمه می‌فرمودند:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا لاَ رِيَاءَ فِيهِ وَلاَ سُمْعَةَ»؛ «بار خدایا ! این حج را حجّی بگردان که در آن هیچ گونه ریا و آوازه‌ای نباشد و آن را خاصّ خویش قرار بده».



«**حَجَّ**»: آهنگ خانه‌ی کعبه برای زیارت آن کرد.

«**رحل**»: جهاز شتر.

«**رَثّ**»: کهنه و فرسوده.

«**قطیفة**»: پارچه، بالاپوش، جامه یا پارچه‌ی پُرزدار، هوله‌ی بزرگ که پس از آب تنی روی دوش می‌اندازند و بدن را با آن خشک می کنند.

«**لاتساوی**»: نمی ارزید، ارزش قیمت گذاری نداشت.

«**دراهم**»: جمع «**درهم**»؛ مأخوذ از کلمه‌ی دراخم یونانی؛ درم، مسکوک نقره؛ پول نقد؛ مسکوک نقره در عهد ساسانیان، واحد پول از اوائل اسلام تا دوره‌ی مغول.

«**ریاء**»: خود را به نیکوکاری جلوه دادن بر خلاف حقیقت؛ تظاهر به نیکوکاری و پاکدامنی؛ عمل نیک برای جلب نظر مردم کردن نه به جهت رضای خدا.

«**سُمعة**»: شهرت و آوازه. اینکه شخص کار نیکو بکند و خود را در افواه مردم بیاندازد تا به نیکوکاری مشهور شود.

به هر حال، پیامبر ﷺ با دو خصلت سادگی و تواضع، آینه‌ی تمام نمای کرامتی بود که خداوند برای انسان قایل شده؛ کرامتی که از درون وجود انسان به او داده می‌شود و نمی‌تواند آن را با ظواهر فریبنده و تصنّعی پیرامون خود فرا چنگ آورد.

پیامبر ﷺ خودِ سادگی و تواضع بود که در مرد کاملی تجلّی یافته بود. این تواضع و سادگی از درون جانش برخاسته بود؛ و لذا او مظاهر کاذب ریاست و فرمانروایی و یا تجملات و تکلُّفاتی را که لازمه‌ی آنها است؛ و نیز کردار و گفتار عوام فریبانه‌ای را که پیرامون وی گرد آمده بود، متلاشی کرد.

پیامبر ﷺ فردی نزدیک، با وقار، جوانمرد، خوش خوی و خوش برخورد بود؛ متواضع و فروتن بود؛ رفتار و کردارش طبیعی بود؛ تک تک این اعمال نشان دهنده‌ی خلق و خوی او بود؛ درست همانگونه که عکس، نشان‌دهنده‌ی صاحب آن است.

همه‌ی این سادگی و تواضع برخاسته از وجود پاکش که آینه‌ی تمام نمای وی بود چیزی از هیبت و محبت وی نکاست. در توصیف او گفته شده است که هر کس برای اولین بار او را می‌دید، وی را با دیده‌ی احترام و شکوه می‌نگریست؛ و هر کس با او همنشین می‌شد، او را دوست می‌داشت و لذا رابطه‌ی مردم و اصحابش با وی، رابطه‌ای سرشار از ادب و محبت و متانت کامل بود.

به هر حال، چنانچه ما زندگی پیامبر ﷺ را آن گونه که زیبنده‌ی آن است

بررسی می کردیم، امروز او در قلبهایمان زنده می‌بود؛ همان گونه که در میان اصحابش زنده بود. و الگو و سرمشقی را که به گونه‌های مختلف با کردار و گفتارش ارائه داده بود هنوز هم می‌دیدیم که واضح و بی ابهام است همچون وجود بزرگ و با شکوهش که آراسته به اخلاقی است که هیچ پوششی از کذب و فریب ندارد و ریا را بدان راهی نیست.

او شب و روز، در نهان و آشکار، در سختی و آسایش، در ناتوانی و قدرت، در بازار آن وقت که یک جوان بود، در پیری در حالی که بر تخت نبوّت و اقتدار نشسته بود، در همه‌ی این حالات تنها به یک صورت دیده می‌شود.

پیامبر ﷺ با اخلاقش، شخصیتی از سادگی و تواضع بود که دگرگونی و تغییری بدو راه نیافت. او وجودی بود که با آسمان پیوند یافت، و بر زمین زیست؛ به مردم نزدیک بود؛ و نزد آنان دوست داشتنی بود؛ و لذا آن حضرت ﷺ در تمام مراحل زندگی‌اش، الگویی بود که ما امروز بیش از هر چیزی نیازمند آن هستیم؛ او همان الگویی بود که نظام اجتماعی اسلام بر آن استوار گردید، و مردم را در سایه‌ی اخوّت اسلامی مساوی شمرد به گونه‌ای که ثروت یا جاه یا حَسَب و نَسَب، سبب ارتقای شأن کسی یا کسب اعتبار وی نمی گردد؛ فرد یا مؤمنی است پرهیزگار یا فاجری است بخت برگشته؛ مردم همگی از آدم‌اند و آدم از خاک.

و به راستی این است اخلاق پیامبر ﷺ که هیچ نقابی بر آن نیست.

۳۳۵- (۶) حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ،أَنْبَأَنَا عَفَّانُ ،حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ ،عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ الله عنه قَالَ : لَمْ يَكُنْ شَخْصٌ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

قَالَ: وَكَانُوا إِذَا رَأَوْهُ لَمْ يَقُومُوا ،لِمَا يَعْلَمُونَ مِنْ كَرَاهَتِهِ لِذَلِكَ.

۳۳۵ ـ (۶)... انس بن مالک رضی الله عنه گوید: محبوب ترین و دوست داشتنی ترین فرد از دیدگاه صحابه، شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم بود؛ و هیچ کس در نظر آنان از رسول خدا صلی الله علیه وسلم محبوب‌تر نبود؛ انس بن مالک رضی الله عنه گوید: (با وجود اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم محبوب ترین فرد در نظر صحابه بود باز هم) هرگاه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم را می‌دیدند، پیش پای ایشان از جای بر نمی‌خاستند (همچنان که افراد، پیش پای پادشاهان از جای بر می‌خیزند)؛ چون می‌دانستند که پیامبر صلی الله علیه وسلم از این کار خوششان نمی‌آید.



«احبّ»: دوست داشتنی تر، محبوب تر.

«لم یقوموا»: پیش پای پیامبر صلی الله علیه وسلم بر نمی‌خاستند.

«کراهته»: بد دانستن پیامبر صلی الله علیه وسلم این کار را.

حال سؤال اینجاست که آیا برخاستن به خاطر کسی که می‌آید یا وارد می‌شود یا عبور می کند، بدعت است یا مشروع؟

در پاسخ بدین سؤال باید گفت که:

علماء و صاحب نظران اسلامی با همدیگر اختلاف نظر دارند؛ برخی از آن‌ها برخاستن را به طور مطلق منع کرده‌اند؛ از جمله: احمد بن محمد ازدی معروف به «ابن الحاج»؛ و استدلال کرده‌اند به روایتی که ابوداود و ابن ماجه از ابواُمامه رضی الله عنه

روایت کرده‌اند که گوید:

«**رسول خدا ﷺ بر ما وارد شد در حالی که بر عصایش تکیه کرده بود. از جای خود برخاستیم؛ آن حضرت ﷺ فرمود: بلند نشوید آن طور که عجم‌ها در مقابل یکدیگر بلند می‌شوند.**»

به فرضِ صحت این حدیث، آنچه که از آن در این حدیث نهی شده، برخاستن به طور مطلق نیست، بلکه از برخاستن مانند عجم‌ها که با نوعی تعظیم همراه بوده است منع شده، همانطور که از ظاهر حدیث بر می‌آید که پیامبر ﷺ فرمود: «**آن طور که عجم‌ها بر می‌خیزند، برنخیزید.**»

و اگر مراد رسول خدا ﷺ نهی از برخاستن به خاطر احترام بود، فقط می‌فرمود: «**برنخیزید.**» اما اینکه آن را با قید عجم‌ها گفته است، برای این است که حضرت ﷺ احساس کرده که صحابه مانند آنها برخاسته‌اند.

و نیز استدلال کرده‌اند به روایتی که معاویه رضی الله عنه نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند: «**کسی که دوست داشته باشد که مردم برای او دست به سینه بایستند، باید جای خود را از آتش بگیرد.**» [ابوداود و ترمذی]

ولی به این حدیث دو جواب داده شده است:

۱. این حدیث بر منع برخاستن دلالت نمی‌کند بلکه بر حذر می‌دارد صاحب منصبی را که دوست دارد برای او برخیزند و به آن فخر و مباهات کند و دچار غرور شود.

۲. روایت نهی نمی‌کند از برخاستنی که به خاطر احترام باشد بلکه نهی می‌کند از اینکه کسی بنشیند و دیگران در اطراف او دست به سینه

بایستند همانطور که در مقابل پادشاهان عجم می‌ایستادند. این معنایی است که مُنذری و خطّابی و طبرانی و امام نووی آن را ترجیح داده‌اند. مؤیّد آن روایتی است که طبرانی در کتاب أوسط از انس بن مالک رضی الله عنه روایت می کند که:

«یقیناً هلاک شدند کسانی که قبل از شما بودند به خاطر اینکه آنها پادشاهانشان را بزرگ می‌داشتند اینطور که آنها می‌نشستند و اینها سر پا می‌ایستادند.»

و اکثریت فقهاء و صاحب نظران اسلامی می گویند: هرگاه برخاستن به خاطر نیکی و احترام باشد نه به خاطر تعظیم و بزرگداشت، جایز است و استدلال کرده‌اند به دلائل ذیل:

۱. بخاری از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می کند که طایفه‌ی بنی قریظه به قضاوت و داوری سعد بن معاذ رضی الله عنه راضی و خوشنود شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم به دنبال او فرستاد. سعد آمد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای آقایتان برخیزید. و این امری است برای برخاستن به احترام سعد بن معاذ رضی الله عنه.

قاضی عیاض می گوید: این برخاستن آن نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن نهی کرده، بلکه نهی از این شده که کسی بنشیند و دیگران در اطراف او چون مجسّمه راست بایستدند تا زمانی که او نشسته است.

۲. نسائی و ابوداود و ترمذی و ابن حبّان و حاکم نیشابوری، از عایشه دختر طلحه و او از ام المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها روایت کرده‌اند که: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دید دخترش فاطمه رضی الله عنها می‌آید به او خوش آمد گفت و

برخاست و او را بوسید و دستش را گرفت و در جای خود نشاند.

۳. وقتی که جعفر ﷺ از حبشه آمد، پیامبر ﷺ در خیبر بود به احترام او برخاست و او را بوسید و فرمود: نمی دانم برای کدام یک از این دو خوشحال باشم؛ برای ورود جعفر یا برای فتح خیبر.

۴. ام المؤمنین عایشه ﷺ روایت می کند که: چون زید بن حارثه ﷺ وارد مدینه شد، پیامبر ﷺ در منزل بود؛ در زد، پیامبر ﷺ به استقبال او رفت و او را در آغوش گرفت و بوسید.

۵. ابوداود، از ابوهریره ﷺ روایت می کند که: پیامبر ﷺ با ما صحبت می کرد، وقتی که برخاست ما هم برخاستیم تا دیدیم که وارد خانه شد.

۶. برخاستن به خاطر نیکی و احترام کسی، مصداق این احادیث است:

الف) «اَنزلوا الناس منازلهم»؛ «با توجه به منزلت مردم از آنها پذیرایی کنید».

ب) «اِنَّ مِن اِجلال الله تعالی، اکرام ذی الشیبة المسلم»؛ «یقیناً گرامی داشتن پیرمرد مسلمان، نشانه‌ی بزرگداشت خداوند است».

ج) «لیس منّا من لم یرحم صغیرنا و لم یعرف شرف کبیرنا»؛ «از ما نیست کسی که به کوچک ما رحم نمی‌کند و قدر و منزلت بزرگ ما را نمی‌شناسد».

۷. برخاستن به عنوان احترام، کاری است که فطرت سلیم انسان آن را می‌پذیرد و قلباً به آن مایل است و عقل نیز آن را تأیید می کند و با مبادی و اصول اسلام که دعوت به احترام و محبت می کند هماهنگ است.

و ابن رشد، برخاستن به هنگام ورود یا عبور کسی را به چهار قسم تقسیم کرده است:

۱. حرام: و آن برای کسی است که می‌خواهد برای او بایستند در حالی که احساس بزرگی و فخر و مباهات می‌کند بر کسانی که ایستاده‌اند.
۲. مکروه: و آن برای کسی است که نمی‌خواهد بر کسانی که ایستاده‌اند بزرگی و فخر و مباهات کند، ولی بیم آن دارد که دچار آن شود؛ و وقتی که در فرد حالتی شبیه به جبّاران باشد.
۳. جائز: و آن وقتی است که به خاطر نیکی و احترام و اکرام انجام می‌گیرد برای کسی که توقّع آن را ندارد و شبیه جابران نیست بلکه متواضع است.
۴. مندوب: و آن برای کسی است که از سفر برگشتنه و با ورود او خوشحال می‌شوند و می‌خواهند به او خوش آمد گویند و یا خیری برای او حاصل شده و می‌خواهند به او تبریک گویند و یا دچار مصیبتی شده و به او تسلیت می‌گویند.

۳۳۶- (۷) حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكِيعٍ، حَدَّثَنَا جُمَيْعُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ الْعِجْلِيُّ، أَنْبَأَنَا رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ مِنْ وَلَدِ أَبِي هَالَةَ زَوْجِ خَدِيجَةَ رَضِيَ الله عنها يُكْنَى أَبَا عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنٍ لِأَبِي هَالَةَ، عَنِ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ قَالَ: سَأَلْتُ خَالِي هِنْدَ بْنَ أَبِي هَالَةَ - وَكَانَ وَصَّافًا - عَنْ حِلْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَنَا أَشْتَهِي أَنْ يَصِفَ لِي مِنْهَا شَيْئًا فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَخْمًا مُفَخَّمًا، يَتَلَأْلَأُ وَجْهُهُ تَلَأْلُؤَ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطُولِهِ.
قَالَ الْحَسَنُ: فَكَتَمْتُهَا الْحُسَيْنَ زَمَانًا، ثُمَّ حَدَّثْتُهُ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ، فَسَأَلَهُ عَمَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ وَ وَجَدْتُهُ قَدْ سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ: مَدْخَلِهِ، وَمَخْرَجِهِ،

وَشَكْلِهِ ،فَلَمْ يَدَعْ مِنْهُ شَيْئًا.

قَالَ الْحُسَيْنُ : فَسَأَلْتُ أَبِي عَنْ دُخُولِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ : كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى مَنْزِلِهِ جَزَّأَ دُخُولَهُ ثَلاَثَةَ أَجْزَاءٍ : جُزْءًا لِلَّهِ ،وَجُزْءًا لِأَهْلِهِ ، وَجُزْءًا لِنَفْسِهِ ،ثُمَّ جَزَّأَ جُزْأَهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ ،فَيَرُدُّ بِالْخَاصَّةِ عَلَى الْعَامَّةِ ،وَلاَ يَدَّخِرُ عَنْهُمْ شَيْئًا.

وَكَانَ مِنْ سِيرَتِهِ فِي جُزْءِ الْأُمَّةِ إِيثَارُ أَهْلِ الْفَضْلِ بِإِذْنِهِ ،وَقَسْمُهُ عَلَى قَدْرِ فَضْلِهِمْ فِي الدِّينِ ،فَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَةِ ،وَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَتَيْنِ ،وَمِنْهُمْ ذُو الْحَوَائِجِ ، فَيَتَشَاغَلُ بِهِمْ ،وَيَشْغَلُهُمْ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ وَالْأُمَّةَ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنْهُ ،وَإِخْبَارِهِمْ بِالَّذِي يَنْبَغِي لَهُمْ ،وَيَقُولُ : «لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمُ الْغَائِبَ ،وَأَبْلِغُونِي حَاجَةَ مَنْ لاَ يَسْتَطِيعُ إِبْلاَغَهَا ،فَإِنَّهُ مَنْ أَبْلَغَ سُلْطَانًا حَاجَةَ مَنْ لاَ يَسْتَطِيعُ إِبْلاَغَهَا ثَبَّتَ اللَّهُ قَدَمَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

لاَ يُذْكَرُ عِنْدَهُ إِلاَّ ذَلِكَ ،وَلاَ يُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ غَيْرِهِ.

يَدْخُلُونَ رُوَّادًا ،وَلاَ يَفْتَرِقُونَ إِلاَّ عَنْ ذَوَاقٍ ،وَيَخْرُجُونَ أَدِلَّةً. يَعْنِي: عَلَى الْخَيْرِ.

قَالَ : فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَخْرَجِهِ كَيْفَ يَصْنَعُ فِيهِ؟.

قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْزِنُ لِسَانَهُ إِلاَّ فِيمَا يَعْنِيهِ ، وَيُؤَلِّفُهُمْ وَلاَ يُنَفِّرُهُمْ ،وَيُكْرِمُ كَرِيمَ كُلِّ قَوْمٍ وَيُوَلِّيهِ عَلَيْهِمْ ،وَيَحْذَرُ النَّاسَ وَيَحْتَرِسُ مِنْهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَطْوِيَ عَنْ أَحَدٍ مِنْهُمْ بِشْرَهُ وَخُلُقَهُ.

وَيَتَفَقَّدُ أَصْحَابَهُ ،وَيَسْأَلُ النَّاسَ عَمَّا فِي النَّاسِ ،وَيُحَسِّنُ الْحَسَنَ وَيُقَوِّيهِ ، وَيُقَبِّحُ الْقَبِيحَ وَيُوَهِّيهِ ،مُعْتَدِلُ الأَمْرِ غَيْرُ مُخْتَلِفٍ ،لاَ يَغْفُلُ مَخَافَةَ أَنْ يَغْفُلُوا أَوْ

يَمِيلُوا ،لِكُلِّ حَالٍ عِنْدَهُ عَتَادٌ ،لاَ يُقَصِّرُ عَنِ الْحَقِّ وَلاَ يُجَاوِزُهُ. الَّذِينَ يَلُونَهُ مِنَ النَّاسِ: خِيَارُهُمْ ، أَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ أَعَمُّهُمْ نَصِيحَةً ، وَأَعْظَمُهُمْ عِنْدَهُ مَنْزِلَةً أَحْسَنُهُمْ مُوَاسَاةً وَمُؤَازَرَةً.

قَالَ : فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَجْلِسِهِ؟

فَقَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لاَ يَقُومُ وَلاَ يَجْلِسُ إِلاَ عَلَى ذِكْرٍ ،وَإِذَا انْتَهَى إِلَى قَوْمٍ جَلَسَ حَيْثُ يَنْتَهِي بِهِ الْمَجْلِسُ ،وَيَأْمُرُ بِذَلِكَ.

يُعْطِي كُلَّ جُلَسَائِهِ بِنَصِيبِهِ ،لاَ يَحْسَبُ جَلِيسُهُ أَنَّ أَحَدًا أَكْرَمُ عَلَيْهِ مِنْهُ. مَنْ جَالَسَهُ أَوْ فَاوَضَهُ فِي حَاجَةٍ صَابَرَهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُنْصَرِفُ عَنْهُ ،وَمَنْ سَأَلَهُ حَاجَةً لَمْ يَرُدَّهُ إِلاَ بِهَا ،أَوْ بِمَيْسُورٍ مِنَ الْقَوْلِ.

قَدْ وَسِعَ النَّاسَ بَسْطُهُ وَخُلُقُهُ ، فَصَارَ لَهُمْ أَبًا ، وَصَارُوا عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ سَوَاءً.

مَجْلِسُهُ: مَجْلِسُ حِلْمٍ وَحَيَاءٍ ،وَأَمَانَةٍ وَصَبْرٍ ،لاَ تُرْفَعُ فِيهِ الأَصْوَاتُ ،وَلاَ تُؤْبَنُ فِيهِ الْحُرَمُ ،وَلاَ تُنْثَى فَلَتَاتُهُ.

مُتَعَادِلِينَ ، بَلْ كَانُوا يَتَفَاضَلُونَ فِيهِ بِالتَّقْوَى ، مُتَوَاضِعِينَ ، يُوَقِّرُونَ فِيهِ الْكَبِيرَ ،وَيَرْحَمُونَ فِيهِ الصَّغِيرَ ،وَيُؤْثِرُونَ ذَا الْحَاجَةِ ،وَيَحْفَظُونَ الْغَرِيبَ.

۳۳۶ ـ (۷)... حسن بن علی رضی الله عنه گوید: از دایی خود هند بن ابی هاله رضی الله عنه - که توصیف کننده‌ی صفات و ویژگی‌ها و خصلت‌ها و شمائل ظاهری و اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و سلم بود ـ خواستم تا فرازی از صفات و ویژگی‌های نیکو و زیبای رسول خدا صلی الله علیه و سلم را برای من توصیف کند و به تصویر بکشد.

هند ﷺ نیز در مقام توصیف شمائل و صفات ظاهری و اخلاقی پیامبر ﷺ چنین گفت:

رسول خدا ﷺ انسانی پر شکوه و بزرگوار و محترم و تکریم شده بودند؛ چهره‌شان همانند پاره‌ی شب چهارده می‌درخشید و برق می‌زد ...

و تمام این حدیث را همان گونه که در باب نخست [حدیث شماره‌ی ۸] آمده است، بیان کرد.

حسن ﷺ گوید: این موضوع را مدتی از حسین ﷺ پنهان داشتم و [و آنچه را که هند ﷺ برایم از صفات ظاهری و اخلاقی پیامبر ﷺ توصیف کرده بود، مدتی از او پوشیده داشتم]؛ پس از گذشت مدتی، او را از وصفی که هند ﷺ برایم کرده بود؛ با خبر کردم، ولی متوجه شدم که وی در چنین پرسشی از هند، بر من سبقت و پیشی گرفته است و آنچه را که من از هند ﷺ درباره صفات پیامبر ﷺ پرسیده بودم، او نیز پیش از من، از هند پرسیده بود؛ و علاوه از آن، از پدرش علی ﷺ نیز پیرامون چگونگی رفتار پیامبر ﷺ در درون و بیرون خانه، و از روش آن حضرت ﷺ با یاران خود پرسیده بود؛ و علی ﷺ نیز در پاسخ به پرسشهای حسین ﷺ از هیچ چیز فرو گذار نکرده بود و بیشتر اوضاع و احوال و صفات و ویژگی‌های اخلاقی و ظاهری رسول خدا ﷺ را برای حسین ﷺ به تصویر کشیده بود.

حسین رضی الله عنه گوید: از پدرم علی رضی الله عنه دربارهٔ‌ی نحوه‌ی رفتار رسول خدا ﷺ در درون خانه پرسیدم؟ او در پاسخ گفت: هرگاه رسول خدا ﷺ به خانه‌ی خویش بر می‌گشتند، مدت زمان توقّف خویش را در خانه، به سه بخش تقسیم می‌کردند: یک بخش آن را برای خدا و عبادت و پرستش او، و بخش دیگری را به افراد خانواده‌ی خویش و بخش سوم را برای خود و کارهای شخصی خویش، اختصاص می‌دادند. سپس بخشی را که برای خود اختصاص داده بودند، ویژه‌ی کارهایی قرار می‌دادند که میان ایشان و مردمان بود؛ از این رو اصحاب و یاران برگزیده و خاصّ ایشان [مانند خلفای راشدین، عشره‌ی مبشّره و ...] به حضورشان می‌آمدند و از محضر رسول خدا ﷺ، بهره‌ی کافی را می‌بردند، و به وسیله‌ی همین خواصّ و برگزیدگان صحابه نیز مطالبی هم برای عموم مردمان از رفتار و کردار پیامبر ﷺ بیان می‌شد؛ و هرگز چیزی را که به خواصّ اصحاب ایشان و عموم مربوط می‌شد، از آنان پوشیده نمی‌داشتند (بلکه خیرخواه و دلسوز آنان بودند، و آنان را از فایده و ضررشان باخبر می‌گرداندند.)

روش آن حضرت ﷺ در بخشی که اختصاص به کارهایی داشت که میان ایشان و مردم بود چنین بود که: آن حضرت ﷺ اهل فضل و تقوا را برای پذیرفتن به حضور خویش، بر دیگران ترجیح

مـی‌داد و جایگـاه و مرتبـه‌ی آنـان را در دیـن و دانـش در نظـر می‌گرفتند.

برخی از اهل فضل و تقوا و اهل دین و دانش، از پیامبر ﷺ یـک حاجت، و برخی دو حاجت و برخی نیز حوائج و نیازهای بیشتری داشتند، و موضع‌گیری پیامبر ﷺ در قبال این همه حاجت و نیاز این بود کـه نیازهـای همـه‌ی آنـان را بـرآورده مـی‌سـاختند و بـه کارهـای آنهـا مـشغول مـی‌شـدند؛ و آن حـضرت ﷺ آنـان را برکارهایی که به صلاح ایشان و امّت بود، وا مـی‌داشـتند و ارشـاد می‌فرمودند، و اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌هایی که شایسته و سـزاوار بـود، بـه اطـلاع آنـان مـی‌رسـاندند (و در ایـن زمینـه از خویشتن، بخل و تنگ نظری نـشان نمـی‌دادنـد و کتمـان حقـائق نمی‌نمودند). و پیوسته می‌فرمودند:

«کسانی از شما که حاضرند، این اوامر و فرامین و تعـالیم و آمـوزه ها و احکام و دستورات و حقایق و مفاهیم الهی، نبـوی، شـرعی و قرآنی را به اطلاع کـسانی کـه غایـب هـستند برسـانند؛ و حاجـت کسانی را که خود نمی‌توانند آن را به من برسانند، شما بـه اطـلاع من برسانید. و بدانید که هر کـس حاجـت نیازمنـدی را بـه کـسی برساند که صاحب قدرت است و می‌تواند نیاز او را بـرآورده سـازد، خداوند متعال قدمهای او را در رستاخیز ثابت و پایدار می‌دارد.»

علی رضی الله عنه در ادامه‌ی سخنانش گوید: در حضور رسـول خـدا ﷺ

چیزی جز این گفته نمی‌شد(و آن حضرت ﷺ مردمان را فقط به کارهایی که به صلاح ایشان بود وا می‌داشت و ارشاد می‌فرمودند و آنچه که شایسته و سزاوار بود به اطلاع آنان می‌رساندند)؛ و از کسی جز اشخاص نیازمند، چیز دیگری را نمی پذیرفت.

بزرگان صحابه، گروه گروه به حضور آن حضرت ﷺ می‌رسیدند، و از حضورشان متفرق و پراکنده نمی‌شدند مگر آنکه بهره‌ی فراوان از علم و ادب فراچنگ آورده بودند و دست پر بر می‌گشتند، و هر یک از آنها (با فضائل و دانشی که از پیامبر ﷺ فرا گرفته بودند)، راهنمایی به سوی خیر و نیکی می‌شدند (و مردمان را بدان فرا می‌خواندند و ارشاد می‌نمودند.)

حسین رضی الله عنه گوید: دوباره از پدرم علی رضی الله عنه پیرامون رفتاررسول خدا ﷺ در بیرون از خانه پرسیدم که رفتار ایشان در بیرون ازخانه چگونه بود؟ و چه کاری را بیرون از منزل انجام می‌دادند؟

علی رضی الله عنه در پاسخ گفت: پیامبر ﷺ زبانشان را جز برای اظهار آنچه به ایشان مربوط می‌شد و مهم و سودمند بود، در کام نگاه می‌داشتند. یارانشان را با یکدیگر مأنوس می‌گردانیدند، نه آنکه آنان را از یکدیگر دور و پراکنده سازند. بزرگان هر قوم و قبیله‌ای را بزرگ می‌داشتند و زمامِ امور مردم را به دست خودشان می‌دادند.

بدون آنکه از کسی روی‌گردان باشند و بدون آنکه حُسن رفتار و

خوش برخوردی خویش را از کسی دریغ بدارند، در عین حال از مردم برحذر بودند و انزوا را دوست می‌داشتند.

از یارانشان دلجویی می‌کردند، و درباره‌ی آنچه در میان مردم می‌گذرد از مردم سؤال می‌کردند. کارهای نیکو و پسندیده را نیکو می‌دانستند و تصویب می‌کردند و آنها را با دلائل عقلی و نقلی تقویت می‌نمودند؛ و کارهای نکوهیده و زشت را نکوهیده می‌دانستند و زشت می‌شمردند و با نهی، آن راتضعیف می‌نمودند.

در همه کار اعتدال را پیش می‌گرفتند، و هیچ یک از دو جانب افراط و تفریط را نمی‌گرفتند. هیچ گاه از هیچ چیز غفلت نمی‌کردند، مبادا که یارانشان غفلت کنند یا منحرف شوند. در همه حال آماده بودند. در ارتباط با حق، نه کوتاه می‌آمدند و نه از آن در می‌گذشتند و نه به غیر آن عدول می‌کردند.

کسانی که با آن حضرت ﷺ حَشر و نَشر بیشتری داشتند، نیکان و خوبان مردم بودند. و برترین مردم نزد آن حضرت ﷺ آن کسی بود که خیرخواه‌تر از دیگران باشد؛ و بالاترین و بزرگ‌ترین منزلت را نزد آن حضرت ﷺ آن کسانی داشتند که همدردی و همراهی و همیاری و مساعدت بیشتری با ایشان داشتند.

حسین رضی الله عنه گوید: از پدرم علی رضی الله عنه درباره‌ی چگونگی رفتار

پیامبر ﷺ در وقت نشست و برخاست و مجلس و محفل ایشان پرسیدم؟

او در پاسخ گفت: بدون آنکه ذکر خدا بگویند، نه می‌نشستند و نه برمی‌خاستند. هیچ گاه جایی را به خودشان اختصاص نمی‌دادند و وقتی برعده‌ای وارد می‌شدند، در همان جایی که در کنار آخرین نفر خالی بود می‌نشستند، و همه را به این عمل توصیه می‌فرمودند.

به هر یک از هم نشینان خویش، سهمی از نگریستن و سخن گفتن خویش را اختصاص می‌دادند، تا مبادا یکی از هم نشینان ایشان چنان پندارد که دیگری نزد آن حضرت ﷺ گرامی‌تر و محترم‌تر از او است.

هر کس برای گفتگو یا مسئله‌ای آن حضرت ﷺ را نشسته یا ایستاده نگاه می‌داشت، بیش از طرف مقابل شکیبایی می‌ورزیدند تا خود او انصراف حاصل کند. هر کس از ایشان حاجتی را می‌طلبید، جز با روا کردن حاجت وی، یا با سخنی مطبوع و مقبول، او را باز نمی‌گردانیدند.

نرم خویی و خوش اخلاقی آن حضرت ﷺ همه‌ی مردم را تحت پوشش قرار داده بود، و ایشان برای همه پدر شده بودند، و همه‌ی مردم از نظر حق و تکلیف نزد ایشان همسان و یکسان بودند (و تنها با تقوا و پرهیزگاری بر دیگران امتیاز می‌یافتند.)

محفل و محضر ایشان، محفل بردباری و حیا و خویشتن‌داری و شکیبایی و امانت داری بود. در محضر ایشان صداها بلند نمی‌شد. هیچ پرده‌ی حرمتی دریده نمی‌گردید (و هیچ کسی آبروی کسی را نمی‌برد). در محضر ایشان لغزش و خطای کسی بازگو نمی‌شد.

همه‌ی مردمان در محضر آن حضرت ﷺ یکسان و برابر بودند و برتری آنان فقط به میزان تقوا و پرهیزگاری ایشان بستگی داشت.

همگی در محضر آن حضرت ﷺ متواضع وفروتن بودند (و با هم بر اساس تقوا، محبت و عطوفت می‌ورزیدند)؛ بزرگترها را احترام می‌گذاشتند و با کوچکترها مهربان بودند؛ نیازمندان را پذیرایی می‌کردند و مدد می‌رساندند و نسبت به آنان، ایثار و فداکاری می‌کردند؛ و حرمت افراد غریب را رعایت می‌نمودند و آنان را جا و مکان می‌دادند و با آنان انس می‌گرفتند.



«**سألت خالی هند بن ابی هالة**»: ابوهاله، شوهر دوم حضرت خدیجه رضی الله عنها (قبل از ازدواج او با رسول خدا ﷺ)؛ و از اشراف و بزرگان قریش بود که در دوران جاهلیت درگذشته است. و پسرش هند نیز در کنف حمایت پیامبر ﷺ تربیت و پرورش شد. از این رو هند برادر حضرت فاطمه رضی الله عنها و دایی حسن بن علی رضی الله عنه گفته می‌شود.

«**وصافاً**»: صیغه‌ی مبالغه. بسیار وصف کننده. وصف شناس

«**حلیة**»: زیور، پیرایه، صورت وصفت. «**حلیة رسول الله**»: صفات و ویژگی های ظاهری و اخلاقی پیامبر ﷺ.

«**اشتهی**»: خواستارم، دوست دارم، آرزومندم و علاقمندم.

«**فخماً**»: مرد گرامی و بزرگ قدر، انسان پرشکوه و بزرگوار.

«**مفخماً**»: محترم وتکریم شده، گرامی داشته شده و ستایش شده، انسانی که از دید مردم گرامی و بزرگ قدر باشد.

«**یتلالو وجهه**»: چهره‌اش می‌درخشید و برق می‌زد.

«**فذکر الحدیث بطوله**»: هند ابن ابی هاله رضی الله عنه، تمام این حدیث را همان گونه که در باب نخست این کتاب آمده است (حدیث شماره‌ی ۸) بیان کرد.

«**فکتمتها**»: حدیث هند را پوشیده وپنهان کردم و به حسین رضی الله عنه نگفتم. یعنی این موضوع و وصفی را که هند رضی الله عنه از اوصاف و شمائل پیامبر ﷺ برای من کرده بود، مدتی از حسین رضی الله عنه پوشیده داشتم.

«**قد سبقنی الیه**»: حسین رضی الله عنه در پرسش صفات پیامبر ﷺ از هند، بر من سبقت و پیشی گرفته است. یعنی: آنچه را که من از هند درباره‌ی صفات ظاهری و اخلاقی پیامبر ﷺ پرسیده بودم، او نیز پیش از من، از هند پرسیده بود و بر من سبقت و پیشی گرفته بود.

«**مدخله**»: چگونگی رفتار رسول خدا ﷺ در وقت داخل شدن به خانه.

«**مخرجه**»: چگونگی رفتار رسول خدا ﷺ در وقت خارج شدن از خانه.

«**شکله**»: روش رسول خدا ﷺ با برخورد با یارانش، روش رسول خدا ﷺ

در مجلس و محفلش.

«آوی»: به خانه‌اش بر می‌گشت و در آنجا مستقر می‌شد.

«جزّأ»: تقسیم می‌کرد، بخش می‌نمود.

«**فیردّ بالخاصه علی العامّة**»: یعنی خواصّ و برگزیدگان صحابه به حضور پیامبر ﷺ می‌آمدند، و از محضر ایشان کسب فیض می‌نمودند و بهره‌ی کافی می‌بردند، و به وسیله‌ی همین خواص و برگزیدگانِ صحابه نیز مطالبی هم برای عموم مردمان از رفتار و کردار پیامبر ﷺ بیان می‌شد.

«**لا یدّخر**»: پنهان و پوشیده نمی‌داشت.

«**ایثار**»: بذل کردن، دیگری را بر خود برتری دادن و سود او را بر سود خود مقدم داشتن؛ قوت لازم و مایحتاج خود را به دیگری بخشیدن.

«**لیبلّغ الشاهد منکم الغائب**»: کسانی که در محضر من حاضرند، این مطالب را به اطلاع کسانی که غائب هستند برسانند.

«**ابلغونی**»: به من برسانید، مرا در جریان بگذارید، به من منتقل کنید.

«**روّادا**»: جمع «**رائد**»؛ فرستاده‌ای که گروهی او را به جایی که می‌خواهند در آن فرود آیند می‌فرستند تا آنجا را شناسایی کند؛ پیشرو؛ راهنما. در اینجا مراد؛ بزرگان صحابه‌اند که به نیابت از عموم مردم، به حضور پیامبر ﷺ شرفیاب می‌شدند و از آن حضرت ﷺ کسب فیض می‌نمودند.

«**ذَواق**»: خوراک. در اینجا مراد از خوراک، علم و دانش و حکمت و ادب (که غذای روحی و فکری هستند) می‌باشد. یعنی بزرگان صحابه و نمایندگان مردم، از حضور پیامبر ﷺ پراکنده و متفرق نمی‌شدند جز آنکه بهره‌ی فراوان از

علم و ادب فرا چنگ آورده بودند و دست پُر بر می گشتند.

«**ادلّة**»: جمع «**دال**»: راهنما. یعنی بزرگان صحابه و نمایندگان مردم، با فضائل و دانشی که از پیامبر ﷺ فرا گرفته بودند، راهنمایی، به سوی خیر و نیکی می‌شدند و مردمان را از کم و کیف رفتار، کردار و پندار رسول خدا ﷺ مطّلع و آگاه می‌نمودند و آنان را به اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌ها و احکام و دستورات نبوی ارشاد و راهنمایی می‌نمودند.

«**یخزن**»: حفظ می کرد، نگاه می‌داشت.

«**فیما یعنیه**»: در آنچه به پیامبر ﷺ مربوط می‌شد و مهم و سودمند بود.

«**یؤلّفهم**»: مردمان را با یکدیگر مأنوس می گردانید و میان آنها را به هم می‌پیوست و اُلفت پدید می‌آورد.

«**لا ینفّرهم**»: آنان را از یکدیگر دور و پراکنده و متنفر و بیزار نمی‌ساخت.

«**یکرم**»: بزرگ و گرامی داشت و احترام و بزرگداشت دیگران را داشت.

«**کریم**»: بزرگوار و جوانمرد؛ آنکه بدون چشم داشت و عوض به مردم سود رساند؛ بزرگوار و با اصل و نسب.

«**یُولّیه**»: شخص گرامی هر قوم را به سالاری و بزرگی آن قوم می گماشت و تعیین می‌نمود.

«**یحذر الناس و یحترس منهم**»: از مردم بر حذر بود و انزوا را اختیار می کرد. یعنی پیامبر ﷺ انزوا و خلوت را دوست داشت؛ اما این انزوای پیامبر ﷺ به گونه‌ای بود که بدون آنکه از کسی روی گرداند و یا حُسن رفتار و خوش برخوردی خویش را از کسی دریغ دارد.

«**یطوی**»: روی گرداند.

«**بشره**»: برخورد نیکو، گشاده رویی، تازه رویی.

«**خُلقه**»: خلق و خوی، سرشت، اخلاق نیکو و زیبا.

«**یتفقّد**»: دلجویی می کرد.

«**یُحسِّن**»: زیبا و نیکو می گردانید. آراسته و مزیّن می‌نمود.

«**یُقَوّیه**»: کار زیبا و نیکو را با دلایل عقلی و نقلی و براهین وَحیانی و شرعی تقویت می کرد.

«**یقبّح**»: زشتی‌های کار را نمایان و هویدا می‌ساخت.

«**یوهّیه**»: کار زشت را به وسیله‌ی نهی و منع از آن، تضعیف می‌نمود.

«**معتدل الامر**»: در امور، معتدل و نُرمال بود و اعتدال و میانه‌روی را پیش می گرفت.

«**غیرمختلف**»: هیچ یک از دو جانب افراط و تفریط را نمی گرفت.

«**یمیلوا**»: از راه راست و درست منحرف شوند.

«**عَتاد**»: آمادگی، سازو برگ، سامان.

«**لایقصّر**»: سستی نمی کرد. از کار با وجود توانایی، خود داری و کوتاهی نمی کرد.

«**لایجاوزه**»: پا را از حق فراتر نمی‌نهاد.

«**یَلُونه**»: مردمانی که به پیامبر ﷺ نزدیک بودند.

«**خیارهم**»: بهترین و برگزیده‌ترین مردمان.

«**اعمهم نصیحة**»: مردمانی که خیرخواهی و دلسوزی آنان عمومی‌تر بود.

«**مواساة**»: همیاری و همدردی کردن با دیگران.

«**موازرة**»: مساعدت و کمک کردن با دیگران.

«**یعطی کل جلسائه بنصیبه**»: رسول خدا ﷺ در مجلس، حق همه‌ی حضّار جلسه را رعایت می‌کرد. یعنی به هر یک از هم‌نشینان خویش، سهمی از نگریستن و سخن گفتن را اختصاص می‌داد تا مبادا یکی از هم‌نشینان ایشان چنان پندارد که دیگری نزد آن حضرت ﷺ گرامی‌تر و محترم‌تر از او است.

«**لایحسَب**»: گمان نکند، نپندارد.

«**اکرم**»: گرامی‌تر و محترم‌تر

«**جالسه**»: با او نشست و برخاست می‌کرد و حشر و نشر داشت.

«**فاوضه**»: با او تبادل نظر و مذاکره و گفتگو می‌کرد، با او حشر و نشر داشت.

«**صابره**»: بر او در شکیبایی ورزیدن غلبه یافت.

«**میسورٍ من القول**»: گفتاری مطبوع و مقبول و نیک و زیبا.

«**بسطه**»: گشاده رویی و خوش رویی.

«**لاتؤبن**»: عیب گرفته نمی‌شد. «**لاتؤبن فیه الحرم**»: در مجلس پیامبر ﷺ از حرمتها عیب گرفته نمی‌شد. یعنی هیچ پرده‌ی حرمتی دریده نمی‌گردید.

«**لاتُنثی**»: شایع و پراکنده نمی‌شد، پخش و بیان نمی‌شد.

«**فَلتاته**»: **فلتات، جمع** «**فلتة**»؛ و به معنی کار نا استواری که از روی بی فکری صورت پذیرفته باشد. خطاها و لغزشهای کلامی. «**لاتُنثی فلتاته**»: لغزش و خطای کسی، در مجلس پیامبر ﷺ بازگو و پخش و شایع نمی‌شد.

«**متعادلین**»: در مجلس پیامبر ﷺ همه‌ی مردم یکسان و برابر بودند و کسی

بر دیگری برتری نداشت.

«**يُوَقِّرون**»: بزرگ و محترم می‌داشتند.

«**يحفظون الغريب**»: حرمت افراد غریب و مسافر را رعایت می کردند و آنان را جا و مکان می‌دادند و با آنان انس می گرفتند.

۳۳۷- (۸) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بَزِيعٍ ،حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ ،حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ،عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ ،وَلَوْ دُعِيتُ عَلَيْهِ لأَجَبْتُ».

۳۳۷ -(۸)... انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: اگر به من پاچه‌ی گوسفندی را هم هدیه بدهند، آن را خواهم پذیرفت؛ و اگر برای خوردن آن دعوت شوم، باز هم خواهم پذیرفت.



«**أُهدى**»: به رسم تعارف، هدیه و پیشکش شود.

«**كُراعٌ**»: قسمت باریک دست و پای گوسفند و گاو؛ مچ و دست و پای گاو و گوسفند؛ پاچه‌ی گوسفند.

«**دُعيت**»: دعوت شوم، فرا خوانده شوم.

«**لاجبتُ**»: البته خواهم پذیرفت.

۳۳۸- (۹) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ،حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ ،حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ

.عَنْ جَابِرٍ رَضِي الله عنه قَالَ : جَاءَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ بِرَاكِبِ بَغْلٍ وَلاَ بِرْذَوْنٍ.

۳۳۸ -(۹)...جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حالی به عیادت من آمدند که سوار بر استر و اسبی نبودند.(یعنی پیاده به عیادت من آمدند.)

«بَغلٍ»: استر، قاطر، هجین؛ و آن هر حیوانی است که پدرش از جنسی و مادرش از جنس دیگر باشد؛ دو رگه.

«برذون»: اسب تاتاری.

۳۳۹- (۱۰) حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ ،أَنْبَأَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي الْهَيْثَمِ الْعَطَّارُ قَالَ : سَمِعْتُ يُوسُفَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَلَّامٍ قَالَ : سَمَّانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُوسُفَ ،وَأَقْعَدَنِي فِي حِجْرِهِ ،وَمَسَحَ عَلَى رَأْسِي.

۳۳۹ -(۱۰)...یحیی بن ابی الهیثم عطّار گوید: از یوسف بن عبدالله بن سلام رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرا به «یوسف» نامگذاری کردند؛ و مرا در دامن خویش نشاندند و (به عنوان تبرّک) بر سرم دست کشیدند. (مقصود این است که پیامبر صلی الله علیه و سلم با بچه‌ها نیز حشر و نشر و نشست و برخاست داشتند و از این کار احساس شرم و حیا نمی‌کردند.)

«**سمّانی**»: بر من نام نهادند. مرا به نامی نامگذاری کردند.

«**اقعدنی**»: مرا نشاندند.

«**حجره**»:دامن خود.

«**حجر**»: کنار، دامان، آغوش، پناه، کنف.

«**مَسح**»: دست کشید؛ این دست کشیدن به عنوان تبرک و دعا بوده است.

۳۴۰- (۱۱) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ ،حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ الطَّيَالِسِيُّ ،حَدَّثَنَا الرَّبِيعُ -وَهُوَ ابْنُ صَبِيحٍ- حَدَّثَنَا يَزِيدُ الرَّقَاشِيُّ ،عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَجَّ عَلَى رَحْلٍ رَثٍّ ،وَقَطِيفَةٍ كُنَّا نَرَى ثَمَنَهَا أَرْبَعَةَ دَرَاهِمَ ،فَلَمَّا اسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ قَالَ : «لَبَّيْكَ بِحَجَّةٍ لاَ سُمْعَةَ فِيهَا وَلاَ رِيَاءَ».

۳۴۰ ـ(۱۱)... انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ حج گزاردند در حالی که سوار بر شتری بودند که جهاز کهنه و فرسوده‌ای داشت و بر آن جهاز فرسوده، نیز قطیفه و بالاپوشی(ساده و ناچیز) بود که ما چنین می‌پنداشتیم که چهار درهم هم ارزش ندارد؛ و چون رسول خدا ﷺ بر پشت آن چهارپا قرار گرفتند و بر آن سوار شدند، با خود این کلمات را زمزمه فرمودند:

«لبیک بحجة لا سمعة فیها و لا ریاء»؛ «پروردگارا ! گوش به فرمان تو هستم؛ و احرام به حجّی می‌بندم که در آن هیچ گونه شهرت و آوازه و ریا و تظاهری نباشد و آن را خاصّ خویش قرار بده».

«**رحل**»: جهاز شتر.

«**رثّ**»: کهنه و فرسوده.

«**قطیفة**»: پارچه، بالاپوش، جامه یا پارچه‌ی پُرزدار.

«**کنّا نری**»: ما می‌پنداشتیم، به گمان ما.

«**ثمنها**»: ارزش و قیمت آن.

«**فلمّا**»: چون، وقتی که، هرگاه.

«**استوت به راحلته**»: رسول خدا ﷺ بر پشت آن چهار پا قرار گرفت و بر آن سوار شد.

«**راحلة**»: شتر نیرومند در بار بردن و سفر کردن؛ برای مذکر و مؤنث است و تاء برای مبالغه می‌باشد.

«**لبّیک**»: گوش به فرمان تو هستم. و واژه‌ی «**لبیک**»، مصدری است منصوب که برای تأکید، تثنیه شده است.

«**سمعة**»: شهرت و آوازه؛ اینکه شخص کار نیکو بکند و خود را در اَفواه مردم بیاندازد تا به نیکوکاری مشهور شود.

«**ریاء**»: خود را به نیکوکاری جلوه دادن بر خلاف حقیقت؛ تظاهر به نیکوکاری و پاکدامنی؛ عمل نیک برای جلب نظر مردم کردن نه به جهت رضای خدا.

۳۴۱- (۱۲) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ ، حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ، حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ وَعَاصِمٍ الأَحْوَلِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ رَجُلاً خَيَّاطًا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَرَّبَ مِنْهُ ثَرِيدًا عَلَيْهِ دُبَّاءٌ قَالَ : فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْخُذُ الدُّبَّاءَ ،وَكَانَ يُحِبُّ الدُّبَّاءَ.

قَالَ ثَابِتٌ : فَسَمِعْتُ أَنَسًا يَقُولُ : فَمَا صُنِعَ لِي طَعَامٌ أَقْدِرُ عَلَى أَنْ يُصْنَعَ فِيهِ دُبَّاءٌ إِلاَّ صُنِعَ.

۳۴۱ ـ (۱۲)... انس بن مالک رضي الله عنه گوید: [در روزگار پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم] خیّاطی، آن حضرت صلى الله عليه وسلم را برای خوردن غذایی [که خود فراهم ساخته بود] دعوت کرد.

انس رضي الله عنه در ادامه‌ی سخنانش گوید: آن مرد خیّاط برای پیامبر صلى الله عليه وسلم تریدی آورد که در آن کدو بود؛ و آن حضرت صلى الله عليه وسلم نیز شروع به برداشتن و خوردن کدو کردند؛ زیرا ایشان کدو را دوست می‌داشتند.

ثابت بنانی که یکی از راویان حدیث است گوید: از انس رضي الله عنه شنیدم که می‌گفت: پس از این قضیه تا آنجا که می‌توانستم برای خود تریدی تهیه و فراهم نمی‌کردم، مگر آنکه در آن کدو باشد. (زیرا می‌دانستم که رسول خدا صلى الله عليه وسلم کدو را دوست می‌دارند، از این رو من نیز آن را دوست می‌داشتم و آن را می‌خوردم.)

«**خیّاطاً**»: دوزنده، درزی، درزگیر، کسی که برای مردم لباس می‌دوزد. برخی از علماء و صاحب نظران اسلامی گفته‌اند که این خیاط، یکی از برده‌های آزاد شده‌ی رسول خدا صلى الله عليه وسلم بوده است.

«**دعا**»: دعوت کرد؛ برای صرف غذا، پیامبر ﷺ را فراخواند.

«**فقرّب**»: نزدیک گردانید، به حضور آورد.

«**ثریداً**»: ثرید، نانی که در آبگوشت یا شیر یا اشکنه خُرد و خیس کنند.

«**دبّاء**»: کدو.

«**یأخذ**»: برمی‌داشت و می‌خورد.

این حدیث بیانگر این است که پیامبر ﷺ دعوت مردم عادی را می‌پذیرفت و از آن استنکاف نمی‌ورزید.

۳۴۲- (۱۳) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ،حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ صَالِحٍ ،حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ صَالِحٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ،عَنْ عَمْرَةَ قَالَتْ : قِيلَ لِعَائِشَةَ رَضِي الله عنها: مَاذَا كَانَ يَعْمَلُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِهِ؟ قَالَتْ : كَانَ بَشَرًا مِنَ الْبَشَرِ ،يَفْلِي ثَوْبَهُ ،وَيَحْلُبُ شَاتَهُ ،وَيَخْدُمُ نَفْسَهُ.

۳۴۲ ـ(۱۳)... عَمرة دختر عبدالرحمن بن سعد بن زُرارة رضی الله عنها گوید: از عایشه رضی الله عنها پرسیده شد: پیامبر ﷺ در خانه‌شان چگونه رفتار می‌کردند؟ وی در پاسخ گفت: رسول خدا ﷺ فردی از افراد بشر بودند؛ جامه‌ی خودشان را می‌دوختند و وصله می‌زدند و گوسفندشان را خود می‌دوشیدند و کارهای شخصی خودشان را انجام می‌دادند.

«**بشراً**»: انسان، آدمی.

«**یفلی**»: پینه و وصله می‌زد، می‌دوخت.

واژه‌ی «**فلی**» در اصل، به معنی «**جامه را از شپش پاک کردن**» است؛ و چون چنین کاری ناشی از عفونت و کثافتی است، و پیامبر ﷺ نیز از عفونت و کثافتی به دور بودند و پیوسته بدن و لباسشان تمیز بود، لذا علماء و صاحب نظران اسلامی، این واژه را به پینه زدن و دوختن لباس ترجمه کرده‌اند.

«**یحلب**»: می‌دوشید.

«**یخدم نفسه**»: کارهای شخصی خودش را انجام می‌داد.

باب(۴۸)

اخلاق پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

۳۴۳- (۱) حَدَّثَنَا عَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدُّورِيُّ ،حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ الْمُقْرِئُ ،حَدَّثَنَا لَيْثُ بْنُ سَعْدٍ ،حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ الْوَلِيدُ بْنُ أَبِي الْوَلِيدِ ،عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَارِجَةَ ،عَنْ خَارِجَةَ بْنِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ : دَخَلَ نَفَرٌ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ فَقَالُوا لَهُ : حَدِّثْنَا أَحَادِيثَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ،قَالَ : مَاذَا أُحَدِّثُكُمْ؟ كُنْتُ جَارَهُ ،فَكَانَ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ بَعَثَ إِلَيَّ فَكَتَبْتُهُ لَهُ ،فَكُنَّا إِذَا ذَكَرْنَا الدُّنْيَا ذَكَرَهَا مَعَنَا ،وَإِذَا ذَكَرْنَا الآخِرَةَ ذَكَرَهَا مَعَنَا ،وَإِذَا ذَكَرْنَا الطَّعَامَ ذَكَرَهُ مَعَنَا ،فَكُلُّ هَذَا أُحَدِّثُكُمْ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۳۴۳ ـ (۱)... خارجة بن زید بن ثابت رضی الله عنه گوید: تنی چند نزد زید بن ثابت رضی الله عنه رفتند و بدو گفتند: درباره‌ی اخلاق و صفات زیبا و نیکوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای ما سخن بگو. زید رضی الله عنه گفت: چه برای شما بگویم؟

من همسایه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و سلم بودم و چون برایشان از جانب خداوند متعال وحی فرو فرستاده می‌شد، فردی را در پی من می‌فرستادند (تا پیش ایشان بروم و وحی را بنویسیم)؛ من نیز به حضورشان می‌رفتم و آن را برای ایشان می‌نوشتم و به رشته‌ی

تحریر در می‌آوردم.

اگر ما درباره‌ی دنیا صحبت می‌کردیم، ایشان نیز با ما هم صحبت می‌شدند؛ و چون به یاد مسائل آخرت می‌افتادیم، ایشان نیز با ما هم کلام می‌شدند؛ و هرگاه درباره‌ی خوراکی‌ها و احکام آن و سود و زیان آن سخن می‌گفتیم، پیامبر ﷺ نیز با ما در آن باره گفتگو می‌نمودند.

ما هر چه برای شما حدیث کنیم، از آن حضرت ﷺ است.

«نفرٌ»: از سه تا ده مرد؛ گروهی از مردم.

«حَدِّثنا احادیث رسول الله ﷺ»: مراد این است که آن گروه به زید بن ثابت رضی الله عنه گفتند: تمام روایات و احادیثی که درباره‌ی صفات ظاهری و اخلاقی پیامبر ﷺ آمده است، برای ما باز گو.

«ماذا احدثکم؟»: برای شما چه بگویم؟ و از کدام خوی پسندیده‌ی رسول خدا ﷺ سخن بگویم؟ چرا که به تصویر کشیدن محاسن و فضائل اخلاقی پیامبر ﷺ، کاری بس سخت و دشوار است.

«فکلّ هذا احدّثکم عن رسول الله»: این عبارت را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد:

۱. ما هر چه برای شما حدیث کنیم، از رسول خدا ﷺ است.
۲. آیا برای تمام این موارد برایتان بگویم؟

۳۴۴- (۲) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى ، حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبٍ الْقُرَظِيِّ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقْبِلُ بِوَجْهِهِ وَحَدِيثِهِ عَلَى أَشَرِّ الْقَوْمِ يَتَأَلَّفُهُمْ بِذَلِكَ ، فَكَانَ يُقْبِلُ بِوَجْهِهِ وَحَدِيثِهِ عَلَيَّ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنِّي خَيْرُ الْقَوْمِ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنَا خَيْرٌ أَوْ أَبُو بَكْرٍ؟ قَالَ : «أَبُوبَكْرٍ» فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا خَيْرٌ أَمْ عُمَرُ؟ فَقَالَ : «عُمَرُ» ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنَا خَيْرٌ أَمْ عُثْمَانُ؟ قَالَ : «عُثْمَانُ» ، فَلَمَّا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصَدَقَنِي فَلَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ سَأَلْتُهُ.

۳۴۴ -(۲) ...عمرو بن العاص ﷺ گوید: گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که رسول خدا ﷺ سهمی از نگریستن و سخن گفتن خویش را به بدترین مردمان اختصاص می‌دادند، تا از این رهگذر، از آنان دلجویی کرده باشند، (و تا با این کار، محبتشان را برای پذیرش حقایق و تعالیم و آموزه‌های شرعی و نبوی و الهی جلب کنند و ضرر و زیانشان نیز به مسلمانان نرسد.)

رسول خدا ﷺ نیز سهمی از نگریستن و سخن گفتن خویش را به من اختصاص دادند تا جایی که گمان کردم که من از زمره‌ی بهترین و برترین مردمان هستم؛ از این رو از ایشان پرسیدم: ای فرستاده‌ی خدا! آیا من بهترم یا ابوبکر ﷺ؟ پیامبر ﷺ فرمودند: ابوبکر ﷺ از تو بهتر است.

دوباره گفتم: ای رسول خدا!آیا من بهترم یا عمر ﷺ؟ فرمودند: عمر ﷺ از تو بهتر است. برای سومین بار پرسیدم: ای رسول

خدا!آیا من بهترم یا عثمان ﷛؟ پیامبر ﷺ فرمودند: عثمان ﷛ از تو بهتر است.

عمرو بن عاص ﷛ در ادامه‌ی سخنانش گوید: وقتی این سؤال‌ها را از رسول خدا ﷺ نمودم، و ایشان نیز بدون رودربایستی و در کمال صداقت و راستی بدان‌ها پاسخ دادند، از پرسشهای خویش پشیمان شدم و دوست می‌داشتم که کاش این پرسشها را از ایشان نکرده بودم.

«**یقبل بوجهه و حدیثه**»: پیامبر ﷺ با نگاه و سخن خویش به او توجه و عنایت می‌فرمود.

«**اشرّ القوم**»: شرورترین مردم، بدترین مردم.

«**یتألّفهم**»: از آنان دلجویی می‌کرد و محبتشان را برای پذیرش اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی، و حقایق و مفاهیم والای قرآنی جلب می‌نمود؛ و یا از آنان دلجویی می‌کرد تا ضرر و زیانشان به مسلمانان نرسد.

«**فصدقنی**»: در کمال صداقت و راستی و بدون رودربایستی، با من برخورد کرد و جوابم را داد.

«**فلوددتُ**»: البته که دوست می‌داشتم.

۳۴۵- (۳) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ أَنْبَأَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ الضُّبَعِيُّ ،عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ

مَالِكٍ رَضِيَ اللهُ عَنهُ قَالَ: خَدَمْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ سِنِينَ، فَمَا قَالَ لِي أُفٍّ قَطُّ، وَمَا قَالَ لِشَيْءٍ صَنَعْتُهُ: لِمَ صَنَعْتَهُ، وَلاَ لِشَيْءٍ تَرَكْتُهُ: لِمَ تَرَكْتَهُ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ خُلُقًا، وَلاَ مَسِسْتُ خَزًّا وَلاَ حَرِيرًا قَطُّ، وَلاَ شَيْئًا كَانَ أَلْيَنَ مِنْ كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلاَ شَمَمْتُ مِسْكًا قَطُّ، وَلاَ عِطْرًا كَانَ أَطْيَبَ مِنْ عَرَقِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۳۴۵ - (۳)...انس بن مالک رضي الله عنه گوید: ده سال، خدمتگزار رسول خدا ﷺ بودم؛ و در این مدت (حتی یک بار) به من نگفتند: آه (از دست شما).

و هرگز در قبال کاری که انجام داده بودم برای من نفرمودند: چرا این کار را کرده‌ای؟ و در قبال کاری که انجام نداده بودم، برای من نگفتند:چرا این کار را نکرده‌ای؟

و پیامبر ﷺ از خوش اخلاق‌ترین و نرم خوی‌ترین مردمان بود؛ و هرگز پارچه‌ی ابریشیمی و حریر و دیبا وچیز دیگری را نرم‌تر از کف دستان پیامبر ﷺ در تمام عمر لمس نکرده‌ام؛ همچنین، هرگز مشک و عنبر و بوی خوش و عطری را خوشبوی‌تر از بوی خوشِ عرق پیامبر ﷺ استشمام نکرده‌ام!؟

«**خدمتُ**»: خدمتگزاری کردم، چاکری کردم.
«**اُفّ**»:وای، آه. اسم فعل است و بیانگر دلتنگی و ناراحتی است.

راغب اصفهانی در کتاب مفردات می گوید: «افّ در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است، و به عنوان توهین نیز گفته می‌شود؛ این کلمه تنها معنی اسمی ندارد، بلکه فعل از او نیز ساخته می‌شود؛ مثلاً می گویند: «**افقت بکذا**: من فلان چیز را آلوده شمردم، و از آن اظهار نفرت کردم».

بعضی از مفسران مانند قرطبی گفته‌اند: «**اف**» و «**تف**» در اصل به معنی: چرکی است که زیر ناخن جمع می‌شود؛ هم آلوده است و هم ناچیز؛ حتی برخی میان «**اف**» و «**تف**» تفاوت گذاشته‌اند و اوّلی را چرک گوشت و دومی را چرک ناخن دانسته‌اند؛ سپس مفهوم آن توسعه یافته و به هر چیزی که مایه‌ی ناراحتی است گفته شده است.

معانی دیگر نیز برای اُف گفته‌اند، از جمله: چیز کم، ناراحتی و ملامت بوی بد.

بعضی دیگر گفته اند: اصل این کلمه از اینجا گرفته شده است که هر گاه خاک یا خاکستر مختصری روی بدن یا لباس انسان می‌ریزد، انسان با فوت کردن، آن را از خود دور می کند، صدایی که از دهان انسان در این موقع بیرون می‌آید چیزی است شبیه «**اوف**» یا «**اف**»؛ و بعداً در معنی اظهار ناراحتی و تنفّر مخصوصاً از چیزهای کوچک به کار رفته است.

از جمع بندی آنچه در بالا ذکر شد و قرائن دیگر، چنین استفاده می‌شود که این کلمه در اصل، «**اسم صوت**» بوده است؛ (صدایی که انسان به هنگام اظهار نفرت یا ابراز تألّم و درد جزئی و یا فوت کردن چیز آلوده‌ای از دهانش خارج می‌شود.)

سپس این «**اسم صوت**»، به صورت کلمه‌ای در آمده و حتّی افعالی از آن مشتق

شده است، و در ناراحتی‌های جزئی و یا اظهار تنفر به خاطر مسائل کوچک، به کار رفته؛ معانی مختلفی که در بالا ذکر شد، به نظر می‌رسد از مصداقهای همین معنی جامع و کلّی بوده باشد.

«**قطّ**»: هرگز. ظرف زمان، برای استغراق گذشته و مختص به نفی است.

«**لا مسستُ**»: لمس نکردم.

«**خزاً**»: حریر، ابرایشم، پارچه‌ی ابریشمی، پارچه‌ای که از ابریشم و پشم بافته شود.

«**حریراً**»: پارچه‌ی ابرایشم؛ ابریشم؛ ماده‌ای که کرم ابریشم از غده‌های خود به شکل نخ بسیار باریک، ترشّح می کند و با آن، لانه‌ی بیضی شکلی برای خود می‌سازد که پیله نامیده می‌شود. پیله ها را به وسیله‌ی بخار آب، نرم می کنند تا سر رشته ها پیدا شود؛ و سپس رشته ها را به وسیله‌ی ماشینهای مخصوص، دور دوک می‌پیچند. یک پیله از ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ متر رشته‌ی ابریشم می‌دهد و چند لای از این رشته ها را با هم تاب می‌دهند تا نخ ابریشم به ضخامت معیّن برسد.

«**الین**»: نرم تر.

«**کف**»: کف دست.

«**لاشممت**»: استشمام نکردم.

«**مسکاً**»: مشک و عنبر. «**مشک**»: ماده‌ی خوشبویی است که در ناف آهوی مشک تولید می‌شود. و آهوی مشک: آهویی است که مشک می‌دهد و بیشتر در کوه‌های هیمالیا پیدا می‌شود. دو دندان دراز به طول چند سانتی متر شبیه به دندان فیل دارد. زیر شکمش کیسه‌ی کوچکی است که درآن ماده‌ی غلیظی به شکل دمل

جمع می‌شود و هر وقت آن کیسه پر می‌شود، حیوان احساس درد و خارش می کند و شکم خود را به سنگ می‌مالد تا دمل پاره شود و ماده‌ای که در آن است به زمین بریزد؛ این ماده‌ها روی زمین خشک می‌شود و مردم آنها را جمع مـی کننـد. و ایـن همان مشک معروف است.

و «**عنبر**»: ماده‌ای است خوشبو و خاکستری رنگ که در معده یا روده‌ی ماهی عنبر «**کاشالوت**» تولید و روی آب دریا جمع می‌شود؛ گاهی خـود مـاهی را صـید می کنند و آن ماده را از شکمش بیرون می‌آورند.

«**عطر**»: بوی خوش، ماده‌ی خوشبو که از گل یا چیز دیگر بگیرند.

«**اطیب**»: خوش بوی تر و خوشایند تر.

«**عرق**»: مایعی که از غده های زیر پوست بدن تراوش می کند و مرکّب از آب و نمک و اوره و مواد دیگر است و خاصـیّت اسـیدی دارد و بـه واسـطه‌ی ترشّح آن، خون بـدن تـصفیه مـی‌شـود. و عـرق پیـامبر ﷺ از هـر مـاده‌ی خوشـبویی، خوش‌بوی‌تر بود.

۳۴۶- (۴) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَأَحْمَدُ بْنُ عَبْدَةَ - هُوَ الضَّبِّيُّ - وَالْمَعْنَى وَاحِدٌ قَالاَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ سَلْمٍ الْعَلَوِيِّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَّهُ كَانَ عِنْدَهُ رَجُلٌ بِهِ أَثَرُ صُفْرَةٍ، قَالَ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لاَ يَكَادُ يُوَاجِهُ أَحَدًا بِشَيْءٍ يَكْرَهُهُ، فَلَمَّا قَامَ قَالَ لِلْقَوْمِ: «لَوْ قُلْتُمْ لَهُ يَدَعُ هَذِهِ الصُّفْرَةَ».

۳۴۶ ـ (۴)... انس بن مالـک رضی الله عنه گویـد: نـزد پیـامبر ﷺ مـردی

حضور داشت که بر چهره اش چیزی از زردی خضاب باقی مانده بود. انس رضی الله عنه گوید: عادت مبارک رسول خدا ﷺ چنین بود که کسی را رویاروی از کاری منع نمی کردند که او را ناخوش و ناپسند آید، (و هرگز کسی را که از او کردار ناپسندی را می‌دیدند، در جلو روی او و از آن، چیزی را مطرح نمی کردند.) از این رو هرگاه آن مرد از جای خویش برخاست و رفت، آن حضرت ﷺ به یاران خویش که در مجلس حضور داشتند، فرمودند: کاش شما به او تذکّر می‌دادید تا این کار را ترک کند و زردی را از خود بشوید!

«**صُفرة**»: زردی خضاب.

«**لایکاد**»: خیلی کم اتفاق می‌افتد، به ندرت اتفاق می‌افتاد که ...

«**لایکاد یواجه احداًبشيٍ یکرهه**»: یعنی رسول خدا ﷺ معمولاً کسی را رویا روی، از کاری منع نمی کردند که او را ناخوش آید.

منظور این است که هرگاه رسول خدا ﷺ از چیزی خوششان نمی‌آمد، آثار آن ناخوشایندی در چهره‌ی آن حضرت ﷺ مشهود می گردید و هیچ گاه نگاهشان را بر چهره‌ی کسی نمی‌دوختند و از فرط شرم و حیا و کرامت نفس، چیزی را که خوش نداشتند، مطرح نمی کردند؛ و هرگز کسی را که از او کردار ناپسندی را به آن حضرت ﷺ گزارش کرده بودند، نام نمی برد؛ بلکه می گفتند: «**ما بال اقوام یصنعون کذا**»؛ «**چه شده است که برخی ها چنین کارها را انجام می دهند؟!**».

«**لو قلتم**»: ای کاش شما به او می گفتید!

«**يدع**»: ترک کند، رها سازد.

۳۴۷- (۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ،حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ،حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ،عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ،عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الْجَدَلِيِّ ،عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنها أَنَّها قَالَتْ : **لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاحِشًا ،وَلاَ مُتَفَحِّشًا ،وَلاَ صَخَّابًا فِي الأَسْوَاقِ ،وَلاَ يَجْزِي بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ ،وَلَكِنْ يَعْفُو وَيَصْفَحُ.**

۳۴۷ -(۵)... عایشه ﺭﺿﻲ ﺍﻟﻠﻪ ﻋﻨﻬﺎ گوید: رسول خدا ﷺ (از همه‌ی مردمان خوش اخلاق تر بودند؛) نه هرزه و بی شرم بودند و نه دشنام دهنده و یاوه‌گو بودند؛ و نه در کوچه و بازار از اهل هیاهو؛ آن حضرت ﷺ بدی را با بدی جواب نمی‌دادند، بلکه عفو می‌فرمودند و گذشت می‌نمودند.



«**فاحشاً**»: هرزه، بی حیا و بی شرم، دشنام دهنده.

«**متفحشاً**»: یاوه گو و دشنام دهنده. «**متفحشاً**»: یعنی پیامبر ﷺ طبیعتاً یاوه گو نبود؛ نه در کردار، نه در گفتار، و نه در صفات.

«**صخّاباً**»: صیغه‌ی مبالغه؛ بسیار هیاهو کننده، بسیار داد و فریاد کننده، بسیار نعره کشنده، جیغ و داد کننده. و در اینجا مراد: نفی داد و فریاد از پیامبر ﷺ است.

«**الاسواق**»: جمع «**سوق**»: بازار.

«**لا يجزی**»: جبران نمی‌کرد، مجازات نمی کرد، تنبیه نمی نمود، به کیفر نمی‌رساند.

«**یعفوا**»: عفو می کرد و می‌بخشید.

«**یصفح**»: از عقوبت و کیفر در می گذشت.

۳۴۸- (۶) حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيُّ ،حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ،عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ ،عَنْ أَبِيهِ ،عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنها قَالَتْ : مَا ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِهِ شَيْئًا قَطُّ ،إِلاَّ أَنْ يُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ،وَلاَ ضَرَبَ خَادِمًا أَوِ امْرَأَةً.

۳۴۸ ـ (۶) ... عایشه ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ هرگز جز در راه خدا و جهاد، کسی را به دست خویش مورد ضرب و شتم قرار نداده‌اند و هرگز خدمتکار یا زنی را نزده‌اند.

۳۴۹- (۷) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدَةَ الضَّبِّيُّ ،حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ ،عَنْ مَنْصُورٍ ،عَنِ الزُّهْرِيِّ ،عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنها قَالَتْ : مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُنْتَصِرًا مِنْ مَظْلَمَةٍ ظُلِمَهَا قَطُّ ،مَا لَمْ يُنْتَهَكْ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ شَيْءٌ ، فَإِذَا انْتُهِكَ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ شَيْءٌ كَانَ مِنْ أَشَدِّهِمْ فِي ذَلِكَ غَضَبًا ،وَمَا خُيِّرَ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلَّا اخْتَارَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ مَأْثَمًا.

۳۴۹ ـ (۷) ... عایشه ﷺ گوید: هیچ گاه ندیدم که رسول خدا ﷺ برای خودشان که مورد ستمی قرار گرفته‌اند، از کسی انتقام بگیرند، مگر در مواردی که حریم یکی از حرمتهای الهی

دریده شده باشد؛ و در صورتی که پرده‌ی حرمتهای الهی دریده می‌شد، سخت ناراحت و خشمگین می‌شدند (و برای خدا انتقام می‌گرفتند)؛ و هیچ گاه رسول خدا ﷺ میان دو کار مخیّر گردانیده نشدند مگر آنکه آسانترین آن دو را برمی‌گزیدند، تا جایی که گناه در کار نبود؛ (اما اگر پای گناه به میان می‌آمد، بیش از همه از آن می‌گریختند).



«**منتصراً**»: انتقام گیرنده.

«**مظلمة**»: دادخواهی، شکایت، بی داد، ستم.

«**محارم الله**»: حرمت‌های الهی؛ و **حرمت**: چیزی است که شکستن و هتک آن روا نباشد. یعنی: آنچه که حفظ و نگهداری و محترم داشتن آن واجب است.

«**اُنتهِک**»: حرمت شکنی می‌شد، هتک حرمت می‌شد، احترام مقدّسات از بین می‌رفت.

«**ما خُيّر**»: مخیّر نشد.

«**أيسرهما**»: آسانترین آن دو کار.

«**مأثماً**»: گناه، بزه. جمع: **مآثم**.

۳۵۰- (۸) حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عُمَرَ ،حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ،عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ،عَنْ عُرْوَةَ ،عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللهُ عَنها قَالَتِ : اسْتَأْذَنَ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا عِنْدَهُ ،فَقَالَ : «بِئْسَ ابْنُ الْعَشِيرَةِ» أَوْ «أَخُو الْعَشِيرَةِ» ،ثُمَّ أَذِنَ لَهُ ،فَلَمَّا دَخَلَ

أَلَانَ لَهُ الْقَوْلَ ، فَلَمَّا خَرَجَ قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ قُلْتَ مَا قُلْتَ ، ثُمَّ أَلَنْتَ لَهُ الْقَوْلَ؟!. فَقَالَ : «يَا عَائِشَةُ إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ مَنْ تَرَكَهُ النَّاسُ» أَوْ «وَدَعَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ فُحْشِهِ».

۳۵۰ ـ(۸) ... عایشه ﷺ گوید: مردی از پیامبر ﷺ در حالی اجازه‌ی ورود خواست که من در حضور ایشان نشسته بودم. رسول خدا ﷺ فرمودند: چه بد مردی از آن قبیله است؛ آن گاه برای او اجازه‌ی ورود دادند.

چون آن مرد به حضور آن حضرت ﷺ آمد، رسول خدا ﷺ با او به نرمی و نیکویی سخن گفتند؛ و چون آن مرد از خانه بیرون رفت، به رسول خدا ﷺ گفتم: ای فرستاده‌ی خدا ! در غیبت او قبلاً چنان فرمودید (و گفتید که چه بد مردی است) و سپس با گفتاری نرم با او سخن گفتید؟! [علت در چیست؟]

آن حضرت ﷺ فرمودند: ای عایشه! بدترین و شرورترین مردمان کسی است که دیگران از ترس بدزبانی و یاوه‌گویی وی، او را رها کنند و به حال خود گذارند.



«**رجلٌ**»: آن مرد «**عیینة بن حصن فزاری**» بوده که معروف به «**احمق مطاع**» است. و برخی نیز «**مخرمة بن نوفل**» را مراد گرفته‌اند.

«**استأذن**»: اجازه‌ی ورود به خانه خواست.

«**بئس**»: فعل ماضیِ جامد است برای ذمّ و ضدّ «**نِعمَ**» است. و گاهی «**ما**» به

آخر «**بئس**» می‌پیوندد؛ مثل: «**لبئسما شروا به انفسهم**». «**بئس**»: چه بد، چه قدر بد، چه مصیبتی، چه گفتاری.

«**بئس الرجل**»: چه بد مردی.

«**العشیرة**»: قبیله، قوم و خویش، دوست نزدیک، نزدیکترین برادران شخص، خویشاوندانِ نزدیک مرد.

«**بئس ابن العشیرة، او بئس اخوالعشیرة**»: این شک در گفتار، از ناحیه‌ی راوی است و مراد از هر دو روایت، «**بئس هذا الرجل من هذه القبیلة**» می‌شود؛ یعنی: چه بد مردی از آن قبیله است.

«**اَلان**»: نرم کرد، به نرمی سخن گفت.

«**قلتَ ما قلتَ**»: در غیبت آن فرد، چنان گفتید.

«**اتّقاء فحشه**»: از ترس بد زبانی و یاوه گویی‌اش.

«**ودعه**»: رهایش کند و او را به حال خودش گذارد.

«**من ترکه الناس، او ودعه الناس**»: این شک در گفتار، از ناحیه‌ی راوی است.

۳۵۱- (۹) حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكِيعٍ ،حَدَّثَنَا جُمَيْعُ بْنُ عُمَيرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ الْعِجْلِيُّ ،أَنْبَأَنَا رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ مِنْ وَلَدِ أَبِي هَالَةَ زَوْجِ خَدِيجَةَ يُكْنَى أَبَا عَبْدِاللَّهِ ،عَنِ ابْنٍ لِأَبِي هَالَةَ ،عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ : قَالَ الْحُسَيْنُ : سَأَلْتُ أَبِي عَنْ سِيرَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي جُلَسَائِهِ؟ فَقَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَائِمَ الْبِشْرِ ،سَهْلَ الْخُلُقِ ،لَيِّنَ الْجَانِبِ ،لَيْسَ بِفَظٍّ ،وَلاَ غَلِيظٍ ،وَلاَ صَخَّابٍ ،وَلاَ فَحَّاشٍ ،وَلاَ عَيَّابٍ ،وَلاَ مُشَاحٍ ،يَتَغَافَلُ عَمَّا لاَ يَشْتَهِي ،وَلاَ يُؤَيِّسُ مِنْهُ رَاجِيهِ ،وَلاَ يُجِيبُ فِيهِ. قَدْ

تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلاَثٍ : الْمِرَاءِ ،وَالإِكْثَارِ ،وَمَا لاَ يَعْنِيهِ وَتَرَكَ النَّاسَ مِنْ ثَلاَثٍ : كَانَ لاَ يَذُمُّ أَحَدًا ،وَلاَ يَعِيبُهُ ،وَلاَ يَطْلُبُ عَوْرَتَهُ ،وَلاَ يَتَكَلَّمُ إِلَّا فِيمَا رَجَا ثَوَابَهُ ،وَإِذَا تَكَلَّمَ أَطْرَقَ جُلَسَاؤُهُ كَأَنَّمَا عَلَى رُءُوسِهِمُ الطَّيْرُ ،فَإِذَا سَكَتَ تَكَلَّمُوا لاَ يَتَنَازَعُونَ عِنْدَهُ الْحَدِيثَ ،مَنْ تَكَلَّمَ عِنْدَهُ أَنْصَتُوا لَهُ حَتَّى يَفْرُغَ ، حَدِيثُهُمْ عِنْدَهُ: حَدِيثُ أَوَّلِهِمْ ،يَضْحَكُ مِمَّا يَضْحَكُونَ مِنْهُ ،وَيَتَعَجَّبُ مِمَّا يَتَعَجَّبُونَ مِنْهُ ،وَيَصْبِرُ لِلْغَرِيبِ عَلَى الْجَفْوَةِ فِي مَنْطِقِهِ وَمَسْأَلَتِهِ ،حَتَّى إِنْ كَانَ أَصْحابُهُ لَيَسْتَجْلِبُونَهُمْ. وَيَقُولُ : «إِذَا رَأَيْتُمْ طَالِبَ حَاجَةٍ يَطْلُبُهَا فَأَرْفِدُوهُ» وَلاَ يَقْبَلُ الثَّنَاءَ إِلَّا مِنْ مُكَافِئٍ ،وَلاَ يَقْطَعُ عَلَى أَحَدٍ حَدِيثَهُ حَتَّى يَجُوزَ فَيَقْطَعُهُ بِنَهْيٍ أَوْ قِيَامٍ.

۳۵۱ ـ (۹) ... حسن بن علی رضی‌الله‌عنه گوید: برادرم حسین رضی‌الله‌عنه گفته است: از پدرم علی بن ابی طالب رضی‌الله‌عنه درباره‌ی روش و رفتار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم با هم نشینان ایشان پرسیدم؛ که سبک و منش آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم با هم نشینانشان چگونه بود؟

پدرم علی رضی‌الله‌عنه در پاسخ بدین پرسش، چنین گفت:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم همواره، چهره‌ای شاداب داشتند؛ خوش اخلاق و نرم خوی بودند؛ درشت‌خوی و سنگدل نبودند؛ سر و صدا به راه نمی‌انداختند؛ دشنام نمی‌دادند و به یاوه گویی و ناسزا گویی نمی‌پرداختند؛ سرزنش نمی‌کردند و خرده گیری نمی‌نمودند؛ خویشتن را در امور، به مضایقه و تنگنا نمی‌انداختند و در این زمینه مجادله و مناقشه نمی‌نمودند.

اگـر کـردار کـسی را نمـی‌پسندیدند، خودشـان را بـه بـی خبـری می‌زدند و از او قطع امید نمی‌کردند و جواب او را نمی‌دادند؛ (بلکـه عفو می‌کردند و از او در مـی‌گذشـتند). جـان و روان خودشـان را از سه چیز پرهیز می‌دادند: ستیزه گری، زیاده‌گویی و کارهایی که به ایشان مربوط نمی‌شد(کارهای بی معنی)؛

و در حق مردم نیز سه چیز را بـسیار رعایـت مـی‌کردنـد: کـسی را مذمّت و نکوهش نمی‌کردند؛ کسی را سرزنش نمـی‌نمودنـد و از او خرده نمی‌گرفتند و به دنبال عیوب و امور پوشیده‌ی کسی نبودند (تا او را بدانها رسوا و زبون سازند)؛ هیچ گاه سخن نمی‌گفتند مگر در زمینه‌ای که ثواب آن را امید می‌داشتند.

هرگاه آن حضرت ﷺ سخن می‌گفتند، هم نشینان ایشان سر به زیر می‌افکندند، چنان‌که گویی پرنده روی سرشان نشسته است! و همین‌که آن حضرت ﷺ ساکت و خاموش می‌شدند، آنان سـخن گفتن آغاز می‌کردند.

نزد آن حضرت ﷺ با یکدیگر بگومگو به راه نمـی‌انداختنـد. هـر کس در محـضر ایـشان سـخن مـی‌گفـت، دیگـر حاضـران، کـاملاً سکوت می‌کردند تا از سخن گفتن فراغت یابد.

هر کس نخست سخن می‌گفت، سـخنگوی همـه‌ی حاضـران بـه حساب می‌آمد. در ارتباط با هر چیز که حاضران مـی‌خندیدنـد، آن حضرت ﷺ نیز می‌خندیدنـد و نـسبت بـه هـر چیـز کـه اظهـار

شگفتی می‌کردند، آن حضرت ﷺ نیز ابراز تعجب می‌کردند. در برابر درشتگویی و بی ادبی اشخاصِ غریب صبوری می‌کردند و تحمّل می‌نمودند تا آنجا که گاهی یاران آن حضرت ﷺ در صدد نهی کردن آن شخص از سخن گفتن برمی‌آمدند.

آن حضرت ﷺ به یاران خویش می‌فرمودند: «**هر گاه نیازمندی را مشاهده کردید که در پی حاجت خویش است، او را به گرمی بپذیرید و حاجتش را روا کنید**».

آن حضرت ﷺ تعریف و ستایش را، آن هم در حدّ معمول، فقط از کسی می‌پذیرفتند که نسبت به او نیکی و احسانی مبذول فرموده بودند. هرگز سخن کسی را قطع نمی نمودند، مگر آنکه از حق فراتر رود و تجاوز نماید، که در آن صورت یا او را از سخن گفتن نهی می‌نمودند، یا خود از جای بر می‌خاستند.

«**سيرة**»: روش، خو و خلق، طریقه، سبک و منش.

«**جُلسائه**»: هم نشینان پیامبر ﷺ.

«**دائم البشر**»: پیوسته گشاده و خنده رو بود.

«**سهل الخلق**»: نرم خوی.

«**ليّن الجانب**»: خوش اخلاق و خوش برخورد.

«**فظّ**»: تند خویی، درشت خویی.

«**غليظ**»: سنگدل، نامهربان.

«**سخّاب**»: هیاهو کننده، دادو فریاد کننده.

«**فحّاش**»: دشنام دهنده، یاوه گو و ناسزاگو.

«**عیّاب**»: خرده گیر، کسی که دنبال امور پوشیده‌ی مردم باشد.

«**مُشاح**»: ستیزه گر، کشمکش کننده، کسی که به دنبال بحث و جدل و مجادله و مناقشه باشد.

«یتغافل عمّا لا یشتهی و لا یؤیس منه راجیه و لا یجیب فیه»: **این عبارت را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد:**

۱. اگر کردار کسی را نمی‌پسندیدند، خودشان را به بی‌خبری می‌زدند و از او قطع امید نمی‌کردند و جواب او را نمی‌دادند، بلکه عفو می‌کردند و از او در می گذشتند.

۲. از آنچه که بدان میل نداشتند، یاد نمی‌کردند؛ کسی را که به آن حضرت ﷺ امیدی بسته بود، نومید نمی‌کردند و محروم نمی‌ساختند.

و این ترجمه در صورتی است که عبارت «**و لا یجیب**» را به «**لا یخیب**» بر گردانیم؛ چرا که در نسخه‌ای از «**الشمائل المحمدیة**» به جای عبارت «**لا یجیب**»، «**لا یخیب**» آمده است.

«**المِراء**»: بحث، جدل، مناقشه، مجادله، جر و بحث، کشمکش.

«**الاکثار**»: پرحرفی، زیاده گویی. و در نسخه‌ای از «**الشمائل المحمدیة**»، به جای «**الاکثار**»، عبارت «**الاکبار**» آمده است؛ یعنی: خود بزرگ بینی و تکبّر.

«**ما لا یعنیه**»: کارهای بی معنی؛ کارهایی که به پیامبر ﷺ مربوط نمی‌شد، در آنها دخالت نمی‌کردند.

«**لا یذمّ**»: مذمّت و نکوهش نمی کرد.

«**لا یعیبه**»: از کسی ایراد نمی گرفت، آبروی کسی را لکّه دار نمی کرد، کسی را بی آبرو و بدنام نمی نمود.

«**عورته**»: کارهای پوشیده‌ی کسی. «**عورت**»: عیب، نقص، خدشه، خلل.

«**رجا**»: امیدوار بود، امید داشت، انتظار داشت.

«**اطرق**»: ساکت شد. سخنی نگفت. از سخن گفتن باز ایستاد. خاموش شد.

«**الطیر**»: پرنده.

«**لا یتنازعون**»: بگومگو نمی کردند، دعوا نمی کردند، مشاجره و مجادله نمی‌نمودند.

«**انصتوا**»: گوش دادند، توجه کردند، گوش سپردند.

«**حدیثهم عنده: حدیث اولهم**»: یعنی هر کس از هم نشینان پیامبر ﷺ که نخست سخن می گفت، سخنگوی همه‌ی حاضران به حساب می‌آمد.

«**یتعجب**»: تعجّب و شگفتی می کرد، شگفت زده می‌شد.

«**غریب**»: دور شده از شهر خود(مسافر). دور از وطن، بیگانه و نا آشنا.

«**الجفوة**»: ناسازگاری و خشونت در معاشرت و برخورد با دیگران.

«**منطقه**»: سخن گفتن وی.

«**مسألته**»: حاجت و نیاز و درخواست وی.

«**لیستجلبونهم**»: می‌خواستند آنان را فرا خوانند و احضار کنند. یعنی: رسول خدا ﷺ بی ادبی و گستاخی و درشتی گفتار افراد غریب را به خوبی تحمل می کردند تا آنجا که گاهی یاران آن حضرت ﷺ آن فرد بی‌ادب و گستاخ را

احضار می کردند و در صدد نهی کردن آن شخص از سخن گفتن بر می‌آمدند.

«**فارفدوه**»: با او همکاری کنید، او را یاری دهید و دستیاری و کمک کنید.

«**الثّناء**»: ستایش، مدح، تمجید، تحسین، سپاس، قدردانی، تقدیر، تعریف.

«**مکافیءٌ**»: پاداش نیکی. یعنی: پیامبر ﷺ ستایش را فقط از کسانی می‌پذیرفت که نسبت به او احسانی مبذول فرموده بود.

«**یجوز**»: از حدّ بگذرد، از حق تجاوز کند.

۳۵۲- (۱۰) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ، حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ : مَا سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا قَطُّ فَقَالَ : لاَ .

۳۵۲ ـ (۱۰) ... محمد بن منکدر رحمه الله گوید: از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت: هرگز چیزی از رسول خدا ﷺ خواسته نشد که در جواب بگوید: نمی دهم. (یعنی: هرگز پیامبر ﷺ درخواست و تقاضای کسی را با کلمه‌ی «نه» پاسخ نمی‌دادند.)

۳۵۳- (۱۱) حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عِمْرَانَ أَبُو الْقَاسِمِ الْقُرَشِيُّ الْمَكِّيُّ ، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنهُما قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجْوَدَ النَّاسِ بِالْخَيْرِ ، وَكَانَ أَجْوَدَ مَا يَكُونُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ، حَتَّى يَنْسَلِخَ ، فَيَأْتِيهِ جِبْرِيلُ ، فَيَعْرِضُ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ ، فَإِذَا لَقِيَهُ جِبْرِيلُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجْوَدَ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ.

۳۵۳ -(۱۱) ... عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: رسـول خـدا صلی الله علیه وسلم در تمام کارهای نیک و خیر، از همه‌ی مردم بخـشنده‌تـر بودنـد و در ماه مبارک رمضان نیـز از آغـاز تـا پایـان، بخـشنده‌تـر از همیـشه می‌شدند و بخشش و دَهش ایشان به نقطه‌ی اوج می‌رسید.
جبرئیل علیه السلام در ماه رمضان، همه شب بـه دیـدار آن حـضرت صلی الله علیه وسلم می‌آمد و با ایشان قرآن را مرور می‌کرد و آن وقت، رسول خدا صلی الله علیه وسلم در بخشش و دَهش از باد وَزان که ابرهای پُر باران را به این سـوی و آن سوی می‌راند و از آنها باران می‌بارد، بخشنده‌تر می‌شدند.



«**اجود النـاس**»: بخشنده‌ترین مردم، گشاده دست تـرین مـردم، بزرگـوارترین مردم و کریم‌ترین مردم.

«**ینسلخ**»: رمضان طی شود و بگذرد، رمضان به پایان رسد و سپری گردد.

«**جبرئیـل**»: مأخوذ از زبان عبری، بنده‌ی خدا، پیک خدا و یکـی از فرشـتگان مقرّب، فرشته‌ی حامل وحی الهی، فرشـته‌ای کـه وحـی را بـر پیـامبر صلی الله علیه وسلم نـازل می‌کرد، امین وحی، روح الامین، روح القدس، ناموس اکبـر، جبرئیـل و جبرائـل و جبرئل و جبرال و جبـرین هـم گفتـه شـده اسـت. در زبانهـای اروپـایی، گابریـل می‌گویند.

به هر حال، نام «**جبرئیل**» در قرآن مجیـد سـه بـار مـذکور اسـت: دو بـار در سوره‌ی بقره در آیات ۹۰ و ۹۱ و سومین بار در سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۴.

و جبریل لفظی است عبرانی و اصل آن جبرئیل به معنی: مرد خدا، یا قوّت خدا است.

«**الريح**»: باد.

«**المرسلة**»: بادهایی که ابرهای پُر باران را به این سوی و آن سوی می‌رانند و از آنها باران می‌بارد.

۳۵۴- (۱۲) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللهُ عَنهُ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لاَ يَدَّخِرُ شَيْئًا لِغَدٍ.

۳۵۴ ـ (۱۲) ... انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ برای فردای خویش، چیزی را ذخیره و اندوخته نمی کردند.

«**لا يدّخر**»: پس انداز نمی کرد، ذخیره سازی نمی‌نمود، نمی‌اندوخت، اندوخته و گرد نمی‌آورد.

«**لغدٍ**»: برای فردا.

ناگفته نماند که رسول خدا ﷺ برای خویشتن چیزی را ذخیره و اندوخته نمی کردند، امّا برای عیالشان، قوت سالانه‌شان را ذخیره می‌نمودند؛ با وجود این، باز هم نیازمندان را بر عیالشان ترجیح می‌دادند.

۳۵۵- (۱۳) حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى بْنِ أَبِي عَلْقَمَةَ الْمَدِينِيُّ ، حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنهُ: أَنَّ رَجُلاً جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَهُ أَنْ يُعْطِيَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «مَا عِنْدِي شَيْءٌ وَلَكِنِ ابْتَعْ عَلَيَّ ، فَإِذَا جَاءَنِي شَيْءٌ قَضَيْتُهُ» فَقَالَ عُمَرُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ،

قَدْ أَعْطَيْتَهُ ،فَمَا كَلَّفَكَ اللَّهُ مَا لاَ تَقْدِرُ عَلَيْهِ ،فَكَرِهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَوْلَ عُمَرَ ،فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ،أَنْفِقْ وَلاَ تَخَفْ مِنْ ذِي الْعَرْشِ إِقْلالاً ،فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعُرِفَ وَجْهِهِ الْبِشْرُ لِقَوْلِ الأَنْصَارِيِّ ،ثُمَّ قَالَ : «بِهَذَا أُمِرْتُ».

۳۵۵ -(۱۳) ... عمر بن خطاب ﷺ گوید: مردی پیش رسول خدا ﷺ آمد و از ایشان خواست تا بدو چیزی را بدهند. آن حضرت ﷺ فرمودند: اکنون چیزی نزدم نیست، ولی می‌توانی هر چه را می‌خواهی به حساب من خریداری کنی؛ و هرگاه مالی (از اموال فیء، یا غنیمت و ...) برای من برسد، آن را پرداخت خواهم کرد.

عمر ﷺ گوید: من به پیامبر ﷺ گفتم: ای فرستاده‌ی خدا! آنچه بر عهده‌ی شما بود انجام دادید و خداوند متعال نیز به شما جز به اندازه‌ی توانائیتان تکلیف نکرده است و هیچ گاه بالاتر از میزان قدرتتان از شما وظایف و تکالیف نخواسته است!

آن حضرت ﷺ از گفتار عمر ﷺ خوششان نیامد. در این میان مردی از انصار، از جای برخاست و گفت: ای فرستاده‌ی خدا! بخشش و دَهش کنید و انفاق نمایید و از پروردگار عَرش، بیم تنگدستی و فقر نداشته باشید.

آن حضرت ﷺ از سخن آن مرد انصاری لبخند زدند و در چهره‌شان، گشاده رویی آشکار و هویدا گشت؛ آن گاه فرمودند:

«من به این انفاقی که این مرد انصاری گفت، فرمان داده شده‌ام».



«ما عندی شیءٌ»: در نزدم چیزی وجود ندارد.

«ابتع علیّ»: به حساب من خریداری کن، ما یحتاج خویش را به حساب من بخر.

«قضیتُه»: آن دَین را ادا خواهم کرد.

«قد اعطیتَه»: این عبارت را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد:

۱. قبلاً به این سائل چیزی را داده بودید و هم اینک نیازی نیست که دوباره بدو چیزی را بدهید و خویشتن را به مشقّت و سختی بیاندازید.

۲. آنچه بر عهده‌ی شما بود، انجام دادید؛ یعنی در وقتی که چیزی در نزد شما نیست، دستور خدا چنین است: «قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَآ أَذًى وَٱللَّهُ غَنِىٌّ حَلِيمٌ»[بقره/۲۶۳]؛ **«گفتار نیک و گذشت، بهتر از بذل و بخششی است که اذیّت و آزاری به دنبال داشته باشد؛ و خداوند بی نیاز و بردبار است»**.

و شما نیز با سخن پسندیده (چیزی ندارم)، آنچه بر عهده‌ی شما بود، به نحو احسن انجام دادید.

«فما کلّفک الله»: خداوند از شما بالاتر از میزان قدرتتان وظایف و تکالیف نخواسته است.

«فکره»: بد دانست، خوشش نیامد.

«ذی العرش»: پروردگاری که صاحب عرش است.

«**عرش**»: در لغت به معنی چیزی است که دارای سقف بوده باشد و گاهی به خود سقف نیز عرش گفته می‌شود، مانند: «أَوْ كَٱلَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا»[بقره/۲۵۹]؛ «... **مانند کسی که از کنار قریه‌ای گذشت در حالی که آن چنان ویران شده بود که سقف‌هایش فرو ریخته و دیوار برسقف‌ها در غلطیده بود.**»

گاهی به معنی «**تخت‌های بلند، همانند تخت سلاطین و پادشاهان**» نیز آمده است. چنان که در داستان سلیمان عليه السلام می‌خوانیم که می گوید: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا» [نمل/۳۸]؛ «**کدام یک از شما می‌تواند تخت بلقیس را برای من حاضر کند**».

و نیز به داربست‌هایی که برای برپا نگهداشتن بعضی از درختان می‌زنند، عرش گفته می‌شود؛ همانطور که در قرآن می‌خوانیم: «أَنشَأَ جَنَّٰتٍ مَّعْرُوشَٰتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَٰتٍ» [انعام/۱۴۱]؛ «**او کسی است که باغ‌هایی از درختان داربست دار و بدون داربست آفرید**».

ولی هنگامی که در مورد خداوند، واژه‌ی «**عَرش**» به کار می‌رود و گفته می‌شود: «**عرش خدا**»؛ منظور از آن مجموعه‌ی جهان هستی است که در حقیقت تخت حکومت پروردگار محسوب می‌شود.

«**اِقلالاً**»: فقر و تنگدستی.

«**فتبسّم**»: لبخند زد.

«**عُرف وجهه البشر**»: در چهره‌اش، گشاده رویی و خوشحالی ظاهر و آشکار گشت.

«**بهذا امرت**»: من به این انفاق و بخششی که این مرد انصاری گفت، فرمان داده شده‌ام، نه به منعی که عمربن خطاب رضی الله عنه گفت.

۳۵۶- (۱۴) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ أَنْبَأَنَا شَرِيكٌ ،عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ ابْنِ عَقِيلٍ ،عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذِ ابْنِ عَفْرَاءَ قَالَتْ : أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقِنَاعٍ مِنْ رُطَبٍ وَأَجْرٍ زُغْبٍ ،فَأَعْطَانِي مِلْءَ كَفِّهِ حُلِيًّا وَذَهَبًا.

۳۵۶ -(۱۴) ... رُبَیِّع دختر معوّذ بن عفراء. رضی الله عنها گوید: سبد کوچکی خرما و خیار نوبر به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم بردم؛ و ایشان مشت خویش را از زیور و زر انباشته کردند و به من ارزانی فرمودند.

«**قناع**»: سبد، ظرف کوچک.

«**اجر زغب**»: خیار نوبر و نورسته.

«**مِلء کفه**»: به اندازه‌ی پُری مشتش.

«**حُليّاً**»: زیورآلات. «**ذَهباً**»: طلا، زر.

۳۵۷- (۱۵) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ خَشْرَمٍ وَغَيْرُ وَاحِدٍ قَالُوا : حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ ،عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَيُثِيبُ عَلَيْهَا.

۳۵۷ -(۱۵) ...عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم هدیه را

می‌پذیرفتند و در قبال آن، به شخصِ هدیه کننده، پاداشی فزون بر آن، عنایت می‌فرمودند.



«**یقبل**»: می‌پذیرفت، قبول می کرد.

«**الهدیة**»: تحفه، ارمغان، پیشکش.

«**یثیب**»: پاداش می‌داد؛ یعنی: رسول خدا ﷺ برای شخصِ هدیه کننده، پاداش فزون بر هدیه‌اش، عنایت می کردند.

باب (۴۹)

شرم و حیای پیامبر ﷺ

۳۵۸- (۱) حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلَانَ ، حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي عُتْبَةَ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ فِي خِدْرِهَا ، وَكَانَ إِذَا كَرِهَ شَيْئًا عُرِفَ فِي وَجْهِهِ.

۳۵۸ -(۱) ... ابوسعید خدری رضي الله عنه گوید: شرم و حیای آن حضرت صلی الله علیه وسلم از دوشیزگان زیر چادر هم بیشتر بود؛ و هرگاه از چیزی خوششان نمی‌آمد،آثار آن ناخوشایندی در چهره‌ی آن حضرت صلی الله علیه وسلم مشهود می‌گردید.



«**حیاء**»: شرم، آزرم، پرهیز و خودداری از امری یا کاری از بیم ملامت و سرزنش.

«**العذراء**»: دوشیزه، دخترجوانِ شوهر نکرده.

«**خدرها**»: «**خدر**»: پرده برای زنان و دختران در گوشة اتاق و خانه.

«**کره**»: زشت و نازیبا دانست، خوشش نیامد.

۳۵۹- (۲) حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلَانَ ، حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْخَطْمِيِّ ، عَنْ مَوْلًى لِعَائِشَةَ قَالَ: **قَالَتْ عَائِشَةُ : مَا نَظَرْتُ إِلَى فَرْجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، أَوْ قَالَتْ : مَا رَأَيْتُ فَرْجَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَطُّ.**

۳۵۹ ـ (۲) ... عایشه رضی الله عنها گوید: هرگز به عورت و شرمگاه رسول خدا ﷺ نگاه نکرده‌ام. یا گفت: هرگز عورت و شرمگاه پیامبر ﷺ را ندیده‌ام.

«**فرج**»: عورت و شرمگاه انسان.

«**ما نظرتُ الی فرج رسول الله؛ اوقالت: ما رأیت ...**»: این شک در گفتار، از ناحیه‌ی راوی است؛ و مورد شک: واژه ی «**ما نظرتُ**» و «**ما رأیتُ**» است؛ نه واژه‌ی «**قطّ**».

به هر حال، دو حدیث بالا، بیانگر شرم و حیای رسول خدا ﷺ است. و به راستی شرم و حیای پیامبر ﷺ از همه‌ی مردمان بیشتر بود؛ و همچنان که ابوسعید خدری رضی الله عنه گفت: شرم و حیای آن حضرت ﷺ از دوشیزگان زیر چادر نیز بیشتر بود و هرگاه از چیزی خوششان نمی‌آمد آثار آن ناخوشایندی در چهره‌ی آن حضرت ﷺ مشهود می گردید. و هیچ گاه از فرط شرم و حیاء، نگاهشان را بر چهره‌ی کسی نمی‌دوختند؛ پلک هایشان را پیوسته فرو می‌هشتند. نگاه هایشان به زمین طولانی‌تر از نگاه هایشان به آسمان بود.

نگاه‌های آن حضرت ﷺ غالباً مستقیم نبود و به نیم نگاهی اکتفا

می‌فرمودند. از فرط شرم و حیا و کرامت نفس، چیزی را که خوش نداشتند، مطرح نمی‌کردند. هرگز کسی را که از او کردار ناپسندی را به آن حضرت ﷺ گزارش کرده بودند، نام نمی‌بردند، بلکه می‌گفتند: «**ما بال اقوامٍ یصنعون کذا**»؛ «**چه شده است که برخی‌ها چنین و چنان کارها را انجام می‌دهند؟!**».

باب(۵۰)

حجامت

و خون گرفتن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

۳۶۰- (۱) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ ،حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ،عَنْ حُمَيْدٍ قَالَ : سُئِلَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ عَنْ كَسْبِ الْحَجَّامِ فَقَالَ : احْتَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حَجَمَهُ أَبُو طَيْبَةَ ،فَأَمَرَ لَهُ بِصَاعَيْنِ مِنْ طَعَامٍ ،وَ كَلَّمَ أَهْلَهُ فَوَضَعُوا عَنْهُ مِنْ خَرَاجِهِ ،وَقَالَ : «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحِجَامَةُ» أَوْ «إِنَّ مِنْ أَمْثَلِ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحِجَامَةَ».

۳۶۰ - (۱)... حُمید رحمه الله گوید: از انس بن مالک رضی الله عنه پیرامون در آمد حجامتگر و شغل خون گیری و حجامتگری سؤال شد؟ وی در پاسخ گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم حجامت کردند؛ و ابوطیبه رضی الله عنه از ایشان خون گرفت؛ آن گاه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمان دادند تا دو صاع (خرما) به عنوان اجرت به او بدهند، و با ارباب ابوطیبه سخن گفتند تا از مالیات او چیزی را بکاهد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«بهترین دارویی که می‌توانید خویشتن را بدان درمان و معالجه کنید، حجامت است»؛ و یا رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: **«به راستی حجامت، از بهترین داروهای شما می‌باشد»**.

«**سُئل**»: پرسیده شد. مورد سؤال قرار گرفت.

«**کسب الحجّام**»: درآمد حجامتگر. یعنی : از انس بن مالک ﷺ درباره‌ی شغل خون گیری و در آمد حجامتگری پرسیدند که پسندیده است یا ناپسند؟!

«**احتجم**»: حجامت کرد. خون گرفت.

«**ابوطیبة**»: ابوطیبه یکی از بردگانِ مسلمان بود که به خاندان بنی حارثه یا خاندان بنی بیاضه، متعلّق بوده است. پیرامون اسم وی اختلاف است: برخی «**دینار**»، و برخی «**میسرة**»، و برخی نیز «**نافع**» گفته‌اند؛ که قول آخر، صحیح‌تر می‌باشد.

«**بصاعین**» دوصاع. «**صاع**»: پیمانه ای است که احکام اسلامی از قبیل: کفاره و فطریّه بر آن جاری است؛ و آن معادل چهار مدّ یا سه کیلو گرم است.

«**طعام**»: خوراکی. غالباً مراد از «**طعام**» در روایت بالا، «**خرما**» باشد؛ زیرا در روایتی دیگر آمده است: «**طعاماًمن تمرٍ**»؛ «**خوراکی از خرما**».

«**کلم اهله**» پیامبر ﷺ با ارباب ابوطلیبه برای کاهش دادن خراج وی، صحبت کردند.

«**خراج**»: مالیاتی که از درآمد هر روز غلام و بهره گیرند. و نیز مالیاتی از زمین و حاصل مزرعه یا درآمد دیگر گرفته شود. در قدیم، مالیات ارضی را که در بلاد اسلام از غیرمسلمانان می گرفتند، خراج می گفتند؛ و نیز مطلق مالیاتی را گفته‌اند که از اغیار و اهل ذمّه، اخذ می کرده‌اند.

و مالیات ابوطیبه، سه صاع در روز بود. چنان که جابر بن عبدالله ﷺ می گوید:

«پیامبر ﷺ ابوطیبه را خواست و او از پیامبر ﷺ خون گرفت. رسول خدا ﷺ از او پرسیدند: چند صاع خراج می‌پردازی؟ گفت: سه صاع. آن حضرت ﷺ مقرر فرمودند تا یک صاع از خراج او کم شود.»

«**امثل**» بهترین، برترین، پسندیده‌ترین.

«انّ افضل ما تداویتم... او انّ من امثل ما...»: این شک در گفتار، از ناحیه‌ی راوی است.

«**حجامت**»: حجامت؛ یعنی: خون گرفتن به روشی خاص با نشتر زدن سطحی بر پوست و ایجاد بادکش و تورّم ثابت در نقطه‌ای از بدن. حجامت دارای سابقه‌ی تاریخی هفت هزار ساله می‌باشد که هم از طرف حکماء و اطبّای قدیم (قبل از اسلام) و هم از طرف حکماء و اطبّای مسلمان، امثال ابو علی سینا و رازی و جرجانی (از متقدمین)، و حکیم اجمل خان و حکیم کبیرالدین و حکیم سعد (ازمتأخرین) مورد تأیید وتأکید قرار گرفته و به عنوان یک شیوه‌ی درمان بسیار مهم و مطمئن مورد استفاده قرار می گرفته است.

مهمتر از همه اینکه از طرف رسول خدا ﷺ مورد تأیید و تأکید واقع شده است و آن حضرت ﷺ به نصّ صریح و صحیح احادیث، هم خود حجامت می کرده است و هم دیگران را به حجامت امر می‌نموده‌اند؛ و در زمان آن حضرت ﷺ و قرون بعدی به عنوان مهم‌ترین شیوه‌ی درمانی در بین امّت اسلامی رواج داشته و به آن به دیده‌ی اهمیّت می‌نگریسته‌اند.

جالب اینکه اخیراً بعضی از دانشگاه‌ها و مؤسّسات بهداشتی درمانی در اروپا و آمریکا به حجامت روی آورده‌اند و تحقیقات علمی خود را برای درک آن آغاز

نموده‌اند. از آن جمله، دکتر یوهان آبل در آلمان در این زمینه کتابی نوشته است به نام «**حجامت یک روش درمانی آزمون شده**».

وی در کتاب خود می گوید: من اعتقاد دارم که نه تنها امروز، بلکه برای همیشه، امر حجامت را در درمان بیماری‌ها نباید نادیده گرفت. حجامت پدیده‌ای است که دخالتِ در خور تنظیم کردن کار و عملکرد بدن انسان دارد. امری که هرگز با روش‌های دیگر نمی‌توان آن را جایگزین کرد. مطالعات ما نشان می‌هد که در آلمان می‌توان ۷۵٪ بیماری‌ها را با شیوه‌های درمان طبیعی از جمله حجامت مداوا نمود.

به هر حال، نیاز به حجامت را می‌توان بدین گونه به تصویر کشید:

بدن انسان طبق مکانیسم خاصّی عمل می کند؛ هر آنچه را که انسان می‌خورد، هضم می‌شود و مقداری از آن دفع و مقداری جذب بدن می‌شود. در غذاهای ما مقدار زیادی چربی، قند، آهن، یُد، اسید، نشاسته، نمک، ویتامین‌ها و املاح و غیره وجود دارد. اگر سیستم بدن درست کار کند (مخصوصاً دستگاه گوارش: معده و روده‌ها) فقط مقداری از این مواد که مورد لزوم و قابل استفاده برای بدن هستند، جذب آن شده و بقیه دفع می‌شوند؛ و اگر سیستم بدن درست کار نکند (دستگاه گوارش اختلال داشته باشد) مقدار زیادی از این مواد، جذب بدن می‌شوند و کمتر دفع می‌شوند. این مواد اضافی و مازاد بر احتیاج بدن، به صورت اخلاط و مواد فاسده و عفونت درآمده و همراه گردش خون در سراسر بدن پخش می‌شوند.

در هر جایی از بدن انسان که این مواد اضافی بمانند و جمع شوند، به اشکال مختلف و صورت‌های گوناگون درآمده و موجب بروز انواع و اقسام بیماری‌ها

می‌شوند. چون که اساس طب اسلامی و سنّتی بر پایه‌ی اخلاط (جمع خلط، از قبیل: سوداء، صفراء، و بلغم) می‌باشد، تا وقتی که این اخلاط به اندازه‌ی معتدل در بدن باشند، هیچ گونه اشکالی به وجود نمی‌آورند؛ اما اگر از حد تعادل خارج شده و خلط یا اخلاطی بیشتر از حد اعتدال در بدن تولید و تجمع نمایند، انسان مریض می‌شود. این است که اطبّاء می گویند: اگر خلط صفراء زیاد باشد انسان صفراوی مزاج است و اگر همین صفراء به صورت جوش خون، بروز نماید، انسان دموی مزاج است. و در آخر، اگر خلط بلغم در بدن زیاد باشد، انسان بلغمی مزاج است.

همین اخلاط از خود تأثیر خاصی دارند، از جمله سوداء، خشک است؛ صفراء، گرم است و بلغم سرد می‌باشد. غلبه‌ی خشکی، گرمی و سردی یا تری را مزاج می‌نامند. در نتیجه خلط، ماده است و تأثیر ماده، مزاج نامیده می‌شود. این است که بعضی از انسان‌ها، مزاجشان خشک است؛ برخی گرم مزاج و بعضی دیگر، سرد مزاج هستند. بیماری‌های لاعلاجی همچون سرطان و بواسیر، به علّت خشکی مزاج به وجود می‌آیند؛ یرقان به علّت گرمی مزاج، و نقرس و روماتیسم و تومور مغزی، به علت سردی و تری مزاج، بروز می کنند.

تا وقتی که این اخلاط، سموم، عفونت و مواد فاسده و اضافی و فضولات خون، از قبیل: کلسترول، تری گلیسیرید، اوره، اسید اوریک، قند خون و غیره از بدن خارج نشوند، شخص مریض بهبود پیدا نمی کند.

تأثیر حجامت در بدن انسان این است که: به طور مستقیم و موضعی، این مواد را از گوشت و زیر پوست و از داخل مویر گ‌ها بیرون کشیده و بدن را تصفیه می کند. در حقیقت، حجامت بهترین و آسانترین روش برای تصفیه و پاک سازی و

گند زدایی بدن است، از تمام اخلاط و عواملی که انسان را مریض کرده‌اند.

بیماری‌ها علّت نیستند، بلکه معلول هستند. مبارزه با علّت و از بین بـردن آن، خود به موجب از بین رفتن معلول می‌شود. مانند جایی که آن را پاکسازی نموده و تمام آشغال‌ها و میکروب‌ها را جارو نموده و آنجا را ضد عفونی کنند.

پس از انجام حجامت، به علّت اینکه اخلاط و عفونت‌ها و مواد زایـد بـدن و غیره بیرون ریخته می‌شوند، مریض متوجه می‌شود که در اسرع وقـت، بهتـر شـده است، در حالی که هم وقت کمی صرف کرده و هم پول کمـی! و هـم دچـار هـیچ گونه عوارض جانبی نشده است.

و تحقیقات علمی و پایه‌ای در خصوص حجامت در حال انجام است؛ امّا آنچه به طور تجربی توسط پزشکان مشاهده شده است، حاکی از تأثیر قطعـی یـا نـسبی حجامت بر بیماریهای ذیل می‌باشد:

جوش‌های صورت و بدن(آکنه)؛ سردردها به خصوص میگرن؛ ریزش و شوره موی سر؛ درد کمر و پا؛ دردهای سیاتیکی؛ چربی خـون؛ قنـدخون و دیابـت غیـر وابسته به انسولین؛ فشارخون؛ ناراحتی‌ها و عفونت‌های زنان؛ دردها و اخـتلالات دوران قاعدگی؛ واریس و ورم پـا؛ افـسردگی؛ اگزمـا و حـسّاسیت پوسـتی؛ انـواع آلرژی؛ کک مک و لکّه‌های پوستی؛ درمان آرتروز؛ درمان لاغری؛ ترک اعتیـاد؛ درمان انواع خاصی از نازایی؛ بیماری‌های قلبی؛ خواب رفتن و خارش دسـت و پـا؛ بیماری‌های روانی؛ بهبود حالت بعد از CVA یا سکته‌ی مغزی؛ غلظت خـون؛ گُـر گرفتگی و دردهای عضلانی؛ کوتاهی قد؛ بی اشتهایی؛ و...

۳۶۱- (۲) حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ ،حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ ،حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ بْنُ عُمَرَ ،عَنْ عَبْدِ الأَعْلَى ،عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ عَلِيٍّ : **أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احْتَجَمَ وَأَمَرَنِي فَأَعْطَيْتُ الْحَجَّامَ أَجْرَهُ.**

۳۶۱ ـ(۲)... علی بن ابی طالب ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ حجامت کردند و به من دستور دادند تا اجرت و مزد حجامتگر را بدو بپردازم.

«**الحجّام**»: حجامتگر، خون گیر.

«**اجرة**»: مزد او، پاداش و اجرت او.

۳۶۲- (۳) حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيُّ ،حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ،عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ ،عَنْ جَابِرٍ ،عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : **إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احْتَجَمَ عَلي الأَخْدَعَيْنِ ،وَبَيْنَ الْكَتِفَيْنِ ،وَأَعْطَى الْحَجَّامَ أَجْرَهُ ،وَلَوْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يُعْطِهِ.**

۳۶۲ ـ(۳)... عبدالله بن عباس ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ از دو رگ کناره‌ی گردن خویش، خون گرفتند، و میان دو شانه‌ی خویش را نیز حجامت نمودند و اجرت حجامت‌گر را نیز پرداخت کردند؛ و اگر پرداخت مزد حجامت‌گر، حرام و ناروا می‌بود، هرگز پیامبر ﷺ بدو مزدی را پرداخت نمی‌کردند!

«**الاخدعین**»: مثنی«**اخدع**»: رگی در حجامتگاهِ گردن که شعبه‌ای از وَرید است.

«**اعطی**»: پرداخت کرد.

«**اجرة**»: مزد حجامت گر؛ که دو صاع خرما بود.

«**حراماً**»: ناروا. کاری که به جای آوردنش گناه باشد؛ و آنچه که خوردنش در شرع مقدس اسلام،منع شده باشد. و حرام، ضدّ حلال است.

به هر حال، انجام حجامت «**اخدعین**» توسط رسول خدا ﷺ و تجویز حجامت چانه و حجامت پشت گوش از نمونه‌های حجامت موضعی است. و از جمله نقاطی که در احادیث در مورد حجامت موضعی توصیه شده است، حجامت«**اخدعین**» است.

حجامت اخدعین، موجب دفع بیماری از سر، صورت و چشم‌ها است و برای درد استخوانها منفعت دارد. اخدعین، دورگی است که در پشت گردن و در سمت چپ گردن قرار دارد.

و حجامت زیر چانه، در درمان درد دندان و رخسار و ناراحتی‌های گلو مفید است، اگر در وقت مناسب انجام گیرد. این حجامت برای بیماری‌های سر و آرواره‌ها نیز بسیار خوب است و حجامت پشت پا(قدم)، به جای فصد صافن (نام رگی است در نزدیکی قوزک پا) انجام می‌گیرد؛ این حجامت برای درمان دانه‌ها و دمل‌های دست و پا و جاری کردن حیض و خارش به کار می‌رود.

حجامت در آخر سینه (ورک) در درمان دمل‌های زیر بغل، خارش نقرس(روماتیسم)، بواسیر، آلرژی و حساسّیت در پشت و پاغر(داءالفیل) مفید است.

و به طور کلّی از محتوای احادیث وارده چنین بر می‌آید که آن حضرت ﷺ

در چند موضع خاص از قبیل: سر، اخدعین، کف و پشت، حجامت می‌فرموده‌انـد. این به طور قطع، طبق ضرورت و نیاز آن حضرت ﷺ جهت مداوای کسالت‌هـای خاصّی که متوجّه آن حضرت ﷺ بوده است، انجام می گرفته است.

دانشمندان مسلمان و اطبّای کرام در قرون بعدی، تحقیقات وسـیعی دربـاره‌ی مواضع حجامت انجام داده و طبق ضرورت، جهت مداوای بیمـاری‌هـای متعـددی که دامنگیر بشر شده است، جاهای مختلفی را در بدن، جهت حجامـت مـشخص کرده‌اند و این طبق تشخیص پزشک یا طبیب باید انجام گیرد.

به هر حال اگر حجامت بین دو کتف انجام گیرد، فواید زیر را در بر دارد:

گرانباری دو ابرو و سنگینی پلک‌ها را از بین می‌بـرد و گرمـی چـشم را رفـع می‌نماید؛ چرک کنار چشم را از میان بر می‌دارد و بوی بد دهان را می‌زداید.

اگر حجامت بر یکی از دو رگِ پشت گـردن انجـام شـود، در زدودن حالـت لرزه در سر و برای رخسار، گوشها و چشمها، گلو و بینی، فوایدی در بر دارد.

حجامت بر ساق پا، مشابه رگ زدن است؛ خـون را تـصفیه مـی کنـد، و اگـر خون حیض بند شده باشد، آن را جاری می‌نماید.

حجامت ساق پا در زنانِ رنگ پریده و پف کرده که دارای خون رقیق هستند، بهتر از رگ زدن است.

حجامت در زیر چانه، برای دندان‌ها، رخسار و گلـو مفیـد اسـت و دمـاغ و آرواره‌ها را تصفیه می کند.

حجامت ناحیه‌ی کمـر، بـرای رفـع دملهـای ران، گرمـی ران و جوشـهای آن سودمند است و برای بیماری نقرس، بواسیر، پاغر(ستبر شدن پـا)، بادهـای مثانـه و

زِهدان و خارش پشت، فایده دارد. اگر این نوع حجامت با آتش باشد، چه پوست را تیغ بزنی و چه تیغ نزنی (بادکش)، سودمند است.

حجامت اگر در پایین زانو انجام شود، جهت دملهای بد خیم و زخم‌های مزمن در ساق و پا فایده دارد.

حجامت بر قوزک پا برای حالات بند آوردن خون حیض، عِرق النساء و نقرس مفید است.

حجامت در ناحیه‌ی سه گوشه‌ی شانه، تمامیِ آسیب‌ها و التهابات ناحیه‌ی سر را معالجه می‌کند. همچنین حجامت در این نقطه موجب درمان التهاب حلق و عفونت لوزه می‌شود. حجامت در این ناحیه، برای درمان Epicondilitis و درد و تورم مفاصل کلاویکولار مؤثر است و موجب تسریع گردش خون در غده‌ی تیروئید می‌گردد. کسانی که دچار افسردگی می‌باشند و خلق و خوی مساعدی ندارند را باید در این ناحیه تحت ماساژ و بادکش قرار داد.

حجامت در ناحیه‌ی صفرا و کبد، عبور صفرا در مسیر خود را تسهیل می‌کند. از اثرات دیگر حجامت در این ناحیه، درمان آب مروارید و سینوزیت مزمن است.

حجامت در کانون تنظیم قلب و معده، حجامت در ناحیه‌ی سیستم تنظیم ریه،حجامت در ناحیه‌ی پانکراس، حجامت در ناحیه‌ی سیستم تنظیم کلیه و مثانه، حجامت در ناحیه‌ی لگن خاصره‌ی کوچک و تخمدان‌ها و حجامت در ناحیه‌ی کنترل فشار خون بالا از موضع‌های خاصی که سبب رفع بیماری‌های مهمی می‌شود.

۳۶۳- (۴) حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ ، حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعَا حَجَّامًا ، فَحَجَمَهُ ، وَسَأَلَهُ : «كَمْ خَرَاجُكَ؟» فَقَالَ : ثَلاثَةُ آصُعٍ ، فَوَضَعَ عَنْهُ صَاعًا ، وَأَعْطَاهُ أَجْرَهُ.

۳۶۳ - (۴)... عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: رسول خدا ﷺ برای حجامت و خون گرفتن، حجامت‌گری را طلبیدند؛ آن حجامت‌گر نیز از پیامبر ﷺ خون گرفت. رسول خدا از او پرسیدند: چقدر مالیات می‌پردازی؟ وی در پاسخ گفت: سه صاع. آن گاه آن حضرت ﷺ مقرّر فرمودند تا یک صاع از مالیات او کم شود، و مزد حجامت‌گری او را نیز پرداخت کردند.

۳۶۴- (۵) حَدَّثَنَا عَبْدُ الْقُدُّوسِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارُ الْبَصْرِيُّ ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ ، حَدَّثَنَا هَمَّامٌ وَجَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ قَالاَ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ الله عَنه قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَحْتَجِمُ فِي الأَخْدَعَيْنِ وَالْكَاهِلِ ، وَكَانَ يَحْتَجِمُ لِسَبْعَ عَشْرَةَ ، وَتِسْعَ عَشْرَةَ ، وَإِحْدَى وَعِشْرِينَ.

۳۶۴ - (۵)... انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ از دو رگِ کناره‌ی گردن، و از میان دو شانه‌ی خویش خون گرفتند و حجامت نمودند؛ و عادت پیامبر ﷺ چنین بود که معمولاً روزهای هفدهم، نوزدهم و بیست و یکم ماه را برای حجامت اختصاص می‌دادند.

«**الکاهل**»: قسمت بالای پشت که زیر گردن واقع است؛ پشت گردن؛ بالای شانه تا زیر گردن میان دو کتف.

ابو علی سینا معتقد است که ساعات دوم و سوم از روز (بعد از طلوع آفتاب)، برای حجامت بهتر و برتر است. و ساعات نزدیک به غروب نیز برای حجامت توصیه شده است.

البته این قول ابو علی سینا، مربوط به «**بهترین و برترین**» است ولی طبق ضرورت و نیاز، در طول روز نیز می‌توان حجامت کرد.

پیرامون روزهایی که حجامت در آن بهتر است، در حدیثی وارد شده که: «**احتجموا یوم الاثنین و الثلثاء و لا تحتجموا یوم الاربعاء**»[ابن ماجه]؛ «**روزهای دوشنبه و سه شنبه حجامت کنید و در روزهای چهارشنبه حجامت نکنید**».

در روایت دیگری علاوه بر چهارشنبه، جمعه را هم آورده است.

در روایت فوق، دوشنبه و سه شنبه به عنوان برترین روزها ذکر شده‌اند. ولی طبق ضرورت می‌توان به جز از چهارشنبه و جمعه، در تمام روزهای هفته حجامت نمود.

در حدیثی دیگر پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ان خیر ما تحتجمون فی یوم سابع عشرة او تاسع عشرة و یوم احدی و عشرین»؛

و در روایتی دیگر آمده است: «**و کان یحتجم لسبعة عشر و تسعة عشر و فی احدی و عشرین**»[ترمذی؛ روایت فوق].

از دو روایت فوق، واضح گردید که بهترین تاریخ‌ها برای حجامت ۱۷و ۱۹و ۲۱ هر ماه قمری است.

طبق نظر اطبّاء تاریخهای بعد از ۱۵ ماه قمری، همه خوب هستند و طبق ضرورت و نیاز در طول ماه قمری می‌توان حجامت نمود.

و طبق نظر صاحب نظران طبّی، فصل بهار که فصل طراوت و سرسبزی و شادابی است، بهترین فصل برای حجامت است؛ مخصوصاً فروردین ماه و به ویژه ده روز اول آن؛ بعد از آن به ترتیب: فصل پائیز، تابستان و زمستان قرار دارند. البته در فصل زمستان در دی ماه و از نظر ماه‌های قمری در ماه رمضان نباید حجامت شود.

۳۶۵- (۶) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ ،أَنْبَأَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ،عَنْ مَعْمَرٍ ،عَنْ قَتَادَةَ ،عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احْتَجَمَ وَهُوَ مُحْرِمٌ بِمَلَلٍ عَلَى ظَهْرِ الْقَدَمِ.

۳۶۵ ـ (۶)...انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول خد ﷺ در حالت احرام[برای تسکین درد] در منطقه‌ی «مَلَل» از پشت پای خویش خون گرفتند و حجامت نمودند.



«**مُحرم**»: کسی که احرام حج بسته باشد.کسی که جامه‌ی احرام بر تن دارد. و «**احرام**»: یعنی آهنگ حج کردن؛ بر خود حرام کردن بعضی چیزها و کارهای حلال، چند روز پیش از زیارت کعبه؛ و به دو تکه جامه‌ی نادوخته نیز گفته می‌شود که در ایام حج یکی را به کمر می‌بندند و دیگری را به دوش می‌اندازند و بدین گونه آهنگ حج می کنند و به سوی کعبه می‌روند.

«**مَلَل**»: منطقه‌ای است بین مکّه و مدینه که در ۱۷ مایلی مدینه‌ی منوّره قرار دارد.

«**ظهر القدم**»: پشت پای.

باب (۵۱)

نام‌های رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

۳۶۶- (۱) حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ الْمَخْزُومِيُّ وَغَيْرُ وَاحِدٍ قَالُوا : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «إِنَّ لِي أَسْمَاءً أَنَا مُحَمَّدٌ ، وَأَنَا أَحْمَدُ ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِيَ الْكُفْرَ ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمِي ، وَأَنَا الْعَاقِبُ ، وَالْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ نَبِيٌّ».

۳۶۶ -(۱)... محمد بن جبیر بن مُطعم رضی‌الله‌عنه، از پدرش (جبیر بن مطعم رضی‌الله‌عنه) روایت می‌کند که وی گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: به راستی برای من چندین نام است؛ من محمد و احمدم؛ من ماحی (محو کننده)هستم که خداوند متعال، کفر را به دست من، محو و نابود می‌گرداند؛ من حاشر (جمع کننده) هستم که مردمان از پی من جمع می‌شوند؛ و من عاقب (آخرین پیغمبران) می‌باشم. و معنی عاقب این است که پیامبری پس از ایشان نیست.



«انّ لی اسماء»: مراد از نام‌های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم: الفاظ و واژه‌هایی است که بر آن حضرت چه به صورت نام خاص و عَلَم و چه به صورت بیان اوصاف و

ویژگی‌ها و خصلتها و فاکتورهای ظاهری و اخلاقی ایشان، اطلاق شده است.

به هر حال، رسول خدا از نامها، القاب، صفات، ویژگی‌ها و اوصاف زیادی برخوردارند به طوری که از برخی از راویان و ناقلان چنین نقل شده که: «**خداوند را هزار اسم است و رسول خدا ﷺ را نیز هزار اسم می‌باشد**».

و به طور کلی می‌توان چنین نتیجه گرفت که زیاد بودن نام و صفات فردی، بیانگر شرف و بزرگی و عظمت و سترگی وی است.

حافظ ابن قیم رحمه الله گفته است: هر یک از نام‌های پیامبر مظهر یکی از صفات ایشان است و فقط «عَلَم» و نام محض نیست که هدف شناسایی فرد باشد و بس.

از این جاست که نام‌های ایشان فراوان و زیاداند. تعدد کنیه و لقب در میان عرب‌ها تا حدودی رواج داشت. خداوند نیز نود و نه نام دارد.

شخصیت انبیاء و کردار و رفتار آنها اعم از اختیاری و غیراختیاری، عمدی یا غیرعمدی، همه مجموعه‌ای از اسرار و حقایق هستند.

نام‌های آنان نیز فقط برای معرفی شخصیت نیستند؛ بلکه گنجینه‌ی معارف هستند و در اصل ترجمان اوصاف و حقایقی هستند که دست قدرت در ازل، در وجود آنها به ودیعت گذاشته است. اگر آنان را رحیم و مهربان می‌نامند، به این دلیل است که پیکره‌ی رحمت هستند. اگر «ماحی» نامیده می‌شود، به دلیل این است که در واقع محو کننده و از بین برنده‌ی آثار کفر و خداناشناسی هستند. اگر آخرین آنها را «عاقب» می‌نامند، به سبب آن است که آخرین پیامبر است.

خلاصه آنکه هر چند شخصیت آنان اسرارآمیز باشد، نام‌های آنان نیز به همان اندازه لبریز از حقایق و اسرار هستند. بنابراین نام‌های پیامبر اسلام را نباید

توده‌ای از نام‌های بی‌معنا انگاشت، همانند نام‌های زیبایی که مادران بر فرزندان خود می گذارند و بر واقعیت منطبق نیستند، مثلاً فرزند سیاه فام خود را ماه می‌نامند یا یک فرزند کودن را فرزانه نام گذاری می کنند. این گونه نام گذاری‌ها اگر به منظور شناسایی شخص نبودند ممکن بود دروغ تلقی شوند. نام‌های پیامبر از این قبیل نام‌ها نیستند، بلکه تابلوهای رنگارنگی هستند که اوصاف و ویژگی‌های برجسته ایشان در آن نقش بسته است.

«**محمد**»: ستوده، نیک خو، نیکوسرشت، کسی که صفات نیکوی بسیار دارد.

«**احمد**»: ستوده‌تر، بسیار ستوده، یکی از نامهای پیامبر گرامی اسلام که پیش از آن کسی به این اسم نامیده نشده بود و پس از رحلت ایشان نیز محض احترام تا مدّت مدیدی کسی را این نام نداده‌اند.

قاضی عیاض رحمه الله می گوید: همان گونه که شخص مبارک رسول الله ﷺ بی‌مانند بودند، نام‌های ایشان نیز بی‌نظیر هستند. قبل از ایشان این نام‌ها رایج نبود، اندکی قبل از ولادت ایشان کاهنان، منجمان و اهل کتاب از ایشان نام بردند و به آمدن وی مژده دادند. مردم به طمع پیامبر منتظَر فرزندان خود را به نام محمد و احمد نام گذاری کردند. تا آن جا که از تاریخ ثابت می‌شود کسانی که به محمد و احمد نام گذاری شده‌اند تا شش نفر می‌رسند. سهیلی فقط سه نفر گفته است:

۱- محمد بن سفیان بن مجاشع ۲- محمد بن حیحة بن الحلاج ۳- محمد بن عمران بن ربیعة. قبل از سهیلی، عبدالله بن خالویه نیز چنین نظری ارائه کرده است.

حافظ ابن حجر رحمه الله در قرن هشتم تحقیقی در این باره انجام داده است و تعداد این افراد را به بیست تن رسانده است و بعد از مکررات و مشکوک‌ها تعداد آنها

را پانزده تن قرار داده است که مشهورترین آنها محمد بن عدی بن ربیعه است. بغوی، ابن سعد، ابن شاهین و ابن‌السکین و دیگران داستان او را این گونه آورده‌اند:

«خلیفة بن عبدالله، از محمد بن عدی پرسید: پدرت در زمان جاهلیت چه گونه تو را محمد نام نهاده است؟ او گفت: همان گونه که تو از من می‌پرسی، من نیز از پدرم این پرسش را پرسیدم. او در جواب گفت: یک بار من به اتفاق سه نفر از قبیله‌ی بنی تمیم به منظور ملاقات ابن حنفیه‌ی غسانی به سوی سرزمین شام رهسپار شدیم. در بین راه به چشمه‌ای رسیدیم که نزدیک کلیسا بود؛ سرپرست کلیسا نزد ما آمد و گفت: پیامبری به زودی مبعوث خواهد شد، دعوت او را بپذیرید. پرسیدیم: نام او چیست؟ گفت: نامش محمّد است. وقتی از سفر بازگشتیم، اتفاقاً همه‌ی ما دارای فرزند پسر شدیم و آنها را محمّد نامیدیم».

سپس ابن حجر ﷺ نام‌های دیگری نیز آورده است؛ برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به: فتح الباری، باب اسماء النبی ﷺ.

حافظ سهیلی ﷺ می گوید: نام پیامبر که در تورات آمده است، احمد است؛ اما ابن قیّم ﷺ با این نظر موافق نیست و بر این اصرار دارد که در تورات نیز مژده‌ی آمدن ایشان به نام محمّد وجود دارد.

سپس ابن قیّم ﷺ در شرح نام محمد ﷺ می گوید: محمّد کسی است که اوصاف ستوده شده در وجود او فراوان باشد. محمود نیز صیغه‌ی اسم مفعول است؛ امّا صیغه‌ی مبالغه از باب‌های ثلاثی مجرد همانند مبالغه‌ی باب تفعیل نیست؛ بنابراین محمّد از محمود بلیغ‌تر است. محمّد به کسی می گویند که بیش از همه‌ی افراد بشر ستوده شده باشد به همین دلیل در تورات نام ایشان محمّد آمده است؛

زیرا صفات نیکو و ستوده‌ی ایشان و فضایل دین و امت ایشان در تورات به قدری زیاد است که پیامبری اولوالعزم همچون حضرت موسی علیه السلام آرزو کرد تا از امت ایشان باشد.

اما احمد، صیغه‌ی اسم تفضیل است و برای اسم فاعل و اسم مفعول هر دو کاربرد دارد، در صورت اول به معنای «**احمد الحامدین لربّه**»؛ «برترین ستایشگر پروردگارش» است و در صورت دوم به این معنا است: «**احقّ النّاس و اولاهم بان یُحمد**»؛ «برترین انسان شایسته‌ی ستایش». بنابراین فرق بین محمد و احمد از نظر کیفیت و کمیت است؛ یعنی محمد کسی است که به سبب اوصاف نیکو بیش از دیگران ستایش شود و احمد کسی است که برترین ستایش‌ها نثار او شود. خلاصه‌ی مفاد این دو نام، این است که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به دلیل ویژگی‌های اخلاقی خویش، سزاوار برترین تعریف و ستایش است.

بعد از این تحقیق، اگر با نظر به این دو مفهوم، به سطح جهان نظر افکنید، خواهید دید که این نام‌ها آن گونه که بر ذات حضرت رسول صدق می کنند، بر هیچ فرد دیگری صدق نمی کنند. اگر در این جا اسم تفضیل را به معنای اسم مفعول بگیریم، خواهیم دید که خداوند، فرشتگان، پیامبران، جن‌ها و همه‌ی آفریدگان، اعم از ذی‌روح و جامد، ایشان را ستایش کرده‌اند.

امروز نیز میلیاردها انسان، روزانه چندین بار بر ایشان درود می‌فرستند. در میان کفار نیز گروهی منصف بودند که به رغم عدم پذیرش اسلام به دیانت، امانت، صداقت، فرزانگی و خردمندی ایشان معترف بودند. بدین ترتیب بهترین ستایش از ازل تا ابد به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص داشته است.

اگر «احمد» را اسم فاعل بدانیم، باز هم کسی که برای این نام سزاوارتر است، حضرت رسول گرامی اسلام است؛ زیرا هیچ کسی خدا را به اندازه‌ی ایشان ستایش نکرده است و ایشان به امت خویش نیز تا حدی ستایش خدا را آموخته است که در کتاب‌های مقدس پیشین، این امت به نام «حمّادون»؛ «ستایشگران» یاد شده است.

در «صحیحین» آمده است که روز محشر آن گاه که حضرت محمد ﷺ برای شفاعت پیش خدا می‌رود، دروازه‌ی حمد و ستایش الهی که پیش‌تر برای هیچ کس گشوده نشده است، به روی ایشان گشوده خواهد شد. پس همه‌ی پیامبران، «حماد»؛ «ستایشگر خدا» هستند و حضرت محمد «احمد»؛ «برترین ستایشگر» است.

قاضی عیاض می گوید: پیامبر اسلام، نخست احمد بودند و پس از گذراندن مرحله‌ی حمد خدا، محمد شدند. یعنی ایشان ابتدا خدا را ستایش می کرد، سپس دیگر آفریدگان او را ستایش کردند. همچنین روز محشر، ایشان پیش از دیگران خدا را ستایش می کنند و آن گاه که به سفارش ایشان، حسابرسی شروع می‌شود، اهل محشر او را ستایش می کنند. بدین ترتیب ایشان، اوّل احمد هستند و سپس محمد. از نظر وجود نیز احمد بر محمد مقدم است. به همین دلیل در کتاب‌های پیشین به نام احمد یاد شده است و آن گاه که به عالم وجود تشریف آورد، محمد نامیده شد.

خلاصه آنکه احمد به هر معنا که باشد، واقعیت ثابت شده‌ای است که حمد از هر نظر به آن حضرت نسبت خاصی دارد. به همین سبب سوره‌ی «الحمد» تنها

به ایشان عنایت شده است، «حمادون» فقط لقب امت ایشان است و روز محشر، «لواء الحمد»؛ «پرچم ستایش» به دست ایشان خواهد بود و «مقام محمود» جایگاه ویژه‌ی ایشان است. ستایش خدا پس از اعمالی چون غذا خوردن، بازگشت از سفر، دعا گفتن و بسیاری از موارد دیگر از آداب شریعت ایشان است. از سوی دیگر هر نوع تعریف و ستایشی که از زبان مردم برای خدا گفته می‌شود، در واقع نتیجه‌ی آموزه‌های ایشان است؛ بنابراین می‌توان همه‌ی ستایش‌ها را به آن حضرت منسوب کرد.

بدین ترتیب هر نوع ستایشی که در فضای عالم می‌پیچد، به واسطه‌ی ایشان است. آیا توسط کسی دیگر این مقدار حمد و ستایش نشر شده است؟ پس به هر اعتبار، نسبت حمد با ایشان بیش از هر فرد دیگری است. به همین دلیل سزاوار است که نام احمد و محمد به ایشان اختصاص یابد و کسانی که پیش از ایشان به این نام نام‌گذاری شده‌اند، به دلیل اتباع ایشان بوده است و آنان که بعد از آن حضرت نام‌گذاری شده‌اند، نیز بنا بر انگیزه اتباع و پیروی از ایشان بوده است.

ناگفته نماند که حمد و شکر معمولاً در پایان کار انجام می‌شود. وقتی از صرف غذا فارغ می‌شویم، خدا را ستایش می‌کنیم؛ هنگامی که از سفر بازگردیم، حمد او را به جای می‌آوریم؛ همچنین وقتی سفر طولانی زندگی دنیا را به پایان می‌رسانیم و به بهشت وارد می‌شویم، ستایش خدا را به جای می‌آوریم:

﴿ وَءَاخِرُ دَعْوَىٰهُمْ أَنِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴾

«آخرین دعای ما این است که: سپاس، پروردگار جهانیان را سزاست.»

این عمل مقتضی است که پس از پایان سلسله‌ی رسالت نیز حمد خدا به جای

آورده شود؛ بنابراین نام آخرین پیامبر را محمد ﷺ نهاده‌اند. بدون شک شخصیتی که پیکره‌ی همه‌ی زیبایی‌هاست، نام‌های او نیز باید مجموعه‌ای از نام‌های زیبا باشد. [فتح الباری، باب اسماء النبی ﷺ و روض الانف، ج ۱، ص ۱۰۶].

«**الماحی**»: محو کننده، نابود کننده. برای این نام، بر اساس روایات و احادیث می‌توان دو تفسیر کرد:

۱. محو کننده‌ی کفر و زندقه، و شرک و چند گانه پرستی، و الحاد و بی بند و باری و نفاق و دورنگی. چنان‌که در متن خود حدیث آمد که پیامبر ﷺ فرمود: «**من ماحی (محو کننده) هستم که خداوند به وسیله‌ی من کفر را محو و نابود می‌کند.**»
۲. محو کننده‌ی گناهان کوچک؛ چنان‌که در روایتی دیگر آمده است که معنی «ماحی» این است که خداوند به میمنت وجود پیامبر ﷺ، گناهان کوچک پیروانش را محو و نابود می‌کند.

«**الحاشر**»: جمع کننده؛ یعنی تمام مردم باید به نبوّت پیامبر ایمان و باور داشته باشند؛ چون ایشان، تکمیل کننده‌ی رسالت پیامبران و خاتم انبیاء هستند.

«**العاقب**»: نائب و جانشین پیشینیان؛ آنکه جانشین دیگری می‌شود؛آخرین پیامبران؛ کسی که پس از او کسی به رسالت و نبوّت مبعوث نشود.

۳۶۷- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَرِيفٍ الْكُوفِيُّ حَدَّثَنَا أَبُوبَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ ،عَنْ عَاصِمٍ ،عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ : لَقِيتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ

فَقَالَ: «أَنَا مُحَمَّدٌ ،وَأَنَا أَحْمَدُ ،وَأَنَا نَبِيُّ الرَّحْمَةِ ،وَنَبِيُّ التَّوْبَةِ ،وَأَنَا الْمُقَفَّى ، وَأَنَا الْحَاشِرُ ،وَنَبِيُّ الْمَلَاحِمِ».

۳۶۷ ـ (۲)... حذیفه ﷺ گوید: در کوچه‌ای از کوچه‌های مدینه‌ی منوّره، رسول خدا ﷺ را ملاقات کردم (و از ایشان شنیدم که) فرمودند: من محمدم؛ من احمدم؛ من پیام آور رحمت‌ام؛ من پیامبر توبه ام؛ من مقفّی‌ام؛ من حاشر(جمع کننده)هستم و من پیامبر جنگ و جهاد هستم.



«**طرق المدینة**»: مراد کوچه‌ای از کوچه‌های مدینه‌ی منوره است.

«نبّی الرحمة»: پیامبر رحمت. خداوند می‌فرماید: «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین».

«**نبّی التوبة**»: پیامبر توبه. این نام دو معنی می‌تواند داشته باشد:

۱. پیامبر ﷺ شخصی هستند که دیگران را به توبه و استغفار و انابه و بر گشت به سوی خداوند امر می کنند.
۲. پیامبر ﷺ بسیار توبه کننده‌اند؛ چنان‌که نقل شده که رسول خدا ﷺ در روز هفتاد یا صد بار، استغفار می کردند.

«**المقفّی**»: این نام نیز دو معنی می‌تواند داشته باشد:

۱- به کسر (فاء) خوانده شود: «**مقفِّی**»؛ در این صورت چنین ترجمه می‌شود: «من در اصل توحید و مکارم اخلاقی، پیرو پیامبران گذشته‌ام، گر چه در فروع با آنها تفاوت دارم». خداوند متعال می‌فرماید: «أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۖ فَبِهُدَىٰهُمُ

ٱقۡتَدِهۡ»[انعام/۹۰]؛ «**آنان کسانی‌اند که خداوند ایشان را هدایت داده است، پس از هدایت ایشان، پیروی کن و به راه ایشان برو**».

۲- به فتح«**فاء**» خوانده شود: «مقفَّی»؛ در این صورت، به معنی «**خاتم پیامبران**» می‌باشد.

«**نبیّ الملاحم**»: پیامبر جنگها، «**ملاحم**»: جمع«**مَلحَمة**»؛ جنگ و خون ریزی بزرگ. و **مَلحَمة**، در اصل به معنی رزمگاه است. یعنی من برای جهاد و پیکار با دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمانان برانگیخته شده‌ام نه برای کشاورزی.

چنان‌که در روایتی دیگر، مجاهد از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که ایشان فرمودند: «**من محمد و احمد و رسول رحمت و رسول جنگ و خون ریزی و مقفّی و حاشرم. برای جهاد برانگیخته شده‌ام نه برای کشاورزی.**»

۳۶۸- (۳) حَدَّثَنَا إِسۡحَاقُ بۡنُ مَنۡصُورٍ ،حَدَّثَنَا النَّضۡرُ بۡنُ شُمَيۡلٍ ،أَنۡبَأَنَا حَمَّادُ بۡنُ سَلَمَةَ، عَنۡ عَاصِمٍ ،عَنۡ زِرٍّ ،عَنۡ حُذَيۡفَةَ ،عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيۡهِ وَسَلَّمَ نَحۡوَهُ بِمَعۡنَاهُ. هَكَذَا قَالَ حَمَّادُ بۡنُ سَلَمَةَ : عَنۡ عَاصِمٍ ،عَنۡ زِرٍّ ،عَنۡ حُذَيۡفَةَ رَضِي الله عَنه.

۳۶۸ ـ (۳) اسحاق بن منصور، از نضر بن شُمیل، از حماد بن سَلَمة، از عاصم احول، از زِرّ، از حذیفه رضی الله عنه ،از پیامبر ﷺ نیز به سان همین حدیث را [از حیث معنی، نه از حیث لفظ] نقل کرده است.

و همچنین این روایت را حماد بن سلمة، از عاصم، از زرّ، از حذیفه ﷺ نقل کرده‌اند.[یعنی این حدیث، به طرق مختلف، روایت شده است.]

باب (۵۲)

زندگی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

۳۶۹- (۱) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ،حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ ،عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ قَالَ : سَمِعْتُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ يَقُولُ : أَلَسْتُمْ فِي طَعَامٍ وَشَرَابٍ مَا شِئْتُمْ؟ لَقَدْ رَأَيْتُ نَبِيَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا يَجِدُ مِنَ الدَّقَلِ مَا يَمْلَأُ بَطْنَهُ!.

۳۶۹ ـ (۱)... سماک بن حرب ﷺ گوید: از نعمان بن بشیر ﷺ شنیدم که گفت: (پیامبر ﷺ چگونه بود و شما چگونه‌اید!) مگر شما امروز به انواع خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها که می‌خواهید دسترسی ندارید و در اختیار شما نیست؟

حال آنکه من پیامبر شما حضرت محمد ﷺ را چنان دیدم که به خاطر سیر کردن شکمشان، حتی خرمای پست و ردی را به اندازه‌ی کافی نمی‌یافتند!



«**الدّقل**»: پست ترین انواع خرما.

«**یملأ بطنه**»: شکم خویش را سیر کند.

در روایتی دیگر نقل شده است که نعمان بن بشیر ﷺ می گوید: از عمر بن خطاب ﷺ ضمن آن که خبر فتوحات را به مردم می‌داد شنیدم که می گفت: خودم

دیدم رسول خدا ﷺ تمام روز را از گرسنگی به خود می‌پیچیدند و حتّی خرمای معمولی نمی‌یافتند که شکم خود را با آن سیر فرمایند.

و در روایتی دیگر چنین وارد شده که عمر ﷺ گفت: خدا را ستایش کنید! چه بسا روزها که پیامبر ﷺ از گرسنگی به خود می‌پیچیدند و خرمای معمولی هم پیدا نمی‌کردند تا شکم خود را سیر فرمایند.

و روزی نعمان بن بشیر ﷺ از فراز منبر به مردم گفت: پیامبر ﷺ چگونه بود و شما چگونه‌اید!

مگر پیامبر ﷺ شما، از خرمای معمولی سیر می‌شد؛ و شما امروز به انواع خرماها و کره و سرشیر و انواع لباس هم راضی و خوشنود نیستید.!

۳۷۰- (۲) حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ الهَمَدانِيُّ ،حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ،عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ،عَنْ أَبِيهِ ،عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : **كُنَّا آلَ مُحَمَّدٍ نمكُثُ شَهْرًا مَا نَسْتَوْقِدُ بِنَارٍ ،إِنْ هُوَ إِلاَّ التَّمْرُ وَالْمَاءُ.**

۳۷۰ ـ (۲)... عایشه ﷺ گوید: گاهی اتفاق می‌افتاد که ما خاندان پیامبر، یک ماه کامل را سپری می‌کردیم و برای پخت و پز غذا، آتشی را نمی‌افروختیم (و دیگی بر آتش نمی‌نهادیم)؛ و غذا و آشامیدنی ما چیزی جز خرما و آب نبود.

«**نمکث**»: سپری می کردیم، توقف می‌نمودیم.

«**شهراً**»: ماه قمری.

«ما نستوقد»: روشن نمی کردیم، بر نمی‌افروختیم، شعله‌ور نمی‌ساختیم.

ابن عباس رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم شبهای پیاپی گرسنه می‌خوابید و خانواده‌اش هم غذای شب نداشتند و معمولاً نان آنها جوین بود.

و ابو هریره رضی الله عنه گوید: گاه سه ماه پیاپی می گذشت و در خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ آتشی برافروخته نمی‌شد، نه برای پختن نان و نه پختن چیزی دیگر. و هیچ گاه از سفره‌ی آن حضرت قطعه نانی که باقی مانده باشد، برداشته نشد.

ابن عباس رضی الله عنه در روایتی دیگر گوید: به خدا سوگند اتفاق می‌افتاد که چند شب پیاپی، خاندان پیامبر غذا و خوراکی نداشتند.

و عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم رحلت فرمودند در حالی که هیچ گاه دو مرتبه در شبانه روز از نان جو سیر نشدند.

و نیز می گوید: پدرم ابوبکر رضی الله عنه شبی، ران گوسفندی برای ما فرستاد؛ من قطعه‌ای از آن می کندم و می‌خوردم و گاهی پیامبر صلی الله علیه وسلم در دست نگه می‌داشت و قطعه‌ای می کندند و می‌خوردند و من آن را در دست نگه می‌داشتم. به عایشه رضی الله عنها گفتند: چراغ نبود؟ گفت: اگر چراغ می‌داشتیم آن را نان خورش می کردیم. گاه یک ماه می گذشت وخاندان پیامبر صلی الله علیه وسلم نان نمی‌پختند و دیگی بر آتش نمی‌نهادند.

و نیز می گوید: به خدا سوگند! گاه در خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم چهل شب پیاپی بر ما می گذشت، در حالی که در خانه چراغ و هیچ گونه آتش دیگری برافروخته نمی کردیم. و با دو چیز سیاه: خرما و آب، زندگی می کردیم.

به هر حال، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم الگوی کاملی در زهد و قناعت بود که

به ما نشان داد چگونه برای مرد ممکن و میسّر می گردد که با بخشندگی و قناعت زندگی کند. در جهانی که ما زندگی می کنیم، نه ثروتمند به هزاران و میلیونهایی که دارد قانع است و نه فقیر به کفافی از زندگی راضی است. سرمایه‌داران و ثروتمندان، ثروتشان را در راه امیال و هوسهای خود خرج می کنند و تهیدستان نیز برای هوا و هوس به مال بیشتر چشم دوخته اند. میل سردمداران به هوسرانی و خوشگذرانی کمتر از میل کسانی نیست که نسبت به آنان در درجه‌ی پایین‌تری قرار گرفته‌اند؛ چرا که در این مورد شاه و گدا یکی است و همگی هواهای نفسانی و لذّات و خوشی‌های دنیوی را هدف زندگی قرار داده‌اند.

در همه محیط‌ها و اصلاً در کل جهان به هر سو بنگرید، آیا چیزی می‌بینید جز کسانی که به دنبال پول و ثروت به راه افتاده‌اند و به هیچ چیز توجه نمی کنند؛ و به پرستش مال و ثروت روی آورده‌اند و لذا مال و ثروت هم قلبها و هم حواسشان را تصرّف کرده؛ و در تمام حرکات و سکناتشان همراه و همدم آنان شده است؟!

آیا چیزی می‌بینید جز پیکاری سخت میان مردمانی که دوستیِ مال و ثروت و دستیابی به آن را هدف خود قرار داده‌اند؛ و مال و ثروت برای آنان آغاز و انجام و پیدا و نهان و اصل و اساس است؟ آیا چیزی می‌بینید جز مردمانی که همدیگر را در کام مرگ و نابودی فرو می‌برند؛ و مقصودشان چیزی جز سبقت برای کسب لذّت و موجبات آن و ربودن آنچه در دست دیگران است، نمی‌باشد؟

انسان در راه مال و ثروت و هوا و هوس در ورطه‌ای افتاده که همه‌ی پیامبران آمده‌اند تا او را از این ورطه برکشند و جهت و مقصدی عالی‌تر از خواسته‌های

محسوس به او بدهند؛ جهتی معنوی که در نیل به امیال زود گذر جسم فانی، میانه‌رو است و به خواسته‌های روح جاودان چشم دوخته است.

پیامبر اکرم ﷺ وقتی آمد که مردم در این وضع بودند و جز برای ثروت و نژاد نیک، فضیلتی قایل نبودند و از لذّت تقوا و لذتهای روحی چیزی نمی‌فهمیدند. او شخصاً عالی‌ترین سرمشق‌ها را در قناعت و زهد و تحقیر دنیا و منصرف گردانیدن مردم از آنچه عملاً مشغول آن بودند ارائه داد و اصحاب پارسایی را تربیت کرد که برای حیات معنوی، مقام نخست را قایل بودند؛ و دنیا را پلی برای آنچه عالی‌تر از دنیاست قرار دادند.

پیامبر ﷺ در فقر و ثروتمندی و در ضعف و قدرت، شخصاً سر مشق ارائه داده است؛ چه وقتی که با اطرافیانش در شعب ابوطالب مورد محاصره‌ی اقتصادی قرار گرفته بود؛ و چه وقتی که به مدینه پناه آورده بود و به اقامه‌ی حکومت اسلامی می‌پرداخت؛ و چه بعد از این که این حکومت را بر پای داشت؛ و چه بعد از این که بر تمام اموال شبه جزیره دست یافت و صاحب تصرّف کلّ شبه جزیره عربستان گردید. او همچون پادشاهان مال می‌بخشید؛ ثروت فراوانی را به دیگران عطا می‌کرد در حالی که وقتی به خانه بر می‌گشت بستر وی حصیر بود و خوراکش نان جوین و حتی ماه‌ها می‌گذشت و غذایی در خانه‌اش پخته نمی‌شد!

این است نگرش پیامبر گرامی اسلام به زندگی مادی و محسوس؛ نگرشی شکوهمند و والامرتبه که حجاب‌ها و موانع این دنیا را می‌شکافد.

پس ای مسلمان! این وقایع را بخوان و درودی برخواسته از صمیم قلبت و اعماق جانت بر این پیامبر و بر این عظمت و شکوه بفرست. «**اللهم صل علی**

محمد و علی آله و صحبه اجمعین».

۳۷۱- (۳) حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي زِيَادٍ ، حَدَّثَنَا سَيَّارٌ ، حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ أَسْلَمَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ قَالَ : شَكَوْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْجُوعَ ، وَرَفَعْنَا عَنْ بُطُونِنَا عَنْ حَجَرٍ حَجَرٍ ، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ بَطْنِهِ عَنْ حَجَرَيْنِ.

قَالَ أَبُو عِيسَى : هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ مِنْ حَدِيثِ أَبِي طَلْحَةَ لاَ نَعْرِفُهُ إِلاَّ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ.

وَمَعْنَى قَوْلِهِ : وَرَفَعْنَا عَنْ بُطُونِنَا عَنْ حَجَرٍ حَجَرٍ قَالَ: كَانَ أَحَدُهُمْ يَشُدُّ فِي بَطْنِهِ الْحَجَرَ مِنَ الْجَهْدِ وَالضَّعْفِ الَّذِي بِهِ مِنَ الْجُوعِ.

۳۷۱ ـ (۳)... ابوطلحه رضی الله عنه گوید: از شدت گرسنگی به پیامبر صلی الله علیه و سلم شکایت کردیم (و به خاطر اینکه شدّت گرسنگی خویش را به تصویر بکشیم پیراهنمان را بالا زدیم و) هر یک سنگی را که بر شکم خویش بسته بودیم نشان دادیم؛ آن‌گاه آن حضرت صلی الله علیه و سلم پیراهنشان را بالا زدند و دیدم که (از شدت گرسنگی) دو تخته سنگ بر شکمشان بسته‌اند.

ابوعیسی ترمذی گوید: حدیث ابوطلحه رضی الله عنه، حدیث غریبی است و تا جایی که ما سراغ داریم، فقط از همین طریق نقل شده است؛ و مراد از این عبارت: «و رفعنا عن بطوننا عن حجرٍ حجرٍ»؛ این است

که هر یک از صحابه، از شدت و ضعف گرسنگی به شکمش

سنگی را می‌بست.



«**شکونا**»: شکایت کردیم.

«**الجوع**»: گرسنگی.

«**رفعنا**»: پیراهن خویش را بالا زدیم.

«**بطوننا**»: شکم‌های ما.

«**حجرٍ حجرٍ**»: تک تک سنگها.

«**حدیث غریب**»: حدیثی است که روایت کننده در یکی از مقاطع، فقط یک نفر باشد. و حدیث غریب بر دو قسم است:

۱. **فرد مطلق**: در صورتی که آن تک راوی، متصل به صحابی باشد. مثلاً حدیثی را که فقط یک نفر تابعی از صحابی روایت می کند، چند نفر تبع تابعی از او روایت کنند.

۲. **فرد نسبی**: در صورتی که تک راوی، متصل به صحابی نباشد. مثلاً چند نفر تابعی، حدیثی را از صحابی روایت کنند اما یک نفر تبع تابعی بعداً این حدیث را روایت کند.

مثال برای فرد مطلق و فرد نسبی به ترتیب، از این قرار است: **فرد مطلق**: «**الولاء لحمة کلحمة النسب لا یباع و لا یوهب و لا یورث**»؛ که فقط عبدالله بن دینار تابعی از ابن عمر رضی الله عنهما نقل کرده است.

مثال فرد نسبی: زهری، از سالم، از ابن عمر رضی الله عنهما حدیثی را روایت کرده است سپس یک نفر به تنهایی این حدیث را از زهری روایت می کند و در

روایت از زهری هیچ کسی موافق این راوی نیست، هر چند روایت کنندگان از سالم و ابن عمر رضی الله عنه زیادتر باشند. پس این حدیث نسبت به زهری فرد است (فرد نسبی).

و حدیث شماره‌ی ۳۷۱ نیز «**غریب**» است؛ چرا که فقط از طریق ابوطلحه رضی الله عنه نقل شده است. ناگفته نماند که چون راویان حدیث بالا ثقه و مطمئن هستند از این رو غرابت، به حدیث زیانی نمی‌رساند.

«**یَشُدُّ**»: می‌بندد.

«**الجهد**»: دشواری و سختی، رنج و مشقت.

«**الضعف**»: سست شدن، ناتوان شدن، سستی و ناتوانی.

شدت گرسنگی که در این حدیث، بدان اشاره رفته است، در جنگ خندق(احزاب) رخ داده است؛ چنان‌که در روایات آمده است:

«وقتی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ومسلمانان از لشکرکشی دشمنان اسلام به مدینه‌ی منوره و تجمّع احزاب برای جنگ با اسلام و تصمیم خطرناکشان مبنی بر نابودی مسلمانان اطلاع یافتند، همگی به فکر افتادند که چه کار کنند؟ بالاخره خود را برای جنگ آماده کردند و قرار گذاشتند که داخل مدینه بمانند و از آن دفاع نمایند. ارتش مسلمانان بالغ بر سه هزار نفر رزمنده بود؛ این جا بود که سلمان فارسی رضی الله عنه پیشنهاد کرد در مدینه، خندق بکنند. حفر خندق، یکی از تاکتیک‌های جنگی ایرانیان بود. سلمان رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم! ما در سرزمین فارس، هرگاه از تهاجم اسب سواران، احساس خطر می‌کردیم، برای جلوگیری از خطر آنها خندق حفرمی‌نمودیم؛ رسول اکرم صلی الله علیه وسلم این پیشنهاد او را پذیرفت و فوراً

دستور داد در قسمت شمال غربی مدینه که زمین هموار است و بیم نفوذ دشمن از آن طرف می‌رود، خندق بکنند.

رسول خدا ﷺ مسئولیت حفر خندق را میان اصحاب تقسیم کرد. هر ده نفر موظّف بودند به اندازه‌ی چهل ذراع حفر نمایند.

طول خندق حدود پنج هزار ذراع و عمق آن حدود هفت تا ده ذراع بود وعرض آن نُه ذراع واندی بود.

خود رسول خدا ﷺ شخصاً در حفر خندق شرکت کرد تا مسلمانان را به تحصیل اجر و ثواب، ترغیب و تشویق نماید.

رسول خدا و مسلمانان با علاقه و جدیّت کار می‌کردند. سرما خیلی شدید بود چیزی برای خوردن وجود نداشت، گاهی برای سدّ جوع چیزی می‌یافتند و گاهی نمی‌یافتند.

چنان که ابوطلحه رضی الله عنه می‌گوید: ما خدمت پیامبر ﷺ از گرسنگی خود شکایت کردیم و سنگهایی را که بر شکم بسته بودیم نشان دادیم؛ اما رسول خدا ﷺ وقتی لباس خود را بالا زد، دیدیم که دو سنگ بر شکم مبارک بسته است. با این وصف، صحابه بسیار خوشحال و شادمان بودند و پروردگارشان را می‌ستودند و شعر می‌خواندند وخستگی خود را نشان نمی‌دادند.»

۳۷۲- (۴) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ ، حَدَّثَنَا شَيْبَانُ أَبُو مُعَاوِيَةَ ، حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَاعَةٍ لاَ يَخْرُجُ فِيهَا ، وَلاَ يَلْقَاهُ فِيهَا أَحَدٌ ، فَأَتَاهُ

أَبُو بَكْرٍ فقَالَ : «مَا جَاءَ بِكَ يَا أَبَا بَكْرٍ؟» قَالَ : خَرَجْتُ أَلْقَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنْظُرُ فِي وَجْهِهِ ، وَالتَّسْلِيمَ عَلَيْهِ ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ جَاءَ عُمَرُ ، فَقَالَ : «مَا جَاءَ بِكَ يَا عُمَرُ؟» قَالَ : الْجُوعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ!، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «وَأَنَا قَدْ وَجَدْتُ بَعْضَ ذَلِكَ» فَانْطَلَقُوا إِلَى مَنْزِلِ أَبِي الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيِّهَانِ الأَنْصَارِيِّ ، وَكَانَ رَجُلاً كَثِيرَ النَّخْلِ وَالشَّاءِ ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ خَدَمٌ ، فَلَمْ يَجِدُوهُ ، فَقَالُوا لِامْرَأَتِهِ : أَيْنَ صَاحِبُكِ؟ فَقَالَت : انْطَلَقَ يَسْتَعْذِبُ لَنَا الْمَاءَ ، فَلَمْ يَلْبَثُوا أَنْ جَاءَ أَبُو الْهَيْثَمِ بِقِرْبَةٍ يَزْعَبُهَا ، فَوَضَعَهَا ، ثُمَّ جَاءَ يَلْتَزِمُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، وَيُفَدِّيهِ بِأَبِيهِ وَأُمِّهِ ، ثُمَّ انْطَلَقَ بِهِمْ إِلَى حَدِيقَتِهِ ، فَبَسَطَ لَهُمْ بِسَاطًا ، ثُمَّ انْطَلَقَ إِلَى نَخْلَةٍ ، فَجَاءَ بِقِنْوٍ ، فَوَضَعَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «أَفَلاَ تَنَقَّيْتَ لَنَا مِنْ رُطَبِهِ؟» فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَرَدْتُ أَنْ تَخْتَارُوا -أَوْ تَخَيَّرُوا- مِنْ رُطَبِهِ وَبُسْرِهِ ، فَأَكَلُوا وَشَرِبُوا مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «هَذَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مِنَ النَّعِيمِ الَّذِي تُسْأَلُونَ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، ظِلٌّ بَارِدٌ ، وَرُطَبٌ طَيِّبٌ ، وَمَاءٌ بَارِدٌ» فَانْطَلَقَ أَبُو الْهَيْثَمِ لِيَصْنَعَ لَهُمْ طَعَامًا ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «لاَ تَذْبَحَنَّ ذَاتَ دَرٍّ» فَذَبَحَ لَهُمْ عَنَاقًا أَوْ جَدْيًا ، فَأَتَاهُمْ بِهَا ، فَأَكَلُوا ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «هَلْ لَكَ خَادِمٌ؟» قَالَ : لاَ ، قَالَ : «فَإِذَا أَتَانَا سَبْيٌ فَأْتِنَا» ، فَأُتِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرَأْسَيْنِ لَيْسَ مَعَهُمَا ثَالِثٌ ، فَأَتَاهُ أَبُو الْهَيْثَمِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «اخْتَرْ مِنْهُمَا» فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ اخْتَرْ لِي ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «إِنَّ الْمُسْتَشَارَ مُؤْتَمَنٌ ، خُذْ هَذَا فَإِنِّي رَأَيْتُهُ يُصَلِّي ، وَاسْتَوْصِ بِهِ مَعْرُوفًا» ، فَانْطَلَقَ أَبُو الْهَيْثَمِ إِلَى امْرَأَتِهِ ، فَأَخْبَرَهَا بِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، فَقَالَتِ امْرَأَتُهُ : مَا أَنْتَ بِبَالِغٍ

حَقَّ مَا قَالَ فِيهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا بِأَنْ تُعْتِقَهُ قَالَ : فَهُوَ عَتِيقٌ ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا وَلاَ خَلِيفَةً إِلَّا وَلَهُ بِطَانَتَانِ : بِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالْمَعْرُوفِ ، وَتَنْهَاهُ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَبِطَانَةٌ لاَ تَأْلُوهُ خَبَالاً ، وَمَنْ يُوقَ بِطَانَةَ السُّوءِ فَقَدْ وُقِيَ».

۳۷۲ ـ (۴)...ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم در وقتی از خانه بیرون شدند که معمولاً در آن ساعت نه خودشان از خانه بیرون می‌شدند و نه کسی هم به دیدار ایشان می‌آمد؛ ابوبکر رضی الله عنه نیز (در همین ساعتِ غیر معهود)، به حضور پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد؛ پیامبر از او پرسیدند چه چیزی تو را در این وقتِ غیر معهود، از خانه بیرون آورده است؟ وی در پاسخ گفت: از خانه به هدف ملاقات با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نگاه کردن به چهره‌ی ایشان، و سلام کردن بر ایشان، بیرون آمده‌ام.

آن‌گاه دیری نپایید که عمر بن خطاب رضی الله عنه به حضور پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد. پیامبر صلی الله علیه و سلم از او پرسیدند: چه چیزی تو را در این وقتِ غیر معهود از خانه بیرون آورده است؟ عمر رضی الله عنه در پاسخ گفت: ای فرستاده‌ی خدا! شدّت گرسنگی مرا از خانه بیرون آورده است. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: من نیز برخی از آن گرسنگی را که تو احساس می‌کنی احساس می‌نمایم.

آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و سلم همراه ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه به سوی خانه‌ی «**ابوالهیثم بن تیّهان انصاری** رضی الله عنه» رفتند؛ ابوالهیثم، مردی بود که

دارای درختانِ فراوانِ خرما و گوسفندانِ زیاد بود و خدمتگزاری را نیز نداشت. آنها، ابوالهیثم را درخانه‌ی او نیافتند؛ از این رو به همسرش گفتند: شوهرت کجاست؟ وی گفت: رفته است تا برای ما آب شیرین و گوارا بیاورد. آن‌گاه دیری نگذشت که ابوالهیثم با مشکیزه‌ای که پُر از آب بود و آن‌را بر دوش می‌کشید آمد؛ آن مشکیزه را بر روی زمین گذاشت، و سپس به نزد پیامبر ﷺ آمد تا ایشان را به آغوش کشد و به ایشان بگوید: پدر و مادرم فدایتان باد.

آن‌گاه ابوالهیثم، پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه را به نخلستان خویش برد و فرشی را برای آنان گستراند. سپس به کنار یکی از دختان نخلستان رفت و خوشه‌ای خرما آورد و آن را پیش روی پیامبر ﷺ و همراهانشان نهاد. پیامبر ﷺ فرمودند: چرا خرماهای رسیده را برای ما جمع نکردی؟ (یعنی خرماهای رسیده را برای ما جمع نکردی و نیاوردی و بقیه‌ی خرماهای نارس را بر شاخ درخت باقی نگذاشتی؟) ابوالهیثم گفت: ای فرستاده‌ی خدا! من خواستم تا خود شما از خرمای رسیده و نارسیده انتخاب فرمایید و از هر کدام که خواستید بخورید.

آن‌گاه آن حضرت ﷺ و همراهانشان از آن خرماها خوردند و از آن آب گوارا و شیرین آشامیدند؛ پس از آن پیامبر ﷺ فرمودند: سوگند به ذاتی که جان من در قبضه‌ی قدرت اوست! این خوراکی

و آشامیدنی از زمره‌ی نعمت‌هایی است که در روز رستاخیز پیرامون آن از شما پرسیده می‌شود و آن نعمت‌هایی که روز قیامت در باره‌ی آن از شما پرسیده می‌شود عبارتند از: سایه‌ی خنک، خرمای رسیده و آب خنک و گوارا.

آن‌گاه ابوالهیثم ﷺ از جای خود برخاست تا برای پیامبر ﷺ و همراهانشان غذایی فراهم آورد؛ آن حضرت ﷺ به او فرمودند: برای ما گوسفند شیرده ذبح نکن؛ ابوالهیثم ﷺ نیز برای آنها بزغاله‌ی ماده‌ای که به یک سالگی نرسیده بود یا بچه بز نر یک ساله ذبح کرد و آنرا به حضورشان آورد و آنان نیز از آن خوردند.

پیامبر ﷺ به ابوالهیثم ﷺ فرمودند: آیا خدمتکاری داری؟ اوگفت: خیر، خدمتکاری ندارم. آن حضرت ﷺ فرمودند: هرگاه برای ما اسیرانی آوردند، به نزد ما بیا (تا از آنها به تو، غلام و کنیزی بدهم)؛ پس از مدتی دو اسیر به نزد پیامبر ﷺ آورده شد؛ ابوالهیثم ﷺ نیز به نزد رسول خدا ﷺ آمد. پیامبر ﷺ به او فرمودند: یکی از این دو اسیر را برای خویش انتخاب کن. ابوالهیثم ﷺ گفت: ای فرستاده‌ی خدا! شما برای من یکی از این دو اسیر را انتخاب فرمایید. پیامبر ﷺ فرمودند: به راستی آن کسی که با او مشورت و رایزنی می‌شود، باید امانت‌دار و صادق باشد؛ این اسیر را برای خویش انتخاب کن؛ زیرا او را دیدم که نماز می‌خواند و نسبت به او خوب رفتار کن.

پس از آن ابوالهیثم ﷺ به نزد همسرش رفت و آنچه را که رسول خدا ﷺ به او فرموده بودند، به همسر خویش بازگفت. همسرش به او گفت: فرمان پیامبر ﷺ را در حق این اسیر تا زمانی‌که آزادش نساخته‌ای، به خوبی انجام نداده‌ای. ابوالهیثم ﷺ به محض شنیدن این سخنِ همسرش، گفت: او آزاد است.

رسول خدا ﷺ پس از اطلاع و آگاهی از این موضوع، فرمودند: خداوند متعال هیچ پیامبر و خلیفه‌ای (از علما و فرمانروایان) را بر نمی‌انگیزد، مگر اینکه برای او دو رفیقِ دمساز قرار می‌دهد. دوستی که او را به کار نیک فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد؛ و دوستی که از هیچ گونه شرّ و فسادی در حق او کوتاهی نمی‌کند و برای تباهی کارش کوتاهی و سهل انگاری نمی‌ورزد و بلکه به تلاش می‌ایستد.

و هر آن کس که از دوستان و رفیقان بد، محفوظ ومصون ماند، به راستی از تباهی و فساد و سختی‌ها و مشکلات و چالشها و دغدغه‌ها و ناهمواریها و ناملایمات، مصون مانده است.



«لا یلقاه»: برخورد نمی کند با او. ملاقات و دیدار نمی کند با او. یعنی پیامبر ﷺ در ساعاتی غیر معهود از خانه بیرون شد که معمولاً در چنین ساعتی نه خود رسول خدا ﷺ از خانه بیرون می‌شد و نه کسی به دیدار و ملاقات ایشان می‌آمد.

«ساعة»: جزئی از زمان. غالباً این جز از زمان در شب بوده است؛ همچنان که مسلم می گوید: «انه خرج ذات لیلة فاذا هو بابی‌بکر و عمر؛ فقال: ما اخرجکما من بیوتکما هذه الساعة؟ قالا: الجوع یا رسول الله. قال: و انا والذی نفسی بیده اخرجنی الذی اخرجکما؛ قوما. فقاما معه، فاتوا رجلاً من الانصار وهو ابوالهیثم بن تیهان...».

و در برخی روایات نیز بدین موضوع اشاره شده که این قضیه در روز اتفاق افتاده است.

«**أُلقی**»: ملاقات کنم. دیدار نمایم. زیارت کنم.

«**التسلیم علیه**»: بر او سلام کنم ودرود بفرستم.

«**فلم یلبث**»: دیری نپائید، چیزی نگذشت.

«**فانطلقوا**»: به راه افتادند، رفتند.

«ابوالهیثم بن تیّهان انصاری»: نام ایشان مالک، و از خاندان عبدالاشهل، قبیله‌ی بزرگ اوس در مدینه‌ی منوره می‌باشد. وی از زمره‌ی نخستین افرادی از اهالی مدینه است که در مکه به دیدار پیامبر ﷺ آمد و بدیشان ایمان آورد.

«**النخل**»: درخت خرما.

«**الشاء**»: جمع «**شاة**»: گوسفند.

«**خَدَم**»: جمع خادم: خدمت کننده، نوکر، خدمتگزار، خدمت کار.

«**صاحبک**»: صاحب، دوست، همدم، ملازم، معاشر، یار، هم‌صحبت؛ و چون شوهر پیوسته ملازم و معاشر زن، و دوست و یار اوست، بدو «**صاحب**» گفته‌اند.

«**یستعذب**»: آب گوارا و شیرین جستجو می کند.

«**قربة**»: مشک.

«**يزعبها**»: مشک پُر را بر می‌داشت. وخود واژه‌ی «**زعب**»، به معنای «**ظرف را پُر کرد**» و«**مشک پُر را برداشت**»، می‌باشد.

«**يلتزم**» در بر گرفت ودست بر گردنش افکند و در آغوش کشید.

«**يفديه بابيه و امّه**»: به او گفت: پدر و مادرم فدایت شوند.

«**حديقته**»: **حديقة**: باغ، بوستان، باغی که اطرافش دیوار باشد. در اینجا مراد از «**حديقة**»، نخلستان است.

«**بساطاً**»: بستر،فرش گستردنی.

«**نخلة**»: مفرد «**نخل**» است؛ یک درخت خرما.

«**قنوٍ**»: خوشه‌ی خرما.

«**افلا تنقّيتَ لنا من رطبه**»: چرا خرماهای رسیده را برای ما انتخاب نکردی و جمع ننمودی؟ یعنی چرا خرماهای رسیده را برای ما جمع نکردی و نیاوردی، وچرا بقیه‌ی خرماهای نارس را بر شاخ درخت باقی نگذاشتی؛ وخرمای نارس و رسیده را به حضور ما آوردی؟

«**تختاروا**»: انتخاب و گزینش نمائید.

«**رطبه**»: **رطب**: غوره‌ی خرمای رسیده، پیش از آنکه خرما شود. و واحد آن «**رطبة**» است.

«**بُسره**»: بُسر: خرمای نارسیده؛ و آن هنگامی است که خرما رنگ بگیرد ولی پخته نشده باشد؛ و واحد آن «**بُسرة**» است.

«**النعيم**»: ناز و نعمت، آسایش، مال، خوشی.

«**تُسألون**»: پرسیده می‌شوید. مورد سؤال قرار می گیرید.

«**ظِلّ**»: اسم است از فعل «**اظلّ**» و به معنای سایه.

«**بارد**»: سرد وخنک.

«**ذات درٍّ**»: حیوانی که دارای شیر باشد، حیون دوشاب، حیوان شیرده.

«**عناقاً**»: بزغاله‌ی ماده که به یک سالگی نرسیده باشد.

«**جدیاً**»: بچه بز نر یک ساله.

«**سبیٌ**»: برده، اسیر.

«**لیس معهما ثالث**»: همراه آن دو اسیر، فرد سوّمی نبود. این عبارت، تأکید جمله‌ی «**فاتی النّبی ﷺ برأسین**» است.

«**اختر**»: انتخاب کن.

«**المستشار**»: کسی که با او مشورت و رایزنی می‌شود.

«**مؤتمن**»: مطمئن، امانت‌دار، صادق، قابل قبول.

«**استوص به معروفاً**»: نسبت به آن برده، پسندیده و خوب رفتار کن، و جز به اندازه‌ی توانایی‌اش به او تکلیف نکن، و هیچ گاه بالاتر از میزان قدرت وی، از او وظایف و تکالیف نخواه.

«**تعتقه**»: برده را آزاد گردانی.

«**ما انت ببالغ حق ما قال فیه النبیّ ﷺ الا بان تعتقه**»: فرمان پیامبر ﷺ را در حق آن برده تا هنگامی که آزادش نگردانی، به خوبی انجام نداده‌ای.

«**عتیق**»: بنده‌ی آزاد شده.

«**خلیفة**»: قائم مقام، جانشین، کسی که جانشین کس دیگر شود، جانشین پیامبر ﷺ.

«**بطانة**»: دوست پنهانی و رازداری که در کارها با او مشورت شود؛ راز دار؛ رفیق صادق؛ دوست همدم؛ دمساز؛ وآن خاصّه و برگزیده‌ی مرد است که رازهای خود را با او در میان می‌گذارد و به او اعتماد می‌کند؛ محرم اسرار.

«**المنکر**»: کار زشت و ناپسند و نامشروع، هرزگی و کار قبیح و شنیع.

«**لا تألوه**»: قصور نمی‌کند. کوتاهی نمی‌ورزد. ترک نمی‌کند.

«**خبالاً**»: فساد. تباهی. «**لا تألوه خبالاً**»: دوستی که از هیچ شرّ و فسادی در حق او کوتاهی نمی‌کند و برای تباهی کارش کوتاهی و سهل انگاری نمی‌ورزد و بلکه به تلاش می‌ایستد.

«**یُوق**»: حفاظت و حراست شود.

۳۷۳- (۵) حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُجَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ بَيَانِ بْنِ بِشْرٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ يَقُولُ : إِنِّي لَأَوَّلُ رَجُلٍ أَهْرَاقَ دَمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَإِنِّي لَأَوَّلُ رَجُلٍ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ . لَقَدْ رَأَيْتُنِي أَغْزُو فِي الْعِصَابَةِ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مَا نَأْكُلُ إِلَّا وَرَقَ الشَّجَرِ وَالْحُبْلَةِ ، حَتَّى تَقَرَّحَتْ أَشْدَاقُنَا ، وَإِنَّ أَحَدَنَا لَيَضَعُ كَمَا تَضَعُ الشَّاةُ وَالْبَعِيرُ . وَأَصْبَحَتْ بَنُو أَسَدٍ يُعَزِّرُونَنِي فِي الدِّينِ! لَقَدْ خِبْتُ وَخَسِرْتُ إِذَنْ وَضَلَّ عَمَلِي.

۳۷۳ ـ (۵)... قیس بن ابی حازم رضی الله عنه گوید: از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: من از نخستین کسانی هستم که در راه خدا، خون ریخته است؛ و من نخستین فردی هستم که در راه

خدا تیر انداخته است؛ به راستی من خویشتن را در حالی دیدم که در یکی از جنگ‌ها که همراه با یاران حضرت محمد ﷺ جنگ و پیکار می‌کردیم، چیزی جز برگ درختان، و میوه‌ی درختانِ خاردار برای خوردن نداشتیم؛ تا جایی که بر اثر خوردن برگ درختان و میوه‌ی درختانِ خاردار، کناره‌ی دهان‌های ما زخمی شد و مدفوع برخی از ما به سان مدفوع گوسفند و شتر شده بود؛ (و با تمام این خدمات و تلاش‌ها و مساعی و کوشش‌ها در راستای اعلای کلمة الله)، هم اینک افراد قبیله‌ی بنو اسد مرا در مورد دین توبیخ و سرزنش می‌کنند! به راستی که در این صورت من به خواسته‌ام نرسیدم و زیان کرده‌ام و گمراه شده‌ام و اعمالم تباه شده است.



«**اهراق**»: خون ریخته است. (کنایه از کشته شدن وی به دست او است).

«**انی لاول رجل اهراق دماً فی سبیل الله**»: من نخستین کسی هستم که در راه خدا خون ریخته است.

روایت شده است که: سعد بن ابی وقاص ؓ همراه تنی چند از صحابه، در گردنه‌ای از گردنه‌های مکه، نماز می‌خواندند؛ مشرکین و چندگانه پرستان، از کنار ایشان عبور کردند و آنها را مورد تمسخر و استهزاء قرار دادند. از این رو گروه مسلمانان با این گروه از مشرکین به مخالفت برخاستند و درنتیجه به درگیری لفظی و فیزیکی در میان آنها منجر شد؛ در این گیر و دار، سعد بن ابی

وقاص رضی الله عنه با آرواره‌ی شتر به مردی از مشرکین زد و او را زخمی ساخت و خونش را ریخت. و این نیز اولین خونی بود که در اسلام و در راه خدا ریخته شد.

«**رَمی**»: تیر انداخت.

«**سهم**»: تیر.

«**إنّی لاول رجل رمی بسهم فی سبیل الله**»: من نخستین فردی هستم که در راه خدا تیر انداخته است. و این موضوع در «**سریه‌ی رابغ**» اتفاق افتاده است.

در ماه شوال، سال یکم هجرت، مطابق با آوریل ۶۲۳ میلادی، رسول خدا صلی الله علیه و سلم، عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب را به اتفاق شصت تن از مهاجرین به این سریه اعزام فرمودند. با ابوسفیان ـ که دویست مرد جنگی به همراه داشت ـ در بطن رابغ رویاروی شدند. طرفین به یکدیگر تیراندازی کردند اما عملاً کارزاری در نگرفت. و نخستین کسی که از این دو گروه تیرانداخت سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه بود.

در اثنای این سریه، دو تن از جنگجویان مکه به مسلمانان پیوستند. این دو تن: مقداد بن عمرو بهرانی، و عتبة بن غزوان مازنی بودند که مسلمان بودند و با کفار عزیمت کرده بودند تا از این طریق به مسلمانان برسند.

«**رأیتنی**»: خود را دیدم.

«**اغزوا**»: جنگ و پیکار می کردم.

«**العصابة**»: گروهی از مردم از ده تا چهل.

«**ورق الشجرة**»: برگ درختان.

«**الحبلة**»: میوه‌ی درخت سلم و سمر کرد در آن دانه‌ای همچون عدس است.

«**تقرحت**»: زخم برداشت، زخمی شد.

«**اشداقنا**»: **اشداق**: جمع «**شدق**»؛ کناره‌ی دهان.

«**لیضع**»: مدفوع می‌کرد. این روایت اشاره به **سریه‌ی خَبط** دارد. و **سریه‌ی خَبط** (**خَبط**: نام نوعی از برگ درختان، یا نام منطقه‌ای است) به سرداری و فرماندهی ابوعبیدة بن جراح ﷺ در ماه رجب، از سال هشتم هجرت، واقع شد.

راویان گویند: پیامبر ﷺ، ابوعبیدة بن جراح ﷺ را با سیصد تن از مهاجران و انصار و از آن جمله عمر بن خطاب ﷺ به جانب طایفه‌ای از «**جهینه**» که در «**قَبَلِيّة**» و سواحل دریا بودند، گسیل فرمودند. و میان «**قَبَلِيّة**» تا مدینه پنج شب راه است. پس مسلمانان در راه دچار گرسنگی شده، ناچار برگهای خشک را می‌خوردند، تا این که قیس پسر سعد بن عباده ﷺ چند شتر پرواری خریده برای لشکریان کشت و دریا نیز برای آنان ماهی بسیار بزرگی بیرون افکند که آن را خوردند؛ و بدون اینکه در این سریه با دشمن روبرو شوند به مدینه‌ی منوره باز گشتند.

«**یعزّروننی**»: مرا توبیخ و سرزنش می کنند.

«**خبتُ**»: به خواسته‌ام نرسیده‌ام. به مطلوب خویش دست نیافته‌ام. ناامید شدم.

«**خسرتُ**»: زیان کرده‌ام، گمراه شده‌ام.

«**اِذَن**»: حرف جواب و جزاء است به معنی آنگاه، آنگهی، اکنون، در آن وقت و در آن هنگام.

«**ضَلَّ عملی**»: اعمالم تباه و بر باد شده است.

«**اصبحت بنو اسدٍ یعزروننی فی الدین...**»: سعد بن ابی وقاص ﷺ از سوی

عمر بن الخطاب ﷺ، امیر بصره شد. وی امیری عادل و مسئولیت پذیر و پای بند به اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی بود. طبیعتاً برخی از مردم که منافع خویش را در خطر می‌بینند، از حاکم عادل و دادگر، زیاد خوششان نمی‌آید؛ از این رو در بصره برخی از انسانهای عیّاش و بی بند و بار، به نزد عمر بن خطاب ﷺ از سعد بن ابی وقاص ﷺ شکایت بردند و بدو چنین گفتند که: وی نمازش را به نحو احسن ادا نمی‌کند و نمازی درست نمی‌خواند. و وقتی این سخنان به گوش سعد ﷺ رسید، این روایت را ایراد فرمود.

۳۷۴- (۶) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ،حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ عِيسَى ، ،حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عِيسَى أَبُو نَعَامَةَ الْعَدَوِيُّ قَالَ : سَمِعْتُ خَالِدَ بْنَ عُمَيْرٍ وَشُوَيْسًا أَبَا الرَّقَادِ قَالاَ : بَعَثَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عُتْبَةَ بْنَ غَزْوَانَ وَقَالَ : انْطَلِقْ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي أَقْصَى بِلاَدِ الْعَرَبِ ،وَأَدْنَى بِلاَدِ الْعَجَمِ ،فَأَقْبَلُوا ،حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالْمِرْبَدِ ،وَجَدُوا هَذَا الْكَذَّانَ ، فَقَالُوا : مَا هَذِهِ؟ قَالَ : هَذِهِ الْبَصْرَةُ، فَسَارُوا حَتَّى إِذَا بَلَغُوا حِيَالَ الْجِسْرِ الصَّغِيرِ ،فَقَالُوا : هٰهُنَا أُمِرْتُمْ ،فَنَزَلُوا ،فَذَكَرُوا الْحَدِيثَ بِطُولِهِ . قَالَ : فَقَالَ عُتْبَةُ بْنُ غَزْوَانَ : لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَإِنِّي لَسَابِعُ سَبْعَةٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا لَنَا طَعَامٌ إِلاَّ وَرَقُ الشَّجَرِ حَتَّى تَقَرَّحَتْ أَشْدَاقُنَا ، فَالْتَقَطْتُ بُرْدَةً قَسَمْتُهَا بَيْنِي وَبَيْنَ سَعْدٍ ،فَمَا مِنَّا مِنْ أُولَئِكَ السَّبْعَةِ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ أَمِيرُ مِصْرٍ مِنَ الأَمْصَارِ ،وَسَتُجَرِّبُونَ الأُمَرَاءَ بَعْدَنَا.

۳۷۴ ـ (۶)... خالد بن عُمیر و شُوَیس ـ که کنیّت وی «ابوالرُّقاد»

است ـ گویند: عمر بن خطاب رضی الله عنه (در روزگار خلافت و حکومت خویش) عتبة ابن غزوان رضی الله عنه را به مأموریت جنگی گسیل داشت و بدو گفت: تو و همراهانت به حرکت خویش ادامه دهید و پیشروی کنید، تا به دورترین نقطه از سرزمین‌های عرب، و به نزدیکترین نقطه از سرزمین‌های عجم برسید.

عتبه رضی الله عنه و همراهانش نیز بر حسب فرمان عمر بن خطاب رضی الله عنه حرکت کردند و پیشروی نمودند تا به منطقه‌ی «مِربَد» رسیدند؛ درآنجا بود که سنگ‌های سپید و نرمی را دیدند؛ از این رو پرسیدند: این سنگهای سپید و نرم چیست؟ و نام این منطقه چیست؟ گفتند بصره است. آنها از آن منطقه گذشتند و به حرکت خویش ادامه دادند و پیشروی نمودند تا مقابل پُلی کوچک رسیدند؛ پرسیدند: به فرود آمدن در اینجا فرمان داده شده‌ایم. (یعنی عِمر بن خطاب رضی الله عنه به ما فرمان داده تا در همین جا فرود آییم.) همه‌ی آنها در همان جا فرود آمدند...

خالد بن عُمیر و شُویس، تمام این حدیث را بیان کرده‌اند و در ادامه گفتند: عتبة بن غزوان رضی الله عنه به همراهانش گفت: من خودم را در حالی دیدم که هفتمین مسلمان و همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم بودم، و خوراکی جز برگ درختان نداشتیم؛ تا جایی که براثر خوردن برگ درختان، لب‌ها و گوشه‌های دهان‌هایمان، متورّم و زخمی شد؛ من عبایی را پیدا کردم و آن را میان خویش و سعد بن

ابی وقاص رضی الله عنه قسمت کردم (نصفی از آن را برای خودم و نصفی را برای سعد رضی الله عنه به عنوان ازار و شلوار استفاده کردیم)؛ و هیچ یک از آن هفت تن نیست مگر اینکه هر یک، امیر یکی از شهرها شده است؛ و به زودی امیرانی را که بعد از ما خواهند آمد، تجربه خواهید کرد.

«**بعث**»: گسیل داشت، اعزام کرد، ارسال نمود، فرستاد.

«**اقصی**»: دورترین، پرت‌ترین، دورافتاده ترین.

«**العرب**»: قومی است سامی، ساکن شبه جزیره‌ی عربستان در جنوب غربی آسیا؛ به هنگام ظهور اسلام، ساکنان عربستان به دو دسته‌ی بزرگ تقسیم می‌شدند: «**قحطانیان**» در جنوب و «**عدنانیان**» در شمال.

مؤرخان عرب، این هر دو دسته را عرب غیر اصلی می‌دانستند در مقابل عرب «**بائده**»؛ بدین جهت اعراب بائده را «**عاربه**»؛ و قحطانیان را «**متعربه**»؛ و عدنانیان را «**مستعربه**» می‌نامیدند.

برخی دیگر، قحطانیان را هم جزو «**عاربه**» محسوب داشته‌اند. در یمن و نقاط جنوبی عربستان، مردمی پیش از ظهور اسلام سکونت داشتند که عرب آنان را اعراب قحطانی می‌نامند و می گویند: ایشان از نسل «**یعرب بن قحطان**» هستند. عدنانیان یا اعراب اسماعیلی نژاد، خود را به اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام می‌رسانند و به همین جهت، مؤرخان عرب آنان را «مستعربه» می‌نامند. مسکن این اعراب در تهامه، نجد، و حجاز بود و تا مرزهای شام و حدود عراق کشیده می‌شد.

اعراب اسماعیلی از حیث نظام اجتماعی، زبان و دین با قحطانیان اختلاف زیاد داشتند. از حیث نظام اجتماعی، اسماعیلیان صحرانشین بیابان گرد بودند (مانند اعراب بدوی)، در صورتی که قحطانیان، شهرنشین و اهل بنا و عمران و آبادی و عمارت بودند.

«**اَدنی**»: نزدیکترین.

«**العجم**»: غیر عرب، اعم از ایرانی و ترک و اروپایی؛ کشور ایران را نیز می گویند.

«**فاقبلوا**»: توجه کردند، روی آوردند، یورش بردند، حمله‌ور شدند.

«**مِربَد**»: آغل گوسفندان، طویله‌ی ستوران، محل خرما خشک کنی. در اینجا نام منطقه‌ای در عراق است.

«**الکذّان**»: سنگ نرمی که نه همانند صخره سخت باشد که بتوان آن را شکست و نه همانند خاک نرم باشد که بتوان آن را حفر کرد.

«**البصرة**»: زمین ستبر؛ یا زمین سرخ رنگ نیکو؛ سنگ نرم سفید. و شهر «**بصره**» را به خاطر سنگهای نرم سپیدش، بدین نام می‌خوانند. و هم اینک نیز بندر و شهری در کشور عراق، واقع در ساحل شطّ العرب، مقابل خرمشهر ایران است که دارای نخلستان‌های مهم و نفت است و بندری فعّال به شمار می‌آید.

«**فساروا**»: راه رفتند؛ حرکت کردند؛ پیش رفتند؛ به جلو رفتند.

«**حِیال**»: روبرو، مقابل، برابر.

«**الجِسر**»: پل مانندی که برای عبور و مرور مردم و ماشین‌ها و قطارها بر روی رودخانه سازند؛ پُل.

«**فالتقطتُ**»: آن چیز را از روی زمین بر گرفتم.

«**بُردة**»: جامه‌ی راه راه.

«**قسمتها بینی و بین سعد**»: یعنی از بی لباسی و سختی و مشقت رنج می‌بردیم به گونه‌ای که جامه‌ای کهنه و فرسوده را دو قسم می‌کردم، نصفی را به سعد ﷺ و نصفی را برای خود به صورت ازار در می‌آوردیم و عورت خویش را بدان می‌پوشیدیم.

«**فما منا من اولئک السبعة احدٌ الا و هو ...**»: یعنی هیچ یک از آن هفت تن ـ که جزو پیشگامانِ پیشتاز بودند ـ نیست، مگر این که هر یک امیر یکی از شهرهای اسلامی شده‌اند، و به پاس آن همه خدمات و تلاش‌ها، خداوند متعال در همین دنیا، بدان‌ها پاداش داد؛ و به زودی امیرانی را که پس از ما خواهند آمد، تجربه خواهید کرد که چه قدر بی بند و بار و علاقمند به دنیا هستند؛ و چگونه اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی را نادیده می گیرند.

و همچنان که عتبه بن غزوان ﷺ گفت، نیز اتفاق افتاد... .

۳۷۵- (۷) حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ أَسْلَمَ أَبُو حَاتِمٍ الْبَصْرِيُّ ، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، أَنْبَأَنَا ثَابِتٌ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «لَقَدْ أُخِفْتُ فِي اللَّهِ ، وَمَا يُخَافُ أَحَدٌ ، وَلَقَدْ أُوذِيتُ فِي اللَّهِ ، وَمَا يُؤْذَى أَحَدٌ ، وَلَقَدْ أَتَتْ عَلَيَّ ثَلاثُونَ مِنْ بَيْنِ لَيْلَةٍ وَيَوْمٍ مَا لِي وَلِبلالٍ طَعَامٌ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِدٍ إِلَّا شَيْءٌ يُوَارِيهِ إِبِطُ بِلالٍ».

۳۷۵ - (۷)... انس ابن مالک رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: همانا من در راه خدا و در راستای اجرای اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی، چندان به بیم و ترس افتادم که هیچ کس به اندازه‌ی من در بیم و هراس نیافتاده است؛ و به راستی در راه دین خدا چندان مورد آزار و اذیّت قرار گرفتم که هیچ کس به اندازه‌ی من آزار و اذیت نشده است؛ گاهی اتفاق می‌افتد که سی شبانه روز بر من می‌گذشت، در حالی که من و بلال رضی الله عنه آنقدر غذا نداشتیم که قابل خوردن و سیر شدن کسی باشد، به جز چیز اندکی که بلال رضی الله عنه زیر بغل خویش پنهان می‌کرد.

«**اخفتُ**»: ترسیده شدم؛ از ناحیه‌ی مشرکین در راه خدا و در راستای تبلیغ اوامر و فرامین الهی، به بیم وترس افتادم.

«**اوذیتُ**»: در راه دین خدا مورد آزار و اذیت قرار گرفتم.

«**ذوکبد**»: صاحب کبد. مراد از «**ذوکبد**»؛ حیوان است. و «**کبد**» نیز به معنی جگر است. و در اصطلاح فیزیولوژی: بزرگترین غده‌های بدن که در پهلوی راست زیر حجاب حاجز قرار دارد و صفرا درست می‌کند. عمل دیگر کبد، جذب مواد غذایی سه گانه، یعنی: چربیها و قندها و مواد سفیده‌ای است که آنها را تغییر شکل می‌دهد و برای تغذیه‌ی سلولها آماده می‌سازد.

«**شیء**»: چیز اندکی. مواد خوراکیِ اندکی.

«**یواریه**»: آن را پنهان می کرد. آن را می‌پوشاند.

«**ابط**»: زیر بغل و زیر بال.

این حدیث، بیانگر موضوعی است که پیامبر ﷺ همراه بلال ؓ از مکه‌ی مکرمه گریخت، در حالی که پیامبر ﷺ و بلال آنقدر غذا نداشتند که قابل خوردن و سیر شدن کسی باشد، به جز چیز اندکی که بلال زیر بغل خویش پنهان می‌کرد.

۳۷۶- (۸) حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ،أَنْبَأَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ ،حَدَّثَنَا أَبَانُ بْنُ يَزِيدَ الْعَطَّارُ ، حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : **أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَجْتَمِعْ عِنْدَهُ غَدَاءٌ وَلَا عَشَاءٌ مِنْ خُبْزٍ وَلَحْمٍ إِلَّا عَلَى ضَفَفٍ.**

قَالَ عَبْدُاللَّهِ : قَالَ بَعْضُهُمْ : هُوَ كَثْرَةُ الأَيْدِي.

۳۷۶ ـ (۸)... انس بن مالک ؓ گوید: هیچ‌گاه در نزد پیامبر ﷺ نه در ناهار و نه در شام، نان و گوشت فراهم نشد، مگر در میهمانی‌ها.

عبدالله (بن عبدالرحمن، استاد ترمذی) گوید: برخی از محدثین و اربابان لغت، در ترجمه‌ی عبارت «ضَفَف»، گفته‌اند: مراد کثرت دستان میهمانان در ضیافت است.

«**لم یتجمع**»: فراهم نشد، گرد نیامد، جمع نشد

«**غداء**»: خوراک چاشت، خوراک بامداد، غذایی که صبح بخورند، مقابل

«**عشاء**»: غذایی که شب بخورند (شام)

«**عَشاء**»: شام، غذای شب، غذایی که شب بخورند.

«**ضَفَف**»: این واژه در لغت به این معانی استعمال شده است: «کمی مال و بسیاری عائله؛ نیاز؛ حاجت؛ خوردن که به سیر شدن نرسد؛ ازدحام کردن بر سر آب و جز آن؛ شتاب در کار». ولی در اینجا مراد هیچ‌کدام از این معانی نیست بلکه مراد: «**کثرت دستان میهمانان در ضیافت**» است. و همین گونه محدثین و اربابان لغت نیز واژه‌ی «**ضَفَف**» را ترجمه کرده‌اند.

به هر حال، این حدیث بیانگر این است که رسول خدا ﷺ هر گز نه در شام و نه در ناهار، از نان و گوشت سیر نشد، مگر به ندرت و آن هم در میهمانی‌ها.

۳۷۷- (۹) حَدَّثَنَا عَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ ،حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي فُدَيْكٍ ،حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ مُسْلِمِ بْنِ جُنْدُبٍ ،عَنْ نَوْفَلِ بْنِ إِيَاسٍ الْهُذَلِيِّ قَالَ : كَانَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ لَنَا جَلِيسًا ،وَكَانَ نِعْمَ الْجَلِيسُ ،وَإِنَّهُ انْقَلَبَ بِنَا ذَاتَ يَوْمٍ ،حَتَّى إِذَا دَخَلْنَا بَيْتَهُ دَخَلَ فَاغْتَسَلَ ،ثُمَّ خَرَجَ ،وَأُوتِينَا بِصَحْفَةٍ فِيهَا خُبْزٌ وَلَحْمٌ ،فَلَمَّا وُضِعَتْ بَكَى عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَقُلْتُ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا يُبْكِيكَ؟! فَقَالَ : هَلَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ،وَلَمْ يَشْبَعْ هُوَ وَأَهْلُ بَيْتِهِ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ ،فَلاَ أُرَانَا أُخِّرْنَا لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَنَا.

۳۷۷ - (۹)... نوفل بن ایاس هُذلی رضی الله عنه گوید: عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه همنشین و دوست ما بود؛ و به راستی دوست و رفیق خوبی بود. روزی از روزها ما را با خود به خانه‌ی خویش برد و

چون به خانه‌اش وارد شدیم او نخست به دستشویی و حمّام خویش وارد شد و غسل نمود؛ آن‌گاه از دستشویی و حمّام بیرون شد (و با ما نشست)؛ آن‌گاه کاسه‌ای برای ما آورده شد که در آن نان و گوشت بود، و چون کاسه‌ی غذا پیش ما نهاده شد، عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه گریست.

من از او پرسیدم: ای ابومحمد! (کنیّت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه) چرا گریه می‌کنی؟ چه چیزی تو را به گریه وا داشت؟

او در پاسخ گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم از جهان رخت بربستند و چهره در نقاب خاک کشیدند، و حال آنکه هیچ‌گاه خود و خاندانشان از نان جوین هم سیر نشدند! و فکر نمی‌کنم عمری که باقی مانده است، برای این گونه خوراکی‌ها باشد؛ بلکه باید صرف چیزی شود که برای ما بهتر است.

«**جلیساً**»: دوست و رفیق، همنشین و یار.

«**نِعمَ**»: فعل غیر متصرف برای مدح و ستایش است؛ «**نعم الجلیس**»: نیکو همنشینی است. و گاهی «**ما**» به آخر آن افزوده می‌شود: «**ان تبدوا الصدقات فنعما هی**: اگر صدقه‌ها را آشکارا بدهید، پس نیکو است.»

«**انقلب بنا**»: ما را با خود برد.

«**ذات یوم**»: روزی.

«**دخل**»: وارد دستشویی و حمّام شد.

«**فاغتسل**»: این واژه را می‌توان به دو گونه ترجمه کرد:

۱. غسل کرد و استحمام نمود. [معنای اصطلاحی غسل]

۲. دست و روی خود را شست. [معنای لغوی غسل]

«**صحفةٍ**»: کاسه‌ی بزرگ، قَدَح.

«**وُضعت**»: بر زمین نهاده شد.

«**بکی**»: گریست.

«**ابا محمد**»: کنیّت عبدالرحمن بن عوف ﷺ است.

«**یبکیک**»: تو را به گریه وا داشته است.

«**هلک**»: رحلت کرد، فوت نمود، از جهان رخت بربست، چهره در نقاب خاک کشید.

«**لم یشبع**»: سیر نشد.

«**فلا اُرانا**»: گمان نمی‌کنم، فکر نمی‌کنم، نمی‌پندارم.

«**اُخّرنا**»: پس از پیامبر ﷺ باقی ماندیم و عمر ما باقی است.

«**فلا اُرانا اُخّرنا لما هو خیرلنا**»: من فکر نمی‌کنم عمری که باقی مانده است برای این گونه خوراکی‌ها باشد، بلکه باید صرف چیزی شود که برای ما بهتر است. یعنی: من این گشایش و فراخی در خوراکی‌ها و پوشاک و... را که در آن قرار گرفته‌ایم، برای خودمان خیر و سعادت نمی‌بینم؛ چرا که گاهی چهار ماه می‌گذشت و یک بار آن حضرت ﷺ از نان گندم یا نان جوین، سیر نمی‌خوردند.

چنان که پدر عمران بن زید مدنی ﷺ می‌گوید: به خانه‌ی عایشه ﷺ رفتیم و گفتیم: مادر جان سلام. گفت: سلام بر تو و گریست. گفتیم: مادر جان چرا گریه

می کنی؟ گفت: به من خبر رسیده است که برخی از شما چندان غذاهای گوناگون می‌خورند که نیاز به دارو پیدا می کنند تا غذای آنان را هضم کند، و پیامبر شما را به خاطر آوردم که از دنیا رحلت فرمود در حالی که هیچ گاه در شبانه روز از دو نوع غذا سیر نمی‌شد؛ اگر خرما خورده بود، نان نمی‌خورد و اگر نان خورده بود، خرما نمی‌خورد و این موضوع مرا به گریه واداشت.

باب (۵۳)

مدت عمر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

۳۷۸- (۱) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ ، حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ ، حَدَّثَنَا زَكَرِيَا بْنُ إِسْحَاقَ ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : **مَكَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَكَّةَ ثَلاَثَ عَشْرَةَ سَنَةً يُوحَى إِلَيْهِ ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرًا ، وَتُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلاَثٍ وَسِتِّينَ.**

۳۷۸-(۱)...عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم (پس از بعثت)، سیزده سال در مکه‌ی مکرمه اقامت گزیدند که در این مدت بدیشان از جانب خدا، وحی فرو فرستاده می‌شد؛ و در مدینه‌ی منوره نیز ده سال باقی ماندند و زندگی به سر بردند؛ و هنگامی‌که فوت کردند و چهره در نقاب خاک کشیدند شصت و سه سال عمر داشتند.



«**مکث**»: درنگ کرد، باقی ماند، اقامت گزید.

«**یوحی الیه**»: به سویش وحی فرستاده می‌شد.

«**وحی**»: در لغت به معنی اشاره کردن و سخن پنهانی به کسی گفتن و در دل او افکندن است؛ و در اصطلاح: به چیزی گفته می‌شود که از جانب خداوند بر پیغمبران الهام شود.

ناگفته نماند که روایت بالا، از زمره‌ی صحیح‌ترین، بهترین، دقیقترین و درست‌ترین روایات و احادیثی است که درباره‌ی عمر رسول خدا ﷺ آمده است.

زیرا که رسول خدا ﷺ روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الاول، سال یازدهم هجرت، پس از زوال آفتاب دار فانی را وداع گفتند. [و در برخی روایات وقت چاشت وارد شده است] و در آن هنگام سن آن حضرت ﷺ شصت و سه سال بود و به راستی که آن روز تاریک‌ترین و وحشتناک‌ترین وغم‌انگیزترین روز برای مسلمانان و مصیبت بزرگی بر جهان بشریت بود، همچنان که روز میلادش، با سعادت‌ترین روزی بود که خورشید در آن طلوع کرده بود.

به هر حال روایت صحیح در نزد بیشتر علما و صاحب نظران اسلامی، همان روایت شصت و سه سال است؛ از این رو بیشترعلما گفته‌اند: طبق راجح‌ترین و صحیح ترین روایات و اخبار رسیده، حادثه‌ی وفات پیامبر گرامی اسلامی در شصت و سه سالگی ایشان بوده است.

۳۷۹- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ،حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ،عَنْ شُعْبَةَ ،عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ،عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ ،عَنْ جَرِيرٍ ،عَنْ مُعَاوِيَةَ أَنَّهُ سَمِعَهُ يَخْطُبُ قَالَ : مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ ابْنُ ثَلاَثٍ وَسِتِّينَ ،وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ،وَأَنَا ابْنُ ثَلاَثٍ وَسِتِّينَ.

۳۷۹ ـ (۲)...جریر بن عبدالله ﷺ گوید: از معاویه ﷺ بر فراز منبر در حالی که ایراد خطبه می‌کرد شنیدم که می‌گفت: رسول خدا ﷺ هنگامی که فوت کردند و چهره در نقاب خاک کشیدند،

شصت و سه سال عمر داشتند؛ و ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ نیز در همان سن درگذشته‌اند و دار فانی را وداع گفته‌اند؛ و من نیز، هم اینک شصت و سه سال عمر دارم .



«**يخطب**»: سخنرانی می کرد؛ مردمان را پند و اندرز می‌داد؛ خطبه ایراد می کرد.

«**وانا ابن ثلاث و ستين**»: من نیز هم اینک شصت و سه سال عمر دارم؛ یعنی: هنگامی که معاویه ﷺ این خطبه را ایراد می کرد، شصت و سه ساله بود؛ زیرا که وی پس از ایراد این خطبه، چندین سال دیگر نیز زندگی کرد.

۳۸۰- (۳) حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ مَهْدِيٍّ الْبَصْرِيُّ ، حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَاتَ وَهُوَ ابْنُ ثَلاَثٍ وَسِتِّينَ سَنَةً.

۳۸۰ -(۳) ...عایشه ﵂ گوید: هنگامی‌که پیامبر ﷺ رحلت فرمودند و از جهان رخت بر بستند، عمرشان شصت و سه سال بود.

۳۸۱- (۴) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ ، وَيَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدَّوْرَقِيُّ قَالاَ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عُلَيَّةَ ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ ، أَنْبَأَنَا عَمَّارٌ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ : تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَسِتِّينَ.

۳۸۱ ـ (۴) ...عمّار ﷺ ـ یکی از برده‌گان آزاد شده‌ی قبیله‌ی بنی هاشم- گوید: از عبدالله ابن عباس ﷺ شنیدم که می‌گفت رسول خدا ﷺ به شصت و پنج سالگی رحلت فرمودند و چهره در نقاب خاک کشیدند.



«عمّار»: این کلمه به دو صورت در نسخه‌های «**الشمائل المحمدية**» آمده است:

۱. «**عمارةُ**»: این کلمه نمی‌تواند به این شکل صحیح باشد؛ زیرا «**خالد حظاء**»، استادی به نام «عمارة» نداشته؛ و علاوه از آن در میان راویانی که به نقل روایت از ابن عباس ﷺ پرداخته‌اند، فردی به نام «**عمارة**» وجود ندارد؛ و «**عمارة**» از موالی بنی هاشم نیز نمی‌باشد.

۲. «**عـمّار**»: عماربن ابی عمّار. چنان که در صحیح مسلم نیز بدین صورت آمده است؛ و صحیح نیز همین است.

۳۸۲- (۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ،وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبَانَ قَالاَ : حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَامٍ ،حَدَّثَنَا أَبِي ،عَنْ قَتَادَةَ ،عَنِ الْحَسَنِ ،عَنْ دَغْفَلِ بْنِ حَنْظَلَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُبِضَ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَسِتِّينَ.

قَالَ أَبُو عِيسَى : وَدَغْفَلُ لاَ نَعْرِفُ لَهُ سَمَاعًا مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلاً.

۳۸۲ ـ (۵)...دغفل بن حنظلة ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ در حالی که شصت و پنج ساله بودند، رحلت نمودند.

ابوعیسی ترمذی گوید: ما در این باره که دغفل بن حنظله، حدیثی را از رسول خدا ﷺ شنیده باشد، اطلاعی در دست نداریم، هرچند که وی به روزگار پیامبر ﷺ وجود داشته و در آن زمان می‌زیسته است.

«دغفل بن حنظله»:

وی: دغفل بن حنظلة بن یزید بن عبدة بن عبدالله بن ربیعة بن عمرو بن شیبان بن ذهل بن ثعلبة بن عکابة بن صعب بن علی بن بکر بن وائل است.

وی از نصب شناسان معروف عرب است؛ در این مورد که آیا وی از زمره‌ی اصحاب است یا خیر، در میان علما و صاحب نظران اسلامی اختلاف وجو دارد:

احمد بن حنبل می گوید: «**لاادری لدغفل صحبة**»؛«**گمان نمی کنم که دغفل صحابی باشد**».

و بخاری می گوید: «**لایعرف لدغفل انه ادرک النبی ﷺ**»؛«**دانسته نشده که دغفل پیامبر ﷺ را دیده باشد.**»

ولی برخی بر این باورند که وی پیامبر ﷺ را دریافته است؛ ولی از او حدیثی روایت نکرده است.

از وی، حسن بصری و ابن سیرین، حدیث نقل کرده اند. و قتاده، از حسن بصری، از دغفل، از پیامبر اکرم ﷺ چنین نقل می کند که پیامبر ﷺ فرمودند:

«کان علی النصاری صوم شهر رمضان و کان علیهم مَلِک، فمرض فقال: لان شفاه الله لیزیدنّ عشراً. ثم کان علیهم مَلِک بعده یأکل اللحم فوجع فاه، فالی ان

شفاه الله لیزیدن سبعه ایام. ثم کان بعده ملک، فقال: ما ندع من هذه الثلاثه الایام ان نزیدها، و نجعل صومنا فی الربیع. ففعل، فصارت خمسین یوماً». (بخاری، تاریخ کبیر ۲۵۵/۳)

و امام ترمذی بر این باور است که دغفل حدیثی را از پیامبر ﷺ نشنیده است؛ ولی حُمیدی می‌گوید: ابو محمد علی بن احمد، فقیه مشهور اندلس، به من خبر داده و گفته است: ابوعبدالرحمن بقیّ بن مخلّد در مُسندش، صحابی بودن دغفل را ثابت کرده و از او حدیثی را نیز از پیامبر ﷺ نقل کرده است؛ وی در جنگ خوارج در منطقه‌ی «**دولاب**» غرق شد و دار فانی را وداع گفت.

«**ان النبی ﷺ قبض و هو ابن خمس و ستین**»: پیامبر ﷺ در شصت و پنج سالگی وفات کردند.

این روایت درباره‌ی مدت عمر پیامبر گرامی اسلام، چندان مورد اتفاق راویان و محدثان نیست؛ چرا که در روایاتی دیگر بر خلاف این نیز نقل شده است؛ **به عنوان مثال:** در برخی از روایات به نقل از علی بن ابی طالب رضی الله عنه نقل شده است: «**پیامبر ﷺ به شست و سه سالگی رحلت فرمودند.**» و عایشه رضی الله عنها می گوید: «**انّ النبیّ ﷺ توفی و هو ابن ثلاث و ستین**» [بخاری]. «**وقتی که پیامبر ﷺ فوت کردند، عمرشان شصت و سه سال بود**».

و ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر ﷺ پس از بعثت، سیزده سال در مکه باقی ماندند و وقتی که رحلت فرمودند، شصت و سه سال عمر داشتند. [بخاری و مسلم]

و علما و صاحب نظران اسلامی، از بررسی مجموع روایات و احادیث، به این نتیجه رسیده‌اند که روایت «**شصت و پنج**» و «**شصت سال**» درباره‌ی رحلت

پیامبر ﷺ چندان مورد اتفاق نیست؛ چرا که روایت صحیح در نزد بیشتر علماء و صاحب نظران اسلامی، همان روایت «**شصت و سه سال است**».

۳۸۳- (۶) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى الأَنْصَارِيُّ ،حَدَّثَنَا مَعْنٌ ،حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ ،عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ،عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ،أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ ،وَلاَ بِالْقَصِيرِ ،وَلاَ بِالأَبْيَضِ الأَمْهَقِ ، وَلاَ بِالآدَمِ ،وَلاَ بِالْجَعْدِ الْقَطَطِ ،وَلاَ بِالسَّبْطِ . بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ سَنَةً ،فَأَقَامَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ ،وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ ،وَتَوَفَّاهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ سِتِّينَ سَنَةً ،وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ عِشْرُونَ شَعْرَةً بَيْضَاءَ.

۳۸۳ ـ (۶)...ربیعة بن ابی عبدالرحمن گوید: از انس بن مالک رضی الله عنه شنیده است که می‌گفت: رسول خدا ﷺ نه زیاد از حد بلند بالا بودند و نه بیش از اندازه کوتاه قد؛ (بلکه میانه بالا بودند و خوش اندام؛ و خوش سیما و نمکین بودند)؛ نه سفیدِ بی‌نمک بودند ونه به شدّت گندمگون و سِیَه چرده؛ موهایشان نه چندان در هم فشرده و فِرخورده بود، و نه چندان آویخته و فروهشته (و صافِ بدون چین و شکن).

خداوند متعال ایشان را در چهل سالگی به پیامبری و هدایت و ارشاد مردمان برانگیخت؛ سپس ده سال در مکه‌ی مکرمه و ده سال در مدینه‌ی منوره، اقامت گزیدند و مستقر شدند؛ و خداوند عزوجل، آن حضرت ﷺ را در شصتمین بهار از عمرشان، میراند

و قبض روح نمود، در حالی که (وقتی ازدنیا رخت بر بستند و چهره در نقاب خاک کشیدند) شمار موهای سفید سر و ریش پیامبر ﷺ به بیست تار موی نمی‌رسید.



«**الطویل**»: دراز، بلند، بلند قد.

«**البائن**»: فاصله، مسافت، دوری، بُعد.

«**الطویل البائن**»: یعنی پیامبر ﷺ زیاده از حد بلند بالا و کشیده قامت نبودند تا اندامشان را بزرگیِ برون از اندازه، معیوب و نا متناسب سازد و قد و بالای ایشان را از دل انگیزی اندازد.

«**القصیر**»: کوتاه قد. یعنی کوچکیِ قامت نیز، اندام پیامبر ﷺ را نا متناسب نساخته بود؛ و اندام ایشان را از چشم نوازی نیانداخته بود.

«**امهق**»: سفیدِ بسیار سفیدی که تابندگی نداشته باشد. مرد بسیار سفید که به سرخی آمیخته نباشد.

«**الآدم**»: سیه چردگی و گندمگونیِ زیاد. رنگ تیره نزدیک به سیاهی. یعنی پیامبر ﷺ سیاه چرده و به شدت گندمگون نبودند.

«**الجَعد**»: موی پیچان و مجعّد، موی فِردار و بسیار موج دار.

«**القَطَط**»: مردی که موهایش کوتاه و پیچیده و مُجَعَّد باشد.

«**السَّبط**»: موی آویخته و فروهشته، موی صاف و بدون چین و شکن.

«**فاقام بمکة عشر سنین**»: این روایت درباره‌ی مدت اقامت پیامبر گرامی اسلام در مکه‌ی مکرمه، چندان مورد اتفاق راویان و محدثان نیست؛ چرا که در

روایاتی دیگر بر خلاف این نیز نقل شده است. به عنوان مثال: ابوجمرة از ابن عباس ﷺ نقل می کند که وی گفت: «**پیامبر ﷺ سیزده سال در مکه پس از بعثت اقامت فرمودند.**»

و بخاری از ابن عباس ﷺ چنین نقل می کند: «**مکث رسول الله ﷺ بمكة ثلاث عشرة، و توفّی و هو ابن ثلاث و ستين**»؛ «**پیامبر ﷺ پس از بعثت، سیزده سال در مکه باقی ماندند، و وقتی که فوت کردند، شصت و سه سال عمر داشتند.**»

و برخی از علماء و اندیشمندان دینی و صاحب نظران اسلامی، میان حدیث «**ده سال**» و حدیث «**سیزده سال**» چنین جمع کرده‌اند و گفته‌اند: روایت «**ده سال**» بدون احتساب سه سال فترت وحی است؛ و روایت «**سیزده سال**» با احتساب سه سال فترت وحی می‌باشد.

«**شعرة**»: موی. جمع: **اشعار و شعور**.

«**بيضاء**»: مؤنث ابیض است و جمع آن: «**بيض**» می‌باشد؛ به معنی سفید، سپید.

۳۸۴- (۷) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ،عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، نَحْوَهُ.

۳۸۴- (۷) قتیبة بن سعید، از مالک بن انس، از ربیعة بن ابی عبدالرحمن، از انس بن مالک ﷺ نیز به سان همین حدیث را [از حیث معنی، نه از حیث لفظ] روایت کرده است.

باب (۵۴)

وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

دور نمایی از وفات پیامبر ﷺ:

همین که روند طولانی و پُر فراز و نشیب دعوت و جهاد به پایان خود نزدیک شد و اسلام بر اوضاع چیره گردید؛ آثار وداع با زندگان، و بدرود گفتن به زندگی این جهانی، اندک اندک در برخوردهای پیامبراکرم ﷺ و گفتار و رفتار و حرکات و سکنات آن حضرت ﷺ مشهود گردید.

روز دوشنبه، بیست و هشت یا بیست نهم ماه صفر سال یازدهم هجرت، رسول خدا ﷺ در قبرستان بقیع، جنازه‌ای را تشییع کردند. وقتی بازگشتند، در بین راه سر دردی شدید عارض ایشان گردید، و دمای بدنشان بیش از اندازه بالا رفت، تا جایی که حرارت بدنشان از روی پارچه‌ای که به سر آن حضرت ﷺ بسته بودند، محسوس می گردید.

مدت یازده روز پیامبر اکرم ﷺ در حال بیماری با مردم نماز گذاردند. طول زمان بیماری رسول خدا ﷺ جمعاً سیزده یا چهارده روز بود.

وقتی که بیماری رسول خدا ﷺ شدّت یافت، پیاپی از همسرانشان می‌پرسیدند: «**این انا غداً؟این اناغداً؟**»؛ «**فردا من کجایم؟ فردا من کجایم؟**».

همسران آن حضرت ﷺ منظورشان را دریافتند، و به ایشان اجازه دادند که

هر جا که می‌خواهند باشند. آن حضرت ﷺ را فضل بن عباس رضی الله عنه و علی بن ابی طالب رضی الله عنه در میان گرفتند و به اتاق عایشه رضی الله عنها بردند. و به این ترتیب رسول خدا ﷺ آخرین هفته‌ی زندگانی این جهانیِ خودشان را نزد وی گذرانیدند.

روز چهارشنبه، پنج روز مانده به وفات رسول خدا ﷺ، دمای بدن ایشان فوق العاده بالا کشید، و درد آن حضرت ﷺ را بی‌تاب گردانید و ایشان از هوش رفتند. آن حضرت ﷺ را در طشتی نشاندند، و آنقدر آب بر سر ایشان ریختند که ایشان فرمودند: «**حسبکم؛ حسبکم**»؛ «**بس است؛ بس است**».

پیامبر ﷺ پس از این معالجه، احساس آرامش کردند و وارد مسجد شدند. ملحفه‌ای را بر روی شانه‌ی خویش انداخته بودند و سرشان را با پارچه‌ای خاکستری رنگ و تیره که به سیاهی می‌زد، بسته بودند. برای آخرین بار بر منبر رفتند و مردمان را توصیه‌ها و سفارش‌هایی درباره‌ی انصار، توحید و یگانگی خدا و...نمودند.

روز پنجشنبه، چهارروز مانده به پایان عمر شریف رسول خدا ﷺ آن حضرت ﷺ در حالی که از شدّت بیماری رنج می‌بردند، تمامی نمازها را با مردم به جماعت می گزاردند؛ چنان‌که دراین روز، نماز مغرب با مردم گزاردند و در آن نماز سوره‌ی «**والمرسلات**» را قرائت کردند.

به هنگام نماز عشاء، بیماری آن حضرت ﷺ سنگین‌ترشد، به گونه‌ای که نتوانستند از خانه بیرون شوند و به مسجد درآیند. عایشه رضی الله عنها گوید: پیامبراکرم ﷺ گفتند: مردم نمازشان را خواندند؟ گفتیم: خیرای رسول خدا ﷺ، همه درانتظارشمایند! فرمودند: قدری آب برای من در طشت بریزید!

چنان کردیم، غسل کردند. آنگاه به راه افتادند که بروند؛ از هوش رفتند، و سپس به خود آمدند. آنگاه فرمودند: مردم نمازشان را گزاردند؟ دوباره و سه باره، همان ترتیبات غسل کردن و از هوش رفتن به هنگام حرکت کردن، پیاپی اتفاق افتاد. آن حضرت ﷺ دنبال ابوبکر رضی الله عنه فرستادند تا با مردم نماز بگزارد. ابوبکر رضی الله عنه نیز آن روزهای آخر عمر پیامبر اکرم ﷺ را با مردم نماز گزارد. ابوبکر رضی الله عنه در حیات پیامبر اکرم ﷺ جمعاً هفده نماز را با مردم گزارد که عبارت بودند از نماز عشاء روز پنج شنبه و نماز صبح روز دوشنبه و پانزده نماز در سه شبانه روز فیما بین آن دو.

روز شنبه یا روز یکشنبه، پیامبر اکرم ﷺ احساس کردند که بیماری و درد ایشان را موقتاً آسوده گذاشته است؛ دو تن از صحابه، آن حضرت را در میان گرفتند و به مسجد بردند. ابوبکر رضی الله عنه داشت با مردم نماز می‌گزارد. وقتی ابوبکر رضی الله عنه آن حضرت ﷺ را دید، کنار رفت که عقب‌تر بایستد، رسول خدا ﷺ به او اشاره کردند که عقب نایستند و فرمودند: مرا در کنار ابوبکر رضی الله عنه بنشانید! آن حضرت را در کنار ابوبکر رضی الله عنه سمت چپ وی، نشانیدند. ابوبکر رضی الله عنه نیز به نماز رسول خدا ﷺ اقتدا می‌کرد، و تکبیرات نماز را به گوش مردم می‌رسانید.

روز یکشنبه یک روز مانده به پایان عمر، پیامبر اکرم ﷺ غلامشان را آزاد کردند، و شش یا هفت دیناری که داشتند صدقه دادند.

اسلحه‌ی خودشان را به مسلمانان بخشیدند. به هنگام وفات رسول خدا ﷺ زره ایشان نزد یک نفر یهودی در برابر سی صاع جو به گروگان رفته بود.

انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: مسلمانان داشتند نماز صبح روز دوشنبه را می گزاردند و ابوبکر رضی الله عنه پیشنماز بود. در آن اثنا، ناگهان دیدند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم پرده‌ی حجره‌ی عایشه رضی الله عنها را کنار زده‌اند و به آنان می‌نگرند که صف بسته‌اند و به نماز مشغول‌اند. آنگاه تبسم کردند و خندیدند. ابوبکر رضی الله عنه پای پس نهاد تا در صف اول قرار بگیرد؛ زیرا گمان کرد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌خواهند از خانه خارج شوند و با مردم به نماز بایستند.

مسلمانان کم مانده بود که تحت تأثیر این صحنه از فرط شادی بی قرار شوند و نمازشان را قطع کنند. رسول خدا صلی الله علیه وسلم با دست مبارکشان به سوی مردم اشاره کردند که نمازتان را به پایان ببرید! آنگاه وارد حجره شدند و پرده را آویختند. پس از آن، تا زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در قید حیات این جهان بودند، وقت نماز دیگری داخل نشد.

وقتی روز برآمد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فاطمه رضی الله عنها را فراخواندند و سخنی را پنهانی با او در میان گذاشتند؛ فاطمه رضی الله عنها گریست. آنگاه، وی را فرا خواندند و دیگربار سخنی را پنهانی با او درمیان نهادند؛ فاطمه رضی الله عنها خندید. عایشه رضی الله عنها گفت: از فاطمه ـ بعدها ـ راز آن گریستن و آن خندیدن را پرسیدم؛ گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم پنهانی با من گفتند که از آن بیماری که در آن به سر می‌برند، بهبود نخواهند یافت و از دنیا خواهند رفت، به این خاطر گریستم. آنگاه پنهانی با من گفتند که من نخستین فرد از نزدیکان ایشان خواهم بود که به ایشان ملحق می‌شوم؛ به این جهت خندیدم.

پس از آن پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به حال احتضار در آمدند، وعایشه رضی الله عنها

آنحضرت ﷺ را بر خودش تکیه داد. عایشه ؓ همواره می‌گفت: یکی از نعمتهایی که خدا بر من ارزانی داشته است، این بود که رسول خدا ﷺ در خانه‌ی من و در روزی که نوبت من بود، و در آغوش من و روی سینه‌ی من جان سپردند، و خداوند به هنگام وفات ایشان، آب دهان مرا با آب دهان آن حضرت ﷺ پیوند داد.

عبدالرحمن بن ابی بکر ؓ وارد شد. مسواک در دست او بود، و من رسول خدا ﷺ را در آغوش گرفته بودم. دیدم که آن حضرت ﷺ به عبد الرحمن ؓ می‌نگرند. دریافتم که ایشان دوست دارند مسواک بزنند. گفتم: بگیرمش برای شما؟ با سرشان اشاره کردند که آری. مسواک را گرفتم و خواستم دندان‌هایشان را مسواک بزنم، مسواک برای ایشان زبر بود. گفتم نرمش کنم برای شما؟ با سرشان اشاره کردند که آری. مسواک را با آب دهان خودم نرم کردم؛ آن حضرت ﷺ پس از آن، مسواک را روی دندان‌هایشان کشیدند. وهمین که از مسواک زدن فراغت یافتند، دستانشان یا انگشتانشان را بالا کردند و چشمانشان را به سقف اتاق دوختند، و لب‌های مبارکشان به حرکت درآمد و فرمودند:

«مع االذین انعمتَ علیهم من النبیین والصدقین والشهداء والصالحین. اللهم اغفرلی و ارحمنی والحقنی بالرفیق الاعلی، اللهمَّ، الرفیق الاعلی»؛ «با آن کسانی که به آنان اِنعام فرموده‌ای: پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان! بار خدایا! مرا بیامرز و مرا مشمول رحمت خویش قرار ده، و مرا به ملکوت اعلا برسان. بار خدایا! ملکوت اَعلا».

پیامبر ﷺ این عبارت اخیر را سه بار تکرار کردند، و دستانشان به یک

طرف افتاد و به ملکوت اَعلا پیوستند. «**انا لله و انا الیه راجعون.**»

رویداد وفات پیامبر بزرگ اسلام ﷺ به هنگام شدّت گرمای پیش از ظهر روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری روی داد، و در آن هنگام، شصت و سه سال و چهار روز از عمر مبارک آن حضرت ﷺ گذشته بود. خبر وحشتناک وفات پیامبر ﷺ به همه جا رسید. کرانه‌های آسمان مدینه تیره و تار شد، و از کران تا کران آن را ظلمت فراگرفت.

انس بن مالک رضی الله عنه گوید: هرگز روزی را نیکوتر و روشن‌تر از آن روزی ندیدم که در آن روز رسول خدا ﷺ بر ما وارد شدند، و نیز هیچ روزی را زشت‌تر و تاریک‌تر از آن روزی که رسول خدا ﷺ در آن روز وفات یافتند، ندیدم.

پیش از آنکه صحابه‌ی رسول خدا ﷺ به کفن و دفن آن حضرت ﷺ بپردازند، اختلاف نظرشان درباره‌ی خلافت رسول خدا ﷺ بالا گرفت. کشمکش‌ها و گفتگوها و بحث و جَدَل‌های فراوان میان مهاجرین و انصار در سقیفه‌ی بنی ساعده روی داد، و سرانجام بر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه اتفاق نظر پیدا کردند. تمامیِ روز دوشنبه با این حال و اوضاع سپری گردید، و شب فرا رسید، و مردم به کارها و گفتگوهای خودشان سرگرم بودند و به کفن و دفن آن حضرت ﷺ نپرداختند. آخر شب سه شنبه شد، و بامداد فردا یعنی سه شنبه فرا رسید، و هنوز پیکر مبارک آن حضرت ﷺ در بستر ایشان، و همان رو انداز راه راه بر روی پیکر ایشان کشیده شده بود، و خانواده‌ی رسول خدا ﷺ درِ اتاق را بر روی جنازه‌ی آن حضرت ﷺ بسته بودند.

روز سه شنبه، بدون آنکه جامه‌های رسول خدا ﷺ را از تن ایشان دربیاورند، پیکر آن حضرت ﷺ را غسل دادند. غسل دادن پیکر پاک پیامبر اکرم ﷺ را عباس رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و فضل بن عباس رضی الله عنه و قثم بن عباس رضی الله عنه و شُقران رضی الله عنه برده‌ی آزاد شده‌ی رسول خدا ﷺ و اُسامة بن زید رضی الله عنه، و اَوس بن خَولی رضی الله عنه عهده دار شدند. عباس و فضل، پیکر آن حضرت ﷺ را به این سو و آن سو حرکت می‌دادند و شُقران آب می‌ریخت، و علی ایشان را غسل می‌داد، و اوس، سرِ آن حضرت ﷺ را بر سینه‌ی خودش تکیه داده بود.

پیکر رسول خدا ﷺ را سه بار غسل دادند. نخست با آب، سپس با سدر، و نوبت سوم با آب چاهی که آن را «**غَرس**» می‌نامیدند و از آنِ طایفه‌ی سعد بن خثیمه بود و در ناحیه‌ی قباء واقع شده بود، و از آب آن می‌آشامیدند.

آن گاه پیکر پاک آن حضرت ﷺ را در سه قطعه پارچه‌ی یمانی سفید سَحولی از جنس پنبه کفن کردند، و پیراهن و عمامه بر آن حضرت ﷺ نپوشانیدند، و فقط پیکر ایشان را در آن پارچه‌ها پیچیدند.

در باب موضع دفن رسول خدا ﷺ نیز میان صحابه اختلاف افتاد. ابوبکر رضی الله عنه گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «**هیچ یک از پیامبران جز این نبوده است که در همان مکانی که جان می‌داده است به خاک سپرده می‌شده است**».

ابوطلحه رضی الله عنه بستر آن حضرت ﷺ را که در آن جان داده بودند به کناری زد، و همانجا را حفر کرد، و برای پیکر ایشان آرامگاهی درون گودال آماده کرد.

مردم گروه گروه به نوبت، ده نفر، ده نفر، به حجره‌ی عایشه رضی الله عنها که قبر و

جنازه‌ی آن حضرت ﷺ در آن بود وارد می‌شدند و بر پیکر رسول خدا ﷺ به صورت فُرادی نماز می گزاردند، و هیچ کس پیشنماز نمی‌شد. نخست خویشاوندان آن حضرت ﷺ بر ایشان نماز گزاردند، سپس مهاجرین و بعد انصار؛ آن گاه کودکان و زنان؛ یا ابتدا زنان و سپس کودکان و تمامیِ روز سه شنبه و بخش عمده‌ی شب چهارشنبه به همین منوال گذشت.[1]

۳۸۵- (۱) حَدَّثَنَا أَبُو عَمَّارٍ الْحُسَيْنُ بْنُ حُرَيْثٍ ،وَقُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَغَيْرُ وَاحِدٍ قَالُوا : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : آخِرُ نَظْرَةٍ نَظَرْتُهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كَشَفَ السِّتَارَةِ يَوْمَ الإِثْنَيْنِ ، فَنَظَرْتُ إِلَى وَجْهِهِ كَأَنَّهُ وَرَقَةُ مُصْحَفٍ ،وَالنَّاسُ خَلْفَ أَبِي بَكْرٍ ،فَكَادَ النَّاسُ أَن يَضطَرِبوا ،فَأَشَارَ إِلَى النَّاسِ أَنِ اثْبُتُوا ، وَأَبُوبَكْرٍ يَؤُمُّهُمْ ،وَأَلْقَى السِّجْفَ ،وَتُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ آخِرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ.

۳۸۵ ـ (۱) ... انس بن مالک رضی الله عنه گوید: آخرین نگاهی که من به رسول خدا ﷺ انداختم، هنگامی بود که مردم در بامدادِ روز دوشنبه پشت سر ابوبکر رضی الله عنه، در حال خواندن نماز صبح بودند؛ آن حضرت ﷺ پرده‌ی حجره را بالا زدند (و شروع به نگریستن نمازگزاران کردند)، من نیز به چهره‌ی مبارک ایشان نگاهی افکندم

۱- ر.ک: خورشید نبوّت (ترجمه‌ی فارسی «الرحیق المختوم»)، صفی الرحمن مبارک فوری، ترجمه‌ی محمد علی لسانی فشارکی، احسان، ۱۳۸۱ صص ۸۶۹ ـ ۸۸۶ با تصرف و اختصار.

گویی که چهره‌ی آن حضرت ﷺ به سان ورق قرآن، رخشان و روشن بود. مردمانی که پشت سر ابوبکر رضی الله عنه در حال خواندن نماز بودند، نزدیک بود که (از فَرط خوشحالی و شوق) نماز خویش را بشکنند، ولی آن حضرت ﷺ به ایشان اشاره فرمودند که بر جای خویش باشید؛ و ابوبکر رضی الله عنه پیشنماز مردم بود (و مردم نماز صبح را به امامت او گزاردند.)

آن‌گاه آن حضرت ﷺ پرده‌ی حجره را فرو افکندند (و به حجره درشدند) و در آخر همان روز، آن حضرت ﷺ رحلت فرمودند و از این جهان رخت بر بستند.



«**نظرة**»: نگاه «**کشف**»: کشف کرد، آشکار نمود، عیان کرد، پرده برداشت.

«**الستارة**»: پرده‌ی کوچک که بر درب خانه و حجره آویخته باشد.

«**ورقة**»: برگ کاغذ، ورق کاغذ.

«**مصحف**»: قرآن.

«**کأنه ورقَة مصحف**»: گویی چهره‌ی پیامبر ﷺ در درخشندگی و سپیدی، به سان برگ مصحف بود. وجه شبه در اینجا، سفیدی و درخشندگی حسّی و معنوی است.

«**فکاد**»: نزدیک بود. «**کاد**» از افعال مقاربه است که مبتدا را به عنوان اسم خود رفع، و خبر را به عنوان خبر خود، نصب می‌دهد، و گاهی به معنی

«**درخواست**» نیز به کار می‌رود، مثل: «**اکادُ أُخفیها**: می‌خواهم آن را پنهان کنم».

«**ان یضطربوا**»: اینکه با آشفتگی بجنبند و بلرزند و به این ترتیب نمازشان را قطع نمایند. به جوش و خروش بیافتند. نزدیک بود که نمازشان از فرط شوق، درهم و نابسامان شود.

«**اثبتوا**»: بر جای خویش باشید و نمازتان را بخوانید.

«**ابوبکر یؤمهم**»: ابوبکر ﷺ به مردم پیشنمازی می‌داد.

«**القی**»: پائین افکند. انداخت.

«**السِّجف**»: هر یک از دو لنگه‌ی پرده‌ای که بر در آویزند و میان آنها فرجه باشد.

به هر حال، در این حدیث، انس بن مالک ﷺ می‌گوید: در بیماری ارتحال رسول خدا ﷺ ابوبکر ﷺ با مردم نماز می‌گزارد، تا روز دوشنبه در رسید و مسلمانان در صفهای نماز بودند و پیامبر ﷺ پرده‌ی حجره را کنار زده و ما(صحابه) را نگریست؛ و ایستاده بود و چهره‌ی آن حضرت ﷺ همچون صفحات قرآنی می‌درخشید. و رسول خدا ﷺ لبخند زد و ما با آنکه در نماز بودیم، سخت دلشاد و خوشحال شدیم که رسول خدا ﷺ بیرون آمده است. در این هنگام ابوبکر ﷺ که می‌پنداشت پیامبر ﷺ برای نمازگزاردن بیرون آمده است به عقب آمد تا به صف بعدی ملحق شود و پیامبر ﷺ با دست اشاره کردند که نمازتان را تمام کنید. و به حجره درشد و پرده را افکند و در همان روز دو شنبه نیز رحلت فرمود.

امامت ابوبکر ﷺ در ایام بیماری آن حضرت ﷺ :

در بخاری، «**باب الامامة**» ج ۱ص ۹۴ از انس بن مالک ﷺ روایت است که تا سه روز آن حضرت ﷺ نتوانستند امامت کنند و از نماز عشای شب جمعه، ابوبکر ﷺ امام جماعت مردم شد. و آخرین نمازی که ابوبکر ﷺ امام آن بود، نماز صبح روز دوشنبه بود.

و در مدت سه روز، هفده نماز به امامت ابوبکر ﷺ برگزار شد.

و به طور کلّی می‌توان چنین نتیجه گرفت که ابوبکر صدّیق ﷺ در حیات پیامبر اکرم ﷺ جمعاً هفده نماز را با مردم گزارد که عبارت بودند از نماز عشای روز پنج شنبه و نماز صبح روز دوشنبه، و پانزده نماز در سه شبانه روز فیمابین آن دو.

۳۸۶- (۲) حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ مَسْعَدَةَ الْبَصْرِيُّ ،حَدَّثَنَا سُلَيْمُ بْنُ أَخْضَرَ ،عَنِ ابْنِ عَوْنٍ ،عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ،عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : **كُنْتُ مُسْنِدَةً النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى صَدْرِي ،أَوْ قَالَتْ: إِلَى حِجْرِي ،فَدَعَا بِطَسْتٍ لِيَبُولَ فِيهِ ،ثُمَّ بَالَ فَمَاتَ.**

۳۸۶ ـ (۲) ... عایشه ﷺ گوید: من رسول خدا ﷺ را به سینه یا آغوش خویش تکیه داده بودم که آن حضرت ﷺ طشتی را خواستند تا در آن ادرار بکنند؛ آن گاه در آن طشت ادرار کردند و پس از آن رحلت فرمودند.

«**مُسنِدَة**»: تکیه دهنده.

«**صدری**»: سینه‌ی من.

«**حِجری**»: **حِجر**: از زیر بغل تا تهیگاه، آغوش.

«**طستٍ**»: طشت.

«**بال**»: ادرار کرد.

«**ثمَّ بال فمات**»: در روایتی دیگر آمده است: سر پیامبر ﷺ بر دامان من بود، و طشت خواست و ادرار کرد و ناگاه به یک سو خم شد در حالی که در دامان من بود و رحلت کرده بود و من نفهمیده بودم.

در روایتی دیگر چنین آمده است: عایشه رضی الله عنها گوید: از نعمتهای خداوندی بر من این است که رسول خدا ﷺ در خانه‌ی من و به روزی که نوبت من بود و میان سینه و گلوی من وفات یافت و در این مورد به هیچ کس ستمی نکردم. (یعنی نوبت کسی را ضایع نکردم.)

و در روایتی دیگر آمده است: پیامبر ﷺ در خانه‌ی من و میان سینه و گلویم وفات یافت؛ هر گاه پیامبر ﷺ بیمار می‌شد، جبرئیل علیه السلام از برای بهبود ایشان دعایی می‌خواند. خواستم آن دعا را بخوانم، گوشه‌ی چشم به آسمان کرده و فرمودند: در برترین دوست. گوید: در این هنگام عبدالرحمن بن ابی‌بکر رضی الله عنه درآمد و مسواکی تازه در دست داشت. پیامبر ﷺ بر آن مسواک نگریست، پنداشتم آن را می‌خواهد. گوید: سر مسواک را جویده ملایم و ریش ریش کردم و بدیشان دادم. به بهترین نحو مسواک فرمود و چون خواست آن را پس بدهد، یا مسواک از دست ایشان افتاد، یا دست ایشان از حرکت افتاد. و خداوند در آخرین ساعت زندگی ایشان و اولین روز آخرت، آب دهان من و رسول خدا ﷺ را درهم آمیخت.

۳۸۷- (۳) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ الْهَادِ ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَرْجِسٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ بِالْمَوْتِ ، وَعِنْدَهُ قَدَحٌ فِيهِ مَاءٌ ، وَهُوَ يُدْخِلُ يَدَهُ فِي الْقَدَحِ ، ثُمَّ يَمْسَحُ وَجْهَهُ بِالْمَاءِ ، ثُمَّ يَقُولُ : «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى مُنْكَرَاتِ الْمَوْتِ» أَوْ قَالَ «سَكَرَاتِ الْمَوْتِ».

۳۸۷ -(۳) ... عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ را در حال مرگ و احتضار به گونه‌ای دیدم که در نزدشان ظرفی از آب بود، و ایشان پیوسته دستانشان را در آبِ آن ظرف فرو می‌بردند و دستانشان را خیس می‌کردند و به چهره‌ی خویش می‌کشیدند و می‌فرمودند:

«اللهمَّ أَعنّی علی منکرات الموت»؛ «بارخدایا! مرا در رویارویی با امور ناشناخته‌ی مرگ یاری فرما».

یا فرمودند: **«اللهمَّ اعنّی علی سکرات الموت»؛ «پروردگارا ! مرا در سکرات و دشواری‌های مرگ یاری فرما».**

«و هو فی الموت»: در حالی که آن حضرت ﷺ در مرگ و احتضار بودند.

«احتضار»: فرا رسیدن هنگام مرگ، دم مرگ بودن، در حال جان کندن بودن.

«قدح»: ظرفی که در آن چیزی بیاشامند، کاسه، ساغر، پیاله. در اینجا مراد، همان کاسه است.

«یمسح»: می کشید، می‌مالید.

«**اللهمَّ**»: ای بار خدایا!، ندای ذات الهیّت است و اصل آن «**یا الله**» است که حرف ندا، حذف شده و در عوض، میم مشدّد به جهت تعظیم در آخر آن آمده است. و این لفظ در سه مورد به کار می‌رود:

۱. برای ندای محض: «**اللهم ارحمنی**: خدایا بر من رحم کن».
۲. برای ایراد استثنای نادری که در اثبات آن از خدا یاری خواسته شود: «**لا ازورک اللهمّ اذا لم تدعنی**: از تو دیدار نخواهم کرد مگر آنکه مرا دعوت نکنی».
۳. برای تمکین و استوار ساختن جواب در نفس شنونده؛ مانند: «**اللهم نعم**: البته که آری»، در پاسخ کسی که از تو می‌پرسد: «**أیوسف قائمٌ**: آیا یوسف ایستاده است؟».

«**أَعِنِّی**»: مرا یاری کن.

«**منکرات**»: جمع منکرة: امر ناشناخته و نامأنوس؛ و چون شدائد مرگ امری نامأنوس و غیر مألوف برای انسانها است، از این رو بدان «**منکرة**» می گویند. یعنی: امور ناشناخته‌ی مرگ.

«**سکرات**»: دشواری‌ها و مصائب و چالش‌ها و دغدغه‌های مرگ.

«**منکرات الموت او قال: سکرات الموت**»: این شک در گفتار عایشه ، از ناحیه‌ی راوی است.

۳۸۸- (۴) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الصَّبَّاحِ الْبَزَّارُ ، حَدَّثَنَا مُبَشِّرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْعَلاَءِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : **لاَ أَغْبِطُ أَحَدًا بِهَوْنِ مَوْتٍ بَعْدَ**

الَّذِي رَأَيْتُ مِنْ شِدَّةِ مَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

قالَ أَبُو عِيسى: سألتُ أبا زُرعَةَ، فَقُلتُ لَه: مَن عَبدُ الرَّحمن بنُ العَلاءِ هَذا؟ فقالَ: هُوَ عَبدُالرَّحمن بنُ العَلاءِ بنِ اللَّجلاج.

۳۸۸ - (۴) ... عایشه ﷺ گوید: پس از آنکه شدّت و سختی مرگ را بر پیامبر ﷺ دیدم، هرگز به آسانی مرگ کسی غبطه نخوردم.

ابوعیسی ترمذی گوید: از ابوزُرعه [یکی از اساتید بزرگ ترمذی] پرسیدم: این عبدالرحمن بن العلاء [که یکی از راویان این حدیث است] کیست؟ او در پاسخ گفت: وی عبدالرحمن بن العلاء بن اللجلاج است.

به هر حال، از این حدیث دانسته می‌شود که آسانی جان کندن دلیل کرامت نیست، بلکه سختی جان کندن و شدّت احتضار، سبب ترفیع درجات و آمرزش خطاها است.

عبدالله بن مسعود ﷺ در سختی بیماری و جان کندن رسول خدا ﷺ می گوید: به حضور پیامبر ﷺ رفتم؛ ایشان تب داشتند. دست بر بدنش نهادم و بدیشان گفتم: ای رسول خدا ﷺ ! تب سختی دارید! فرمود: آری تب من مانند تب دو مرد از شما است. گفتم: اجر و مزد شما نیز دوچندان است. فرمودند: آری؛ و سوگند به کسی که جانم به دست او است! هر مسلمانی که از بیماری رنج و آزار می کشد، خداوند در عوض، گناهانش را فرو می‌ریزد و همچون درختی می‌شود

که برگ‌هایش می‌ریزد.

و نیز فرمودند: بر مؤمن اگر خاری بخَلد و دردی از آن بدو برسد، خداوند درجه‌ای بر درجات او می‌افزاید و گناهی از گناهانش را می‌آمرزد.

و عایشه ﷺ گوید: پیامبر ﷺ چون بیمار شد، سخت درد و دلتنگی داشت. گفتم: ای رسول خدا ﷺ ! دلتنگی و بی‌تابی می‌نمایی و حال آنکه اگر ما زن‌ها یکی چنان کند از او در عجب می‌آیی؟ فرمود: مگر نمی‌دانی که درد بر مؤمن سخت‌تر است تا کفّاره‌ی لغزش‌های او باشد.

و سعد بن ابی وقاص ﷺ روایت می‌کند که به پیامبر ﷺ گفتم: ای رسول خدا ﷺ ! از مردم کدام گروه بلا کش‌ترند؟ فرمود: پیامبران، و سپس طبقات دیگر به ترتیب درجات و هر کس به اندازه‌ی دین او؛ هر چه دین او استوارتر، گرفتاری او سخت‌تر؛ و هر چه دین او ضعیف‌تر، گرفتاری او کمتر. ای بس بلا بر بنده چنان نازل شود که او را از گناه پاک سازد و در زمین راه رود و گناهی بر او نباشد.

به هر حال، از مجموع روایات و اخبار رسیده به ما، چنین دانسته می‌شود که آسانی جان کندن، دلیل بر کرامت نیست، بلکه سختی جان کندن و شدّت احتضار، سبب ترفیع درجات و آمرزش خطاها است.

۳۸۹- (۵) حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ ،حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ،عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ - وَهُوَ ابْنُ الْمُلَيْكِيِّ - ،عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ،عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اخْتَلَفُوا فِي دَفْنِهِ ،فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا مَا نَسِيتُهُ ،قَالَ : «مَا قَبَضَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلاَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يُدْفَنَ فِيهِ». ادْفِنُوهُ فِي مَوْضِعِ فِرَاشِهِ.

۳۸۹ـ (۵)...عایشه ﷺ گوید: چون رسول خدا ﷺ رحلت فرمودند، اصحاب درباره‌ی محل دفن ایشان با همدیگر اختلاف نمودند. ابوبکر ﷺ گفت: من از آن حضرت ﷺ چیزی را شنیده‌ام که هرگز آن را فراموش نکرده‌ام؛ آن حضرت ﷺ فرمودند: «**خداوند متعال هیچ پیامبری را قبض روح نمی‌کند، مگر در همانجا که دوست می‌دارد درآنجا به خاک سپرده شود**»؛ پس حال که چنین است به فرمان رسول خدا ﷺ ایشان را در محل بسترشان به خاک بسپارید و دفن کنید.

«**قبض**»: قبض روح شد، فوت کرد، دار فانی را وداع گفت.

«**اختلفوا فی دفنه**»: صحابه در محل دفن پیامبر ﷺ اختلاف کردند. ابن عباس ﷺ گوید: چون از تجهیز آن حضرت ﷺ فارغ شدند، روز سه شنبه پیکر مطهّر رسول خدا ﷺ را بر بستری در خانه‌ی ایشان نهادند و مسلمانان بر محل دفن اختلاف داشتند. یکی گفت: پیامبر ﷺ را در مسجدش به خاک بسپارید. دیگری گفت: در همانجا که اصحاب ایشان دفن شده‌اند، در بقیع دفن کنید. دیگری گفت: در کنار منبر به خاک بسپارید؛ و چهارمی گفت: در محراب و همان جا که با مردم نماز می گذارد، ایشان را دفن نمایید. ابوبکر ﷺ گفت: نه، بلکه باید پیامبر ﷺ را همان جا دفن کنید که خداوند او را قبض روح فرموده است؛ زیرا

من از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

«**هر پیامبر در هر جا که بمیرد، همان جا او را دفن می‌کنند.**» پس بستر را که پیامبر ﷺ بر آن رحلت فرموده بود برداشتند و از بهر آن حضرت ﷺ در زیر آن گور کنده شد.

«**مانسیته**»: آن را فراموش نکرده‌ام، از خاطر نبرده ام.

«**الموضع**»: محل، مکان.

«**ادفنوه**»: او را دفن کنید.

«**موضع فراشه**»: در محلی که بستر پیامبر ﷺ گسترانده بود.

۳۹۰- (۶) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ،وَعَبَّاسٌ الْعَنْبَرِيُّ ،وَسَوَّارُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ،وَغَيْرُ وَاحِدٍ قَالُوا : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ،عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ ،عَنْ مُوسَى بْنِ أَبِي عَائِشَةَ ،عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ،عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَائِشَةَ : **أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَبَّلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ مَا مَاتَ.**

۳۹۰ ـ (۶)...ابن عباس رضی الله عنه و عایشه رضی الله عنها هر دو گویند: پس از اینکه رسول خدا ﷺ رحلت فرمودند، ابوبکر رضی الله عنه آن حضرت ﷺ را بوسیدند.

«**قبّل**»: صورت، یا پیشانی پیامبر اکرم ﷺ را بوسید.

در روایتی عایشه رضی الله عنها می گوید: ابوبکر رضی الله عنه چهره‌ی پیامبر ﷺ را بوسید. وبهی نقل می کند که ابوبکر رضی الله عنه پیشانی پیامبر ﷺ را بوسید.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به هنگام مرگ پیامبر ﷺ حضور نداشت؛ پس از رحلت

ایشان از منزل خود «سُنح» آمد. نخست به مسجد درآمد و با هیچ کس سخنی نگفت تا به حجره‌ی عایشه رضي الله عنها داخل شد و کنار جسد مطهّر پیامبر صلى الله عليه وسلم رسید. جسد مطهّر و پاک پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم را در بُردی یمنی پیچیده بودند؛ چهره‌ی آن حضرت صلى الله عليه وسلم را گشود و روپوش از چهره‌ی ایشان کنار زد و خود را روی جسد افکند و می گریست. آن گاه چهره و پیشانی پیامبر صلى الله عليه وسلم را بوسید و گفت: پدر و مادرم فدایت باد! چه پاکیزه بود زندگی و مرگ تو. سوگند به کسی که جانم در دست اوست! خداوند دو بار مرگ را بر تو نخواهد چشانید...

آن گاه بیرون آمد و شهادتین را بر زبان آورد و گفت: هر کس از شما که محمد صلى الله عليه وسلم را عبادت می کرد، همانا محمد صلى الله عليه وسلم درگذشت؛ و هر کس از شما که خدا را می‌پرستد، همانا خداوند زنده است و نمرده است و نخواهد مرد.

۳۹۱- (۷) حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَهْضَمِيُّ ،حَدَّثَنَا مَرْحُومُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ الْعَطَّارُ ،عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ ،عَنْ يَزِيدَ بْنِ بَابَنُوسَ ،عَنْ عَائِشَةَ : **أَنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ وَفَاتِهِ ،فَوَضَعَ فَمَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَوَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى سَاعِدَيْهِ ،وَقَالَ : وَانَبِيَّاهُ! ،وَاصَفِيَّاهُ! ،وَاخَلِيلَاهُ!.**

۳۹۱ -(۷)...عایشه رضي الله عنها گوید: چون رسول خدا صلى الله عليه وسلم رحلت فرمودند، ابوبکر رضي الله عنه آمد (و به بالای سر مبارک پیامبر صلى الله عليه وسلم رفت و) دهان خویش را نزدیک برد و میان دو چشم آن حضرت صلى الله عليه وسلم نهاد و آنجا را بوسید و دو دست خویش را بر دو ساعد آن حضرت صلى الله عليه وسلم نهاد و گفت: دردا و دریغا بر من از مرگ پیامبرم!

وای بر من از مرگ پیامبرم! وای بر من از مرگ برگزیده‌ی
پروردگارم! دریغا بر من از مرگ خلیل پروردگارم!

«**فوضع فمه بین عینیه**»: دهانش را میان دو چشم پیامبر ﷺ نهاد. یعنی ایشان را بوسید.

«**وانبیّاه**»: «**وا**»: حرف ندای مختصّ به «**ندبه**»؛ دریغا. دردا. دردا ودریغا؛ و این کلمه مختصّ ندبه است و «**ندبه**»، یعنی: گریه بر مرده و ذکر خوبی‌ها و صفات نیکوی او.

«**وانبیّاه**»: دردا و دریغا بر من از مرگ پیامبرم.

«**واصفیاه**»: وای بر من از مرگ برگزیده‌ی پروردگارم.

«**واخلیلاه**»: وای بر من از مرگ دوست پروردگارم.

ودر روایتی دیگر، به شکلی کاملتر، این حدیث چنین روایت شده است:

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: چون پیامبر ﷺ رحلت فرمود، ابوبکر رضی الله عنه آمد و به کنار جسد پاک پیامبر ﷺ رفت. من پرده را کنار زدم و دیدم ابوبکر رضی الله عنه روپوش از چهره‌ی پیامبر ﷺ کنار زد و استرجاع (**انا لله وانا الیه راجعون**) بر زبان آورد و گفت: سوگند به خدا که رسول خدا ﷺ رحلت فرمود. آن گاه به بالای سر ایشان رفت و آواز داد: وای بر من از مرگ پیامبرم! سپس دهان خود را نزدیک برد و چهره‌ی رسول خدا ﷺ را بوسید و سر برداشت و گفت: وای بر من از مرگ خلیل خدا! سپس باز دهان خویش را نزدیک برد و پیشانی آن حضرت ﷺ را بوسید و سر برداشت و گفت: وای بر من از مرگ برگزیده‌ی

خدا! و بار دیگر چهره‌ی رسول خدا ﷺ را بوسید و روپوش بر چهره‌ی ایشان کشید و بیرون رفت.

۳۹۲- (۸) حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ هِلَالٍ الصَّوَّافُ الْبَصْرِيُّ ، حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : **لَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي دَخَلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِينَةَ أَضَاءَ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ ، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ ، أَظْلَمَ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ. وَمَا نَفَضْنَا أَيْدِينَا مِنَ التُّرَابِ وَإِنَّا لَفِي دَفْنِهِ ، حَتَّى أَنْكَرْنَا قُلُوبَنَا.**

۳۹۲ ـ (۸)...انس بن مالک رضی الله عنه گوید: آن روزی که در آن، رسول خدا ﷺ وارد مدینه شدند، در مدینه همه چیز و همه جا روشن و نورانی بود؛ اما روزی که در آن روز آن حضرت ﷺ از دنیا رفتند و چهره در نقاب خاک کشیدند، در مدینه همه چیز و همه جا تیره و تاریک گردید؛ و هنوز دست از خاک ریختن به هنگام دفن رسول خدا ﷺ نیفشانده بودیم که دل‌های خویش را از دست دادیم و از خویشتن بیگانه شدیم (و کارمان به جایی کشید که گویی دیگر دل‌هایمان در سینه‌ها نمی‌تپید!)



«**أضاء**»: منوّر و روشن شد، درخشان و نورانی شد.

«**اظلم**»: تاریک شد، تیره و تار شد، غبار آلود و ابری شد.

«**ما نفضنا ایدینا من التراب**»: دستان خویش را از خاک ریختن به هنگام دفن آن حضرت ﷺ نیفشانده بودیم.

«**انکرنا قلوبنا**»: دل‌های خویش را از دست دادیم، از خود بیگانه شدیم، دیگر دل‌هایمان در سینه‌ها نمی‌تپید.

به هر حال، براثر وفات پیامبر ﷺ کرانه‌های آسمان مدینه تیره و تار شد، و از کران تا کران آن را ظلمت و تاریکی فرا گرفت. مردم مدینه هرگز روزی را نیکوتر و روشن‌تر از آن روزی ندیدند که در آن روز رسول خدا ﷺ بر آنها وارد شدند؛ و نیز هیچ روزی زشت‌تر و تاریک‌تر از آن روزی که رسول خدا ﷺ در آن روز وفات یافتند.

وقتی پیامبر ﷺ از دنیا رفتند، فاطمه ؓ در رثای آن حضرت ﷺ گفت: ای وای پدرم که دعوت پروردگار خود را پاسخ گفت؛ ای وای پدرم که بهشت برین مأوای اوست؛ ای وای پدرم که جبرئیل را در غم مرگش تسلیت گویانیم؛ ای وای پدرم که چه به پروردگار خود نزدیک بود.

و چون پیامبر ﷺ را به خاک سپردند، فاطمه ؓ به انس ؓ گفت: چگونه راضی شدید که خاک بر پیکر رسول خدا ﷺ بریزید؟ و آن گاه مشتی از خاک گور بر گرفت و بر دیدگان خویش نهاد و گفت:

ماذا علی من شَمَّ تربة احمد ... ان لا یشم مدی الزمان غوالیا

صبّت علیّ مصائبُ لو انّها ... صُبَّت علی الایام صِرنَ لیالیا

۳۹۳- (۹) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ ، حَدَّثَنَا عَامِرُ بْنُ صَالِحٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الاِثْنَيْنِ.

۳۹۳- (۹)...عایشه ؓ گوید: رسول خدا ﷺ به روز دوشنبه

رحلت فرمودند.

سید سلیمان ندوی رحمه الله گوید:

«روز آغاز بیماری آن حضرت ﷺ، مدت بیماری و تاریخ وفات ایشان، مواردی هستند که در تعیین آنها روایات مختلف‌اند؛ قبل از بیان امر مختلف فیه، اموری بیان می‌شوند که تمام روایات بر آنها متفق‌اند و محدثین وسیره نگاران بر آن اجماع نظر دارند؛ و آنها به شرح ذیل می‌باشند:

۱. سال وفات آن حضرت ﷺ، یازدهم هجری قمری است.
۲. پیامبر ﷺ درماه ربیع الاول وفات نمودند.
۳. تاریخ وفات پیامبر ﷺ، در یکی از روزهای یکم تا دوزادهم ماه ربیع الاول است.
۴. از هفته هم روز دوشنبه بود.

از بیشتر روایات ثابت می‌شود که مدت بیماری آن حضرت ﷺ سیزده روز بود. بنابراین اگر به طور دقیق معلوم شود که در چه روزی وفات کردند، تاریخ آغاز بیماری هم تعیین خواهد شد. در دوران بیماری طبق روایت صحیح، هشت روز(از دوشنبه تا دوشنبه‌ی بعدی) در خانه‌ی عایشه رضی الله عنها بودند و در همانجا وفات یافتند. بر این اساس، به طور قطعی مدت بیماری پیامبر ﷺ هشت روز است، و بر مبنای عموم روایات، پنج روز دیگر هم آن حضرت ﷺ بیمار بوده‌اند و از این قرائن هم این قضیه تأیید می‌شود. بنابراین، سیزده روز که مدت بیماری پیامبر ﷺ بود، صحیح می‌باشد. پنج روز دیگر را در خانه‌های سایر ازواج

مطهرات سپری کردند. با این حساب، آغاز روز بیماری روز چهارشنبه است.

در تعیین تاریخ وفات نیز، میان راویان اختلاف نظر وجود دارد. از بررسی تمام کتب حدیث نیز روایتی به نظرم نرسید. سیره نگاران سه روایت بیان می کنند: یکم ربیع الاول؛ دوم ربیع الاول، و دوازدهم ربیع الاول. برای ترجیح این هر سه روایت از اصول روایت و درایت استفاده شده است.

روایت «**دوم ربیع الاول**»: از طریق هشام بن محمد بن سائب کلبی و ابو مخنف روایت شده است. و گرچه اکثر مؤرّخان قدیمی مانند یعقوبی، مسعودی و غیره این روایت را پذیرفته‌اند، لیکن نزد محدثین این هر دو نفر از دروغگویان معروف وغیر معتمد هستند. این روایت را ابن سعد و طبری نیز از واقدی نقل کرده‌اند. ولی معروف‌ترین روایت واقدی که آن را از منابع متعدد نقل کرده، دوازدهم ربیع الاول است. البته بیهقی در «**دلایل النبوة**» از مسند صحیح سلیمان التیمی، روایت دوم ربیع الاول را نقل کرده است.

اما روایت «**یکم ربیع الاول**» از مؤثق‌ترین سیره نگاران، موسی بن عقبه و محدث مشهور، امام لیث مصری روایت است.

امام سهیلی نیز در«**روض الانف**» همین روایت «**یکم ربیع الاول**» را استوارتر و ثابت‌تر می‌داند و وی قبل از همه، از طریق درایت این نکته را درک کرد که روایت «**دوازدهم ربیع الاول**» قطعاً غیر قابل قبول است؛ زیرا که دو امر، یقینی و مستند هستند: یکی این که روز وفات پیامبر، دوشنبه بوده است؛ و دیگر اینکه تقریباً سه ماه قبل، نهم ذی الحجّه سال دهم هجری، مطابق با روز جمعه بود.

از روز جمعه‌ی سال دهم هجری، نهم ذی الحجه تا دوازدهم ربیع الاولِ سال

یازدهم هجری، محاسبه می‌کنیم و ماه‌های ذی الحجة، محرم و صفر را چه بیست و نه روزی و چه سی روزی و چه بعضی را بیست و نه روزی و بعضی را سی روزی حساب کنیم، در هیچ صورتی دوازدهم ربیع الاول با روز دوشنبه مصادف نمی‌شود. از این جهت به لحاظ درایت نیز، این تاریخ قطعاً غلط است.

دوم ربیع الاول در صورتی با روز دوشنبه مصادف می‌شود که هر سه ماه را بیست و نه روزی حساب کنیم. وقتی دو تاریخ فوق انطباق پیدا نمی‌کنند، تاریخ سوم باقی می‌ماند که کثیرالوقوع نیز هست و نزدیک به واقعیت می‌باشد و آن اینکه دو ماه بیست و نه روزی و یک ماه سی روزی باشد، در این صورت، یکم ربیع الاول مصادف با روز دوشنبه می‌شود و این هم از افراد موثّق و قابل اعتمادی چون موسی بن عقبه، روایت شده است.

از جدول زیر معلوم می‌شود که اگر نهم ذی الحجه روز جمعه باشد، اوایل ربیع الاول در چه صورتهایی روز دوشنبه واقع می‌شود.

	دوشنبه	دوشنبه	دوشنبه
۱. ذی الحجه، محرم و صفر هر سه ماه سی روزه باشند:	۶	۱۳	
۲. ذی الحجه، محرم و صفر هر سه سی روز باشند:	۲	۱۹	۱۶
۳. ذی الحجه و محرم ۲۹ روزه و صفر ۳۰روزه باشند:	۱	۸	۱۵
۴. ذی الحجه ۳۰روزه و محرم و صفر ۲۹ روزه باشند:	۱	۸	۱۵
۵. ذی الحجه ۲۹، محرم ۳۰ و صفر ۲۹ روزه باشند:	۱	۸	۱۵
۶. ذی الحجه ۳۰، محرم ۲۹ و صفر ۳۰روزه باشند:	۷	۱۴	
۷. ذی الحجه و محرم ۳۰ و صفر ۲۹ روزه باشند:	۷	۱۴	
۸. ذی الحجه ۲۹، محرم و صفر ۳۰روزه باشند:	۷	۱۴	

از این تاریخ‌های فرض شده ۶،۷،۸،۱۳،۱۹،۱۴ و ۱۵ خارج از بحث‌اند؛ زیرا در تأیید این‌ها هیچ روایتی وارد نشده است. باقی می‌ماند **یکم** و **دوم**. **دوم** فقط در یک صورت امکان پذیر است که آن هم بر خلاف اصول وضوابط است. **یکم** در سه صورت واقع می‌شود و هر سه صورت کثیرالوقوع هستند و روایات مستند در تأیید آنها وارد شده است. بر این اساس، تاریخ صحیح وفات آن حضرت ﷺ به نظر ما، یکم ربیع الاول سال یازدهم هجری قمری است.

در این روایت فقط رؤیت هلال ماه که مبنای تاریخ قمری هجری اسلامی است، معتبر و مدّ نظر قرار گرفته است. و به لحاظ حساب شمسی ممکن است ایرادهایی بر آن وارد شود.

در کتب تفسیر در تفسیر آیه‌ی «**الیوم اکملت لکم دینکم**» از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که این آیه در نهم ذی الحجه سال دهم هجری نازل شده است و از این تاریخ تا روز وفات آن حضرت ﷺ هشتاد و یک روز فاصله بوده است؛ یعنی هشتاد و یک روز بعد از نهم ذی الحجه، آن حضرت ﷺ وفات کردند. و طبق محاسبه‌ای که کردیم از نهم ذی الحجه سال دهم هجری تا یکم ربیع الاول، اگر دو ماه را ۲۹ روزه و یک ماه را ۳۰ روزه حساب کنیم، طبق محاسبه‌ی مفروضه که ذکر شد، هشتاد و یک روز کامل فاصله وجود خواهد داشت. و ابونعیم نیز به طور مستدل ثابت کرده که تاریخ وفات آن حضرت ﷺ روز دوشنبه یکم ربیع الاول است.»[1]

۱- فروغ جاویدان ،ج ۲ صص ۱۸۵-۱۸۸؛با اندکی تصرف

۳۹۴- (۱۰) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَرَ ،حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ ،عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ،عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الِاثْنَيْنِ ،فَمَكَثَ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَلَيْلَةَ الثُّلَاثَاءِ ،وَدُفِنَ مِنَ اللَّيْلِ.

وَقَالَ سُفْيَانُ: وَقَالَ غَيْرُهُ: سُمِعَ صَوْتُ الْمَسَاحِي مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ.

۳۹۴ـ (۱۰)... جعفر بن محمد صادق رحمه‌الله از پدرش محمد بن علی باقر رحمه‌الله نقل می‌کند که وی گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به روز دوشنبه رحلت فرمودند؛ تمامیِ روز دوشنبه و شب سه شنبه دفن نشدند و به شب چهارشنبه به دل خاک سپرده شدند و چهره در نقاب خاک کشیدند.

سفیان بن عیینه [یکی از راویان این حدیث] گوید: کسی دیگر غیراز محمد بن علی باقر رحمه‌الله گفته است: آخر شب چهارشنبه، صدای بیل ها [برای کندن گور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم] شنیده شد [وآن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم شبانه دفن شدند].



«**المساحی**»: جمع «**مسحاء**»: بیل. و کسی که با بیل گور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را حفر کرد، ابوطلحه رضی‌الله‌عنه بود.

ام سلمه رضی‌الله‌عنها می گوید: مرگ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را باور نکردم، مگر هنگامی که آواز بیل‌ها را از برای کندن گور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم شنیدم.

و عایشه رضی‌الله‌عنها گوید: از دفن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم آگاه نشدیم تا آنکه در سپیده دمانِ آخرِ شب سه شنبه آواز کلنگ‌ها را شنیدیم.

۳۹۵- (۱۱) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ،حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ مُحَمَّدٍ ،عَنْ شَرِيكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ ،عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ قَالَ : تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الِاثْنَيْنِ ،وَدُفِنَ يَوْمَ الثُّلَاثَاءِ.

قَالَ أَبُو عِيسَى : هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ.

۳۹۵-(۱۱)...ابو سلمة بن عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم به روز دوشنبه رحلت فرمودند و به روز سه شنبه به خاک سپرده شدند.

ابو عیسی ترمذی گوید: این حدیث، حدیثی غریب است.

رفع یک اشکال

در حدیث شماره‌ی ۳۹۴ بیان شد که پیامبر صلی الله علیه و سلم در شب چهارشنبه دفن شدند؛ و در این حدیث بیان شد که پیامبر صلی الله علیه و سلم به روز سه شنبه به خاک سپرده شدند؛ و به ظاهر میان این دو حدیث تعارض است؟

در حقیقت میان این دو روایت تعارضی وجود ندارد؛ زیرا که مقدّمات دفن رسول خدا صلی الله علیه و سلم از روز سه شنبه شروع شد، ولی در شب چهارشنبه از دفن آن حضرت صلی الله علیه و سلم فارغ شدند.

۳۹۶- (۱۲) حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَهْضَمِيُّ ،حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دَاوُدَ ،حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ نُبَيْطٍ ، أُخبِرنَا عَنْ نُعَيْمِ بْنِ أَبِي هِنْدَ ،عَنْ نُبَيْطِ بْنِ شَرِيطٍ ،عَنْ سَالِمِ بْنِ عُبَيْدٍ -وَكَانَتْ لَهُ صُحْبَةٌ- قَالَ : أُغْمِيَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ ،فَأَفَاقَ ،فَقَالَ :

«حَضَرَتِ الصَّلاةُ؟» فَقَالُوا : نَعَمْ ،فَقَالَ : «مُرُوا بِلالاً فَلْيُؤَذِّنْ ،وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ أَنْ يُصَلِّيَ لِلنَّاسِ» أَوْ قَالَ : «بِالنَّاسِ» قَالَ : ثُمَّ أُغْمِيَ عَلَيْهِ ، فَأَفَاقَ ، فَقَالَ : «حَضَرَتِ الصَّلاةُ؟» فَقَالُوا : نَعَمْ . فَقَالَ : «مُرُوا بِلالاً فَلْيُؤَذِّنْ ،وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ» فَقَالَتْ عَائِشَةُ : إِنَّ أَبِي رَجُلٌ أَسِيفٌ ،إِذَا قَامَ ذَلِكَ الْمَقَامَ بَكَى ، فَلا يَسْتَطِيعُ ،فَلَوْ أَمَرْتَ غَيْرَهُ ،قَالَ : ثُمَّ أُغْمِيَ عَلَيْهِ ،فَأَفَاقَ ،فَقَالَ : «مُرُوا بِلالاً فَلْيُؤَذِّنْ ،وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ ،فَإِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ» أَوْ «صَوَاحِبَاتُ يُوسُفَ» قَالَ : فَأُمِرَ بِلالٌ فَأَذَّنَ ،وَأُمِرَ أَبُو بَكْرٍ فَصَلَّى بِالنَّاسِ ،ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَدَ خِفَّةً ،فَقَالَ : «انْظُرُوا لِي مَنْ أَتَّكِئُ عَلَيْهِ» ،فَجَاءَتْ بَرِيرَةُ وَرَجُلٌ آخَرُ ،فَاتَّكَأَ عَلَيْهِمَا ،فَلَمَّا رَآهُ أَبُو بَكْرٍ ،ذَهَبَ لِيَنْكِصَ ،فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ أَنْ يَثْبُتَ مَكَانَهُ ،حَتَّى قَضَى أَبُو بَكْرٍ صَلاتَهُ . ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُبِضَ ،فَقَالَ عُمَرُ : وَاللَّهِ لا أَسْمَعُ أَحَدًا يَذْكُرُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُبِضَ إِلاَّ ضَرَبْتُهُ بِسَيْفِي هَذَا! قَالَ : وَكَانَ النَّاسُ أُمِّيِّينَ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ نَبِيٌّ قَبْلَهُ ،فَأَمْسَكَ النَّاسُ ،فَقَالُوا : يَا سَالِمُ انْطَلِقْ إِلَى صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَادْعُهُ ،فَأَتَيْتُ أَبَا بَكْرٍ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَأَتَيْتُهُ أَبْكِي دَهِشًا فَلَمَّا رَآنِي قَالَ لِي: أَقُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟! قُلْتُ : إِنَّ عُمَرَ يَقُولُ : لا أَسْمَعُ أَحَدًا يَذْكُرُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُبِضَ إِلاَّ ضَرَبْتُهُ بِسَيْفِي هَذَا! فَقَالَ لِي : انْطَلِقْ ،فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ ،فَجَاءَ ،وَالنَّاسُ قَدْ دَخَلُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ،أَفْرِجُوا لِي ،فَأَفْرَجُوا لَهُ ، فَجَاءَ حَتَّى أَكَبَّ عَلَيْهِ ،وَمَسَّهُ ،فَقَالَ : (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) ،ثُمَّ قَالُوا : يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ،أَقُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَسَلَّمَ؟! قَالَ : نَعَمْ ، فَعَلِمُوا أَنْ قَدْ صَدَقَ . قَالُوا : يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، أَيُصَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالُوا : وَكَيْفَ؟ قَالَ : يَدْخُلُ قَوْمٌ ، فَيُكَبِّرُونَ ، وَيُصَلُّونَ ، وَيَدْعُونَ ، ثُمَّ يَخْرُجُونَ ، ثُمَّ يَدْخُلُ قَوْمٌ ، فَيُكَبِّرُونَ ، وَيُصَلُّونَ ، وَيَدْعُونَ ، ثُمَّ يَخْرُجُونَ ، حَتَّى يَدْخُلَ النَّاسُ. قَالُوا : يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، أَيُدْفَنُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالُوا : أَيْنَ؟ قَالَ : فِي الْمَكَانِ الَّذِي قَبَضَ اللَّهُ فِيهِ رُوحَهُ ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْبِضْ رُوحَهُ إِلاَ فِي مَكَانٍ طَيِّبٍ . فَعَلِمُوا أَنْ قَدْ صَدَقَ ، ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يُغَسِّلَهُ بَنُو أَبِيهِ. وَاجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ يَتَشَاوَرُونَ ، فَقَالُوا : انْطَلِقْ بِنَا إِلَى إِخْوانِنَا مِنَ الأَنْصَارِ ، نُدْخِلُهُمْ مَعَنَا فِي هَذَا الأَمْرِ ، فَقَالَتِ الأَنْصَارُ : مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ ، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ : مَنْ لَهُ مِثْلُ هَذِهِ الثَّلاَثِ (ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) ، مَنْ هُمَا؟! قَالَ : ثُمَّ بَسَطَ يَدَهُ فَبَايَعَهُ ، وَبَايَعَهُ النَّاسُ بَيْعَةً حَسَنَةً جَمِيلَةً.

۳۹۶ـ(۱۲)...سالم بن عُبید رضي الله عنه ـ یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و سلم ـ گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم در بیماری مرگ خویش به حالت اِغماء و بیهوشی فرو رفتند؛ و پس از مدتی به هوش آمدند و از بیهوشی درآمدند و فرمودند: آیا وقت نماز(عشاء) در رسیده است؟ گفتند: آری، وقت نماز (عشاء) فرا رسیده است. آن گاه آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند: بلال رضي الله عنه را فرمان دهید تا اذان گوید، و به ابوبکر رضي الله عنه نیز دستور دهید تا با مردم نماز بخواند و بدانها پیشنمازی بدهد.

سالم بن عُبید رضي الله عنه گوید: پس از آن دوباره رسول خدا صلی الله علیه و سلم بیهوش

شدند؛ و پس از لحظه‌ای به هوش آمدند و فرمودند: آیا وقت نماز فرا رسیده است؟ گفتند: آری؛ آن حضرت ﷺ فرمودند: بلال رضي الله عنه را فرمان دهید تا اذان گوید و به ابوبکر رضي الله عنه نیز بگویید تا با مردم نماز بخواند؛ عایشه رضي الله عنها خطاب به آن حضرت ﷺ گفت: همانا پدر من (ابوبکر صدّیق رضي الله عنه)، مردی دل نرم و دل نازک است، و هرگاه در جایگاه شما به نماز بایستد، گریه خواهد نمود و نمی‌تواند نماز را با مردم بخواند؛ چه خوب است که به کسی دیگر غیر از او فرمان بدهید تا با مردم نماز بگزارد.

سالم گوید: آن گاه باز رسول خدا ﷺ بیهوش شدند و پس از مدتی به هوش آمدند و چشم گشودند و فرمودند: به بلال رضي الله عنه فرمان دهید تا اذان گوید و به ابوبکر رضي الله عنه نیز دستور دهید تا با مردم نماز بخواند، و به راستی شما به سان زنانِ اطرافِ یوسف عليه السلام هستید.

سالم در ادامه‌ی سخنانش گوید: پس از آن به بلال رضي الله عنه فرمان داده شد تا برای نماز اذان گوید، و او نیز بر حسب فرمان، اذان گفت؛ و به ابوبکر رضي الله عنه نیز فرمان داده شد تا با مردم نماز بخواند، و او نیز بر حسب فرمان رسول خدا ﷺ با مردم نماز خواند و آنها را پیشنمازی داد.

پس از مدتی رسول خدا ﷺ در خویشتن احساس سبکی کردند و فرمودند: نگاه کنید که آیا کسی هست که من به او تکیه کنم و

برای نماز خواندن بیرون روم؟

دراین هنگام بَریره رضي الله عنها و مردی دیگر آمدند (تا رسول خدا ﷺ را کمک و یاری دهند تا برای نماز بیرون روند)؛ آن حضرت ﷺ به آنها تکیه دادند (و حجره‌ی خویش را به مقصد مسجد و صف نمازگزاران ترک کردند)؛ چون ابوبکر رضي الله عنه رسول خدا ﷺ را دید، خواست خود را عقب بکشد و کنار برود، ولی پیامبر ﷺ بدو اشاره کردند تا برجای خویش باقی بماند و کنار نرود. (آن گاه پیامبر ﷺ به آن دو کمک خویش فرمان دادند تا ایشان را کنار ابوبکر رضي الله عنه بنشانند؛ آنان نیز چنان کردند) و ابوبکر رضي الله عنه نماز خویش را تمام کرد (اینگونه که ایستاده به نمازِ نشسته‌ی رسول خدا ﷺ اقتدا کرد و مردم به نماز رسول خدا ﷺ و ابوبکر رضي الله عنه اقتدا کردند و پیامبر اکرم ﷺ همچنان نشسته بودند.)

سالم گوید: پس از مدتی رسول خدا ﷺ رحلت فرمودند؛ و عمر بن خطاب رضي الله عنه که از قضیه‌ی رحلت پیامبر ﷺ شوکه شده بود، گفت: به خدا سوگند! نباید بشنوم کسی بگوید پیامبر ﷺ رحلت فرموده‌اند، و گرنه با همین شمشیر خویش سر او را خواهم زد و خونش را خواهم ریخت.

سالم گوید: چون مردم اُمّی وعامی بودند و پیامبری پیش از آن حضرت ﷺ میان ایشان نبوده است، خاموش ماندند و چیزی نگفتند. مردم به من گفتند: ای سالم! پیش دوستِ رسول

خدا ﷺ برو و او را از مرگ آن حضرت ﷺ آگـاه کـن، تـا بیایـد؛ من نیز پیش ابوبکر رضی الله عنه که در مسجد (محله‌ی خویش، در مکانی به نام «سُنح» بود) رفتم؛ و در حالی به نـزد او رفـتم کـه از بُهـت و اندوه می‌گریستم.

چون ابوبکر رضی الله عنه مرا با این حال و وضع دید، به من گفت: آیا رسول خدا ﷺ رحلت فرموده‌انـد؟ گفـتم: همانـا عمـر بـن خطـاب رضی الله عنه می‌گوید نباید بشنوم کـسی بگویـد کـه رسـول خـدا ﷺ رحلـت فرموده است، و گرنه او را با همین شمشیر خواهم زد و خـونش را خواهم ریخت.

ابوبکر رضی الله عنه به من گفت: حرکت کن؛ من بـا او (بـه طـرف حجـره‌ی رسول خدا ﷺ) به راه افتادم. ابوبکر رضی الله عنه درحالی رسید که مردم خود را به کنار پیکر رسول خـدا ﷺ رسـانده بودنـد؛ ابـوبکر رضی الله عنه خطاب بدانها گفت: ای مردم! راه را برای من بگشائید؛ آنها نیز راه را برای ابوبکر رضی الله عنه گشودند؛ آن گاه ابوبکر رضی الله عنه خویشتن را به کنـار پیکر مطهّـر رسـول خـدا ﷺ رسـاند و خویـشتن را بـر پیکـر آن حضرت ﷺ افکند و بر پیشانی آن حضرت ﷺ دست کشید (و آن را بوسید)؛ و سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ﴾ [زمر/ ۳۰]؛

«(ای محمد! مرگ از مسائلی است که همه‌ی انسانها در آن یکسان‌اند و شتری است که بر دَرِخانه‌ی همه کس می‌خوابد، لذا) توهم می‌میری،

و همه‌ی آنان می‌میرند (و سرانجام نیک و خوش و جاویدان از آنِ پرهیزگاران است.)»

پس از آن، مردم گفتند: ای دوستِ رسول خدا ﷺ! آیا آن حضرت ﷺ رحلت فرموده‌اند؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: آری؛ رسول خدا ﷺ درگذشتند و دارفانی را وداع گفتند. و مردم دانستند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه راست می‌گوید! آن گاه دوباره پرسیدند: ای دوست رسول خدا ﷺ آیا بر پیکر مطهّر رسول خدا ﷺ نماز گزارده می‌شود؟ گفت: آری.

باز پرسیدند: چگونه بر پیکر ایشان نماز گزارده می‌شود؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: گروهی از مردمان، به حجره‌ی پیامبر ﷺ می‌روند و تکبیر می‌گویند و درود می‌فرستند و دعا می‌کنند و بیرون می‌آیند؛ آن گاه چون گروه نخست از حجره بیرون آمدند، گروهی دیگر به حجره می‌روند و تکبیر می‌گویند و درود می‌فرستند و دعا می‌کنند و بیرون می‌آیند؛ پس از آن تمام مردم به همین ترتیب رفتار می‌کنند تا همگان بدین گونه بر پیکر پیامبر ﷺ نماز گزارند.

باز پرسیدند: ای دوست پیامبر ﷺ! آیا جسد مطهّر رسول خدا ﷺ به خاک سپرده می‌شود؟ گفت: آری. گفتند جسد ایشان کجا باید به خاک سپرده شود؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: در همانجایی که خداوند ایشان را قبض روح کرده است؛ زیرا خداوند

متعال روح ایشان را جز در جای پاک و پاکیزه قبض نفرموده است. و مردم دانستند که ابوبکر رضی الله عنه راست می‌گوید.

سپس ابوبکر رضی الله عنه به مردم فرمان داد تا خویشاوندان پدری آن حضرت صلی الله علیه و سلم ایشان را غسل دهند.

و مهاجران برای مشورت و رایزنی درباره‌ی خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و سلم جمع شدند و به ابوبکر رضی الله عنه گفتند: همراه ما بیا تا پیش برادران انصار خویش برویم و آنان را در این رایزنی و مشورت درباره‌ی خلافت و جانشینی آن حضرت صلی الله علیه و سلم شرکت دهیم.

(مهاجران پیش انصار رفتند و با آنها درباره‌ی جانشین پیامبر صلی الله علیه و سلم سخن گفتند؛) انصار گفتند: باید امیری از ما و امیری از شما باشد. در اینجا بود که عمربن خطاب رضی الله عنه گفت: برای چه کسی نظیر این سه فضیلت جمع است که خداوند در این آیه بیان فرموده است:

«ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا»[توبه/ ۴۰]؛

«در حالی که دو نفر بیشتر نبودند و او دوّمین نفر بود و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق و یار دلسوزش ابوبکر رضی الله عنه بود. هنگامی که آن دو در غار ثور جای گزیدند و در آن سه روز ماندگار شدند. ابوبکر رضی الله عنه نگران شد که از سوی قریشیان به جان پیامبر صلی الله علیه و سلم گزندی

برسد؛ در این هنگام پیامبر ﷺ خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است و ما را حفظ می‌نماید و کمک می‌کند و از دست قریشیان می‌رهاند و عزّت و شوکت می‌رساند.»

و عمربن خطاب رضی الله عنه گفت: آن دو نفر که در این آیه بیان شده است چه کسانی بودند؟ (مسلّماً پیامبر ﷺ و رفیق دلسوزش ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود که در سفر هجرت، همراه و همرکاب آن حضرت ﷺ بود.)

سالم بن عُبید رضی الله عنه گوید: آن گاه عمربن خطاب رضی الله عنه دست خویش را دراز کرد و با ابوبکر رضی الله عنه بیعت نمود و مردم نیز با ابوبکر رضی الله عنه بیعتی نیکو و پسندیده نمودند، و او را به عنوان خلیفه و جانشین رسول خدا ﷺ پذیرفتند.



«**أُغمی**»: بیهوش شد، از حال رفت، غَش کرد.

«**افاق**»: به هوش آمد، از بی هوشی درآمد.

«**مُروا**»: فعل امر؛ فرمان دهید.

«**أَسیف**»: مرد نرم دل و دل نازک که زود اندوهگین و ناراحت می‌شود.

«**فانّکنَّ صواحب یوسف**»: شما مانند زنان اطراف یوسف هستید. مراد از زنانی که اطراف یوسف علیه السلام بودند، زلیخا است.

وجه تشبیه عایشه رضی الله عنها و دیگران به زنان اطراف یوسف علیه السلام در این است که چون خبر عاشق شدن زلیخا به یوسف علیه السلام در شهر پیچید و گروهی از زنان مصر

در شهر گفتند: همسر عزیز مصر کام طلبیده است و خواسته است که خادم خویش را بفریبدو به خود خواند. عشق جوان به اندرون دلش خزیده است. ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.

و هنگامی که زلیخا نیرنگ ایشان را شنید، کسانی را دنبال آنان فرستاد و ایشان را به خانه‌ی خود دعوت کرد و بالشهایی برایشان فراهم ساخت و مجلس را با پشتی‌های گران بها و دیگر وسایل رفاه و آسایش بیاراست، و به دست هر کدام کاردی برای پوست کندن میوه داد؛ سپس به یوسف عليه السلام گفت: وارد مجلس ایشان شو. هنگامی که چشمانشان بدو افتاد، بزرگوارش دیدند و به دهشت افتادند و سراپا محو جمال او شدند و به جای میوه، دستانشان را بریدند و گفتند: ماشاء الله! این آدمی زاد نیست، بلکه این جز فرشته‌ی بزرگواری نمی‌باشد.

همسر عزیز مصر گفت: این همان کسی است که مرا به خاطر عشق او سرزنش کرده‌اید. آری من او را به خویشتن خوانده‌ام ولی او خویشتن داری و پاک‌دامنی کرده است. اگر آنچه بدو دستور می‌دهم انجام ندهد، بی گمان زندانی و تحقیر می گردد.

در اینجا، زلیخا، زنان مصر را برای مهمانی دعوت کرد، ولی هدفش چیزی دیگر بود؛ و آن اینکه زنان را از ملامت کردن خویش منصرف کند. در قضیّه‌ی امامت ابوبکر صدیق رضي الله عنه نیز چنین بود؛ زیرا که عایشه رضي الله عنها و دیگران می‌خواستند تا ابوبکر رضي الله عنه امامت ندهد و هدفشان این بود که اگر کار امامت بر عهده‌ی ابوبکر صدیق رضي الله عنه بیافتد، مردم هرگز مردی را که در مقام رسول خدا صلى الله عليه وسلم نماز بگزارد، دوست نخواهند داشت و در هر پیشامدی او را شوم خواهند داشت.

از این رو عایشه رضی الله عنها دوست نداشت که درباره‌ی پدرشان چنین فکر کنند.

زهری، از عبیدالله بن عبدالله نقل می‌کند که وی گفت: عایشه رضی الله عنها گفته است: چون بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت شد، فرمود: ابوبکر رضی الله عنه با مردم نماز بگزارد. من گفتم: ای رسول خدا! ابوبکر رضی الله عنه مردی نرم دل است و چون قرآن می‌خواند، می‌گرید، عمر رضی الله عنه را امر دهید تا با مردم نماز بگزارد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باز هم فرمود: ابوبکر رضی الله عنه با مردم نماز بگزارد. عایشه رضی الله عنها همان سخن خود را باز گفت؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شما مثل زن‌هایی هستید که یوسف علیه السلام گرفتارشان بود، ابوبکر رضی الله عنه با مردم نماز بگزارد. عایشه رضی الله عنها گوید: هیچ چیز مرا بر این کار وانداشت مگر اینکه در دل من چنین افتاده بود که مردم کسی را که در جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نماز بایستد دوست ندارند و احساس می‌کردم که مردم چنان کسی را شوم خواهند داشت و خواستم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این کار را از ابوبکر رضی الله عنه رفع نماید. و به خدا سوگند! من دوست داشتم که این کار بر عهده‌ی پدرم نباشد و با خود می‌گفتم: مردم هرگز مردی را دوست نخواهند داشت که در مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز بگزارد، و در هر پیشامدی او را شوم خواهند داشت.

«**خفّة**»: سبکی. «**وجد خفّة**»: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خویشتن احساس سبکی کرد.

«**اتّکیء**»: تکیه کنم.

«**فجاءت بَریرة و رجل آخر**»: در روایات و احادیث، وارد شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دو نفر تکیه زده است، و آن دو نفر بر مبنای اختلاف روایات عبارتند از:

۱. بریره رضی الله عنها و نُوبه رضی الله عنه (که برده‌ای سیاه بود). و مراد از «**رجل آخر**» به

احتمال زیاد همان «**نُوبه**» است.

۲. عباس ﷺ و علی ﷺ.

۳. عباس ﷺ و پسرش فضل ﷺ.

۴. عباس ﷺ و اسامة بن زید ﷺ.

۵. اسامه ﷺ و فضل بن عباس ﷺ.

و می‌توان در میان این روایات اینگونه جمع کرد که پیامبر ﷺ در ایام بیماری خویش، در مواقع مختلفی از خانه‌ی خویش بیرون شدند، و هر زمان به فردی از اینها تکیه داده‌اند. پس اختلاف روایات مبتنی بر تعدّد و تکرار خروج پیامبر ﷺ از خانه است.

«**لینکص**»: تا از نماز بر گردد.

«**أَومأ**»: اشاره کرد. با حرکت سر و دست بیان کرد. علامت داد. ایماء و اشاره کرد.

«**أُمّیین**»: جمع أُمِّی: بی سوادی که خواندن و نوشتن نداند. عامّیِ درس ناخوانده.

«**فامسک الناس**»: مردم زبان‌هایشان را از نطق به رحلت و وفات پیامبر ﷺ نگاه داشتند و دم فرو بستند و خاموشی گزیدند. و چون تاکنون پیامبری ـ غیر از حضرت محمّد ﷺ ـ به سوی ایشان مبعوث نشده بود، نمی‌توانستند مرگ و رحلت او را به عمربن خطاب ﷺ اثبات کنند.

«**دِهشًا**»: بسیار حیران و سر گشته؛ اندوه و غم.

«**افرجوا لی**»: راه را برای من بگشایید.

«**اکبّ**»: خم شد. به رو افتاد.

«**یتشاورون**»: مشورت و رایزنی می‌نمودند. بحث و تبادل نظر می کردند.

«**بسط یده**»: دستش را برای بیعت دراز کرد.

«**من له مثل هذه الثلاثة**»: برای چه کسی نظیر این سه فضیلت و ویژگی جمع است؟ و مراد از این سه فضیّلت که در آیه‌ی «**ثانی اثنین اذهما فی الغار** ...» آمده عبارت است از:

۱. همراه بودن ابوبکرصدیق ﷺ با پیامبر ﷺ «**ثانی اثنین اذهما فی الغار**».

۲. مصاحبت ابوبکر صدیق ﷺ با پیامبر ﷺ «**اذ یقول لصاحبه لا تحزن**».

۳. معیّت خدا با پیامبر ﷺ و ابوبکر صدیق ﷺ «**انّ الله معنا**».

۳۹۷- (۱۳) حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ ،حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ -شَيْخٌ بَاهِلِيٌّ قَدِيمٌ بَصْرِيٌّ- .حَدَّثَنَا ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ ،عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : لَمَّا وَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ كُرَبِ الْمَوْتِ مَا وَجَدَ ،قَالَتْ فَاطِمَةُ رَضِي الله تعالى عنها: وَا كَرْبَاهُ! فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «لاَ كَرْبَ عَلَى أَبِيكِ بَعْدَ الْيَوْمِ ،إِنَّهُ قَدْ حَضَرَ مِنْ أَبِيكِ مَا لَيْسَ بِتَارِكٍ مِنْهُ أَحَدًا ،الْمُوافَاةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

۳۹۷ ـ(۱۳)... انس بن مالک ﷺ گوید: وقتی حال رسول خدا ﷺ سنگین شد و درد و ناراحتی و شدّت و سختی مرگ، ایشان را فرا گرفت، فاطمه ﷺ بدیشان گفت: دردا و دریغا از درد و ناراحتی پدرم! پیامبر ﷺ بدو فرمودند: از پس امروز، پدرت را درد و غمی نخواهد بود. و این چیزی که برای پدرت پیش آمده است (مرگ، سختی‌ها و سکرات آن) کاری است که خداوند هیچ

کس را از آن رها نمی‌کند (و از مسائلی است که همه‌ی انسان‌ها در آن یکسان‌اند، و شتری است که بر درِ خانه‌ی همه کس می‌خوابد)؛ و مرگ آغاز رسیدن به آخرت است.

«**کَرب**»: اندوه و غمی که موجب تنگی نفس و خفگی شود؛ غم و غصه؛ اندوه و مشقت؛ درد و ناراحتی.

«**واکرباه**»: وای بر من از درد و اندوه پدرم.

«**الموافاة يوم القيامة**»: این عبارت را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد:

۱. ملاقات، در روز قیامت خواهد بود. یعنی من از دنیا خواهم رفت و در رستاخیز همدیگر را ملاقات خواهیم کرد.

۲. مرگ، آغاز رسیدن به آخرت است. مرگ پل ارتباطیِ انسان به آخرت است.

۳۹۸- (۱۴) حَدَّثَنَا أَبُو الْخَطَّابِ زِيَادُ بْنُ يَحْيَى الْبَصْرِيُّ وَنَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ قَالاَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ رَبِّهِ بْنُ بَارِقٍ الْحَنَفِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ جَدِّي أَبَا أُمِّي: سِمَاكَ ابْنَ الْوَلِيدِ يُحَدِّثُ: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله تعالى عَنْهُمَا يُحَدِّثُ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ كَانَ لَهُ فَرَطَانِ مِنْ أُمَّتِي أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهِمَا الْجَنَّةَ».

فَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ الله عنها: فَمَنْ كَانَ لَهُ فَرَطٌ مِنْ أُمَّتِكَ؟ قَالَ: «وَمَنْ كَانَ لَهُ فَرَطٌ يَا مُوَفَّقَةُ» قَالَتْ: فَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ فَرَطٌ مِنْ أُمَّتِكَ؟ قَالَ: «فَأَنَا فَرَطٌ لِأُمَّتِي، لَنْ يُصَابُوا بِمِثْلِي».

۳۹۸ ـ (۱۴)... ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: هر شخصی از امت من که دو فرزندش، پیش از او مرده باشند و چهره در نقاب خاک کشیده باشند، خداوند به پاس آن دو مصیبت، وی را وارد بهشت خواهد کرد.

عایشه رضی الله عنها چون این سخن را شنید، پرسید: حکم کسی از امت شما که یک فرزندش، پیش از او رحلت کرده باشد، چگونه است؟ آیا به سبب آن، وارد بهشت می‌شود؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای عایشه! خدا تو را موفّق و کامیاب بدارد؛ (بدان) هر کس از امت من که یک فرزند خویش را پیش از خود از دست بدهد، باز هم خداوند به پاس آن مصیبت، او را به بهشت می‌برد؛

باز عایشه رضی الله عنها پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم!حکم کسی که از امت شما که فرزندی نداشته باشد که پیش از او مرده باشد، چگونه است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خود من، برای امت خویش همچون فرزندی هستم که پیش از آنان مرده است؛ و هرگز امت من به مصیبتی بزرگ‌تر از مصیبت من سوگوار نخواهند شد.



«**فرط**»: فرزندی که پیش از بلوغ و قبل از پدر و مادرش بمیرد. فرزندِ پیش مرده.

«**مؤفّقة**»: خدا تو را موفق و کامیاب بدارد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این جمله را به خاطر تحریک و تشویق عایشه رضی الله عنها به زیاد پرسیدن، ایراد کردند.

«**لن یُصابوا بمثلی**»: امت من هرگز به مصیبتی بزرگ‌تر و سترگ‌تر از مصیبتِ از دست دادن من، سوگوار نخواهند شد؛ و مصیبت از دست دادن من، سختر و دشوارتر از هر مصیبتی است.

باب (۵۵)

میراث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و آنچه از ایشان ماند.

۳۹۹- (۱) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ ،حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ،حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ،عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ ،أَخِي جُوَيْرِيَةَ -لَهُ صحبَةٌ- قَالَ : مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا سِلاَحَهُ ،وَبَغْلَتَهُ ،وَأَرْضًا جَعَلَهَا صَدَقَةً.

۳۹۹ـ(۱)... عمرو بن حارث رضی‌الله‌عنه ـ یکی از یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و برادر ام المؤمنین جویریّه، همسر گرامی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ـ گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از خویش چیزی باقی نگذاشتند، جز از سلاح و استر خویش، و زمینی که آن را صدقه نهاده بودند.



«**له صحبة**»: عمرو بن حارث رضی‌الله‌عنه، اندکی افتخار مصاحبت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را داشته است.

«**سلاحه**»: سلاح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

«**بغلته**»: استر و قاطر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در دوران زندگانی خویش، اموال قابل توجهی نداشتند و آنچه داشتند دربارهٔ آن اعلام فرموده بودند: «**لانورث ما ترکنا صدقة**»؛ «**کسی از ما پیامبران ارث نمی‌برد؛ آنچه از خود بر جای گذاریم، صدقه است**».

و در حدیثی عایشه رضی الله عنها می گوید: «**آن حضرت ﷺ نه درهمی از خود بر جای گذاشتند و نه دیناری، نه شتری و نه گوسفندی**».

به هر حال، آنچه از ایشان باقی مانده بود؛ سه چیز بود: **زمین، مرکب و سلاح جنگی.**

زمین:

زمینی که عمروبن حارث آن را ذکر کرده است، عبارت از چند باغ در مدینه، خیبر و فدک بود. و منظور از **باغ مدینه**: باغی است که متعلق به بنونضیر و یا باغی که متعلق به یک نفر یهودی به نام «**مخیرق**» بود و در سال سوم هجری هنگام غزوه‌ی اُحُد به طور وصیّت به آن حضرت ﷺ هبه کرده بود. ولی از روایات صحیح ثابت است که این باغ را آن حضرت ﷺ در همان موقع، میان مستحقین تقسیم کرده بود.

درباره‌ی «**فدک**» و خیبر میان شیعه و اهل سنت و جماعت، اختلاف نظر وجود دارد. شیعه می گوید: این باغ در ملکیت آن حضرت ﷺ بوده است و به طور ارث میان اهل بیت می‌بایست تقسیم می‌شد.

اهل سنت و جماعت می گویند: فدک و خیبر ملک شخصی رسول خدا ﷺ نبودند؛ بلکه مال بیت المال بودند که تولیّت آنها در دست ایشان بود و اگر ملک شخصی آن حضرت ﷺ باشند در این باره خود ایشان فرموده‌اند: «**آنچه از ما باقی ماند، صدقه است**».

و آن حضرت ﷺ در زمان حیات خویش، درآمد این سه زمین را در

مصارف مختلف خرج می کردند: درآمد فدک، وقف مسافران بود، و درآمد خیبر به سه قسمت تقسیم می‌شد، دو قسمت متعلق به عموم مسلمانان و یک قسمت برای مخارج یک ساله‌ی ازواج مطهرات اختصاص داده شده بود و آنچه اضافی می‌شد، میان مهاجرین فقیر و مسکین تقسیم می‌شد.

و عمر بن خطاب ﭬ در زمان خلافت خویش، بر اثر اصرار عباس ﭬ و علی ﭬ، زمین مدینه را در تولیّت آنها قرار داد، ولی علی بن ابی طالب ﭬ آن را به تصرف خود در آورد. خیبر و فدک تا زمان خلافت عمربن عبدالعزیز ﭬ در اختیار حکومت اسلامی قرار داشت.

جانوران:

سیره نگاران در بیان این که آن حضرت ﷺ چه قدر دام و چهار پا داشتند، راه اغراق را پیموده‌اند. طبری نام و حالات آنها را به طور مفصّل نوشته است و اگر نوشته‌ی طبری معتمد قرار می گرفت، بسیار جالب بود؛ لیکن تمام روایات طبری در این مورد بدون استثناء از واقدی اخذ شده‌اند.

از میان مؤلفان گذشته که در بین آنان محدثین بزرگ هم دیده می‌شوند، همانند: علامه یعمری، مغلطایی، حافظ عراقی و غیره نیز این موضوع را به طور مفصل نوشته‌اند و چون آنها اغلب سلسله‌ی سند خود را ذکر نمی کنند، اکثر علماء بنا بر اعتماد بر آنها، آنچه را ذکر کرده‌اند، صحیح می‌دانند. ولی پس از تحقیق و بررسی معلوم می‌شود که منبع تمام این روایات واقدی است و دیگر منبع مستندی وجود ندارد (و واقدی نیز فردی بسیار ضعیف است.)

در حالی که در روایات صحیح چنین نقل شده است:

عایشه ؓ گوید: «**از آن حضرت ﷺ نه دیناری باقی ماند و نه درهمی، نه شتری و نه گوسفندی**». [ابوداود]

و عمرو بن حارث نیز گفت: «**از آن حضرت ﷺ جز استر سفید رنگ، سلاح و زمینی که آن را وقف کرده بود، چیزی ترکه نهانده است.**» [ترمذی و بخاری]

از این روایات معلوم می‌شود که فقط یک مرکب از آن حضرت ﷺ باقی مانده بود. پس با وجود این روایاتِ صحیح و مستند، آنچه طبری و دیگران در مورد کالاها و چهار پایان آن حضرت ﷺ ذکر کرده‌اند که در واقع با شأن رسالت آن حضرت ﷺ نیز سازگاری ندارد، به هیچ وجه پذیرفتنی نیست.

از تحقیق و بررسی احادیث صحیح، این قدر مسلم است که علاوه بر فهرست مختصری که عمرو بن حارث ؓ از اموال آن حضرت ﷺ ذکر کرده است، اموال دیگری نیز آن حضرت ﷺ داشته‌اند؛ اما تضادّی میان این دو وجود ندارد؛ زیرا که عمرو بن حارث ؓ، مدعی این است که پیامبر ﷺ هنگام وفات دارای این اموال بوده‌اند، و ممکن است قبل از وفات، آن حضرت ﷺ طبق معمول بعضی از دارایی‌های خود را هبه یا صدقه کرده‌اند.

به هر حال، بر اساس روایات صحیح، در اوقات مختلف آن حضرت ﷺ دارای چهار پایان ذیل بوده‌اند:

۱. «**لخیف**»: اسبی که در باغ ابی بن عباس بسته می‌شد.

۲. «**عفیره**»: یک رأس الاغ.

۳. «**عضباء و قصواء**»: یک ماده شتر راهوار. پیامبر ﷺ این ماده شتر را هنگام هجرت از ابوبکر رضی الله عنه خریده بودند و در سفر هجرت مرکب آن حضرت ﷺ بود و هنگام ورود به مدینه در خانه‌ی ابوایوب انصاری نزول کرده بود. و پیامبر ﷺ خطبه‌ی حجة الوداع را در حالی که بر آن سوار بودند، ایراد کرده بودند.

۴. «**تیه**» یا «**دُلدُل**»: نام استری است که در روایت عمرو بن حارث بدان اشاره شد. این استر را مقوقس مصر برای آن حضرت ﷺ به عنوان هدیه، ارسال کرده بود.

سلاح‌های جنگی:

با وجود زهد و قناعتی که رسول خدا ﷺ داشتند، ولی سلاح‌های ذیل برای جهاد نزد ایشان وجود داشت:

نه قبضه شمشیر به نام‌های: **مأثور، عصب، ذوالفقار، قلعی، تبار، حتف، مخذم، قضیب و صمصامة**.

هفت زره به نام‌های: **ذات الفضول، ذات الوشاح، ذات الحواشی، سعدیه، فضه، تبرا، خزنق**.

شش قبضه تیر کمان به نام‌های: **زوراء، روحاء، صفراء، بیضاء، کتوم، شداد**.

آن حضرت ﷺ سپری داشتند که به آن «**موشح**» می‌گفتند؛ و یک «**خود**» دیگری نیز داشتند که به آن «**سبوغ**» می‌گفتند؛ سه جبّه داشتند که در جنگها می‌پوشیدند و یکی از آنها دیبای سبز رنگ بود. یک عَلَم سیاه به نام «**عقاب**» و عَلَم‌های دیگر زرد رنگ و سفید رنگ نیز داشتند.

۴۰۰- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى ، حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ ، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِى الله عَنهُ قَالَ : جَاءَتْ فَاطِمَةُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَتْ : مَنْ يَرِثُكَ؟ فَقَالَ : أَهْلِي وَوَلَدِي. فَقَالَتْ : مَا لِي لاَ أَرِثُ أَبِي؟ فَقَالَ أَبُوبَكْرٍ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ : «لاَ نُورَثُ» ، وَلَكِنِّي أَعُولُ عَلَى مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعُولُهُ ، وَأُنْفِقُ عَلَى مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُنْفِقُ عَلَيْهِ.

۴۰۰ـ(۲)... ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها به نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمد و گفت: از پس مرگ تو چه کسانی از تو ارث می‌برند؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: پس از مرگ من، همسر و فرزندانم از من ارث می‌برند. فاطمه رضی الله عنها گفت: چرا نباید من از پدر خویش ارث ببرم؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمودند: «**از ما ارث برده نمی‌شود؛ (و آنچه از ما بماند، صدقه است.)**» ولی من بر کسانی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم انفاق می‌فرمودند، انفاق خواهم کرد، و آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم بر عیال خویش می‌پرداخته است، بر من است که بپردازم.

«**اعول**»: به عائله‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم معاش و نفقه می‌دهم و سرپرستی آنان را به عهده می گیرم و بدانها خرجی می‌دهم.

«**و انفق علی من کان...**»: این عبارت، عطف تفسیری بر عبارت «**ولکنی اعول علی...**» است؛ و معنی هر دو یکی است.

به هر حال، پیامبر ﷺ در هنگام بدرود حیات، صاحب هیچ ثروت قابل توجهی نبود تا آن را به ارث گذارد. او در طول حیات خویش، هرگز ثروتی برای خود نداشت، بلکه هر چه در اختیار او قرار می‌گرفت همه را در راه خیر انفاق می‌کرد و خود با خوردن نان جو روزگار می‌گذراند و ثروت و دارایی در دست ایشان چون آبی در جوی جاری بود و از جانب ایشان به سوی مستضعفان، درماندگان، بینوایان، درماندگان و یتیمان سرازیر می‌شد و در دست ایشان هیچ چیز نمی‌ماند و اگر چیزی در نزد ایشان مانده بود نمی‌توانست ارثی از ایشان برای بازماندگان خود باشد؛ چرا که ایشان خود فرموده بودند: «**ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم، و آنچه بر جای بگذاریم صدقه است**».

بنابراین هر چه رسول خدا ﷺ از خود باقی می‌گذاشت صدقه بود که نمی‌توانست به ملک فرزند یا عموی او در آید و بلکه تنها می‌بایست در راه خیر مصرف شود؛ چرا که پیامبران نه مالی را برای خود می‌اندوختند و نه ثروتی به عنوان میراث از خود بر جای می‌گذاشتند؛ بلکه آنچه از آنان بر جای می‌ماند، علم و دین و هدایت مردم بود و همین میراث آنان بود که خوش میراثی سودمند و سرشار و منبع فیض بخش علم کامل است.

البته در اینجا اختلافی درباره‌ی «فدک» وجود دارد که به اعتقاد و باور ما، بر خلاف آنچه تاریخ به ما ارائه می‌دهد، فدک ملک شخصی رسول خدا ﷺ نبود، بلکه در حکم ملک یتیمان، بینوایان، فقرا و درماندگان بود و پیامبر اکرم ﷺ عایدات آن را در همین راه به مصرف می‌رساند و البته بستگان او و اهل بیت نیز از این عایدات سهمی داشتند.

اختلافی هم که در این ماجرا، میان ابوبکر رضی الله عنه و فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها ـ دختر بهترین خلق خدا ـ بروز کرد، بر خلاف آنچه اظهارات مؤرخان چنین گمانی را به وجود می‌آورد، اختلافی بر سر ملکیت آن اراضی و آن آبادی نبود، بلکه اختلاف بر سر اداره‌ی آن و ولایت بر مصارف آن بوده؛ چرا که در عایدات این آبادی سهمی نیز از آنِ نفقه‌ی زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم بود و به همین سبب می‌بایست نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و سلم عهده‌دار امور آن چیزی که پیامبر صلی الله علیه و سلم عهده‌دار آن بوده است شوند. اما به هر حال ابوبکر صدیق رضی الله عنه با این خواسته‌ی فاطمه رضی الله عنها مخالفت کرد. اما بعدها عمربن خطاب رضی الله عنه پذیرفت که اداره‌ی این اراضی مشترکاً به دست علی رضی الله عنه و عباس رضی الله عنه سپرده شود.

بنابراین، میراث بزرگ پیامبر صلی الله علیه و سلم چیزی جز مکتب او نبود که به جاودانگی قرآن، جاوید است، آن سان که خداوند می‌فرماید: «**ما قرآن را نازل کردیم و خود پاسدار آنیم**» [حجر/ ۹].

۴۰۱- (۳) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ كَثِيرٍ الْعَنْبَرِيُّ أَبُو غَسَّانَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ، عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ: أَنَّ الْعَبَّاسَ وَعَلِيًّا جَاءَا إِلَى عُمَرَ، يَخْتَصِمَانِ يَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ: أَنْتَ كَذَا، أَنْتَ كَذَا. فَقَالَ عُمَرُ لِطَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَسَعْدٍ رَضِيَ الله تعالى عنهم: أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ أَسَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «كُلُّ مَالِ نَبِيٍّ صَدَقَةٌ إِلَّا مَا أَطْعَمَهُ، إِنَّا لَا نُورَثُ»، وَفِي الْحَدِيثِ قِصَّةٌ.

۴۰۱ ـ (۳) ... ابوالبَختری رضی الله عنه گوید: عباس رضی الله عنه و علی رضی الله عنه در

حالی پیش عمر رضی الله عنه آمدند که با یکدیگر (درباره‌ی اداره‌ی اراضی بنی نضیر و فدک، و ولایت بر مصارف و عایدات آن) اختلاف و نزاع نمودند؛ و هر یک از آن دو به دیگری می‌گفت: تو چنین و چنانی (و هر یک مدّعی بود که دیگری استحقاق تصدّی و اداره‌ی اراضی بنی نضیرو فدک و ولایت بر مصارف آن و اوقاف و صدقات را ندارد).

عمر بن خطاب رضی الله عنه به طلحه رضی الله عنه و زبیر رضی الله عنه و عبدالرحمان بن عوف رضی الله عنه و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت: شمایان را به خداوند متعال سوگند می‌دهم! آیا از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشنیده‌اید که می‌فرمودند: «تمام اموال هر پیامبر، صدقه و وقف است، مگر آنچه را که بر اهل و عیال خویش انفاق می‌کند؛ همانا از ما ارث برده نمی‌شود (و آنچه از ما بماند، صدقه و وقف است).»

و در پی این روایت، داستانی طولانی نقل شده است ...

«**یختصمان**»: مشاجره و نزاع می‌کردند؛ جر و بحث می‌نمودند، به نزد عمر رضی الله عنه دادخواهی می‌کردند؛ اقامه‌ی دعوا نمودند؛ به دادگاه کشاندند.

اختلاف عباس رضی الله عنه و علی رضی الله عنه بر سر اداره‌ی اراضی بنی نضیر و فدک، و ولایت و تصدی گری بر امور آن و مصرف عایدات آن در موارد معیّن بوده است.

«**انشدکم بالله**»: شما را به خدا سوگند می‌دهم.

اموال بنی نضیر و اراضی فدک، ملک خاصّ رسول خدا صلی الله علیه وسلم نبوده است؛

خداوند در سوره‌ی حشر، پیرامون اراضیِ فدک و اموال بنی نضیر می‌فرماید:

«وَمَآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡهُمۡ فَمَآ أَوۡجَفۡتُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ خَيۡلٖ وَلَا رِكَابٖ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُۥ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ* مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ كَيۡ لَا يَكُونَ دُولَةَۢ بَيۡنَ ٱلۡأَغۡنِيَآءِ مِنكُمۡۚ وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ» [حشر/۶و۷]؛

«چیزهایی را که خدا از دارایی ایشان (یعنی بنی نضیر) به پیغمبر خود ارمغان داشته است، شما اسبانی و شترانی را برای آن به تاخت و تاز درنیاورده‌اید و با جنگ تصرّف نکرده‌اید، و بلکه خداوند پیغمبران خود را بر هر کس که بخواهد چیره می‌گرداند، و خدا بر هر کاری توانا است. چیزهایی را که خداوند از اهالی این آبادی‌ها به پیغمبرش ارمغان داشته است، متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان پیغمبر و یتیمان و مستمندان و مسافرانِ در راه مانده می‌باشد. این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند شما دست به دست نگردد و نیازمندان از آن محروم نشوند. چیزهایی را که پیغمبر برای شما از احکام الهی آورده است اجرا کنید، و از چیزهایی که شما را از آن باز داشته است، دست بکشید؛ از خدا بترسید که خداوند عقوبت سختی دارد.»

پس اموال بنی نضیر و اراضی فدک از آنِ خدا و رسول و بستگان و نزدیکان او، یتیمان، بی نوایان و در راه ماندگان بود و به همین سبب رسول خدا ﷺ آن را در مصالح عامه‌ی مسلمانان به مصرف می‌رساند و از باقی مانده‌ی آن، هزینه‌های زندگی خود و خانواده‌ی خود را به نحو متعارف تأمین می‌کرد.

از این رو، فدک، ملک خاصّ رسول خدا ﷺ به معنی رایج این کلمه نبود، تا به ارث برسد و آن چنان که برخی پنداشته‌اند نزاعی بر سر ملکیّت آن رخ دهد!

و اختلاف عباس رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و فاطمه رضی الله عنها و ابوبکر رضی الله عنه، اختلاف بر سر اداره‌ی فدک و ولایت بر امور آن و مصرف عایدات آن در موارد معین خود بوده است، بدین اعتبار که این اراضی در سایه‌ی ولایت عامّه قرار نداشته و دارای ولایت خاصی است که در اختیار رسول خدا ﷺ و جانشینان او در خاندانش قرار می گیرد، آن سان که در دوران خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه سر انجام قضیه‌ی فدک به برقراری و اعاده‌ی چنین ولایتی انجامید.

و فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها ـ آن پاره‌ی تن رسول خدا ﷺ ـ فدک را به عنوان میراث از ابوبکر صدیق رضی الله عنه خواستار نشده است، بلکه وی خواهان آن بود که اداره‌ی مصارف آن در امور خیر، با او باشد، آن سان که ابن کثیر می گوید:

«عباس رضی الله عنه و علی رضی الله عنه که اینک میراث از دست داده بودند، از طریق فاطمه رضی الله عنها، خواهان نظارت بر این اراضی بودند که به مصرف صدقات می‌رسید و نیز خواهان آن بودند که خود این اموال را در همان مواردی که رسول خدا ﷺ به مصرف می‌رسانده است به مصرف برسانند.» [البدایه و النهایه ج ۴ص۲۰۳]

به هر حال، نمی‌توان چنین عقیده داشت که فاطمه و علی و عباس، خواهان میراث بودند؛ زیرا علی رضی الله عنه ـ که فقیه صحابه و به فرموده‌ی رسول خدا ﷺ: آگاه‌ترین آنان به فقه و داوری است ـ نمی‌توانست از این سخن پیامبر اکرم ﷺ که: «پیامبران ارث بر جای نمی گذارند»، آگاهی نداشته باشد.

به هر حال، عمر بن خطاب رضی الله عنه، فدک را در اختیار علی رضی الله عنه و عباس رضی الله عنه

قرارداد، و آن دو در مورد اداره و ولایت بر آن با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و هر یک از آنان مدعی بود که دیگری استحقاق تصدی اوقاف و صدقات را ندارد؛ و این ماجرا را برای داوری نزد عمر بن خطاب ﷺ آوردند و گروهی از صحابه را نیز پیش از خود نزد او فرستادند و آن گاه از او خواستند که فدک را میان آن دو تقسیم کند و هر یک به تنهایی بر بخشی از آن نظارت داشته باشد. اما عمر ﷺ به شدت از این کار امتناع ورزید و از این بیم داشت که این تقسیم، حالتی شبیه تقسیم میراث به خود بگیرد. وی آن گاه به آن دو گفت: به صورت مشترک به نظارت و سرپرستی آن بپردازید و اگر از این کار ناتوان ماندید آن را به من برگردانید که به خداوندی که آسمانها و زمین به نام او برپاست سوگند! در این باره حکمی جز این نخواهم کرد.

پس از آن، علی و عباس به صورت مشترک، فدک را اداره کردند و پس از وفات آن دو نیز، فرزندانشان تا زمان حکومت عباسیان به اداره‌ی مشترک آن پرداختند و عایدات آن را در همان مواردی که رسول خدا ﷺ اموال بنی نضیر، فدک و سهم خود از محصولات خیبر را در آن مصرف می‌فرمود، به مصرف می‌رسید. [البداية و النهاية ج ۴ص ۲۰۳ و ۲۰۴]

از مجموع روایاتِ تاریخ و کتب روایی چنین دانسته می‌شود که فدک و اراضی بنی‌نضیر، ملک شخصی رسول خدا ﷺ نبود، بلکه در حکم ملک یتیمان، بینوایان، فقرا و در راه ماندگان بود و پیامبر اکرم ﷺ عایدات آن را در همین راه به مصرف می‌رساند و البته بستگان ایشان و اهل بیت نیز از این عایدات سهمی داشتند. اختلافی هم که در این ماجرا میان ابوبکر صدیق ﷺ و فاطمه‌ی زهرا ﷺ

بروز کرد، اختلافی بر سر ملکیّت آن اراضی و آن آبادی نبود، بلکه اختلاف بر سر اداره‌ی آن و ولایت بر مصارف آن بود؛ چرا که در عایدات این آبادی، سهمی نیز از آنِ نفقه‌ی زنان پیامبر ﷺ بود؛ و به همین سبب می‌بایست نزدیکان پیامبر ﷺ عهده‌دار امور آن چیزی که پیامبر ﷺ عهده‌دار آن بوده است شوند. اما به هر حال ابوبکر ﷺ با این خواسته‌ی فاطمه‌ی زهرا مخالفت کرد؛ اما بعدها همانگونه که گفتیم، عمربن خطاب ﷺ پذیرفت که اداره‌ی این اراضی مشترکاً به دست علی و عباس سپرده شود.

بنابراین، میراث بزرگ پیامبر ﷺ چیزی جز مکتب او نبود که به جاودانگی قرآن، جاوید است، آن سان که خداوند می‌فرماید: «إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ»؛ **«ما قرآن را نازل کردیم و خود پاسدار آنیم»** [حجر/۹].

۴۰۲- (۴) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى ،حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ عِيسَى ،عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ،عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ ،عَنْ عَائِشَةَ رَضِي الله تعالى عنها: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ نُورَثُ ،مَا تَرَكْنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ».

۴۰۲ ـ (۴)... عایشه ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: از ما (پیامبران) میراث برده نمی‌شود؛ و آنچه از ما بماند، صدقه و وقف است.

۴۰۳- (۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ،حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ،حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ،عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ،عَنِ الأَعْرَجِ ،عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِي الله عنه ،عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ يَقْسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا وَلاَ دِرْهَمًا ،مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمُؤْنَةِ عَامِلِي ،فَهُوَ صَدَقَةٌ».

۴۰۳ ـ (۵)... ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: (به فرض اگر پس از من ارثی تقسیم شود،) وارثان من نباید دینار و درهمی را تقسیم نمایند، و آنچه از من بر جای بماند، پس از کسر هزینه‌ی همسران و کارگزاران من، بقیه‌ی آن صدقه است.

«مؤنة»: آذوقه و توشه، خرجی.

«عاملی»: کارگزار، کسی که امور مالی یا ملکی و یا اداری کسی دیگر را اداره کند، حاکم، والی، گیرنده‌ی زکات از زکات دهندگان، استاندار، فرماندار. در اینجا مراد: جانشین و خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ است.

به هر حال چنان که پیشتر گفتیم، تمام عایدات اموال بنی نضیر و اراضی فدک، به مصرف یتیمان، بینوایان و در راه ماندگان، کارگزاران و بستگان و نزدیکان رسول خدا ﷺ می‌رسید؛ و به همین سبب رسول خدا ﷺ آن را در مصالح عامه‌ی مسلمانان به مصرف می‌رساند و از باقی مانده‌ی آن، هزینه‌های زندگی خود و خانواده‌ی خویش را به نحو متعارف تأمین می‌کرد. و این اموال ملک خاصّ رسول خدا ﷺ نبود، بلکه آن حضرت ﷺ به مقدار احتیاج سالانه‌ی خانواده‌ی خویش از آن بر می‌داشت و باقی مانده را به مصرف یتیمان، بینوایان، مصرف خرید سلاح و تجهیزات و سایر مصالح عمومی مسلمانان می‌رساند.

و آن حضرت ﷺ در طول حیات خویش هرگز ثروتی برای خود نداشت، بلکه هر چه در اختیار او قرار می‌گرفت، همه را در راه خیر انفاق می‌کرد و خود

با خوردن نان جوین روزگار می گذراند و ثروت و دارایی، در دست ایشان چون آبی در جوی جاری بود و از جانب او به سوی مستضعفان، درماندگان، بینوایان، درماندگان و یتیمان سرازیر می‌شد و در دست ایشان هیچ چیز نمی‌ماند، و اگر چیزی در نزد ایشان مانده بود نمی‌توانست ارثی از او برای بازماندگان خود باشد، چرا که او خود فرموده بود: «**ما پیامبران ارث نمی گذاریم، و آنچه بر جای بگذاریم، صدقه است**».

بنابراین هر چه رسول خدا ﷺ از خود باقی می گذاشتند صدقه بود که نمی‌توانست به ملک فرزند یا عموی او در آید و بلکه تنها می‌بایست در راه خیر مصرف شود، چرا که پیامبران نه مالی را برای خود می‌اندوختند و نه ثروتی به عنوان ارث از خود بر جای می گذاشتند؛ بلکه آنچه از آنان بر جای می‌ماند، علم و دین و هدایت مردم بود و همین میراث آنان بود که خوش میراثی سودمند و سرشار، و منبع فیض بخش علم کامل است.

۴۰۴- (۶) حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْخَلَّالُ ، حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ عُمَرَ قَالَ : سَمِعْتُ مَالِكَ بْنَ أَنَسٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى عُمَرَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَطَلْحَةُ وَسَعْدٌ ، وَجَاءَ عَلِيٌّ وَالْعَبَّاسُ يَخْتَصِمَانِ . فَقَالَ لَهُمْ عُمَرُ : أَنْشُدُكُمْ بِالَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : «لاَ نُورَثُ ، مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ»؟ فَقَالُوا : اللَّهُمَّ نَعَمْ. وَفِي الْحَدِيثِ قِصَّةٌ طَوِيلَةٌ.

۴۰۴ -(۶)... مالک بن أوس بن حدثان ﷺ گوید: (به روزگار

خلافت عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه) به نزد ایشان رفتم؛ عبدالرحمن بن عوف رضی‌الله‌عنه و طلحه رضی‌الله‌عنه و سعد بن ابی وقاص رضی‌الله‌عنه نیز به نزد ایشان آمدند؛ علی بن ابی طالب رضی‌الله‌عنه و عباس رضی‌الله‌عنه هم (که درباره‌ی اداره‌ی فدک و ولایت بر امور آن و مصرف عایدات آن در موارد معین) با یکدیگر اختلاف پیدا کرده بودند، این ماجرا را برای داوری نزد عمر رضی‌الله‌عنه آوردند. (و هر یک از آن دو، مدعی بود که دیگری استحقاق تصدّی اوقاف و صدقات و اداره‌ی اراضی بنی نضیر و فدک، و ولایت بر مصارف و عایدات آن را ندارد.)

عمر رضی‌الله‌عنه به عبدالرحمن بن عوف رضی‌الله‌عنه و طلحه رضی‌الله‌عنه و سعد بن ابی وقاص رضی‌الله‌عنه گفت: شما را به آن خدایی که آسمان و زمین (بدین ساختار و صورت زیبا)، ساخته و پرداخته‌ی او و به فرمان وی برپا است، سوگند می‌دهم! آیا نمی‌دانید که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «ما پیامبران از خود ارثی بر جای نمی‌گذاریم و آنچه بر جای بگذاریم صدقه است؟».

عبدالرحمن بن عوف رضی‌الله‌عنه و طلحه رضی‌الله‌عنه و سعدبن ابی وقاص رضی‌الله‌عنه گفتند: البته که آری... .

و در پی این حدیث، داستانی طولانی نقل شده است.

«**اللهم نعم**»: قبلاً گفتیم که «**اللهم**» در سه مورد به کار می‌رود:

۱. برای ندای محض: «**اللهم ارحمنی**: بارخدایا! بر من رحم کن».

۲. رای ایراد استثنای نادری که در اثبات آن از خدا یاری خواسته شود: «**لا ازورک اللهم اذا لم تدعنی**: از تو دیدار نخواهم کرد مگر آنکه مرا دعوت نکنی».

۳. رای تمکین و استوار ساختن جواب در نفس شنونده؛ مانند: «**اللهم نعم**: البته که آری»، در پاسخ کسی که از تو می‌پرسد: «**ایوسف قائم**؟ آیا یوسف ایستاده است؟».

ناگفته نماند که خود واژه‌ی «**اللهم**»: ندای ذات الهیّت است و اصل آن «**یا الله**» است که حرف ندا حذف شده و در عوض آن، میم مشدّد به جهت تعظیم در آخر آمده است.

۴۰۵- (۷) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ،حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ،حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ،عَنْ عَاصِمِ ابْنِ بَهْدَلَةَ ،عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَيْشٍ ،عَنْ عَائِشَةَ رَضِي الله عنها قَالَتْ : مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دِينَارًا وَلاَ دِرْهَمًا وَلاَ شَاةً وَلاَ بَعِيرًا. قَالَ : وَأَشُكُّ فِي الْعَبْدِ وَالأَمَةِ.

۴۰۵ -(۷)... عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم (رحلت فرمودند و از پس خویش) دینار و درهم و گوسفند و شتری را بر جای نگذاشتند.

زِرّ بن حُبیش که راویِ این حدیث است گوید: من شک دارم که آیا عایشه رضی الله عنها، برده و کنیز را هم گفت یا نه؟

«**قال**»: مراد از این گوینده: **زر بن حُبیش**، راوی این حدیث است.

«**و اشکّ فی العبد و الامة**»: یعنی من شک دارم که آیا عایشه رضی الله عنها در میان ذکر «**دینار**»، «**درهم**»، «**گوسفند**» و «**شتر**»، ذکری از «**برده و کنیز**» کرد یا نه؟

باب (۵۶)

دیدن

پیامبر ﷺ در خواب

۴۰۶- (۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ، حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي الأَحْوَصِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : «مَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ ،فَقَدْ رَآنِي ،فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لاَ يَتَمَثَّلُ بِي».

۴۰۶ ـ(۱)... عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: کسی که مرا در خواب ببیند، به راستی که خود مرا در خواب دیده است؛ زیرا شیطان نمی‌تواند خویشتن را در خواب به صورت من نشان دهد.



«**لا یتمثّل بی**»: به شکل و قیافه‌ی من همانند نمی‌شود؛ به شکل من ظاهر و متجلّی نمی‌شود و خویشتن را آشکار نمی‌سازد.

«**المنام**»: معنی مصدری دارد و به معنی «**نوم**» (خواب) است. و **خواب**: حالت آسایش در انسان و حیوان که توأم با آرامش و از کار افتادن حواس ظاهری است.

حقیقت خواب چیست؟ و چه می‌شود که انسان به خواب می‌رود؟ در این باره دانشمندان بحث‌های فراوانی دارند، از جمله:

برخی آن را نتیجه‌ی انتقال قسمت عمده‌ی خون از مغز به سایر قسمت‌های

بدن می‌دانند، و به این ترتیب برای آن «**عامل فیزیکی**» قائل‌اند.

برخی دیگر عقیده دارند که فعالیت‌های زیاد جسمانی، سبب جمع شدن مواد سمّی مخصوص در بدن می‌شود، و همین امر روی سیستم سلسله‌ی اعصاب اثر می‌گذارد و حالت خواب به انسان دست می‌دهد، و این حال ادامه دارد تا این سموم تجزیه و جذب بدن گردد؛ بدین ترتیب «**عامل شیمیایی**» برای آن قائل شده‌اند.

گروهی دیگر یک نوع «**عامل عصبی**» برای خواب قائل‌اند و می‌گویند: دستگاه فعال عصبیِ مخصوصی که در درون مغز انسان است و مبدأ حرکات مستمر اعضا می‌باشد، بر اثر خستگی زیاد از کار می‌افتد و خاموش می‌شود.

ولی هیچ یک از این تئوری‌ها و نظریه‌ها نتوانسته است پاسخ قانع کننده‌ای به قضیه‌ی خواب بدهد هر چند تأثیر این عوامل را به طور اجمال، نمی‌توان انکار کرد؟

و چیزی که سبب شده تا دانشمندان امروز از بیان تفسیر روشنی برای مسأله‌ی خواب، عاجز بمانند، همان تفکّر مادی آنها است؛ آنها می‌خواهند بدون قبول اصالت و استقلال روح این مسأله را تفسیر کنند، در حالی که خواب قبل از آن که یک پدیده‌ی جسمانی باشد، یک پدیده‌ی روحانی است که بدون شناخت صحیح روح، تفسیر آن غیر ممکن است.

قرآن مجید، دقیق‌ترین تفسیر را برای مسأله‌ی خواب بیان کرده؛ زیرا می‌گوید: خواب یک نوع «**قبض روح**» و جدایی روح از جسم است اما نه جدایی کامل.

به این ترتیب هنگامی که به فرمان خدا پرتو روح از بدن برچیده می‌شود و جز شعاع کم رنگی از آن بر این جسم نمی‌تابد، دستگاه درک و شعور از کار می‌افتد، و انسان از حسّ و حرکت باز می‌ماند، هر چند قسمتی از فعالیتهایی که برای ادامه‌ی حیات او ضرورت دارد، مانند: ضربان قلب و گردش خون و فعالیّت دستگاه تنفّس و تغذیه ادامه می‌یابد.

و تفسیرهای مادی از بیان و توجیه این گونه خواب‌ها عاجزند، در حالی که تفسیرهای روحی به خوبی می‌توانند این مطلب را روشن سازند؛ زیرا روح انسان به هنگام جدایی از تن و ارتباط با عالم ارواح حقایق بیشتری را مربوط به گذشته و آینده درک می‌کند، و همین است که اساس رؤیاهای صادقه را تشکیل می‌دهد.

و به طور کلی در مورد خواب باید این مسائل را دانست که:

۱. انسان ترکیبی است از روح و جسم؛ روح گوهری است غیر مادی که ارتباط آن با جسم، مایه‌ی نور و حیات آن است.

۲. به هنگام مرگ، خداوند این رابطه را قطع می‌کند، و روح را به عالم ارواح می‌برد؛ و به هنگام خواب نیز این روح را می‌گیرد، اما نه آن چنان که رابطه به کلی قطع شود. بنابراین روح نسبت به بدن دارای سه حالت است: ارتباط کامل (حالت حیات و بیداری)؛ ارتباط ناقص (حالت خواب)، و قطع ارتباط به طور کامل (حالت مرگ).

۳. خواب، چهره‌ی ضعیفی از مرگ است، و مرگ نمونه‌ی کاملی از خواب.

۴. خواب از دلایل استقلال و اصالت روح است، مخصوصاً هنگامی که با «**رؤیا**» آن هم رؤیاهای صادقه، توأم باشد، این معنی روشن‌تر می‌شود.

۵. بعضی از ارواح، هنگامی که در عالم خواب رابطه‌ی آن‌ها با جسم ضعیف می‌شود، گاه به قطع کامل این ارتباط می‌انجامند به طوریکه صاحبان آن‌ها هرگز بیدار نمی‌شوند؛ و اما ارواح دیگر در حال خواب و بیداری در نوسان هستند تا فرمان الهی فرار رسد.

۶. توجّه به این حقیقت که انسان همه شب به هنگام خواب، در آستانه‌ی مرگ قرار می گیرد، درس عبرتی است که اگر در آن بیندیشد برای بیداری او کافی است.

۷. تمام این امور به دست قدرت خداوند انجام می گیرد، و اگر در آیات دیگر سخن از قبض روح به دست «**ملک الموت**» و فرشتگان مرگ آمده، به عنوان این است که آن‌ها فرمانبران حق و مجریان اوامر او هستند و تضادی میان آن دو وجود ندارد.

«**من رآنی فی المنام، فقد رآنی**»: دیدار و ملاقات رسول خدا ﷺ در عالم خواب، مایه‌ی بسی عزّت و کرامت است؛ زیرا کسی که پیامبر ﷺ را در خواب بیند، به راستی که خود ایشان را در خواب دیده است، چون که شیطان نمی‌تواند خود را در خواب به صورت پیامبر ﷺ نشان دهد.

علما و صاحب نظران اسلامی این مطلب را که شیطان نمی‌تواند خود را در شکل و صورت رسول خدا ﷺ در آورد از ویژگی‌ها و معجزات پیامبر ﷺ می‌دانند.

برخی از علماء و دانشوران دینی، بر این باورند که حدیث مزبور، متعلق به خواب کسی است که رسول خدا ﷺ را در حلیه و اوصاف مخصوص به خودش

دیده باشد؛ اما عده‌ی دیگری از مفسران و تعبیر کننده‌گان خواب، اندکی پا را فراتر گذاشته و وسعت بیشتری را قایل شده‌اند و می‌گویند: اگر در خواب، رسول خدا ﷺ به هر شکل و قیافه‌ای دیده شود ـ خواه در شکل و قیافه‌ی جوانی، کهولت، و یا کامل در شکل و قیافه‌ی آخرین روزهای عمرش ـ در این صورت مصداق حدیث مزبور در باره‌اش تحقق پیدا می‌کند؛ و برخی دایره‌ی مصداق حدیث مذکور را بسیار محدود کرده‌اند و می‌گویند: حدیث فوق، منحصر به آن خوابی است که رسول خدا ﷺ در آخرین شکل و قیافه‌ی خویش (یعنی همان حلیه و قیافه که وفاتش روی آن بوده است) دیده شود.

گویند: کسانی که نزد ابن سیرین رحمه الله می‌آمدند و می‌گفتند: ما رسول خدا ﷺ را در خواب دیدیم؛ ابن سیرین از آن‌ها می‌پرسید که رسول خدا ﷺ را در چه شکل و صورتی دیده‌اید؟ اگر آن‌ها نمی‌توانستند حلیه، شکل و صورت مخصوص رسول خدا ﷺ را بیان کنند؛ آن‌گاه به آنان می‌گفت: بروید و دور شوید. شما رسول خدا ﷺ را ندیده‌اید.

امام مودی رحمه الله گوید: هر کس، در هر شکل و قیافه‌ای که رسول خدا ﷺ را در خواب ببیند، معنی‌اش این است که واقعاً رسول خدا ﷺ را دیده است؛ زیرا تفاوت شکل و شباهت، مستلزم تفاوت ذات نیست. البته ممکن است که تفاوت در شکل و صورت، مبتنی بر تفاوت مراتب ایمان و اعتقاد کسی که خواب را دیده، باشد؛ یعنی اگر ایمان او بسیار کامل و مستحکم است، رسول خدا ﷺ را با شکل و قیافه‌ی مخصوصش می‌بیند، و ایمانش به هر میزان که ضعیف باشد، شکل و صورت رسول اکرم ﷺ را به همان میزان متفاوت می‌بیند.

۴۰۷- (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالاَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ الله تعالى عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَآنِي، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لاَ يَتَصَوَّرُ» أَوْ قَالَ: «لاَ يَتَشَبَّهُ بِي».

۴۰۷ ـ(۲)...ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس مرا در خواب ببیند، به راستی که خود مرا در خواب دیده است؛ زیرا شیطان نمی‌تواند خویشتن را در خواب، به صورت و شبیه من در آورد.

«**لا یتصوّر بی**»: صورت مرا مجسّم نمی‌سازد و خویشتن را به شکل و صورت من در نمی‌آورد.

«**لا یتشبّه بی**»: نمی‌تواند همانند و شبیه من شود.

«**لا یتصوّر او قال لا یتشبّه بی**»: این شک در گفتار، از ناحیه‌ی راوی است، نه ابوهریره ﷺ.

۴۰۸- (۳) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا خَلَفُ بْنُ خَلِيفَةَ، عَنْ أَبِي مَالِكٍ الأَشْجَعِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَآنِي».

قَالَ أَبُو عِيسَى: وَأَبُو مَالِكٍ هَذَا هُوَ سَعْدُ بْنُ طَارِقِ بْنِ أَشْيَمَ. وَطَارِقُ بْنُ أَشْيَمَ هُوَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَدْ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحَادِيثَ.

قَالَ أَبُو عِيسَى : وَسَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ حُجْرٍ يَقُولُ : قَالَ خَلَفُ بْنُ خَلِيفَةَ : رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ حُرَيْثٍ صَاحِبَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا غُلَامٌ صَغِيرٌ.

۴۰۸ ـ (۳)... ابو مالک اشجعی، از پدرش (طارق بن اَشیم رضی الله عنه) روایت کرده است که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که مرا در خواب ببیند، به راستی خودم را در خواب دیده است.

ترمذی در دنباله‌ی این حدیث می‌گوید: ابومالک [که در سند حدیث آمده است]، همان «**سعد پسر طارق بن اَشیم**» است. و **طارق بن اَشیم** رضی الله عنه نیز یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم احادیث و روایاتی را نیز نقل کرده است.

ابوعیسی ترمذی گوید: از علی بن حُجر شنیدم که می‌گفت: خلف بن خلیفه گفته است: عمرو بن حُریث رضی الله عنه ـ یکی از یارانِ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ـ را در حالی که پسر بچه بودم، ملاقات کردم.



«**قال ابو عیسی: و سمعت علی بن حجر...**»: هدف ترمذی از آوردن این عبارت در اینجا، این است تا ثابت کند که وی از «**اتباع تبع تابعین**» است؛ زیرا که بین او و صحابی (عمرو بن حریث رضی الله عنه)، دو واسطه وجود دارد: یکی علی بن حُجر، و دیگری خلف بن خلیفه. بنابراین «**عمرو بن حریث** رضی الله عنه» صحابی است؛ و «**خلف بن خلیفه**»، تابعی است؛ [زیرا او در کوچکی عمرو بن حریث رضی الله عنه را دیده است]؛ و «**علی بن حُجر**»، تبع تابعی است؛ [زیرا او خلف بن خلیفه را ملاقات کرده است]؛ و ترمذی از زمره‌ی «**اتباع تبع تابعی**» است؛ زیرا او با علی بن حجر، ملاقات داشته و از او سماع حدیث نموده است.

ناگفته نماند که «ابن عیینه» و «**احمد بن حنبل**»، منکر این قضیه‌اند که خلف بن خلیفه، عمرو بن حریث رضي الله عنه را دیده باشد.

۴۰۹- (۴) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ابْنُ سَعِيدٍ ،حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ بْنُ زِيَادٍ ،عَنْ عَاصِمِ بْنِ كُلَيْبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي ،أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَآنِي فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لاَ يَتَمَثَّلُنِي».

قَالَ أَبِي : فَحَدَّثْتُ بِهِ ابْنَ عَبَّاسٍ ،فَقُلْتُ : قَدْ رَأَيْتُهُ ،فَذَكَرْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ فَقُلْتُ : شَبَّهْتُهُ بِهِ ،فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : إِنَّهُ كَانَ يُشْبِهُهُ.

۴۰۹ ـ(۴)... عاصم بن کلیب رضي الله عنه گوید: پدرم (کلیب رضي الله عنه) به من خبر داده که وی از ابوهریره رضي الله عنه شنیده که وی گفته است: رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمودند: کسی که مرا در خواب ببیند، به راستی که خود مرا در خواب دیده است؛ زیرا شیطان را یارای آن نیست که خویشتن را در خواب به صورت من نشان دهد.

عاصم بن کلیب رضي الله عنه در دنباله‌ی این حدیث می‌گوید: پدرم کلیب رضي الله عنه گوید: بعدها این حدیث را برای ابن عباس رضي الله عنه نقل کردم و بدو گفتم: همانا من رسول خدا صلى الله عليه وسلم را در خواب دیدم و [به محض دیدن ایشان] به یاد حسن بن علی رضي الله عنه افتادم و گفتم: رسول خدا صلى الله عليه وسلم چه قدر شبیه حسن بن علی رضي الله عنه است! ابن عباس رضي الله عنه گفت: همانا رسول خدا صلى الله عليه وسلم شبیه حسن بن علی رضي الله عنه بود.

«شبهته به»: شکل و صورت رسول خدا ﷺ را به حسن بن علی رضي الله عنه تشبیه نمودم.

علی بن ابی طالب رضي الله عنه می گوید: **«ان الحسن اشبه رسول الله ﷺ ما بین الصدر الی الرأس، و ان الحسین اشبه النبی ﷺ ما کان اسفل من ذلک»؛ «حسن بن علی رضي الله عنه از سینه به بالا، به رسول خدا ﷺ شبیه بود، و حسین رضي الله عنه در نیم تنه‌ی پائین به ایشان شبیه بود».**

۴۱۰- (۵) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ،حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ وَمُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالاَ : حَدَّثَنَا عَوْفُ بْنُ أَبِي جَمِيلَةَ ،عَنْ يَزِيدَ الْفَارِسِيِّ - وَكَانَ يَكْتُبُ الْمَصَاحِفَ - قَالَ : رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ زَمَنَ ابْنِ عَبَّاسٍ ،فَقُلْتُ لاِبْنِ عَبَّاسٍ : إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي النَّوْمِ ،فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَقُولُ : «إِنَّ الشَّيْطَانَ لاَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَشَبَّهَ بِي ،فَمَنْ رَآنِي فِي النَّوْمِ فَقَدْ رَآنِي» هَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَنْعَتَ هَذَا الرَّجُلَ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي النَّوْمِ؟ قَالَ : نَعَمْ ،أَنْعَتُ لَكَ رَجُلاً بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ ، جِسْمُهُ وَلَحْمُهُ أَسْمَرُ إِلَى الْبَيَاضِ ، أَكْحَلُ الْعَيْنَيْنِ ، حَسَنُ الضَّحِكِ ،جَمِيلُ دَوَائِرِ الْوَجْهِ ،قَد مَلأَتْ لِحْيَتُهُ مَا بَيْنَ هَذِهِ إِلَى هَذِهِ ،قَدْ مَلأَتْ نَحْرَهُ - قَالَ عَوْفٌ : وَلاَ أَدْرِي مَا كَانَ مَعَ هَذَا النَّعْتِ - فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : لَوْ رَأَيْتَهُ فِي الْيَقَظَةِ مَا اسْتَطَعْتَ أَنْ تَنْعَتَهُ فَوْقَ هَذَا.

قَالَ أَبُو عِيسَى : وَيَزِيدُ الْفَارِسِيُّ: هُوَ يَزِيدُ بْنُ هُرْمُزَ ،وَهُوَ أَقْدَمُ مِنْ يَزِيدَ الرَّقَاشِيِّ ،وَرَوَى يَزِيدُ الْفَارِسِيُّ ،عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَحَادِيثَ ،وَيَزِيدُ الرَّقَاشِيُّ لَمْ يُدْرِكِ ابْنَ عَبَّاسٍ.

وَهُوَ يَزِيدُ بْنُ أَبَانَ الرَّقَاشِيُّ ،وَهُوَ يَرْوِي عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ،وَيَزِيدُ الْفَارِسِيُّ وَيَزِيدُ الرَّقَاشِيُّ: كِلاهُمَا مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ، وَعَوْفُ بْنُ أَبِي جَمِيلَةَ : هُوَ عَوْفُ الأَعْرَابِيُّ.

۴۱۰ ـ (۵)... یزید فارسی [که در روزگار خویش با دستش، قرآن می‌نوشت] گوید: در زمانی که ابن عباس ﷺ زنده بود، من رسول خدا ﷺ را به خواب دیدم. ابن عباس ﷺ را از این موضوع با خبر کردم و بدو گفتم: همانا من آن حضرت ﷺ را در خواب دیدم! او گفت: رسول خدا ﷺ پیوسته می‌فرمودند:

«شیطان را یارای آن نیست که خویشتن را در خواب، شبیه و همانند من درآورد؛ هر کس مرا در خواب ببیند، به راستی خودم را در خواب دیده است».

آن گاه ابن عباس ﷺ خطاب به من گفت: آیا تو را یارای آن است تا مردی را که در خواب دیده‌ای، برای من توصیف کنی، و به بیان پرتوی از شکل و شمائل او بپردازی؟ گفتم: آری؛ می‌توانم او را برای تو توصیف کنم. او مردی میانه بالا بود که نه زیاده از حد بلند بالا بود، و نه بیش از اندازه کوتاه قد؛ (بلکه میانه بالا بود و خوش اندام؛) و نه نزار بود و نه فربه (که اندامش را بزرگیِ شکم یا بزرگیِ سر، معیوب گرانیده باشد)؛ رنگ چهره‌اش، گندمگون و مایل به سپیدی بود؛ چشمانی گیرا و سرمه کشیده داشت؛ لبخندش بسیار چشم نواز و گیرا بود؛ چهره‌اش زیبا و گرد مانند بود؛ ریش

او انبوه بود و از این گوش تا گوش دیگر را پوشش داده بود و تمام گلویش را انباشته بود...

عوف بن ابی جمیله [که یکی از روایت کنندگانِ این روایت است] گوید: نمی‌دانم که یزید فارسی به همراه این صفات، چه صفات ظاهری و جسمیِ دیگری را گفته است!؟

به هر حال، پس از این که یزید فارسی به بیان صفات و شکل و شمائل مردی که در خواب دیده بود پرداخت؛ ابن عباس رضي الله عنهما بدو گفت: اگر رسول خدا صلى الله عليه وسلم را در بیداری می‌دیدی، باز هم بهتر از این نمی‌توانستی ایشان را وصف کنی!

ابوعیسی ترمذی در دنباله‌ی این روایت گوید: یزید فارسی [که یکی از راویان این حدیث است]، همان «**یزید بن هرمز**» است که قدیمی‌تر و جلوتر از «**یزید رقاشی**» است؛ به این دلیل که یزید بن هرمز فارسی، از ابن عباس رضي الله عنهما روایات و احادیثی را نقل کرده است، در حالی که یزد رقاشی، اصلاً ابن عباس رضي الله عنهما را درک نکرده [و از او احادیثی را روایت ننموده] است؛ و یزد رقاشی، همان «**یزید بن اَبَان رَقاشی**» است که از انس بن مالک رضي الله عنه احادیثی را روایت می‌کند. و با وجود این، یزید فارسی و یزید رقاشی، هر دو از مردمانِ شهر بصره هستند.

و «**عوف بن ابی جمیله**» [یکی دیگر از راویان این حدیث]، همان «**عوف اعرابی**» است.

«**زمن ابن عباس**»: به روزگاری که عبدالله بن عباس ﷺ زنده بود.

«**تنعت**»: توصیف کنی، به بیان پرتوی از صفات و شمائل او بپردازی.

«**بین الرجلین**»: میانه بالا بود که نه زیاده از حد بلند بالا بود و نه بیش از اندازه کوتاه قد؛ بلکه میانه بالا بود و خوش اندام.

«**جسمه و لحمه**»: یعنی نه نزار بود و نه فربه، که اندامش را بزرگی اعضاء، یا نزاری آن، معیوب و نامتناسب گردانیده باشد، و نه نزاری او، اندامش را از چشم نوازی باز داشته بود و نه فربهی او، قد و بالای او را از دل انگیزی انداخته بود؛ بلکه خوش اندام و خوش استیل بود.

«**اسمر الی البیاض**»: سپید و گندمگون بود. یعنی چهره‌اش گندمگون مایل به سپیدی بود.

«**اکحل العینین**»: چشمهایش مشکی بود. چشمانی گیرا و سرمه کشیده داشت.

«**حسن الضحک**»: لبخندی زیبا بر لب داشت.

«**جمیل دوائرالوجه**»: اطراف صورتش بسیار زیبا و گیرا بود.

«**قد ملأت لحیتُه ما بین هذه الی هذه**»: ریش او انبوه بود و از این گوش تا گوش دیگر را پوشش داده بود.

«**نحره**»: نحر: قسمت بالای سینه. جای بستن قلاده بر گردن.

«**ملأت نحره**»: ریشش، تمام گلوی او را انباشته بود.

«**و لا ادری**»: نمی‌دانم. «**لا ادری ما کان مع هذا النعت**»: عوف گوید: نمی‌دانم که یزید فارسی، به همراه این صفات، چه صفات ظاهری و جسمانی دیگری را گفته است. یعنی یزید فارسی، علاوه از این صفات، به بیان صفاتی دیگر نیز

پرداخته که من آن‌ها را فراموش کرده‌ام.

«**اليقظة**»: بیداری. ضد «**النوم**» [خواب] است.

«**قال ابوعیسی: و یزید الفارسی...**»: هدف مصنف از آوردن این عبارت، این است تا میان «**یزید فارسی**» و «**یزید رقاشی**» تفاوت قائل شود؛ زیرا که درست است این هر دو یزید، از مردم بصره‌اند، ولی یزید فارسی، همان یزید بن هرمز است؛ و یزید رقاشی، همان یزید بن اَبان رَقاشی؛ اولی، راوی احادیث ابن عباس رضي الله عنهما است؛ و دومی، راوی احادیث انس بن مالک است که ابن عباس رضي الله عنهما را درک نکرده است.

ناگفته نماند که در میان راویان، دو نفر به نام یزید بن هرمز وجود دارد: یکی «**یزید بن هرمز**» که از مردم بصره است. [همین راوی مورد بحث]؛ و دیگری: «**یزید بن هرمز مدنی**». و نباید این دو را با هم اشتباه گرفت.

۴۱۱- (۷) حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ سُلَيْمَانُ بْنُ سَلْمٍ الْبَلْخِيُّ ، حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ شُمَيْلٍ قَالَ : قَالَ عَوْفُ الأَعْرَابِيُّ : أَنَا أَكْبَرُ مِنْ قَتَادَةَ.

۴۱۱ -(۷) ابوداود سلیمان بن سَلم بَلخی، از نضر بن شُمیل برای ما چنین نقل کرده و گفته است: عوف اعرابی گفته است: من از قتاده از لحاظ سن و سال بزرگترم.

هدف مصنف از آوردن این روایت، این است تا ثابت کند که عوف بن ابی جمیله [یکی از راویان حدیث قبلی]، به «**عوف اعرابی**» مشهور و معروف است؛

همچنان که نضر بن شُمیل در روایت بالا، بدین موضوع اشاره کرده است.

۴۱۲- (۸) حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ أَبِي زِيَادٍ ،حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ ،حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ الزُّهْرِيُّ ،عَنْ عَمِّهِ قَالَ : قَالَ أَبُو سَلَمَةَ: قَالَ أَبُو قَتَادَةَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «مَنْ رَآنِي» يَعْنِي: فِي النَّوْمِ «فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ».

۴۱۲ ـ (۸)...ابو قتاده رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: کسی که مرا در خواب ببیند، به راستی خواب درستی دیده است؛ (و خودم را در خواب دیده است؛ زیرا شیطان را یارای آن نیست که به صورت و شبیه من درآید).



«**فقد رأى الحق**»: به راستی خواب درستی را دیده است. مراد از دیدن خواب حق و درست، این است که همانا خود پیامبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دیده است؛ زیرا که شیطان را نشاید تا شبیه پیامبر شود.

۴۱۳- (۹) حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ الدَّارِمِيُّ ،حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ ،حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ الْمُخْتَارِ ،حَدَّثَنَا ثَابِتٌ ،عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : «مَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَآنِي ،فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لاَ يَتَخَيَّلُ بِي». وَقَالَ : «وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ».

۴۱۳ ـ (۹)... انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: کسی که مرا در خواب ببیند، به راستی خودم را در خواب دیده

است؛ زیرا شیطان را یارای آن نیست که به صورت من درآید و شبیه من شود.

و پیامبر ﷺ در دنباله‌ی سخنانشان فرمودند: و خواب مؤمن و حقگرا، یک جزء از چهل و شش جزء از نبوت و پیغمبری است.



«**رؤیا**»: آنچه که شخص در خواب ببیند.

«**المؤمن**»: گرونده به ایمان، حقگرا، خلاف کافر.

«**جزء**»: بخش و پاره‌ای از چیزی، قسمتی از یک چیز.

«**النبوة**»: خبر دادن از غیب یا از آینده به الهام خداوند؛ پیغمبری.

به هر حال از حدیث بالا دانسته می‌شود که رؤیای انسان مؤمن هم یک نوع وحی و الهام است که در سطح پایین‌تر از نبوت و پیغمبری برای مؤمنان ادامه دارد.

خواب‌های خوب شخص مؤمن و مسلمان، حق و تعبیر آن‌ها نیز راست و مسلّم می‌باشد. رسول خدا ﷺ در روایتی می‌فرمایند: «**خواب‌های خوب، نوید بخش هستند؛ و خواب‌های نویدآور و بشارت دهنده، نصیب بندگان شایسته و بایسته‌ی خدا بوده و پرتوی از فیضان نبوت هستند.**»

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «**از نبوت و پیامبری، چیزی جز بشارت‌ها باقی نمانده است**». حاضرین سؤال کردند: بشارت‌ها چه هستند؟ فرمودند: «**خواب‌های خوب و نوید بخش**».

امام مالک درباره‌ی معنی و مفهوم «**بشارت‌ها**» به نقل از عطاء بن یسار

روایت می کند که «**بشارت‌ها**»: خواب‌هایی هستند که شخص مسلمان آنها را می‌بیند یا به شخص مسلمان ارائه می گردد.

«**مبشّرات**»: از بشارت گرفته شده و به معنی خوش خبری و دلیل خوشی و سعادت است؛ اینجا است که به خواب‌های خوب در حدیث «**مبشّرات**» گفته شده است.

صداقت و راستی، یکی از ویژگی‌های نبوت و رسالت است؛ هر حکم پیامبر ﷺ و هر فرمان رسول خدا ﷺ مبتنی بر حق و صداقت و راستی و درستی است. بنابراین هر خوابی که راست باشد از اوصاف نبوت به شمار می‌آید؛ زیرا رسول خدا ﷺ خواب‌های حق و راست را یک جزء از چهل و شش جزء از نبوتِ پیغمبران قرار داده است.

ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: **وقتی که نزدیک است شب و روز با هم برابر شوند، بعید است که خواب و رؤیای انسان مؤمن دروغ باشد؛ و رؤیای انسان مؤمن یک جزء از چهل و شش جزء از نبوّت پیامبران است.** [بخاری و مسلم]

یعنی رؤیای انسان مؤمن هم یک نوع وحی و الهام الهی است که در سطح پایین‌تر از نبوّت برای مؤمنان ادامه دارد.

۴۱۴- (۱۰) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ: إِذَا ابْتُلِيتَ بِالْقَضَاءِ ،فَعَلَيْكَ بِالأَثَرِ.

۴۱۴ -(۱۰)... عبدالله بن مبارک رحمه الله گوید: چون به قضاوت و حکم و داوری کردن میان مردم گرفتار شدی، بر تو لازم و ضروری

است که از احادیث و روایاتی (که از پیامبر ﷺ و بزرگان صحابه نقل شده است) بهره بگیری؛ (تا در حلّ مشکلات و معضلات و چالش‌ها و دغدغه‌های مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، عبادی و خانوادگی و... دچار سهو و اشتباه و خطا و لغزش نشوی.)

«**ابتُلیت**»: مبتلا گردیدی. گرفتار شدی. عبدالله بن مبارک رحمه‌الله به جهت خطیر بودن کار قضاوت، از واژه‌ی «**ابتُلیت**» استفاده کرده است.

«**القضاء**»: قضاوت. حکم کردن. داوری بین دو یا چند تن.

«**فعلیک**»: برتو باد، برتو لازم و ضروری است، تو باید، بایستی، حتماً، بر تو است که ... وظیفه‌ی تو است که ... استفاده کن، به کار گیر.

«**الاثر**»: مطلبی است که از رسول خدا ﷺ یا اصحاب ایشان و تابعین روایت شده است.

۴۱۵- (۱۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ،حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ شُمَيْلٍ ،أَنْبَأَنَا ابْنُ عَوْنٍ ،عَنِ ابْنِ سِيرِينَ قَالَ: هَذَا الْحَدِيثُ دِينٌ ،فَانْظُرُوا عَمَّنْ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ.

۴۱۵ -(۱۱) ... ابن سیرین رحمه‌الله گوید: این روایات و احادیثی که از رسول خدا ﷺ نقل شده است، دین است؛ و باید بنگرید که از چه کسی این دین را دریافت می‌دارید.

«**هذا الحدیث**»: این حدیثی که از پیامبر ﷺ روایت شده است.

«**دین**»: آیین. کیش. ملت. مذهب. اعتقاد به قلب و اقرار به زبان و عمل به اعضاء و جوارح؛ و اسم است برای تمام آنچه که بدان پرستش خدا کرده شود.

امام ترمذی رحمه الله کتاب «**الشمائل المحمدیة**» را با نقل دو گفتار از بزرگان و طلایه‌داران عرصه‌ی علم و دانش و حکمت و فرزانگی و روایت و درایت به پایان رسانده که هر دو گفتار، بیانگر اهمیّت دادن به **رجال سند حدیث** و **متن روایت** است.

متخصّصان علم حدیث از قدیم الایام، قواعد و اصولی را جهت دریافتِ روایت و درایتِ صحیحِ حدیث وضع نموده‌اند و امروز به عنوان یک علم مستقل که حاوی چندین نوع دانش است به نام «**علوم الحدیث**» قرار گرفته است.

از نخستین قواعد این علوم حدیث نیز این است که بدون «**سند صحیح**»، هیچ حدیثی پذیرفته نشود، و باز روایت کسی که بگوید: «**قال رسول الله**» پذیرفته نیست مگر اینکه آن راوی از صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم باشد که پیامبر ﷺ را دیده و از او حدیث را استماع نموده باشد؛ (چرا که همه‌ی صحابه‌ها، عادل هستند.)

و اما روایت حدیث پیامبر ﷺ از غیر صحابی **قطعاً** باید سلسله سند روایت، به صحابی متصل شود و در سند از راویانِ عادل از عادل تا به ذکر یکی از اصحاب که راویِ نخستین است اقدام نموده باشد. باز لازم است که زنجیره‌ی راویان چنان به هم متصل گردد که هر کدام، روایت را مستقیماً از طبقه‌ی مافوق خود دریافت نموده باشد که هرگاه در زنجیره‌ی سند، در اول، یا در وسط و یا در آخر، حلقه‌ای افتاده باشد (یعنی یک راوی و یا راویانی ساقط شده باشد)، آن روایت پذیرفته نخواهد شد.

علمای اسلام به این زنجیره‌ی راویان که حلقه‌های آن به هم متصل باشند، «**اسناد**» یا «**سند**» گویند. و در همان عصر نخست و به طور قطع از اوایل قرن فتنه، یعنی دوره‌ی خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه و بعد از آن که اهواء و حزب گرایی، امت اسلامی را در برگرفت، تشدید و سخت گیری در روایت حدیث اِعمال گردید.

محمد بن سیرین رحمه الله می گوید: «**امت در ابتدا درباره‌ی سند حدیث سؤال نمی‌کردند، ولی هنگامی که فتنه در میان امت روی داد، از آن تاریخ مردم به راویان حدیث می گفتند: رجال سند خود را بیان کنید تا ببینند اگر رجال سند از اهل سنت و جماعت باشند آن را بگیرند و اگر از مبتدعین باشد، از روایت آن اجتناب ورزند**». [مسلم و ترمذی]

و عبدالله بن مبارک رحمه الله می گوید: «**اسناد [درخواست سلسله سندِ پیوسته تا منبع حدیث] از دین است و اگر اسناد نمی‌بود هر کس هر چه را می‌خواست می گفت.**» [الجرح و التعدیل، ابن ابی حاتم رازی ۱۶/۱]

و بر محققان و پژوهشگران تاریخ ادیان و ملت‌ها نیز پوشیده نیست که شرط گرفتن «**سند صحیح متصل**» تا به منبع اولی در نقل «**علم دین**» و «**علم نبوت**» همان گونه که بزرگان ما گفته‌اند، از خصوصیات این امت اسلامی است نه سایر ادیان.

نباید خواننده‌ای که از فرهنگ و تمدّن اسلامی دور است، گمان کند که امّت اسلامی هر گونه سند و اسناد در حدیث را پذیرفته‌اند و هر کسی می‌توانسته است برای دیگران، سلسله‌ای از نام‌های راویانِ به ظاهر مؤثق را تا صحابی و تا پیامبر صلی الله علیه و سلم ردیف کند، بلکه باید دانست که از نظر امت اسلامی ـ و به ویژه

علمای متخصّص ـ اسنادی در روایت حدیث پذیرفته است که دارای شرایط زیر باشد:

۱. هر کدام از راویان سلسله سند، باید مشخص و معلوم الحال باشند. به عبارت دیگر، از لحاظ شخصیت و سیرت، معلوم و معروف باشند؛ و هیچ سندی که در آن گفته شود: «**فلانی از یک نفر و یا از شیخ فلان قبیله و یا از فرد مؤثقی بر ما روایت کرده**» بدون ذکر نام، پذیرفته نخواهد شد.

همچنین راوی سندی که ندانیم کیست؛ اهل کدام دیار است؛ استادان او چه کسانی هستند؟ شاگردان او چه کسانی هستند؟ کجا زیسته و تا چه مدت زنده بوده است؟ کجا و چه وقت وفات یافته است و به اصطلاح علوم حدیث، «**مجهول العین**» باشد، روایت او پذیرفته نخواهد شد.

همچنین راوی‌ای که ذات و شخصیت او شناخته شود، ولی از احوال و صفات او از لحاظ خیر یا شرّ و مثبت یا منفی بودن اطلاعی نداشته باشیم، که در اصطلاح علم الحدیث چنین شخصی را «**مجهول الحال**» و یا «**مستور الحال**» می‌نامند، باز روایت او پذیرفته نیست.

۲. راوی باید متصف به عدالت باشد. معنی عدالت مربوط به دین، اخلاق و امانت‌داری راوی در آنچه روایت و نقل می کند می‌باشد. به طوری که گفتار و رفتار راوی، گویای خوف و خشیّت او از خداوند متعال باشد و از حساب و مجازات روز قیامت بیم داشته باشد و از دورغ و مبالغه گویی و تحریف جداً پرهیز نماید.

امت اسلامی ـ به ویژه محدثین ـ احتیاط بسیار شدیدی را در سلسله‌ی راویان

اِعمال نموده‌اند. آنان احادیث را به خاطر کم‌ترین شبهه‌ای در سیرت و شخصیت راوی، ردّ نموده‌اند و هرگاه دریافته باشند که گاهی دروغی از آن روایِ ناقل سرزده است، حدیث او را «**موضوع**» و یا «**مکذوب**» نام می‌نهند.

و متخصصان علوم حدیث، «**عدالت راوی**» را به سلامت و مصونیّت از فسق و عواملی که باعث ضعف و نقص مروّت او گردند، تفسیر کرده‌اند.

از جمله علائمِ چنین عدالتی این است که راوی مرتکب گناه کبیره نشده و بر گناه صغیره اصرار نداشته باشد. علاوه بر این، باز متخصصانِ علم حدیث برای راوی به شرط گرفته که با وجود صفت تقوا در او باید متصف به مروّت و شخصیت باشد و مروّت را اینگونه تفسیر کرده‌اند که: اجتناب از اعمالِ پست و آنچه نزد مردم باعث کم شخصیتی او تلقی گردد، مانند: غذا خوردن در معابر عمومی و...

علماء و صاحب نظران اسلامی، در شرط راوی به اجتناب از منکرات شرعی اکتفا ننموده‌اند، بلکه اجتناب از مستقبحات عرفی را هم بدان افزوده‌اند. به این معنی شخص راوی در نزد خدا و مردم مقبول باشد.

۳. راویِ حدیث به محض اتصاف به عدالت و تقوا، مؤثق و پذیرفتنی نیست، بلکه باید ضبط و دقت ورزیدن، ضمیمه‌ی عدالت و امانت او گردد؛ چه بسا یک راوی از پرهیزگارترین بندگان و برترین آن‌ها از لحاظ ورع و صلاح باشد، ولی دارای ضبط و دقت در روایت نباشد و از این طریق به اشتباه و غلط خواهد افتاد و گاهی فراموشی به او دست می‌دهد و حدیثی را با حدیث دیگری خلط می‌کند.

بنابراین برای شخص راوی، «**ضبط و دقت در قوه‌ی حافظه و یا صحت**

نوشته‌ها و شنیده‌ها» شرط اساسی است. علمای اسلام، حدیث صحیح را مشروط بر این کرده‌اند که راویِ آن باید از برترین درجات ضبط و اتقان برخوردار باشد تا اینکه به محفوضات و دقت وی اطمینان حاصل گردد؛ و این گونه ضبط و اتقان را می‌توان با مقایسه‌ی برخی روایت یک راوی، با یکدیگر و یا با روایاتِ راویانِ دیگر که حافظ و مؤثّق باشند، به دست آورد.

چه بسا یک راویِ ضابط، حافظ و متقن باشد، ولی در اثر کهولت و پیری، حافظه‌اش ضعیف شده باشد و محفوظاتش را به هم خلط نماید؛ محدثان روایت چنین راوی‌ای را هم ضعیف می‌شمارند و درباره‌ی او می گویند: «**اختلط باخره**»؛ یعنی در آخر عمر، دچار آشفتگی و پریشانی شده است. تا جایی که روایات این گونه راوی را به دلایل و شواهد مختلفی از هم متمایز نموده و گفته شود: این روایت، مربوط به قبل از اختلاط و آشفتگی ایام پایان عمر او است و پذیرفتنی می‌باشد، و این روایت، مربوط به بعد از اختلاط و پریشانی پایان عمر او است؛ و یا اگر ندانیم که روایت، مربوط به چه دوره‌ای از عمر او است، آن روایت مردود و متروک خواهد شد.

۴. باید سلسله‌ی راویان سند از ابتدا تا پایان، همگی با هم متصل و پیوسته باشند. بنابراین هر گاه حلقه‌ای از حلقه‌های سلسله‌ی سند از اول، یا وسط و یا آخر افتاده باشد، بقیه‌ی رجال حدیث هر اندازه از عدالت و ضبط برخوردار باشند، باز هم حدیث ضعیف و چه بسا مردود تلقی گردد تا آنجا که بعضی از پیشوایان تابعی مانند: حسن بصری، عطاء، زهری و... آن چنان با ورع و متقی بودند که مردم آنان را برای استسقاء، مورد شفاعت

قرار می‌دادنـد و روزهـا و مـاه‌هـا بـه خـاطر دریافـت علـم از آنـان بـه مسافرت‌های طولانی پرداخته می‌شد؛ با این وجود اگر چنین مـرد تـابعی بگوید: «**پیامبر ﷺ فرموده است**» ـ بدون ذکر صحابی که حـدیث را از پیامبر ﷺ شنیده باشد ـ حدیث او پذیرفته نخواهد بـود؛ زیـرا احتمـال دارد که حدیث را از تابعی دیگر و آن تابعی هـم از تـابعی دیگـر شـنیده باشد؛ و باز هر گاه واسطه‌ای در روایت حدیث مجهول باشد، آن حـدیث پذیرفته نمی‌شود و چنین احادیثی را «**مرسل**» می‌نامند. اگر چه بعـضی از فقها، احادیث مرسل را با شرایط خاصی پذیرفته‌اند.

این بدان معناست که هر کدام از راویان، ناگزیر باید مستقیماً و بدون واسطه، حدیث را از ما فوق خود دریافت نموده باشد و برای راویِ حدیث جایز نیست که واسطه‌ای را مبنی بر اینکه نزد او مؤثق است، حذف کند؛ چـرا کـه ممکـن اسـت شخصی که نزد او مؤثق است، از نظر دیگری مجروح باشد. خلاصه صرف حـذف واسطه، موجب تشکیک و تردید آن حدیث می گردد.

علاوه بر این، هر گاه یکـی از روایـانِ عـادل و مقبـول، در بعـضی از سلـسله‌ی روایان حذف گردد و لفظ محتملی را بیان کند، مانند این که بگوید: «**عـن فـلان**»؛ یعنی به «**نقل از فلانی**»؛ چنین روایتی را «**مدلّس**» می گویند و حـدیث او پذیرفتـه نخواهد شد، مگر این که بگوید: «**حدثنی فلان او اخبرنی فلان او سمعت ....**» و امثال آن؛ ولی اگر بگوید: «**عن فـلان**»؛ چنین حـدیثی ضـعیف اسـت؛ زیـرا «**عـن**» احتمال دریافت حدیث از طریق واسـطه و یـا مـستقیم را دارد و محـض احتمـال، حدیث را ضعیف می گرداند.

۵. پنجمین شرط این است که نباید حدیث، «**شاذ**» باشد. **حدیث شاذ**: به حدیثی گفته می‌شود که راویِ مورد وثوق آن در نقل با دیگر راویان مؤثق‌تر و معتبرتر مخالفت کند. مانند این که یکی از راویان مؤثق، حدیثی را با عبارت و یا اضافات معینی بر خلاف روایت راویان مؤثق‌تر روایت کند؛ در این صورت روایت راوی مؤثق‌تر پذیرفته می‌شود و حدیث او را در اصطلاح «**محفوظ**» می‌گویند و حدیث مخالف آن روایت را هر چند راوی آن از نگاه محدثان، مؤثق و مقبول باشد، «**شاذ**» می‌گویند.

۶. اینکه حدیث شامل علت معیوبی در سند و متن آن نباشد. این شرط را پیشوایان و متخصصان این فن (کسانی که با احادیث زیسته‌اند و از لحاظ اسناد و متون از خِبرگی و مهارت خاصی برخوردارند) می‌شناسند. و این بدان معنی است که حدیث در ظاهر امر، مقبول و پذیرفته به نظر می‌آید و اشکالی در آن دیده نمی‌شود، ولی همین که صرّافان و ناقدانِ حدیث آن را نقد و بررسی نمایند، به سرعت خللی که موجب سستی و بی پایگی آن حدیث باشد، در آن می‌یابند؛ و به همین دلیل است که در علوم حدیث، علمی به نام «**العلل**» تأسیس گردید.[1]

به هر حال، مسلمان باید در رابطه با امور دینی اهتمام و توجه شایان مبذول دارد؛ زیرا گوهر وجود و روح هستی، همانا دین است و مسأله‌ی دین، مسأله‌ی

۱- ر. ک: دیدگاه‌های فقهی معاصر ج۲ صص ۲۶۹ - ۲۷۶.

نخستین انسان و واقعیّت زندگی هر دو سرای اوست؛ از این رو باید بنگرد که از چه کسی این دین را دریافت می‌دارد.

علمای متخصص حدیث، حدیث را به صورتی جامع و مانع، چنین تعریف کرده‌اند: «**حدیث**» به روایتی گفته می‌شود که اسناد آن از ابتدا تا انتها به نقلِ عادلِ ضابط بوده و از شذوذ و علّت سالم ماند.

نخستین چیزی که مورد توجه یک عالم حدیث قرار می‌گیرد، سند حدیث است. و منظور از «**سند**»، سلسله‌ی راویان حدیث است تا آخرین راوی. یعنی صحابه‌ای که حدیث را از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده است. و از نظر اهل سنت و جمهور مسلمانان، تمام اصحاب پیامبر ﷺ عادل هستند و خداوند متعال عدالت آنان را در آیات متعدد قرآن، و پیامبر ﷺ نیز در احادیث صحیح و مشهور خود به ثبوت رسانده‌اند.

هنگامی که صحبت و همنشینی یک راوی با رسول خدا ﷺ و صحابی بودن او به اثبات برسد، دیگر به بحث و تفحّص درباره‌ی او نمی‌پردازیم؛ بلکه بحث و گفتگو در راویِ غیر صحابی است که باید با شخصیت، ذات، زندگی و سیره‌ی او و هم چنین با استادان، شاگردان، تولد، و وفات او آشنایی کامل داشته باشیم. به همین خاطر «**علم رجال**» و یا «**علم جرح و تعدیل**» تأسیس گردید و درباره‌ی تعدیل و توثیق و تضعیف راویان، کتاب‌های زیادی تألیف شد.

ضعف یک حلقه از سلسله‌ی سند، تمام حدیث را مردود می‌سازد؛ خواه این ضعف از جهت عدالت راوی و یا امانت‌داری او باشد و یا از جهت حفظ و ضبط ایشان؛ و برای این که حدیث در مرتبه‌ی «**صحیح**» قرار گیرد، باید حفظ و به

خاطر سپردن راوی به تعبیر امروزی در درجه‌ی «**عالی**» یا «**خیلی خوب**» باشد. لذا وقتی به درجه‌ی «**خوب**» یا «**مقبول**»، تنزل نماید، حدیث فقط در مرتبه‌ی «**حَسَن**» قرار می گیرد که آن هم نزد علمای اسلام، قابل اعتبار است ولی در مرتبه‌ی پایین‌تر از حدیث صحیح می‌باشد و در تعارض، هر کدام اهمیّت و خصوصیّت خاصّ خود را دارند.

علاوه بر این، سند حدیث، باید از ابتدا تا انتها، متصل باشد که اگر در ابتدای سلسله‌ی سند، یا در وسط و یا در آخر آن، حلقه‌ای مفقود و یا منقطع گردد، حدیث به مرتبه‌ی «**ضعیف**» تنزّل خواهد نمود؛ و اگر بیشتر از یک حلقه از سلسله‌ی سند مفقود شده باشد، ضعف آن شدت می‌یابد.

از اینجا در می‌یابیم که هیچ گونه زمینه‌ای برای ناآگاهان به این علم که گمان برده‌اند امکان دارد بعضی از جاعلان و حدیث پردازان، می‌توانند سند بسیار صحیحی را اختراع نمایند و احادیثی که حاوی حلال و حرام شرعی باشد بر آن بنا نهند و یا به دل خواه خود چیزی را واجب و یا ساقط نمایند و آن را خوراک فقیهان و محدثان سازند، چنین زمینه‌ای قطعاً وجود ندارد.

کتابنامه‌ی مترجم

۱. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، ۲۴۰-۳۲۷ ق. **«الجرح و التعدیل»** بتحقیق مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.

۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۷۳۳-۸۵۲ ق. ، **«تهذیب التهذیب فی رجال الحدیث»** بتحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی بن معوض، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۵ ق.

۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ۷۳۳-۸۵۲ ق. ، **«فتح الباری بشرح صحیح البخاری»** بیروت، دار احیا، التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.

۴. ابن حنبل، احمد بن محمد، **«المسند»**، قاهره، دار الحدیث، ۱۴۲۶ هـ. ق.

۵. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، ۶۹۱-۷۵۱ ق. ، **«زاد المعاد فی هدی خیر العباد»** بتحقیق شعیب ارنووط و عبدالقادر ارنووط، بیروت، الرساله، ۱۴۱۴ ق.

۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر؛ **«تفسیر القران العظیم»**؛ بیروت؛ المکتبة العصریة؛ ۱۴۲۲ هـ. ق.

۷. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، **«لسان العرب»**، بیروت، مکتبة الهلال، [بی‌تا].

۸. ابن هشام، **«السیرة النبویة»**، تحقیق: مصطفی السّقا، ابراهیم ابیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، [بی‌تا]

۹. ابوزهره، محمد؛ **«خاتم پیامبران»**؛ ترجمه: حسین صابری؛ مشهد؛ بنیاد پژوهشهای اسلامی؛ ۱۳۸۰ ش.

۱۰. احمدیان، عبدالله؛ **«سیر تحلیلی کلام اهل سنّت»**؛ تهران؛ احسان؛ ۱۳۸۶ ش.

۱۱. احمدیان، عبدالله؛ **«قرآن‌شناسی»**؛ تهران؛ احسان؛ ۱۳۷۸ هـ. ش.

۱۲. اصبهانی، ابونعیم، **«دلائل النبوة»**، تحقیق: محمد روّاس قلعه‌جی و عبدالبر عباس، بیروت، دارالنفائس، ۱۴۱۹ هـ. ق.، ۱۹۹۹ م.

۱۳. آلوسی، محمود بن عبدالله؛ «**روح المعانی**»؛ بیروت؛ دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۲ هـ. ق.
۱۴. امین، مصطفی؛ جارم، علی، «**النحو الواضح**»؛ تهران، آوا ندا دانش، [بی‌تا].
۱۵. انصاری، جمال الدین عبدالله بن هشام، «**شرح شذور الذهب**»؛ تحقیق: محمد یاسر شرف؛ تهران، احسان، ۱۳۸۸ هـ. ش.
۱۶. انصاری، جمال الدین عبدالله بن هشام، «**شرح قطر الندی و بل الصدی**»، تحقیق: برکات یوسف هبّور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۹ هـ. ق.، ۲۰۰۹ م.
۱۷. بدر العینی، محمود بن احمد، ۷۶۲-۸۵۵ ق.، «**عمدة القاری شرح صحیح البخاری**» بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۴ ق.
۱۸. بعلبکی، منیر، ۱۹۱۸ - ، «**فرهنگ المورد**» ترجمه محمد مقدس، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۵ ش.
۱۹. بنوری، محمد یوسف، ۱۳۹۷ - ، «**معارف السنن شرح جامع الترمذی**» کراچی،[بی‌تا].
۲۰. بوطی، محمد سعید رمضان، «**فقه السیرة النبویة**»؛ دمشق، ۱۴۱۲ هـ. ق.، ۱۹۹۱ م.
۲۱. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، «**دلائل النبوة**»؛ تحقیق: دکتر عبدالمعطی قلعه‌جی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۳ هـ. ق، ۲۰۰۲ م.
۲۲. ترمذی، ابوعیسی محمد بن عیسی، «**الشمائل المحمدیّة**»، تحقیق: محمد عوامه، دارالمنهاج، جده، عربستان سعودی، ۱۴۲۸ هـ. ق.، ۲۰۰۷ م.
۲۳. جُرّ، خلیل «**فرهنگ لاروس**» ترجمه: سید حمید طبیبیان، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۶ش.
۲۴. جرّ، خلیل، «**فرهنگ لاروس - عربی به فارسی**»؛ ترجمه‌ی سید حمید طبیبیان، چاپ پانزدهم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۴ هـ. ش.
۲۵. جزائری، ابوبکر جابر، «**هذا الحبیب محمد**ﷺ **یا محب**»؛ قاهره، دارالحدیث،[بی‌تا].
۲۶. جمل اللیل، سید یوسف بن عبدالله، «**الشجرة الزکیة فی الانساب و سیر آل بیت النبوة**»، ریاض، عربستان سعودی، مکتبة النبویة، ۱۴۲۳ هـ. ق.، ۲۰۰۲م.
۲۷. جوزی، عز الدین ابن اثیر ابوالحسن علی بن محمد؛ «**اسد الغابة فی معرفة الصحابة**»،

تحقیق: علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود؛ بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۳ م.، ۱۴۲۴ هـ. ق.
۲۸. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، ۱۰۱۷-۱۰۶۷ ق.، «**کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون**» دمشق، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۲۹. حاجی، محمد عمر، «**فی ظلال السیرة النبویة**»؛ دمشق، دارالمکتبی، ۱۴۲۵ هـ. ق.؛ ۲۰۰۴ م.
۳۰. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، ۳۲۱-۴۰۵ ق.، «**المستدرک علی الصحیحین**» بتحقیق محمد مطرجی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۲ ق.
۳۱. حبنکة المیدانی، عبدالرحمن حسن؛ «**قواعد التدبر الامثل لکتاب الله عزوجل**»؛ دمشق؛ دارالقلم؛ ۱۴۲۵ ق.
۳۲. حبنکة المیدانی، عبدالرحمن حسن؛ «**معارج التفکّر و دقائق التدبّر**»؛ دمشق؛ دار القلم؛ ۱۴۲۰ ق.
۳۳. حسینی، سیدحسن؛ «**قصه‌های قرآن**»؛ تهران؛ دار الکتب الاسلامیة؛ ۱۳۸۳ ش.
۳۴. حوّی، سعید؛ «**الاساس فی التفسیر**»؛ قاهره؛ دارالاسلام؛ چاپ سوم، ۱۴۱۲ ق.
۳۵. حوی، سعید، «**الرسول**»؛ قاهره، دارالسلام، ۱۴۲۴ هـ. ق.، ۲۰۰۴.
۳۶. خالد، عمرو؛ «**داستان پیامبران**»؛ ترجمه: زاهد ویسی؛ خواف؛ حافظ ابرو؛ ۱۳۸۷ ش.
۳۷. خالدی، صلاح؛ «**القصص القرانی**»؛ دمشق؛ دار القلم؛ ۱۴۲۸ ق.
۳۸. خالدی، صلاح عبد الفتاح، «**الرسول المبلغ**»؛ دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۸ هـ. ق، ۱۹۹۷م.
۳۹. خرم‌دل، مصطفی؛ «**تفسیر نور**»؛ تهران؛ احسان؛ ۱۳۸۴ هـ. ش.
۴۰. خزائلی؛ محمد؛ «**اعلام قرآن**»؛ تهران؛ امیر کبیر؛ ۱۳۸۰ ش.
۴۱. خضری، شیخ محمد «**نور الیقین**»، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، ۱۴۲۶-۱۴۲۷ هـ. ق، ۲۰۰۶.
۴۲. خطّاب، محمود شیث؛ «**الرسول القائد**»؛ بیروت، دارالفکر ۱۴۰۹ هـ. ق، ۱۹۸۹ م.
۴۳. خطیب عمری، محمد بن عبدالله، - ۷۴۱ ق «**مشکوة المصابیح**» بتحقیق جمال عیتانی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۴ ق.

۴۴. خلیل، عماد الدین، «**دراسة فی السیرة**»؛ بیروت، دار النفائس، ۱۴۲۸ هـ. ق، ۲۰۰۷ م.
۴۵. دیاب، عبدالحمید و قرقوز، احمد، «**طب در قرآن**»، ترجمه: علی چراغی، تهران، انتشارات حفظی، چاپ چهارم، ۱۳۷۷ هـ. ش.
۴۶. ذهبی، محمد بن احمد، ۶۷۳-۷۴۸ ق.، «**تذکرة الحفاظ**» بیروت، دار احیاء التراث العربی، [بی‌تا].
۴۷. ذهبی، محمد بن احمد، ۶۷۳-۷۴۸ ق.، «**سیر اعلام النبلاء**» بتحقیق شعیب ارنووط، دمشق، دار الفکر، ۱۴۲۴ ق.
۴۸. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، «**سیر اعلام النبلاء**»؛ تحقیق: محمد ایمن شبراوی، قاهره، دار الحدیث، ۱۴۲۷ هـ. ق، ۲۰۰۶ م).
۴۹. رضا، محمد رشید؛ «**تفسیر المنار**»؛ قاهره؛ المکتبة التوفیقیة؛ [بی‌تا]
۵۰. زحیلی، وهبه، «**التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج**» دمشق، دار الفکر، ۱۴۱۸ ق.
۵۱. زحیلی، وهبه، «**الوجیز فی اصول الفقه**» تهران، احسان، ۱۳۸۱ ش.
۵۲. زحیلی، وهبة، «**شمائل المصطفی**ﷺ»؛ بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۷ هـ. ق.، ۲۰۰۶م.
۵۳. زرکلی، خیر الدین، ۱۸۹۳ -، ۱۹۶۶ «**الاعلام**» دار العلم للملایین، ۲۰۰۷ م.
۵۴. زمخشری، محمود بن عمر؛ «**الکشاف**»، بیروت، دار احیاء التراث العربی»؛ ۱۴۲۴ هـ. ق.
۵۵. سایس، محمد علی؛ «**تفسیر آیات الاحکام**»؛ دمشق؛ دار ابن کثیر؛ ۱۴۲۲ ق.
۵۶. سعدی، عبدالملک عبدالرحمن؛ «**شرح عقاید اهل سنّت و جماعت**»؛ ترجمه‌ی امیر صادق تبریزی؛ سنندج؛ کردستان؛ ۱۳۷۹ هـ. ش.
۵۷. سهارنفوری، خلیل احمد، - ۱۹۲۷ م، «**بذل المجهود فی حل سنن ابی داود**» بیروت، دار البشائر الاسلامیه، ۱۴۲۷ ق.
۵۸. سیدقطب؛ «**تفسیر فی ظلال القران**»؛ ترجمه: مصطفی خرم دل؛ تهران؛ احسان؛ ۱۳۸۶ ش.
۵۹. سیوطی، جلال الدین، «**الدرّ المنثور فی التفسیر بالمأثور**»، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ هـ. ق.

۶۰. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر؛ «**الاتقان فی علوم القران**»؛ ترجمه‌ی مهدی حائری قزوینی، به تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم؛ تهران؛ امیر کبیر؛ ۱۳۸۲ هـ. ش.

۶۱. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابوبکر، «**الخصائص الکبری**»، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۳ م.، ۱۴۲۴ هـ.ق.

۶۲. شعراوی، محمد؛ «**تفسیر الشعراوی**»؛ ادارة البحوث و التألیف و الترجمة؛ [بی‌تا]

۶۳. شلتوت، محمود؛ «**اسلام، آیین زندگی**»؛ ترجمه: عبدالعزیز سلیمی؛ تهران؛ احسان؛ ۱۳۸۲ ش.

۶۴. شوکانی، محمد بن علی؛ «**فتح القدیر**»؛ بیروت؛ دار الکتب العلمیة؛ ۱۴۱۵ ق.

۶۵. صابونی، محمد علی؛ «**تفسیر آیات الاحکام**»؛ بیروت؛ دار احیاء التراث العربی؛ ۱۴۲۵ ق.

۶۶. صابونی، محمد علی؛ «**صفوة التفاسیر**»؛ بیروت؛ دار القلم؛ ۱۴۰۶ هـ. ق.

۶۷. صافی، محمود؛ «**الجدول فی اعراب القران**»؛ تهران؛ احسان؛ ۱۳۸۳ ش.

۶۸. صالح، بهجت عبدالواحد؛ «**الاعراب المفصل لکتاب الله المرتل**»؛ اردن؛ عمّان؛ دارالفکر؛ ۱۹۹۸ م.

۶۹. صدیقی شافعی، محمد بن علان، «**دلیل الفالحین لطرق ریاض الصالحین**» بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق.

۷۰. صلابی، علی محمد «**السیرة النبویة**»؛ بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۲۷ هـ. ق؛ ۲۰۰۶ م.

۷۱. طبّاره، عفیف عبدالفتاح؛ «**روح الدین الاسلامی**»؛ ترجمه: ابوبکر حسن‌زاده؛ سقز؛ محمدی، ۱۳۷۵ هـ. ش.

۷۲. طبری، ابن جریر؛ «**تفسیر طبری (جامع البیان عن تأویل القران)**»؛ دمشق؛ دارالقلم؛ و بیروت، الدار الشامیة؛ ۱۴۱۸ ق.

۷۳. طبری، ابوجعفر بن حریر ۲۲۴-۳۱۰ هـ. ق «**تاریخ الطبری**»، بیروت، دار ابن کثیر ۱۴۲۵ هـ. ق.

۷۴. طحان، محمود، «**درآمدی بر علوم حدیث**»، ترجمه‌ی: فیض محمد بلوچ، تربت جام، خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۹ هـ. ش.

۷۵. طحاوی، ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامة، «**شرح معانی الآثار**»، ادارة تألیفات اشرفیه، [بی‌تا].

۷۶. عبدالباقی، محمد فـؤاد، «**المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم**» قـم، ذوی القربـی، ۱۳۸۴ ش.
۷۷. عبدالباقی، محمد فواد، «**اللؤلؤ و المرجان**» ترجمه: ابوبکر حسن‌زاده، تهران، احسان، ۱۳۸۴ ش.
۷۸. عثمانی، محمد تقی «**تکلمة فتح الملهم**» بتحقیق محمود شـاکر، بیـروت، دار احیـاء التراث العربی، ۱۴۲۶ ق.
۷۹. عثمانی، محمد تقی «**درس جامع الترمذی**» ترجمـه: عبدالحمیـد بزرگـزاده، تربـت جام، شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۳ ش.
۸۰. عثمانی، محمد تقی؛ «**علوم القران**»؛ ترجمه: محمد عمر عیدی دهنـه؛ تربـت جـام؛ شیخ الاسلام احمد جام؛ ۱۳۸۳ ش.
۸۱. عثمانی، محمد شفیع؛ «**معارف القران**»؛ ترجمه: محمد یوسف حسین‌پور، تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۷۷ ش.
۸۲. عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، «**الاصابة فی تمییز الصحابة**»؛ تحقیق: علـی محمـد معـوض و عـادل احمـد عبـدالموجود، بیـروت، دارالکتـب العلمیـة، ۱۴۲۳ هـ. ق، ۲۰۰۲م.
۸۳. عظیم آبادی، ابوالطیّب محمد شمس الحق، «**عون المعبـود، شـرح سـنن ابـی‌داود**»، قاهره، دار الحدیث، ۱۴۲۲ هـ. ق.
۸۴. عقیلی همدانی مصری، بهاء الدین عبدالله بـن عقیـل، «**شـرح ابـن عقیـل**»؛ تحقیـق: فاخوری، بیروت، دارالجیل [بی‌تا].
۸۵. عمید، حسن، «**فرهنگ عمید**» تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۲ ش.
۸۶. غزالی مصری،محمد؛ «**فقه السیرة**»؛ ترجمـه: محمـدطـاهرحـسینی؛تهـران؛احـسان؛ ۱۳۷۸ ش.
۸۷. فخر رازی، محمد بن عمر، ۵۴۴-۶۰۶ ق. «**مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)**» بیـروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۵ ق.
۸۸. فشّابه، هشام؛ «**دلیل الموضـوعات فـی القـران الکـریم**»؛ بیـروت؛ مؤسـسة الریـان؛ ۱۴۲۲ ق.

۸۹. فیروزآبادی شیرازی، مجد الدین محمد بن یعقوب، **«فی صحبة الحبیب محمد ﷺ»**؛ تحقیق: احمد مصطفی قاسم طهطاوی، قاهره، دارالفضیلة، [بی تا].

۹۰. قاری، علی بن سلطان محمد، - ۱۰۱۴ ق.، **«مرقاة المفاتیح شرح مشکوة المصابیح»** بتحقیق صدقی محمد جمیل العطار، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.

۹۱. قرائتی، محسن؛ **«تفسیر نور»**؛ تهران؛ مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن؛ ۱۳۷۵ ش.

۹۲. قرضاوی، یوسف؛ **«دورنمای جامعه اسلامی»**؛ ترجمه: عبدالعزیز سلیمی؛ تهران؛ احسان؛ ۱۳۷۸ ش.

۹۳. قرضاوی، یوسف؛ **«دیدگاههای فقهی معاصر»**؛ ترجمه: احمد نعمتی؛ تهران، احسان؛ ۱۳۸۴ ش.

۹۴. قرطبی، محمد بن احمد، - ۶۷۱ ق. **«الجامع لاحکام القرآن»** بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.

۹۵. کاندهلوی، محمد ادریس، ۱۸۹۹-۱۹۷۴ م، **«التعلیق الصبیح علی مشکوة المصابیح»** کویته، مکتبه رشیدیه، [بی تا].

۹۶. کاندهلوی، محمد زکریا، ۱۸۹۸-۱۹۸۱ م، **«اوجز المسالک الی موطاء مالک»** بتحقیق ایمن صالح شعبان، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ ق.

۹۷. کشمیری، محمد انورشاه، ۱۲۹۲-۱۳۵۲ ق، **«فیض الباری علی صحیح البخاری»** بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۶ ق.

۹۸. کنعان، احمد محمد، **«الموسوعة الطبیّة الفقهیّة»**، بیروت، دار النفائس، ۱۴۲۷ هـ. ق.

۹۹. گنجی، ایوب، **«فاطمه‌ی زهرا، از خود دفاع می‌کند»**، تهران، ایوب گنجی، ۱۳۸۵ هـ. ش.

۱۰۰. گیلانی، نجیب، **«در گسترهٔ طبّ نبوی»**، ترجمه: صلاح الدین توحیدی، تهران، احسان، ۱۳۸۳ هـ. ش.

۱۰۱. مبارک فوری، صفی الرحمن؛ **«خورشید نبوت»**؛ ترجمه: محمد علی لسانی فشارکی؛ تهران؛ احسان؛ ۱۳۸۵ ش.

۱۰۲. مبارکفوری، صفی الرحمن، **«الرحیق المختوم»**؛ بیروت، شرکة دار الارقم بن ابی الارقم، ۲۰۰۴ م.

۱۰۳. مبارکفوری، محمد عبدالرحمن بن عبدالرحیم، **«تحفة الاحوذی»**، شرح جامع

الترمذی، بیت الافکار الدولیة، بیروت، لبنان، ۲۰۰۷ م.
۱۰۴. معلوف، لویس، ۱۸۶۷-۱۹۴۶ ، «**المنجد**» ترجمه: مصطفی رحیمی‌نیا، تهران، صبا، ۱۳۸۰ ش.
۱۰۵. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - ، «**تفسیر نمونه**» تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵ ش.
۱۰۶. نادری، محمد اسعد، «**نحو اللغة العربیة**»؛ بیروت، المکتبة العصریة، ۱۴۲۵ هـ. ق.، ۲۰۰۵ م.
۱۰۷. ندوی، ابوالحسن؛ «**نبیّ رحمت**»؛ ترجمه: محمد قاسم قاسمی؛ تربت جام؛ شیخ الاسلام احمد جام؛ ۱۳۸۰ ش.
۱۰۸. ندوی، سید ابوالحسن علی الحسنی، «**السیرة النبویة**»؛ تحقیق: سیدعبدالماجد الغوری، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۲۵ هـ. ق.، ۲۰۰۴ م.
۱۰۹. نعمانی، شبلی؛ و ندوی، سید سلیمان؛ «**فروغ جاویدان**»؛ زاهدان؛ فاروق اعظم؛ ۱۳۸۱ ش.
۱۱۰. نووی، یحیی بن شرف، ۶۳۱-۶۷۶ ق، «**شرح صحیح المسلم**» بیروت، المکتبه العصریه، ۱۴۲۲ ق.
۱۱۱. نووی، سید ابوالحسن علی الحسنی، «**مقالات حول السیرة النبویة**»، تحقیق: عبدالماجد الغوری؛ بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۲۳ هـ. ق.، ۲۰۰۲ م.
۱۱۲. نووی، سید سلیمان، «**الرسالة المحمدیة**»؛ تحقیق : محمد رحمة الله حافظ الندوی؛ دمشق، دارالقلم، ۱۴۲۶ هـ. ق.، ۲۰۰۵ م.
۱۱۳. واقدی، محمد بن عمر، «**مغازی؛ تاریخ جنگهای پیامبرﷺ**»؛ ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ هـ. ش.